

ره تو شه راه هیان نور

ویژه ماه مبارک رمضان

(۱۴۲۳ق - ۱۳۸۱ش)

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه کوه
معاونت آموزش / مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)

بوستنی کتب

۱۳۸۱

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت آموزش، مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت).

ره نوشة راهیان نور؛ ویژه ماه مبارک رمضان ۱۴۲۳ق - ۱۴۸۱ق / دفتر تبلیغات اسلامی
حوزه علمیه قم، معاونت آموزش، مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت). قم: بوستان کتاب قم
(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۱.

۴۱۶ ص. - (بوستان کتاب قم؛ ۱۱۹۴ - متن آموزشی طرح هجرت؛ ۴۵)
ISBN 964-371-278-8 : ۱۵,۰۰۰ ریال - ۸: ۲۷۸ - ۳۷۱ - ۹۶۴

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتاب حاضر از سال ۱۳۷۴ با همین عنوان با مضامین مختلف منتشر می شود.

Rahtushe-ye Raheayane Nur Vizhe-ye
Ramazan (1381 SH - 1423 GH)

کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. اسلام - مقاله ها و خطابه ها. ۲. اسلام - مسائل متفرقه. ۳. اسلام - تبلیغات - راهنمای
آموزشی. ۴. رمضان. الف. بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
ب. عنوان.

۲۹۷/۰۴۵

BP ۱۰/۵/۷۹

۱۳۸۱

□ مسلسل انتشار: ۱۹۹۳

□ شابک: ۸-۲۷۸-۳۷۱-۹۶۴-۳۷۸-۸ / ISBN: 964-371-278-8

بوستان کتاب

ره نوشة راهیان نور
ویژه ماه مبارک رمضان ۱۴۲۳/۱۳۸۱

تهییه: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
معاونت آموزش
مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)
ویرایش، حروف نگاری، صفحه آرایی و نمونه خوانی: مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)
ناشر: بوستان کتاب قم
(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی)
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی
نوبت چاپ: اوّل / ۱۳۸۱
شمارگان: ۱۳۰۰۰
بهای: ۱۵۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

دفتر مرکزی: قم، خیابان شهدا (مسفاییه) بوستان کتاب قم، ص ب ۹۱۷، تلفن: ۷۷۴۲۱۵۴ - ۷، ۷۷۴۲۱۵۵
فروشگاه مرکزی (شماره ۱): قم چهارراه نهاده (محل مرخصه) تلویث کتاب با مکاری پیش از ۷۰ ناشر، تلفن: ۷۷۴۲۲۴۶
فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فلسطین جنوبی، کوچه دوم دست چپ (پشن)، پلاک ۲/۲، تلفن: ۶۴۶۰۷۳۵
فروشگاه شماره ۳: مشهد، خیابان آیه الله شیرازی، کوچه چهارم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان، تلفن: ۲۲۵۱۱۹
فروشگاه شماره ۴: اصفهان، خیابان حافظ، چهارراه کرمانی، گلستان کتاب (دفتر تبلیغات اسلامی شعبه اصفهان)، تلفن: ۲۲۰۳۰۷
نشانی الکترونیک: <http://www.bustanekebab.com>
E-mail: bustan@bustanekebab.com

Printed in the Islamic Republic of Iran

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

امام خمینی(ره):

مسئولیت شما روحانیون و مبلغان خیلی سنگین است. وظایف شما غیر از وظایف عامه مردم می باشد. چه بسا اموری که برای عامه مردم مباح است اما برای شما جایز نیست و ممکن است حرام باشد، مردم ارتکاب بسیاری از امور مباح را از شما انتظار ندارند.

با اخلاق مردم را خاضع کنید، و خضوع قلبی میزان است و اگر بتوانید قلب مردم را همراه خود کنید، این چیزی است که پیش خداوند دوام و ثبات دارد.

مقام معظم رهبری(دام ظله العالی):

تبليغ

«لب دين، يعني همان را که در روایات محاکم و آیات کریمه قرآن است، بر این دلها و ذهنها بخوانید، اینها استقبال می‌کنند. دلها یشان پاک و صاف می‌شود.»

پرهیز از القای شبجه

«مراقب باشید که مبادا منبرها کسی را دچار شبجه کند، ذهنی را دچار گره کند و او را از خدا و نماز و منبر و محراب و امثال آن دور و بیزار کند.»

بازنگری

«مبلغ باید نسبت به بازدهی کار خویش و ثمره و اثربخشی آن حساس باشد و در صورتی که کار خویش را دارای ثمره یافت، ادامه دهد.»

فهرست مطالب

پیش‌گفتار	۱۶ - ۱۵
مقدمه	۱۹ - ۱۷
غفلت	۳۰ - ۲۱
دعای روز اول، احکام، معنای غفلت، محاسبه و توبه، فرست محاسبه، راههای درمان غفلت، مراقبه، محاسبه‌ی نفس، تغافل یا خود را به فراموشی زدن، تفکر و تذکر بهترین درمان غفلت.	
قرآن	۴۴ - ۳۱
دعای روز دوم، احکام، تلاوت، برخی از ویژگی‌های قرآن، وسیله‌ی رحمت و هدایت، رهبر و امام، برترین گفتار، شفای دردها، جاودانگی و فراگیری، کمال، جامعیت، شاکیان در قیامت: ۱-رسول الله ﷺ، ۲-قرآن، شکایت قرآن از هواداران، فضیلت تعلیم و تعلم و حفظ قرآن، یادگرفتن قرآن، یاد دادن قرآن، حفظ قرآن، قاریان قرآن، بهرمندان از رحمت الهی، عارفان اهل بهشت، شریف‌ترین مسلمانان، بندگان خاص خداوند، پرچمداران اسلام، فضیلت و آثار تلاوت قرآن، پاداش الهی، سخن گفتن با خداوند، شکوفایی ایمان، جلای قلب‌ها، کفاره گناهان، هم نشین تنها‌یی، انقلاب درونی، آداب تلاوت قرآن، پاکی و نظافت دهان، استعاذه، تربیل، تدبیر، خشوع، صدای خوش، خاطراتی از امام خمینی <small>ره</small> ، مصحف شریف، کلیدهای غیبی.	
جهل و جاهلان	۵۶ - ۴۵
دعای روز سوم، احکام، نادانی در روایات، دشمن انسان، درد، اساس بدی‌ها، موجب کفر و سبب گمراهی، برخی از نتایج جهل، انحراف عقیدتی، کوتاه نظری، خود بزرگبینی، خود محوری، تخطه دیگران، گمراه دانستن دیگران، انکار و تکذیب، لجاجت و خودپسندی، موضع گیری نادرست و قضاوت عجولانه، افراط و تفريط، آرزومندی و خیال‌بافی، قطع سخن دیگران، بدترین نوع نادانی، نشناختن خویشن، افتخار به نادانی، نقل همه معلومات، فریفته شدن به دانش، روش برخورد با جاهلان، فرار حضرت عیسی از احتق خوارج مشکل اساسی <small>علی‌الله‌آیة</small> ، تلاوت زمان <small>بی‌اسبر</small> <small>للهم</small> بازمان <small>للهم</small> ، رفتار علی <small>للهم</small> با خوارج، اصول مذهب خوارج، برخورد علی <small>للهم</small> با خوارج، ممیزات خوارج.	
ذکر خدا	۶۶ - ۵۷
دعای روز چهارم، احکام، یاد خدا در آیات، یاد خدا در روایات، برترین بهره‌ها، لذت عاشقان	

خداآند، روش اهل تقوا، اخلاق نیکوکاران، نشاط پر هیز کاران، آثار یاد خدا، تقویت روح و کلید سازندگی، سعادتمندی، زنده دلی، روشنی قلب، زدودن زنگارها، شفای دلها، روشنی چشم، پشتیبان ایمان؛ دور کننده شیطان، در امان ماندن از نفاق، وسیله دوستی، حفاظت در مقابل لغزش‌ها، اطمینان بخش قلب، بصیرت و آگاهی، خوش نامی، اوقات خاص ذکر، هنگام برخورد با دشمن، هنگام کار و کوشش، زمان خشم، در شادمانی‌ها، هنگام تصمیم‌گیری، موانع ذکر الهی، اولاد و اموال، شیطان، ناشکرترین عضو، پیروی از خواهش‌های نفسانی، یاد مردم، حکایت، شکمبارگی، نتایج دوری از یاد خدا، سختی زندگی، همراهی با شیطان، قساوت قلب، یاد حق، سفارشی از امام خمینی علیه السلام، طلب محبوب یا حصول مطلوب؟.

استغفار ۶۷-۸۰

دعای روز پنجم، احکام، فصل اول: ارزش و اهمیت استغفار در روایات، بهترین عبادت، جامع ترین دعا، با فضیلت ترین توسل، از مهم ترین اعمال سه ماه مبارک رجب، شعبان و رمضان، استغفار در سیره‌ی عملی پیامبر علیه السلام، بهترین اعمال پیامبر علیه السلام در ایام آخر عمر، فصل دوم: آثار و برکات معنوی استغفار: ۱-رحمت و مغفرت، ۲-کفاره‌ی ظلم به دیگران، ۳-تنویر و صفائی دل، ۴-درخشندگی عمل، ۵-برطرف شدن موانع فهم توحیدی، ۶-تقویت سکوت معنوی، ۷-معیت و همراهی با اهل بیت علیهم السلام، ۸-امنیت و حفاظت از وسوسه شیطان دستاوردهای مهم استغفار، ۹-حفظ آبرو، ۱۰- توفیق دریافت علوم نافع، فصل سوم: آثار و برکات مادی استغفار، ۱-استغفار مانع نزول بلایا، شداید و عذاب الهی، ۲-استغفار برطرف کننده گرفتاری‌ها و مشکلات مختلف، ۳-افزایش رزق و روزی، ۴-برطرف شدن غم و غصه، ۵-استغفار، موجب امیدواری و برخوردار شدن از فرزند می‌شود، ۶-استغفار گشایش باب امید در همه مشکلات مادی و معنوی.

گناه ۸۱-۱۰۶

دعای روز ششم، احکام، مقدمه، ۱-شهوت شکم، ۲-شهوت جنسی، ۳-گناهان زبان، الف) سخن مباح، ب) غوطه ور شدن در باطل، ج) لجاجت و مجادله، د) فحش و ناسزا و بد زبانی، ه) مسخره و استهzaء، و) افشا سر، ز) وعده‌ی دروغ، ح) سخن و سوگند دروغ، غیبت، مذمت و نکوهش غیبت، معنی و حدود غیبت، درمان مرض غیبت، موارد جواز غیبت، ۱-دادخواهی، ۲-استفتا، ۳-بر حذر داشتن مؤمنان از خطر، و نصیحت مشورت کننده، ۴-جرح شاهد یا راوی، کفاره‌ی غیبت، سخن چینی، وظیفه‌ی انسان در مقابل سخن چین، افراط در غضب، اعتدال غضب، علل و اسباب غضب، معالجه‌ی غضب، کینه، چاره‌ی رهایی از کینه، حسد، غبطة، علل و اسباب حسد، ۱-عداوت و دشمنی، ۲-عزت نفس (خود عزیز داشتن)، ۳-کبر، ۴-تعجب، ۵-ترس از نرسیدن به مقصود، ۶-حب‌ریاست، ۷-خباثت درونی و بخل ذاتی نسبت به بندگان خدا، راه علاج حسد، ۱-راه علمی، ۲-معالجه‌ی عملی حسد، نکوهش و حرمت ریا، حقیقت ریا / فرق بین ریا و سمعه / اقسام ریا، تعریف ریا، علت ریا و راه معالجه‌ی آن،

حقیقت عجب و اقسام آن، تعریف عجب، آیات و روایاتی که در نکوهش عجب وارد شده، معالجه‌ی عجب، ترک گناه.

زیان ۱۱۵ - ۱۰۷

دعای روز هفتم، احکام، دو بعد مثبت و منفی، سخن، بهترین عبادت و زشت‌ترین معصیت، چند نکته درباره‌ی سکوت، ویژگی‌های سخن زیبا، داستان، آثار خوش زبانی، بدزبانی و آثار آن.

سلام ۱۲۴ - ۱۱۶

دعای روز هشتم، احکام، ابتدای به سلام کردن، پاداش سلام کردن، تحیت یعنی چه؟، نکوهش از ترک سلام، تعمیم سلام، سلام، نام خدا، سلام، تحیت اهل بهشت، روش رسول خدا^{علیه السلام}، سبقت گرفتن در سلام، انتظار بیجا، آداب سلام، جواب سلام و آداب آن، الف - بهتر بودن جواب، ب - پاسخ فوری، ج - رعایت آداب مرسوم، از سلام بر اینها نهی شده.

امید به رحمت الهی ۱۳۱ - ۱۲۵

دعای روز نهم، احکام، رحمت گسترده.

توکل ۱۴۵ - ۱۳۲

دعای روز دهم، توکل در قرآن، توکل چیست؟، پیوستن قطره به دریا، تعریف توکل از علامه طباطبائی^{ره}، نکته‌ی اساسی، تمثیل، آثار توکل در قرآن، ۱ - قدرت تصمیم‌گیری، ۲ - شجاعت، ۳ - عدم سلطه‌ی شیطان بر متولان، ۴ - تأثیر ناپذیری از اقبال و ادب مردم و عدم نگرانی از حوادث، آثار توکل در روایات، ۱ - قوت و شجاعت، ۲ - توکل و همت عالی، ۳ - توکل و لزوم کار و فعالیت، توکل و بدل و بخشش، دعای حضرت سجاد^{علیه السلام}، حضرت ابراهیم^{علیه السلام}، و اعتماد بر خدا، چند سال زندان برای توسل به غیر خدا، نتیجه‌ی عدم اعتماد به خدا.

احسان ۱۵۱ - ۱۴۶

دعای روز یازدهم، جایگاه مردم، خوشروی، خوشحال کردن، حل مشکلات مردم، قابل توجه صاحب منصبان، نیکوکاران، پناه مردم در آخرت، خدمت به خانواده، نتیجه‌ی احسان به سگ، خاطره‌ای از آیة الله بروجردی، آفت نیکی کردن.

رفع حوایج مؤمنین ۱۶۳ - ۱۵۲

خواری دنیا و آخرت، خیانت به خدا و پیامبر^{علیه السلام}، داستان، کمک در حل مشکل مسکن، ثواب رفع حوایج مؤمنان، رفع حاجت مؤمن برتر از اعتکاف، دو تذکر لازم.

زهد ۱۷۴ - ۱۶۴
 دعای روز دوازدهم، شرایط زهد، آثار زهد، زندگی دور از تجمل انبیاء علیهم السلام از دیدگاه نهج البلاغه،
 زهد امام خمینی ره.

تفوی، عامل مهم تزکیه ۱۸۷ - ۱۷۵
 دعای روز سیزدهم، تقوا توشهی سفر آخرت، تقوا جامع همه خیرات، تقوا، هدف عبادت، تقوا،
 هدف تشریع احکام، تقوی، شرط قبولی اعمال، چنان که ملاحظه می فرمایید، هدف از تشریع بعضی از
 عبادت‌ها؛ بلکه اصل عبادت این بوده که، تعریف تقوا، تقواو گوشه گیری، تقواو بصیرت، تقواو پیروزی
 بر مشکلات، انواع مشکلات و نقش تقوا، تقواو آزادی، تقوا مصونیت است نه محدودیت، تقوا،
 راهنمای زندگی، کشته و قطب نما.

توبه ۱۹۸ - ۱۸۸
 دعای روز چهاردهم، احکام، حقیقت توبه، وجوب و ارزش توبه، فوریت توبه، سرانجام توبه
 نکردن و اصرار بر گناه، عمومیت توبه، شرط پذیرش توبه، بازگشت به خدا.

شرح صدر ۲۰۴ - ۱۹۹
 دعای روز پانزدهم، اولین درخواست موسی علیه السلام، موجبات شرح صدر، اراده‌ی الهی، انس با قرآن،
 آثار شرح صدر، سبکباری و آسودگی روحی، تمثیل، تحمل بار و لایت، عدم وابستگی به دنیا؛ تمایل به
 آخرت و آمادگی برای مرگ، آزادی سؤال، سعهی صدر امام علی علیه السلام، امام خمینی ره و شرح صدر.

ابرار (نیکان) ۲۱۲ - ۲۰۵
 دعای روز شانزدهم، نیکان در قرآن، پاداش عظیم ابرار، موجبات بُر (نیکی)، ایثار، نفوذ آیات قرآن
 در دل‌های مسلمانان، بخشش؛ سخن نیکو و صبر در مصایب، آثار بُر، افزایش عمر، افزایش روزی،
 نشانه‌های ابرار، اشرار (بدترین‌ها)، ویژگی‌های اشرار، پیشوایان جور، آخرت فروشان، عوامل ناامنی
 برای مردم، لجبازان (کسانی که عذر نمی‌پذیرند)، متjaهرین به گناه، افراد بدون گذشت، عیب جویان،
 بدکاران آرزومند، منافقین، علمای فاسد.

عمل صالح ۲۱۶ - ۲۱۳
 دعای روز هفدهم، زندگی پاک، دیدار خدا، زندگی همراه با سر افزایی، تفاوت اعمال صالح، عمل صالح
 صالح و خلوص نیت، بقا بر عمل صالح.

قلب ۲۲۴ - ۲۱۷

دعای روز هجدهم، احکام، گوشاهی از شرایط قبولی نماز، حضور قلب، چگونه حضور قلب پیدا کنیم، قلب در قرآن، ۱- فهم و تعقل، ۲- عدم فهم و تعقل، ۳- ایمان، ۴- کفر و عدم ایمان، ۵- نفاق، ۶- هدایت یافتن، ۷- غفلت، ۸- اطمینان و آرامش، ۹- اضطراب و تردید، ۱۰- مهربانی و رحمت، ۱۱- تنفس خوبی و سخت دلی، اهمیت قلب در کلام خدا، سلامت و بیماری قلب، قلب در احادیث، قلب مؤمن، خزینه‌ی الهی، قساوت قلب.

هدایت ۲۲۵ - ۲۲۸

دعای روز نوزدهم، اقسام هدایت، تکوینی، تشریعی، خداوند چه کسانی را هدایت می‌کند؟، مؤمنین، توبه کنندگان، تمسک جویان به خدا، جهادگران، اهل تقوی، صابران، مخلصین، نهی کنندگان از منکر، عالمان، کسانی که از هدایت الهی محروم هستند، ظالمان، کافران، اهل فسق، اسراف کنندگان، دور غگویان، پیروان هوای نفس، بهترین وسیله هدایت، قرآن، اهل بیت پیامبر ﷺ.

بهشت و جهنم ۲۳۸ - ۲۲۹

دعای روز بیست، سیمای بهشت، بهشت، شرایط و موجبات ورود به بهشت، توحید، ولایت، عمل صالح، ترس از خدا و مخالفت با خواهش‌های نفسانی، زهد، توفیق در امتحان الهی، تحمل سختی‌های دنیا، تقوی، اطاعت از پروردگار، صبر، شفاعت، اولین بهشتیان، اهلیت ﷺ، شهداء، فقراء، نیکوکاران، شیعیان واقعی و بهشت، درهای جهنم، برخی از خصوصیات جهنم، یاد دوزخ و قیامت.

شیطان ۲۵۶ - ۲۳۹

دعای روز بیست و یکم، احکام، وسوس، راههای نفوذ شیطان، شیطان و جایگاه مخلصین، رابطه‌ی گناه و کیفر، استناد اغوا به شیطان، لشکر شیطان، ارتباط وسوسه شیطانی و اراده‌آدمی، پاسخ شیطان به تبهکاران در قیامت، پیاده نظام و سواره نظام شیطان، پناه به خدا، موقعیت «دنیا» و «آخرت!»، «دنیا» به عنوان «راه» و مقدمه‌ی نیل به «آخرت»، طبیعی و ضروری است!، آدمی تاگوهر وجود خود را نشناشد دل از دنیا بر نمی‌دارد!، توجه به لذات دنیا و محرومیت از لقا و رضوان الهی، ترس از فقر، وسوسه شیطان، رزق انسان در مراحل مختلف زندگی، تغذیه شگفت آور!

آداب دعا ۲۷۲ - ۲۵۷

دعای روز بیست و دوم، احکام، اهمیت دعا، دعا در قرآن، ۱- گشایش کارها در پرتو دعا، ۲- دعا ویژگی صالحان، ۳- دعا و اجابت آن، ۴- دعا و جلب توجهات الهی، ۵- فطری بودن دعا و فراموشکاری انسان، روایات و دعا، فضیلت دعا، دعا، اسلحه‌ی مؤمن، دفع بلا و قضایا دعا، دعا، درمان هر دردی، پاکی دل و زبان شرط استجابت دعا، دعا کننده مستجاب است، آداب دعا، لزوم حضور قلب در دعا،

پافشاری و اصرار در دعا، بیان حاجات در دعا، ارزش دعای پنهان، ارزش اشک ریختن به درگاه حق، ستایش خدا قبل از دعا، دسته جمعی دعا کنید، برای همه دعا کنید، از تأخیر در اجابت نهاراًسید، شروع دعا با صلوات بر پیامبر و اهل بیت‌الله، اوقات اجابت دعا، آنان که دعایشان مستجاب می‌شود، آنان که دعایشان به اجابت نمی‌رسد.

ابتلای انبیاء و مؤمنین ۲۸۴ - ۲۷۳
 دعای روز بیست و سوم، احکام، ۱- آدم علیه السلام، ۲- ابراهیم علیه السلام، ۳- اسماعیل علیه السلام، ۴- ایوب علیه السلام، ۵- سلیمان علیه السلام، ابتلای مؤمنین، شدت ابتلای مؤمن، فلسفه‌ی شداید و بلاها، رابطه‌ی شدت بلا و کثرت ثواب.

رضایت الهی ۲۹۰ - ۲۸۵
 دعای روز بیست و چهارم، موجبات رضایت الهی، زیاد استغفار کردن، فروتنی و زیاد صدقه دادن، اطاعت از دستورات الهی، تقوا، مصالح اجتماعی و رضایت الهی، عدم تن پروری، راضی بودن به قصاصی الهی، رضای امام صادق علیه السلام، نشانه‌های رضایت الهی، توفیق اطاعت از خدا و دوری از گناه، شاکر بودن، توفیق ذکر مداوم و محبت خداوند، عدالت کارگزاران جامعه، تعادل و ارزانی قیمتها، امام خمینی علیه السلام و مقام رضا.

دوستی و دشمنی ۲۹۱ - ۲۹۷
 دعای روز بیست و پنجم، احکام (تولی و تبری)، ویژگی پیروان رسول خدا علیهم السلام، محبت خدا نسبت به بندگان، محبت خدا به نیکوکاران، محبت خدا به پرهیزگاران، محبت خدا به مجاهدان راه حق، دشمنی با ترک کنندگان جهاد، دشمنی با عالمان به دنیا و جاهلان به آخرت، دشمنی با سخن چیان، دوستی و دشمنی فقط برای خدا، انگیزه دوستی و دشمنی.

عیب جویی ۳۰۶ - ۲۹۸
 دعای روز بیست و ششم، راه‌های آگاه شدن به عیوب خویش، وظیفه‌ی اخلاقی دوستان نسبت به یکدیگر، کتمان عیب خیانت است، عیب زدایی آری!، عیب جویی نه، سرانجام شوم عیب جویی، عیب جویی و کفر، عذاب در دنک، راه مبارزه با اشاعه‌ی فحشا، ۱- عدم مجالست با عیب جویان، ۲- بی‌اعتنایی به عیب جویان.

جلوه‌های شب قدر ۳۱۷ - ۳۰۷
 دعای روز بیست و هفتم، شب قدر، معنی «قدر» چیست؟، ساعات سرنوشت ساز، کدام شب، شب قدر است؟، عظمت و اهمیت شب قدر، شب نزول قرآن، شب نزول ملائکه، شب سلام و رحمت، شب

- احیاء و نیایش، اعمال شب قدر.
- نوافل** ۳۲۵ - ۳۱۸
- دعای روز بیست و هشتم، احکام، نوافل در آیات و روایات، رسیدن به مقام محمود، وسیله برای تقرب به خداوند، شرف مؤمن، محو کننده‌ی گناهان، سیماه صالحان، زینت آخرت، والاترین ارزش، موجب افزایش روزی، موجب خشنودی خدا، مبهات ملائکه و آمرزش، اجر نامحدود، شیوه صالحان، عبادت علی علیه السلام، نورانی بودن مکان نمازگزار.
- تهمت** ۳۲۶ - ۳۳۰
- دعای روز بیست و نهم، احکام، تهمت در قرآن، توضیح مطلب، داستان قتاده و یک مرد یهودی، کارد خون آلو و مرد سر بریده، بهتان، پرهیز از مواضع تهمت، حکایت.
- حق پیامبر صلواته و اهل بیت علیهم السلام** ۳۴۴ - ۳۳۱
- دعای روز سی ام، احکام، صلوات بر پیغمبر صلواته، حق پیامبر صلواته و دوستی با اهل بیت علیهم السلام، اطاعت، حفظ احترام، نکته، حقوق ائمه علیهم السلام بر مردم، حرف شنی، محبت اهل بیت رسول صلواته علاوه بر «طریقیت» دارای «موضوعیت» نیز می‌باشد، محبت اهل بیت علیهم السلام در روایات.
- غريب تاریخ** ۳۵۹ - ۳۴۵
- علی علیه السلام خورشید فروزان، علی علیه السلام امام فقیهان، علی علیه السلام سخاوت‌مندی بسی نظری، علی علیه السلام عابد روزگار، جامع اضداد، ولايت، وصایت و وراست، زیباترین سخن پس از قرآن، حق گرایی و عدالت علی علیه السلام، اعتراف دشمن، پیش گویی‌های امام علی علیه السلام، حکومت، حق علی علیه السلام، علی علیه السلام در سخنان پیامبر صلواته، پیش گویی درباره‌ی کربلا، عبرت گرفتن انس بن مالک، پیامبر صلواته و گریه‌ی فاطمه علیهم السلام، گریه‌ی پیامبر صلواته.
- دورنمایی از حقوق خانواده** ۳۷۲ - ۳۶۰
- حقوق زن بر شوهر، ۱- تهیه لوازم زندگی، ۲- مبادرت، ۳- گشایش در زندگی، ۴- احترام به زن، ۵- آراسته و پاکیزه بودن، ۶- خوش زبانی و مدار، ۷- رعایت اراده و اختیار خود را بنماید، حقوق شوهر بر زن، ۱- اطاعت، ۲- تمکین، ۳- بیرون رفتن از خانه، ۴- پرهیز از آزار شوهر و تندخویی و بدزبانی، ۵- خدمت در خانه، ۶- احترام به شوهر و خوشرفتاری با او، ۷- برای غیر شوهر خود را نیاراید، ۸- بدون اجازه شوهر در اموال او تصرف نکند.
- ارزش دختر داری در اسلام** ۳۷۹ - ۳۷۳
- اراده‌ی حق در عطا کردن فرزند، درخواست پیامبر اولوالعزم، خواهر داشتن هم رحمت است،

دختران این گونه‌اند، دختر، دسته گل خوشبو است، دختر، حسن است، ناراحتی از داشتن دختر خطاست، پاداش شادکردن دختر، گریه‌ی طفل با معنا است، پاداش دخترداری.

امام خمینی و ضرورت توجه به مسأله‌ی فلسطین ۳۸۶ - ۳۸۰

۱- امام خمینی و مبارزه با اسرائیل از ابتدای شکل‌گیری رژیم صهیونیستی، ۲- تمایز میان یهود و صهیونیست، صهیونیسم، ۳- امام خمینی و شعار از نیل تا فرات، ۴- اسرائیل و عدم پای بندی به قراردادهای بین المللی، ۵- مخالفت امام خمینی با قرارداد صلح با اسرائیل، ۶- طرح‌های صلح در خاورمیانه، ۷- طرح‌های قبل از تأسیس اسرائیل، ۸- طرح‌های بعد از تأسیس اسرائیل، ۹- امام خمینی و مخالفت با انفعال کشورهای اسلامی در مسأله‌ی فلسطین، امام خمینی و روز جهانی قدس.

آشنایی با اصطلاحات ۴۰۰ - ۴۸۷

آزادی، بررسی لغوی، آزادی در اندیشه و تفکر غرب، آزادی در اندیشه و تفکر شرق، وجود مختلف آزادی، اومانیسم، پست مدرنیسم، پلورالیسم، تساهل و تسامح (تلرانس)، مبانی تساهل و تسامح، حوزه‌های تساهل، جامعه‌ی مدنی، مولفه‌ها و مبانی جامعه‌ی مدنی، جهانی شدن، فمینیسم، مدرنیته و مدرنیسم، هرمنوتیک، هرمنوتیک و قرائت‌های مختلف از دین، سکولاریسم.

مقتل ۴۱۶ - ۴۰۱

روضه‌ی پیامبر اکرم ﷺ و مظلومیت حضرت علی علیه السلام، روضه‌ی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، روضه‌ی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، روضه‌ی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، روضه‌ی حضرت زهرا علیه السلام، مصائب امام حسین علیه السلام، غنچه‌ی خونین در دامن گل، وداع ابا عبدالله علیه السلام، درخواست پیراهن کهنه، وداع با امام سجاد علیه السلام، وداع امام با اهل حرم، سکینه در آغوش پدر، سخنان سکینه با اسب پدر.

پیش گفتار

در عرصه‌ی معنویت، بهاری دیگر فرا رسید و تولدی دیگر را در عالم ملکوت بشارت داد. بنک «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِبُو لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُخْبِيْكُمْ»^۱ در این عرصه عطر آگین زده شده است و رسالت مخاطبان، شنیدن است و آنگاه لبیک.

و این لبیک باید درختانی سرسیز و تنومند از تهذیب و تربیت به ثمر بنشاند و این ماه، چنین فرصلت و رسالتی را در مقابل مانهاده است.

یکی از رسالت‌های مهم مبلغان شناختی واقع بینانه و درکی صحیح از نسل سوم انقلاب اسلامی است. این نسل نه انقلاب را دیده‌اند و نه خاطره‌ای از هشت سال دفاع. معرفی ارزش‌های اصیل اسلامی، آرمان‌های انقلاب اسلامی، مرزهای بیگانه و خودی، استکبار و ایادی آن به وارثان بعدی انقلاب کاری بس عظیم و رسالتی خطیر است و جا دارد که همه دغدغه مبلغان به این موضوع معطوف شود.

جنگ سرد آمریکا و شوروی سابق یعنی سرمایه داری و سوسیالیزم تبدیل به جنگ سردی دیگر و آتش زیر خاکستر به نام اسلام و استکبار یکه تاز آمریکا شده است. آنهایی که پس از رسوایی یازدهم سپتامبر با عنوان کردن جنگ صلیبی رسم‌آشیپور جنگ علیه اسلام را به صدا در آورده‌اند.

اب قدرت سرمایه داری با برخورداری از برتری تبلیغاتی و رسانه‌ای با شبکه‌های ماهواره‌ای و سایت‌های رایانه‌ای، سرمایه گذاری خود را معطوف اضمحلال نسل جوان کرده‌اند و تهاجم

۱. سوره‌ی افال، آیه‌ی ۲۴.

همه جانبه فرهنگی را تدارک دیده‌اند.
اما سنگینی تهاجمات از رسالت مانمی‌کاهد. و آخرین چشم انداز این رسالت‌ها و دعوت‌ها
افقی روشن است.

نمود سال دعوت می‌فرود
نه بدم انکار قومش می‌فرود
هیچ از گفتن عنان واپس کشید؟
ما بر این باوریم که هدایت افاضه‌ای الهی است و حتی انبیا عظام در انتظار آثار و ثمرات
مستعجل دعوت خود نبودند بنا بر این دعوت خود را بر اساس پذیرش یا انکار مخاطبان استوار
نمی‌کردند.

راز جز با راز دان انباز نیست
راز اندر گوش منکر راز نیست
لیک دعوت وارد است از کردگار
با قبول و ناقبول او را چه کار؟
و نیز باور داریم که قدرت قاهره‌ی الهی، مکر شیاطین را به آنها باز می‌گرداند و باور داریم که
با توسعه فرهنگ قرآن می‌توان همه فرهنگ‌های معارض را به چالش کشید.
و باور داریم که با اتصال به غیب و بر اساس اراده‌ی الهی، عصایی چوبین، کفرها و مکرها
سحرانگیز را یک جامی‌بلعد و کارگزاران کفر را به سجده می‌اندازد.
مسلم است که قرآن «ختام الانبیاء ﷺ» معجزه‌ای برتر از همه معجزات است و آنگاه که
مهلت مستکبران به سر آید ابزارهای شان طعمه دریای مواجه الهی خواهد شد.

مصطفی را وعده کرد الطاف حق
گر بمیری تو نمیرد این سبق
من کتاب و معجزه ات را رافع
بیش و کم کن راز قرآن مانع
تاقیامت باقی اش داریم ما
تو مترس از نسخ دین ای مصطفی
صادقی، هم خرقه‌ی موسیستی
کفرها را در کشد چون اژدها^۱
هست قرآن مر ترا همچون عصا
سازمان تبلیغات اسلامی و دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم وظیفه‌ی خود می‌دانند با
نشر کتب تبلیغی و برنامه ریزی‌های مناسب و ساماندهی در پشتیبانی و حمایت مبلغان، نهایت
تلاش خود را بنمایند تارسانندگان پیام الهی در انجام رسالت خود سربلند و موفق گردند.

مقدمه

حلول میمون ماه مبارک رمضان برای اولیای الهی، نقطه‌ی آغاز سال است.
انسان در ابتدای هر سال می‌تواند تصمیمات مهم و اساسی برای آینده‌ی زندگی خود بگیرد.
سید بن طاووس در کتاب شریف «الاقبال بالاعمال الحسنة» مطالب کتاب خود را که درباره‌ی
اعمال انسان در طول سال است، از ماه مبارک رمضان آغاز می‌کند.
در این باره می‌فرماید:

«من روایات مختلفی در این باره که آیا اول سال ماه رمضان است یا ماه محرم دیده‌ام ولی از
عمل علمایی که محضر آنان را درک کرده و بسیاری از تأثیفات علمای گذشته، متوجه شده‌ام که
اول سال به صورت قطعی ماه رمضان است».^۱

تمام لحظات این ماه، با توجه به عظمت و جایگاه بلندی که در آیات و روایات برای آن بیان
گردیده، فرصت مناسبی است برای اقدامات اساسی و حرکت‌های نوین و تعیین کننده‌ای که آثار
آن می‌تواند در کل حیات انسان ظاهر شود.

انجام وظیفه‌ی الهی تبلیغ در این فضای حال و هوا، از اهمیت فوق العاده‌ای پرخور دار است و
بر همه‌ی مبلغان محترم لازم و ضروری است که با قدر دانستن این ایام، با تمام توان و با
بهره‌گیری از تمامی پتانسیل‌های موجود به وظیفه‌ی خطیر و ارزشمند خود عمل کرده و فضای

۱. سید بن طاووس، الاقبال، ج ۱، ص ۳۲.

معطر ماه مبارک رمضان را معتبرم شمرده، با آماده سازی روحی و معنوی خویش پیام هدایت الهی را به گوش و جان بندگان خدا بر سانند و یقین بدانند سخن و عمل آنان اگر مبتنی بر اطلاعات و آگاهی‌های درست و متقن و از سر درد و اخلاص باشد تأثیرات مثبت بسیاری خواهد داشت.

مرکز آموزش مبلغین در این ویژه نامه با محور قرار دادن دعاها روزانه‌ی ماه مبارک رمضان -که در بردارنده‌ی ده‌ها موضوع جالب و قابل بحث می‌باشد - مقالاتی را در تبیین آن موضوعات تهیه کرده است و امید است بازحمات و تلاش‌هایی که در این راستا صورت گرفته است، مورد استفاده عزیزان مبلغ قرار گیرد و توشه‌های خوبی برای این سفر و سوژه‌های مناسبی برای بحث در مجالس ماه مبارک رمضان باشد.

از آنجاکه همه ساله لازم است مقالاتی مناسب با مناسبت‌های روز، تدوین گردد، برخی از مقالات ره توشه به این موضوعات اختصاص پیدا کرده است. و در اینجا باید مذکور شد که به علت محور بودن دعاها روزانه ماه مبارک رمضان و محدود بودن صفحات در این ره توشه، امکان پرداختن به موضوعاتی غیر از موضوعات دعاها مذکور، به حداقل رسیده است.

در این ره توشه مانند ره توشه‌های گذشته، داستان‌ها و تمثیلات و شعرهای مناسبی لا بلای مطالب به چشم می‌خورد که با توجه به سلیقه و توان پردازش مطالب توسط مبلغ و نیز نوع مخاطبین و با در نظر گرفتن شرائط خاص هر مکان و زمانی، باید از آن سود جست.

مقاله‌ای تحت عنوان «آشنایی با اصطلاحات» در این ره توشه به چاپ رسیده است که کمتر صبغی تبلیغی و کاربردی برای منبر دارد و با هدف اطلاع رسانی به عزیزان روحانی و مبلغین ارجمند تهیه گردیده است.

در این ویژه نامه سعی شد تا احکام، مناسب با موضوع بحث تهیه گردد. و این امر در اکثر موضوعات محقق شد، و به منظور استفاده‌ی بیشتر، بخش احکام را در ابتدای هر مقاله پس از دعای مربوط به آن روز، آوردہایم.

در پایان بر خود لازم می‌دانیم از هیأت مدیره‌ی محترم دفتر تبلیغات اسلامی به ویژه ریاست محترم دفتر تبلیغات، جناب حجۃ‌الاسلام و المسلمین محمد جعفری گیلانی، معاونت محترم آموزش حجۃ‌الاسلام و المسلمین حمید پارسانیا و مدیر محترم مالی -اداری معاونت آموزش که در رفع موانع و حل مشکلات، مساعدت‌های بسیاری کرده‌اند و نیز از هیئت تحریریه‌ی محترم و نویسنده‌گان ارجمند از جمله؛ حجۃ‌الاسلام و المسلمین حسین اسعدی، محمد حسین

زنگیری، قاسم سبحانی، مجتبی بیگلری، حسین ابوالفضلی، محمود اکبری، حسین حیدری مهدّب، سید محمد جواد فاضلیان، سعید عطاریان، رضا کیلانی، غلامرضا گلی زواره، و از دست اندکاران تدوین این ره توشہ جناب آقای سید محمد جواد فاضلیان مدیر محترم تدوین و آقایان حجج اسلام و المسلمين، سعید عطاریان، حسین حیدری مهدّب، محمد سبحانی نیا، رضا کیلانی، محمد مهدی ماندگار، سید مهدی میرابو طالبی، حسن اسکندری، مهدی توسلی، عامر حلفی، حیدر خلجمی، علیرضا عالمی و دیگر عزیزان که در طول مدت با مساعدت‌های خود یاریمان کرده‌اند، تشکر و قدردانی می‌نماییم.

امید است که همه‌ی این تلاش‌ها به نحو احسن مورد توجه و رضایت ولی عصر حضرت حجۃ ابن‌الحسن (عج) قرار گرفته، آن حضرت ما را مشمول ادعیه‌ی زاکیه‌اش قرار دهد.

مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)

واحد تدوین متون

غفلت

دعای روز اول

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ صِيَامِي فِيهِ صِيَامَ الصَّائِمِينَ وَ قِيَامِي فِيهِ قِيَامَ الْقَائِمِينَ وَ تَبَّهْنِي فِيهِ عَنْ نَوْمَةِ
الْغَافِلِينَ وَ هَبْ لِي جُرْمِي فِيهِ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ وَ اعْفُ عَنِي يَا عَافِيَا عَنِ الْمُجْرِمِينَ؛ خَدَايَا! رُوزَهَام
را در این روز، روزه داران راستین قرار ده و نمازم را، نماز نمازگزاران واقعی، از خواب
غفلت زدگان، هشیارم کن و جرم را ببخش و ار من در گذر، ای بخشنده گنهکاران».

احکام

کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند بالاحتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان
بیدار می شود، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند در صورتی که
بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند روزه اش صحیح است. (ترضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۹۴۸)

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَنْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبَصِّرُونَ بِهَا وَلَهُمْ
آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أَوْ لَيْكَ كَالْأَعْيُمْ بِلْ هُمْ أَصْلُ أَوْ لَيْكَ هُمُ الْعَاقِلُونَ؛^۱ به یقین، گروه بسیاری از جن و
انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دلها [عقلها] بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند، و) نمی فهمند؛ و
چشماني که با آن نمی بینند، و گوشهايی که با آن نمی شنوند، آنها همچون چهار پایانند؛ بلکه گمراه اتر!
اینان همان غافلانند (چرا که با داشتن همه گونه امکانات هدایت، باز هم گمراه اند)».

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

معنای غفلت

«غفلت» سه‌گانه است که بر اثر قِلَّت تَحْفِظ و کمی بیداری دل بر انسان غلبه می‌کند.^۱ در قرآن شریف و روایات اولیای دین کلمه «غفلت» در موارد متعددی بکار رفته است. منظور از این موارد عدم توجه برخی از مسلمانان به محاسبه‌ی نفس و تسماح در بررسی اعمال روزانه‌ای است که مرتكب شده‌اند.

عَنْ عَلَيٍّ قَالَ: «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رَبِيعَ، وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِيرٌ»^۲ کسی که حساب نفس خود را بررسد، سود می‌برد و اگر از نفس خود غافل شود، زیان می‌بیند.

هر که نقص خویش را دید و شناخت اندر استكمال خود، ده اسبه تاخت وَعَنْهُ قَالَ: «ذَوَامُ الْغَفَلَةِ تُعَمِّي الْبَصِيرَةَ»^۳ ادامه‌ی غفلت، چشم بصیرت آدمی را نابینا می‌کند. از جمله‌ی وظایفی که پیروان اسلام برای خودسازی و اصلاح نفس خویش بر عهده دارند، این است که همه روزه با دققت به حساب خود برسند و نیک و بدھای آن روز را با دققت بررسی نمایند.

محاسبه و توبه

عَنْ مُوسَى الْكَاظِمِ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ هِشَامًا لَيْسَ مِثْلَ مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَنَةً إِسْتَزَادَ مِنْهُ وَ إِنْ عَمِلَ سَيِّئَةً إِسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَأَبَّ؛»^۴ حضرت موسی بن جعفر^{علیه السلام} به هشام فرمود: از ما نیست کسی که هر روز به حساب نفیس خود نرسد، اگر کار خوب انجام داده در افزایش آن بکوشد و اگر مرتكب گناه شده، توبه کند و از پیشگاه باری تعالی طلب مغفرت نماید.

کسانی که در دنیا، یعنی جهان تکلیف، زندگی می‌کنند می‌توانند با اراده و اختیار خویش به حساب خود برسند، حقوق صاحبان حق را پردازنند، از گناهانی که مرتكب شده‌اند استغفار کنند، و با این عمل قطعاً بار سنگین قیامتshan سبک می‌شود و زمینه‌ی نجاشان فراهم می‌آید. اولیای گرامی اسلام با منطقی پدرانه، این مهم را به پیروان خود توصیه نموده‌اند.

۱. راغب، مفردات قرآن، ماده‌ی «غفل».

۲. صبحی صالح، نهج البلاغه، کلمات فصار ۲۰۸.

۳. فهرست موضوعی غرر، ص ۲۹۶.

۴. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۵۳.

فرصت محاسبه

عن النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَاسِبُوا أَنفُسَكُمْ قَبْلَ أَن تُحَاسِبُوا وَ زِئْوَهَا قَبْلَ أَن تُوَزَّنُوا»^۱ در دنیا به حساب خود برسید، پیش از آنکه در قیامت به حساباتان برسند. خویشن را از جهت اعمالی که مرتکب شده‌اید سنجید، قبل از آنکه مورد سنجش قرار گیرید.

اگر در این جهان به حساب خود برسیم، به نفع فردای خویش قدمی برداشته‌ایم و اگر از محاسبه غافل باشیم تا آنکه مرگ فرارسد، مرحله‌ی تکلیف سپری می‌گردد و جهان بعد از مرگ آغاز می‌شود، آنجا عمل در کار نیست، فقط عالم حساب است و محکمه‌ی قضا.

عن عَلَيٰ مَلَكٌ قَالَ: إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابٌ، وَ غَدَأً حِسَابٌ، وَ لَا عَمَلٌ؛^۲ امروز برای مردم روز عمل است نه روز حساب، و فردا برای آنان روز حساب است نه روز عمل.

عيان نشد که چرا آمدم کجارتمن دریغ و درد که غافل ز کار خویشتم
محمد بن مُسلم زُهری از افراد تحصیل کرده و عالیم بود. او در عصر حضرت امام زین العابدین علیه السلام می‌زیست. متأسفانه مجدوب دستگاه حکومت بنی امیه‌ی گردید و عُمال ظالم حکومت از وجودش به نفع خود و به ضرر اسلام استفاده‌ی بسیار نمودند. امام زین العابدین علیه السلام به امید اینکه او را به خود آورده و از غفلتش برهاند، نامه‌ی مفصلی به وی نوشت و او را به خطاهایی که مرتکب می‌شود، آگاهی داد. در آغاز نوشتہ‌ی خود مرفوم فرمود:

«فَانظُرْ أَيْ رَجُلٍ ثَكُونُ غَدَأً إِذَا وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَسَأَلَكَ عَنْ نَعِيمِهِ عَلَيْكَ كَيْفَ رَعَيْتَهَا وَ عنْ حُجَّجِهِ عَلَيْكَ كَيْفَ قَضَيْتَهَا وَ لَا تَحْسِبَنَّ قَبْلًا مِنْكَ بِالْتَّعْذِيرِ وَ لَا زَاضِيًّا مِنْكَ بِالْتَّقْصِيرِ؛^۳ با چشم دل در خودت نظر کن که فردای قیامت چه شخصی خواهی بود؛ موقعي که در پیشگاه الهی حاضر می‌شوی، از نعمت‌هایی که به تو داده سؤال می‌کند که چگونه آنها را راعیت نمودی؟ از حجت‌هایی که بر تو دارد سؤال می‌کند چه پاسخی داری؟ گمان مبر خدای متعال از تو عذری را پذیرد و با اعتراف به تقصیر از تو راضی گردد».

محاسبه‌ی نفس به معنای فرو افکندن پرده‌ی غفلت است، محاسبه‌ی نفس به معنای از خوب و بد گفتار و رفتار خویش آگاه شدن است، محاسبه‌ی نفس پرونده‌ی اعمال آدمی را در پیش رویش می‌گشاید، از گناهان و لغوش‌هایی که مرتکب شده است آگاهش می‌سازد و او را و می‌دارد تا با استغفار از خالق و رضایت طلبی از مخلوق، لکه‌های تیره گناه را از صفحه‌ی دل خود

۱. نراقی، جامع السعادات، ج ۳ ص ۹۱.

۲. صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۴۲.

۳. حزانی، تحف العقول، ص ۲۷۵.

بزدايد و بار مسؤولیت خويش را سبک کند. اين موقفيت بزرگ نصيب کسانی می شود که محاسبهی نفس را جدی بگيرند و با تصميم قاطع به تصفيهی حسابها همت گمارند.

آه از آن روز که بادت گل رعنای پرداد

اثمه معصومین ﷺ از اينکه عدهی زيادي از مسلمانان به حساب نفس خود رسيدگی نمی کنند و ايام عمر را به غفلت می گذرانند، متاثرند و افسوس می خورند. بعضی از آن بزرگواران در ايام حیات خود مراتب آزردگی خاطر خويشن را به زبان می آورند و دعا می کردنده که اينان پس از مرگ از عمل خود دچار ندامت نشوند. على ﷺ ضمن يکي از خطبههای خود، چنین فرموده است:

«فَيَا أَهْلَهَا حَسَرَةً عَلَى كُلِّ ذِي غَلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمَرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةٌ، وَأَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى الشَّقْوَةِ. نَسَأَلُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا وَإِيَّا كُمْ مِمَّنْ لَا تُبَطِّرُهُ نَعْمَةٌ، وَلَا تُفَصِّرُهُ عَنْ طَاغِيَّةٍ رَّيْهُ غَايَةٌ، وَلَا تَخْلُّهُ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَاءَمَةٌ وَلَا كَآبَةٌ؛^۱ افسوس بر هر انسان غافلی که عمرش بر او حجت باشد و ايام زندگيش بر وی منجر به شقاوت گردد. از پيشگاه خداوند می خواهيم که ما و شما را از کسانی قرار ندهد که نعمت الهی، آنان را به کفران و طغيان کشانده، هدف باطلش وی را به تقصیر در طاعت و اداشه و بر اثر اين اعمال نادرست، پس از مرگ به پشيماني و اندوه دچار شده است».

حافظ می گويد:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو يادم از کشتهی خويش آمد و هنگام درو
خلاصه، غفلت از محاسبهی نفس در دنيا ممکن است بسياري از مسلمانان را در روز حساب قیامت با مشکلات بزرگی مواجه نماید و آنان را در مععراض عذاب سنگين الهی قرار دهد. غفلت بسيار مهم و خطرناکی که موجب کفر به خداوند و عذاب عظيم قیامت می شود، غافل ماندن از آيات الهی و بی اعتنایی به دلایل و شواهد توحید است. موقعی که تمام توجه یک انسان به زندگی دنيا و امور مادی معطوف می گردد، خود را فراموش می کند، انسانیت خويش را از ياد می برد، به ندای عقل، به دعوت فطرت، و به قضاوت عادلانه وجودان اخلاقی که موهبت الهی و سرمایه های ارزشمند انسانی هستند بی اعتنای می شود، آيات خدا را که راه رسیدن به توحید است مورد توجه قرار نمی دهد، و سرانجام، اين غفلت ها موجب کفر او می شود و زمینهی عذاب شدید او را در قیامت فراهم می آورد.

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأْنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولَئِكَ

مَأْوَاهُمُ النَّارِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛^۱ آنها که ایمان به ملاقات ما (و روز رستاخیز) ندارند، و به زندگی دنیا خوشنود شدند و بر آن تکیه کردند، و آنها که از آیات ما غافل اند، (همه‌ی) آنها جایگاهشان آتش است، بخاطر کارهایی که انجام می‌دادند».

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
کی روی ره ز که پرسی چه کنی چون باشی
شرط اول قدم آن است که مجنون باشی
در ره منزل لیلی که خطره است در آن

راههای درمان غفلت

یکی از دستورات اسلامی برای حفظ نفس از خطرات و لغزش‌های شیطانی آن است که انسان مسلمان در همه احوال مراقب نفس خود باشد همچنان که یک پاسبان مراقب ساختمان مهمی است و در محل ورود به ساختمان ایستاده و مراقب ورود و خروج افراد است. انسان سالک الی الله نیز باید مراقب نفس خود باشد که مبادا غیر خدا در حریم قلبش وارد شود و لانه گزیند و تکثیر پیدا کند. اگر چنین شود باید با سلاح ذکر و توجه آن را نابود و ناپدید سازد.

مراقبه

مراقبه یعنی اینکه انسان در تمام اوضاع و احوال مراقب و نگران خویش باشد، مبادا در اثر غفلت و سهل انگاری، عهدی راکه با خدای خود بسته است بشکند.

بدیهی است یکی از صفات بارز مؤمن، پاسداری از عهد و پیمان است، چنانکه فرمود: «وَالَّذِينَ هُمْ لِإِمَانِهِمْ وَعَاهِدُهُمْ رَاغُونَ»^۲ و آنها که امانت‌ها و عهد خود را رعایت می‌کنند. حقیقت مراقبه آن است که هیچگاه خدای را فراموش نکنیم و به اعمال و اذکاری که ما را به یاد خدا و امی دارد مداومت داشته باشیم و به هر کاری رنگ خدایی بزنیم و هر کاری را به یاد او آغاز کنیم. مثلاً در موقع نشستن حتی المقدور رو به قبله بنشینیم و در هنگام خوابیدن رو به قبله به طرف راست بدن بخوابیم و از لغو و مجالس بطّالین دوری جوییم. خلاصه لحظه‌ای خدای را از یاد نبریم که هر کس خدای را فراموش کند خداوند نیز او را فراموش خواهد کرد: «أَنْسُوا اللَّهَ فَنَسِيْهِمْ»^۳ بدایه حال بندۀ‌ای که خداوند او را فراموش کند و او را به حال خود واگذارد که بی تردید چنین کسی طعمه‌ی شیاطین خواهد شد.

۱. سوره‌ی یونس، آیات ۷ و ۸

۲. سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۸

۳. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۶۷

نقض میثاق و شکست توبه‌ها

هر کس خدارا فراموش کند سرانجام از خود بیگانه شده و شخصیت والای انسانی خویش را از دست خواهد داد، چنانکه فرمود:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسُهُمْ»^۱؛ و همچون کسانی مباید که خدارا فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد.

از علامه طباطبائی ^{بیشتر} نقل شده است که فرموده‌اند: من هر وقت مراقبه‌ام شدید و قوی می‌شود یک حالتی برایم اتفاق می‌افتد. منظور آن مرد بزرگ، حالات عرفانی و مکاشفات ربّانی بوده است.

گویند هنگامی که زلیخا با یوسف خلوت کرد و او را به سوی خویش می‌خواند ناگهان چشمش افتاد به بتی که در آن حجره قرار داشت. بی‌درنگ برخاست و پرده‌ای روی آن افکند. یوسف به او گفت: تو از مراقبت جمادی شرم داری، پس چگونه من از مراقبت خداوند جبار شرمنده نباشم؟^۲

بنابراین، باید همیشه مراقب اعمال خویش باشیم و بکوشیم که در زندگی با احتیاط گام برداریم که مراقبت و احتیاط، انسان را از غفلت و لغزش باز می‌دارد، و همان طور که نسبت به امور دنیا دقت و احتیاط می‌کنیم در امور آخرت نیز جانب احتیاط را بگیریم و هیچگاه از خداوند متعال غافل نشویم.^۳

باید دانست که مراقبت را در درجاتی است که این درجات به درجات معرفت و ریاضت سالک بستگی دارد. نخستین درجه، مراقبت پرهیزکاران و بالاترین آن، مراقبت مقریان است. به قول شاعر:

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت
انسان می‌تواند در اثر ریاضت و مجاهدت و مراقبت به مقام قرب برسد و مستغرق جمال و طلعت زیبای ذوالجلال گردد، که در آنجا مسئله بر عکس شده، خدا مراقب بینه‌اش می‌شود، چنانکه در باره‌ی یوسف فرمود:

«وَلَقَدْ هَمَتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّيهِ»^۴؛ آن زن قصد او کرد؛ و او نیز - اگر برهان پروردگار را

۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم.

۲. سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۱۹.

۳. نراقی، جامع السعادات، ج ۳، ص ۹۶.

۴. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۴.

نمی‌دید - فصل دوی می‌نمود».

آن زن (زليخا) از فرط عشق با آنکه از یوسف جواب رد شنید باز دست از او برنمی‌داشت و در وصل او اصرار و اهتمام می‌کرد و اگر لطف خاص خدا و برهان روشن حق نگهبان یوسف نبود، او هم به میل طبیعی به زليخا متمایل می‌شد. پس خدا بنده‌ی مخلص خویش را با ارائه‌ی جمال و جلال سرمدی از چهره‌ی زیبای زليخا منصرف کرد و او را از لغزش باز داشت، به طوری که تصور و خیال گناه را از دلش بزدود.

باز شد قفل و درو شد ره پدید
چون توکل کرد یوسف بر جهید^۱
«طُوبِي لِمَنْ رَاقِبَ رَبَّهُ وَخَافَ ذَنْبَهُ؛^۲ خوشابه حال آن که همیشه خدا را در نظر داشته و از گناه خویش بیمناک باشد».

امیر المؤمنین علیه السلام درباره‌ی مراقبت کلماتی دارند که به دو مورد اشاره می‌شود:
«يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ مُهْمَنًا عَلَى نَفْسِهِ، مُرَاقِبًا قَلْبَهُ، حَافِظًا لِسَانَهُ؛^۳ سزاوار است که انسان بر خویش اشراف داشته و همیشه مراقب قلب خود و نگهدار زبان خویش باشد».
 و در جای دیگر مؤمن من عاقل را این گونه توصیف می‌کند:
«رَاقِبٌ فِي يَوْمِهِ غَدَةٌ، وَنَظَرٌ قَدْمًا أَمَامَةٌ؛^۴ کسی که در امروز به فکر فردایش باشد و همیشه چند قدم جلوتر را بیند عاقل است».

یکی از اسماء خداوند، اسم رقیب است، او مراقب است. مراقب همه چیز، در همه حال. اگر کسی طالب مراقبه است بهتر آن است که اسم «الرقیب» را ذکر خود قرار دهد و اندک اندک خود را مراقبت کرده، بر شدت و فوتش بیفزاید تا آثار و نتایج آن را ببیند، بشنود و بفهمد.

محاسبه‌ی نفس

از جمله اصول اخلاقی و عرفانی، اصل محاسبه است. سالکان راه خدا همان‌طور که در صبحگاهان با خویش عهد و میثاق می‌بنندند، ساعتی رانیز برای محاسبه و بازنگری در اعمال روزانه در نظر می‌گیرند. مرحوم نراقی می‌نویسنده در روایات آمده است که:

«إِنَّ الْعَاقِلَ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ لَهُ أَرْبَعُ سَاعَاتٍ، سَاعَةٌ يُتَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَسَاعَةٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ

۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم.

۲. شرح غرر، ج ۴، ص ۲۲۸، شماره ۵۹۳۸

۳. فهرست غرر، ص ۳۹۳، شماره ۱۰۹۴۷

۴. صحیح صالح، نهج البلاغه، خطبه ۸۳

و سَاعَةٌ يَتَكَبَّرُ فِي صُنْعِ اللَّهِ وَسَاعَةٌ يَخْلُوَا فِيهَا لِلنَّطْعَمِ وَالثَّشَرِبِ؛^۱ سزاوار است انسان خردمند برای خود چهار وقت معین کند که یکی از آنها وقت حساب و بازنگری در اعمال روزانه است. البته مناسب است که زمان محاسبه، شامگاهان پیش از خواب باشد، تا انسان کاملاً از سود و زیان و دخل و خرج روزانه اش آگاه گردد».

تغافل یا خود را به فراموشی زدن

یکی از مباحث را که متناسب با بحث غفلت می‌توان مطرح کرد بحث «تغافل» است. غفلت از صفات بسیار پستنده و با ارزشی که در میان مردم کمتر دیده می‌شود تغافل است. غفلت را می‌توان به مثبت و منفی تقسیم کرد، که غفلت منفی، همان بخش نخست بود که غفلت از اعمال رشت خود است، ولی باید گفت که غفلت مثبت هم داریم و آن غفلت نسبت به اعمال زشت و کاستی‌های دیگران است.

دیدن خطأ و تقصیر دیگران و مشاهده عیب و نقص افراد و خود را به فراموشی زدن، به شکلی که طرف مقابل یقین کند انسان به هیچ عنوان از خطأ یا عیب و گناه او مطلع نشده است، یکی از صفات نیک اخلاقی است و این بالاترین درجه بزرگواری و برترین نشانه شخصیت است که انسان خود را در کمال جوانمردی و آفایی، عمدتاً به فراموشی بزند و این به فراموشی زدن را در طول زندگی حفظ کند.

علی عليه السلام فرمود: «إِنَّ الْعَاقِلَ نِصْفَهُ احْتِمَالٌ وَنِصْفَهُ تَغَافُلٌ؛^۲ نیمی از عقل، تحمل و برداری و نیم دیگرش خود را به فراموشی زدن است».

ونیز فرمود: «أَشَرُّ أَخْلَاقِ الْكَرِيمِ كَثُرَةُ تَغَافُلِهِ عَمَّا يَعْلَمُ؛^۳ شریف‌ترین خلقیات انسان بزرگوار و با شخصیت، این است که در موارد زیادی، تظاهر به غفلت کند».

ونیز فرمود: «لَا عَقْلَ كَالْتَجَاهِلِ، لَا حِلْمَ كَالْتَغَافُلِ؛ تجاهل، بالاترین صفت یک انسان عاقل است و تغافل بالاترین نوع برداری است».

چشم رضا بپوشد هر عیب را که دید چشم حسد پدید کند عیب ناپدید

از آثار پربرکت تغافل: به عنوان نمونه می‌توان، چشم پوشی مرد و زن نسبت به هم‌دیگر را نام

۱. نراقی، جامع السعادات، ج ۳، ص ۹۹.

۲. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، ج ۷، ص ۲۶۸.

۳. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، ج ۷، ص ۲۶۸.

برد. در قرآن در خطابی زیبایه مرد و زن اینگونه می‌فرماید: «هُنَّ لِيَّا شَرْكُمْ وَأَنْثُمْ لِيَّا شَرْلَهُنَّ»^۱؛
عفو و گذشت و از آن بالاتر تغافل و خود را به فراموشی زدن، برای زن و شوهر امری لازم و
واجب است، و با این گونه صفات پسندیده، و اخلاق حمیده، عیش و زندگی همراه با لذت و
خوشی برقرار، و اعصاب در آرامش کامل، و جسم و جان در مصونیت همه جانبه، در مقابل
هجوم بسیاری از امراض و بیماری‌هاست.
عفو و گذشت و تجاهل و تغافل، میوه شیرین فرو خوردن خشم و به فرموده‌ی قرآن مجید،
کظم غیظ است.

تفکر و تذکر بهترین درمان غفلت

در روایت است که شخصی نزد امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: یابن رسول الله! من عادت به
گناه پیدا کرده‌ام، چه کنم تا این عادت رهایی یابم؟
حضرت از راه تحریک عاطفه وارد شدند یعنی وجدان اخلاقی او را تحریک کرده فرمودند:
اگر می‌خواهی گناه بکنی و عادت بر آن پیدا کرده‌ای، مانع ندارد، اما در موقع ارتکاب عمل حرام
و انجام گناه، چند مسأله را مراجعات کند اولاً این که کارهایت را در جایی انجام بده که خدا تو را
نبیند و تو در محضر حق تعالی واقع نشوی.

عرض کرد: یابن رسول الله! من هر کجا که بروم از دید الهی مخفی نیستم!
حضرت فرمودند: پس در وقت گناه، از ملک و سرزمین خدا بیرون برو، چرا که معصیت
صاحب خانه، آن هم در خانه‌ی او، خیانت به اوست.

آن مرد گفت: یابن رسول الله! کجا بروم که ملک خدا نباشد؟ همه جا متعلق به اوست.

امام علیه السلام فرمودند: خوب، لا اقل روزی او را نخور!

جواب داد: یابن رسول الله! مگر می‌شود روزی او را نخورم؟ از هر چه استفاده می‌کنم، نعمت
اوست، هرچه بخورم و بیاشامم از خداوند است.

حضرت نحوه بحث را عوض کردند و فرمودند: اشکالی ندارد، در محضر خداوند، با
استفاده از نعمت‌های او و در ملک او گناه بکن ولی زمانی که عزاییل برای گرفتن جان و قبض
روح تو آمد، جانت رانگهدار و آن را از فرشته‌ی مأمور الهی حفظ کن.

وقتی جوان برای این کار هم به عجز و ناتوانی خویش اقرار نمود، امام صادق علیه السلام که به

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۷.

نتیجه گیری نزدیک می‌شدند، آخرین مسأله را هم برایش به اینگونه بیان فرمودند که: اگر حافظ جانت نیستی و نمی‌توانی آن را از ملک محافظت نمایی، پس وقتی که او جانت را گرفت، در مقابل ملائکه‌ی مأمور دوزخ مقاومت کن تا به جهنم نروی.
جوان، با ناراحتی اظهار داشت آن موقع، روز بیچارگی من است و اختیاری ندارم و آنها مرا با زور می‌کشانند و به طرف آتش می‌برند.

حضرت فرمودند: پس عادت به گناه یعنی چه؟ پس اصرار در معصیت چرا؟!
گویند آن شخص اصلاح شد و از آلودگی‌های قبل پاک گردید.^۱

۱. ابراهیمی فر، علی اصغر، پندها و حکایت‌های اخلاقی، ص ۲۳-۲۵.

قرآن

دعای روز دوم

«اللّٰهُمَّ قَرِّبْنِي فِيهِ إِلٰى مَرْضاتِكَ وَجَنَّبْنِي فِيهِ مِنْ سَخْطِكَ وَنَقْمَاتِكَ وَفَقْنِي فِيهِ لِقَاءً آياتِكَ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ؛ خَدِيَا امْرًا مِرْأَةً وَإِنْ مَاهَ، بِهِ آنچه مُوجِبٌ رِضاً تُوْسِتُ، نَزَدِيكَ گُرْدَانَ وَإِزْخَشْمَ وَإِنْتَقَامَ خَودَ، دُورَسَازَ وَبِهِ قِرَائَتٍ وَتَلَاقِتٍ آیَاتَ خَودَ، تَوْفِيقَ دَهَ، اَیِّ مَهْرَبَانِتَرِینَ مَهْرَبَانَانَ».»

احکام

قرآن، کلام خدا و معجزه‌ی پیامبر اسلام (ص) است که همیشه مورد احترام مسلمانان بوده و در فقه اسلامی به احکامی بر می‌خوریم که حکایت از این احترام دارد، در این قسمت به نمونه‌هایی از این احکام اشاره می‌نماییم.

الف) لمس متن عربی قرآن بدون وضو جایز نیست. (مسئله ۳۱۷)

ب) لمس ترجمه‌ی قرآن بدون وضو اشکال ندارد. (العروة الوثقى، ج ۱، ص ۱۹۲، مسئله ۱۷)

ج) همراه داشتن، نوشتن و خواندن قرآن بدون وضو کراحت دارد. (مسئله ۳۵۶)

د) لمس جلد و کاغذ و حواشی قرآن بدون وضو کراحت دارد. (العروة الوثقى، ج ۱، ص ۱۹۱، مسئله ۱۷)

ه) لمس قرآن و اسماء الله از پشت شیشه، کاغذ نازک و یا پلاستیک حرام نیست.

(العروة الوثقى، مسئله ۳۵۵).

و) نجس کردن خط و ورق قرآن حرام است و اگر نجس شود باید فوراً آن را آب بکشنند.

ز) خواندن سوره‌ای که سجده واجب دارد بر جنب حرام است و اگر یک حرف از این چهار

سوره راهم بخواند حرام است. (توضیح المسائل، مسأله ۳۵۵)
ح) در کلماتی مثل شیطان، ابولهب، هر کلام دیگری که بین قرآن و غیر قرآن مشترک است.
معیار،... قصد نویسنده است (اگر به قصد قرآن نوشته باشد لمس بدون وضو جایز
نیست). (العروة الوثقى، ج ۱، ص ۱۹۰، مسأله ۱۰).

**مسأله: احتیاط واجب آن است که از دادن قرآن به کافر خودداری کنند و اگر قرآن دست اوست
در صورت امکان از او بگیرند.** (توضیح المسائل، مسأله ۱۳۹)

مسأله: اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است مثل کاغذی که اسم خدا یا پیغمبر (ص)
یا امام (ع) بر آن نوشته شده، در مستراح بیفتند بیرون آوردن و آب کشیدن آن اگر چه خرج داشته
باشد واجب است. و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد باید به آن مستراح نزوند تا یقین کنند آن
ورق پوسیده است و نیز اگر تربت در مستراح بیفتند و بیرون آوردن آن ممکن نباشد باید تا وقتی
که یقین نکرده‌اند بکلی از بین رفته به آن مستراح نزوند. (توضیح المسائل مراجع، جلد ۱ مسأله ۱۴۰)

مسأله: گذاشتن قرآن روی عین نجس، مانند خون و مردار اگر چه خشک باشد، حرام است و
برداشتن قرآن از روی آن واجب است. (توضیح المسائل، مسأله ۱۳۷)

مسأله: اگر جلد قرآن نجس شود در صورتی که بی احترامی به قرآن باشد باید آن را آب کشید.
(همان، مسأله ۱۳۶)

مسأله: نجس کردن خط قرآن حرام است و اگر نجس شود باید فوراً آن را آب کشید. (همان،
مسأله ۱۳۵)

مسأله: مس نمودن خط قرآن، یعنی رساندن جایی از بدن به خط قرآن برای کسی که وضو
ندارد، حرام است. ولی اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگر ترجمه کنند مس آن اشکال
ندارد. (همان، مسأله ۳۱۷)

مسأله: جلوگیری بچه یا دیوانه از مس خط قرآن واجب نیست، ولی اگر مس نمودن آنان
بی احترامی به قرآن باشد باید از آن جلوگیری نمود. (همان، مسأله ۳۱۸)

تلاوت

اگر کسی قرآن به عربی بخواند و معنی آن را نفهمد باز هم ثواب خواهد داشت.
ثواب قرآن منوط به درک معانی آن نیست اگر چه خوب است سعی شود تا معنای آن را درک
نماید تا از ارشاد و علوم آن بهره مند گردد. (استفتانات امام، ج ۱، ص ۱۰۳)
آیا گرفتن اجرت در برابر تلاوت قرآن جایز است.

اشکال ندارد (استفتاثات قرآنی ص ۹۴، غلام رضانی‌شaborی) کسی که نمی‌تواند قرآن را صحیح تلاوت کند آیا می‌تواند قرآن بخواند. بهتر است بخواند و سعی کند درست بخواند. (همان، ص ۹۵) «لَوْ أَنَّا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ حَائِشًا مَتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...»^۱ (ای رسول ما) اگر ما این قرآن را برابر کوه نازل می‌کردیم مشاهده می‌کردی که کوه از ترس خدا خاشع و ذلیل و متلاشی می‌گشت».

برخی از ویژگی‌های قرآن

وسیله‌ی رحمت و هدایت: «.. وَهُدًى وَرَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ؛^۲ و (قرآن) هدایت و رحمت بر مؤمنان است».

رهبر و امام: قال الحسن عليه السلام: «ما يَقِي فِي الدُّنْيَا بِقِيَّةً غَيْرَ هَذَا الْقُرْآنِ فَاتَّخِذُوهُ إِمَامًا يَدْلُكُمْ عَلَى هَدَاكُمْ وَإِنْ أَحَقَ النَّاسُ بِالْقُرْآنِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَإِنْ لَمْ يَحْفَظْهُ وَأَبْعَدَهُمْ مِنْهُ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِهِ وَإِنْ كَانَ يَقْرُئُهُ»^۳ در دنیا برای شما جز قرآن چیزی نمانده، آن را به عنوان امام برگزینید، قرآن شما را هدایت می‌کند و شایسته‌ترین شما نسبت به قرآن کسی است که به آن عمل کند گرچه آن را حفظ نکند، و دورترین شما از قرآن کسی است که بدان عمل نکرده گرچه آن را بخواند.

برترین گفتار: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ...»^۴ خداوند بهترین گفتارها را نازل کرد».

دوست یک دم نیست خاموش از سخن گوش کو تا بشنود گفتار او عطار

شفای دردها: «وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شَفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا حَسَارًا»^۵ و ما آنچه از قرآن می‌فرستیم شفای دل و رحمت الهی برای اهل ایمان است و (لیکن) کافران و ستمگران را بجز زیان چیزی نخواهد بود».

جاودانگی و فراغیری: امام رضا عليه السلام فرمود: «... لَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لِزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَلَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ؟ غُصْنُ الْيَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۶ خداوند قرآن را

۱. سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۱.

۲. سوره‌ی یوسم، آیه‌ی ۵۷.

۳. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۹.

۴. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۲۳.

۵. سوره‌ی اسری، آیه‌ی ۵۷.

۶. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۵.

برای زمان خاصی قرار نداده و نیز برای مردم خاصی نفرستاده بلکه قرآن در هر زمان جدید است و نزد هر ملتی محفوظ است تاریخ قیامت.^۱

کمال: رسول الله ﷺ فرمود: «الْقُرْآنُ غَنِيٌّ لَا غَنِيَّةً دُونَهُ وَلَا فَقْرَأَ بَعْدَهُ»؛^۱ قرآن بی نیازی است که بدون آن ثروتی نیست و با وجود آن فقری نیست.

جامعیت: «مَنْ أَرَادَ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ فَلَيَقْرأُ الْقُرْآنَ»؛^۲ هر کس علم اولین و آخرین بخواهد، قرآن بخواند.^۳

ملا صدراء در مقدمه تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی واقعه می‌فرماید: «بسیار به مطالعه کتاب حکما پرداختم تا آنجاکه گمان کردم کسی هستم ولی همین که چشم بصیرتم باز شد، خود را از علوم واقعی خالی دیدم، در آخر عمرم به فکر فرو رفتم که به سراغ تدبیر در قرآن و روایات محمد و آل محمد ﷺ بروم. من یقین کردم که کارم بی اساس بوده است. زیرا در طول عمرم به جای نور در سایه ایستاده بودم. از غصه جانم آتش گرفت و قلبم شعله کشید تارحمت الهی دستم را گرفت و مرا با اسرار قرآن آشنا کرد و شروع به تفسیر و تدبیر در قرآن کردم، در خانه‌ی وحی را کوییدم. درها باز شد و پرده‌ها کنار رفت و دیدم فرشتگان به من می‌گویند: «سلام علیکم طبیعت فادخلواها خالدین»؛ من که اکنون دست به نوشتن اسرار قرآن زده‌ام، اقرار می‌کنم که قرآن دریای عمیقی است که جز بالطف الهی امکان ورود در آن نیست ولی چه کنم عمرم رفت، بدنه ناتوان، قلبم شکسته، سرمایه‌ام کم، ابزار کارم ناقص و روح‌م کوچک است.^۳

مرحوم فیض کاشانی در رساله‌ی انصاف می‌فرماید: «من مدت‌ها در مطالعه مجادلات متکلمین فرو رفتم و کوشش‌ها کردم ولی همان بحث‌ها ابزار جهل من بود. مدت‌ها در راه فلسفه به تعلم و تفہم پرداختم و بلند پروازی‌هایی را در گفته‌های ایشان دیدم، مدت‌ها در گفت و گوهای این و آن بودم، و کتاب و رساله‌ها نوشتیم و گاهی میان سخنان فلسفه و متصوفه و متکلمین جمع بندی می‌کردم و حرف‌هارابه هم پیوند می‌دادم، ولی در هیچ یک از علوم دوایی برای دردم و آبی برای عطش نیافتیم. بر خود ترسیدم و به سوی خدا فرار و انباه کردم، تا خداوند مرا از طریق تعمق در قرآن و حدیث هدایت کرد».

امام خمینی رهه توشههی می‌فرماید: «و این جانب از روی جد، نه تعارف معمولی، می‌گوییم که از عمر به

۱. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۹۲، ص ۱۹.

۲. کنز العمل، خبر ۲۴۵۴.

۳. ملا صدراء، مقدمه تفسیر سوره‌ی واقعه.

بادرفته‌ی خود تأسف دارم. شما ای فرزندان برومند اسلام! حوزه‌ها و دانشگاه‌ها را به شئونات قرآن و ابعاد بسیار مختلف آن توجه دهید، تدریس قرآن را در هر رشته‌ای محظوظ نظر و مقصد اعلی (نه در حاشیه) قرار دهید. مبادا خدای نخواسته در آخر عمر که ضعف و پیری بر شما هجوم کرد از کرده‌ها پشیمان و تأسف برایام جوانی بخورید همچون نویسنده.^۱

باروان انسانیا آمیختی

ماهیان بحر پاک کبریا
کفرها را در کشد چون اژدها
شد گواه صدق قرآن ای شکور؟
زیر ظاهر باطنی بس قاهری است
دیو آدم رانبیند جز که طین
که نقوش ظاهر و جانش خفی است

چون تو در قرآن حق بگریختی

هست قرآن حالهای انسیا
هست قرآن مر تو را همچون عصا
نه که هم توریت و انجیل و زبور
حرف قرآن را بدان که ظاهری است
تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین
ظاهر قرآن چو شخص آدمی است

شاکیان در قیامت

در دادگاه روز قیامت علاوه بر سؤالاتی که از انسان می‌شود و گواهان متعدد شهادت‌ها می‌دهند، شاکیانی هم هستند که از انسان شکایت‌ها دارند، از جمله:

۱- رسول الله ﷺ

در قرآن می‌خوانیم که پیامبر ﷺ در روز قیامت نزد خداوند شکایت کرده و می‌گوید: «بِرَبِّ إِنَّ قَوْمِي أَتَخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»^۲ یعنی پروردگار! امت من قرآن را کنار گذاشتن دند یا نخواهندند و یا نفهمیدند و یا عمل نکرند و یا به دیگران نرسانند».

به جای اینکه برای زنده‌ها بخواهند تنها بر مرده‌ها خواهندند، و به جای اینکه کتاب زندگی و قانون قرار دهنند، کتاب تشریفات و سوگند قرار دادند، پروردگار! به جای آنکه قرآن را روپر و قرار دهند پشت سر گذارند، و به جای آنکه از آن نور بگیرند، بوسیله قرآن پول گرفتند، و به جای آنکه آیات آن را به دل بنشانند، بر کاغذ نوشته و بر سنگ تراشیدند، و به جای آنکه آن را حفظ نمایند، فراموش نمودند، مرکز نزول آن (مکه و مدینه) مرکز توطئه شد، و قوانین آن تغییر کرد، و حدود آن رها شد، و توحید و بندگی حق که به آن امر کرده بود به اطاعت از طاغوت تبدیل شد، به

۱. صحیفه‌ی نور، ج ۲۰، ص ۲۰.

۲. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۳۰.

جای اینکه تربیت یافته گان آن، دشمن خدا را بترسانند، از دشمن خدا ترسیدند، و به جای اینکه با هم متحد شوند از هم گستاخی و به جای وارستگی، به شرق و غرب وابسته شدند، اطلاعات مسلمانان از حقوق شرق و غرب، بیش از آگاهی آنها از آیات حقوقی قرآن بود و قوانین اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی آن به کلی رها شد.

۲ - قرآن

یکی از شکایت‌کنندگان در قیامت، قرآن عزیز است، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَلَاثَةُ يَسْكُونَ؛ الْمُصَحَّفُ وَالْمَسْجَدُ وَالْعَتَرَةُ»^۱ روز قیامت سه چیز برای شکایت از مردم به صحنه می‌آیند که یکی از آنها قرآن است و دیگری مسجد و سوم هم خاندانم می‌باشدند. ممکن است قرآن در روز قیامت از دو دسته‌ی هوادار و مخالف شاکی باشد. و ما در اینجا به شکایت قرآن از هواداران می‌پردازیم.

شکایت قرآن از هواداران

شاید شکایت قرآن به این مضمون باشد که:

خدایا! با اینکه دستور تلاوت قرآن آمده^۲ ولی بسیاری از مسلمانان حتی نتوانستند از رو مرا بخوانند.

خدایا! بعضی که مرا می‌خوانند حق تلاوتم را ادا نمی‌کردند، یعنی بدون طهارت و وضو و تدبیر به سراغم می‌آمدند و یا در تلاوتم عجله می‌کردند.

خدایا! بعضی از خوانندگان مرا نمی‌فهمیدند و در فکر فهمیدن من هم نبودند.

خدایا! بعضی آیات مرا می‌خوانند و می‌فهمیدند ولی عمل نمی‌کردند.

خدایا! بعضی که عمل می‌کردند به دیگران نمی‌رسانندند.

خدایا! بعضی در عمل به قرآن حتی از مخالفان قرآن هم عقب‌تر ماندند(حضرت علی علیه السلام در وصیت خود می‌فرماید: مبادا دیگران در عمل به قرآن و استفاده از رهنمودهای آن از شما مسلمانان جلو باشند).

خدایا! بعضی تنها به آیات عبادی و فردی عمل می‌کردند و نسبت به هجرت و جهاد و ایثار و سیاست که در متن آیاتم بود بی اعتماد بودند و به قول قرآن به بعضی آیات ایمان می‌آوردند ولی

۱. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۷، ص ۲۲۲.

۲. سوره‌ی مزمول، آیه‌ی ۱۹.

نسبت به بعضی آیات بی تفاوت بودند.

خدا! بعضی به جای آنکه مرا قانون بدانند و سیله نان دانسته و مال التجاره خود قرار دادند، از

خواندن و چاپ کردن سرمایه اندوزی ها کردند.

خدا! بعضی که در فکر و روح خود انحرافی داشتند آیات متشابه و چند پهلو را (که چند نوع

می توان معنا کرد) دست آویز اهداف خود قرار دادند.^۱

خدا! بعضی به جای اینکه در تفسیر از مفسران واقعی و اهل بیت پیامبر ﷺ استمداد

نمایند، از سلیقه های شخصی خود در تفسیر آیات کمک می گرفتند.

خدا! بعضی مرا وارونه معنا کر دند.

خدا! بعضی خوب مرا شناختند ولی حقایق مرا نادیده گرفته و کتمان نمودند.^۲

خدا! به جای اینکه مرا برای اهل دل های زنده بخوانند^۳ فقط بر خاک مردہ خوانند.

خدا! بعضی تنها به هنگام سفر و شب های احیا مرا بالای سر خود قرار دادند و در طول سال از من غفلت کردند.

خدا! بعضی فقط به هنگام تفأّل واستخاره و سوگند به سراغم می آمدند.^۴

فضیلت تعلیم و تعلم و حفظ قرآن

یادگرفتن قرآن: امام صادق علیه السلام فرمود: «يَتَبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ لَا يَمُوتَ حَتَّى يَتَكَلَّمَ الْقُرْآنُ أَوْ يَكُونَ فِي تَعْلِيمٍ»^۵ سزاوار است مؤمن نمیرد مگر اینکه قرآن آموخته باشد یا در حال آموختن آن باشد.

یاد دادن قرآن: رسول الله ﷺ فرمود: «أَلَا مَنْ تَعْلَمَ الْقُرْآنَ وَعَلِمَهُ وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ فَإِنَّهُ سَائِقٌ إِلَى الْجَنَّةِ»^۶ هر کس قرآن بیاموزد و به دیگران یاد دهد و به آنچه در قرآن است عمل نماید، پس من او را بسوی بهشت راهنمایی خواهم نمود.

حفظ قرآن: رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ حِفْظَ كِتَابِهِ فَظَلَّ أَحَدًا أَعْطِيَ أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيَ فَقَدْ غَمَطَ أَفْضَلَ النِّعَمَةِ»^۷ هر کس را خداوند توفیق حفظ قرآن عنایت فرماید و او گمان برد که

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۷.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۴.

۳. سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۳؛ سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲.

۴. قرائتی، محسن، معاد در قرآن.

۵. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۹۲، ص ۱۸۹.

۶. کنز العمال، خبر ۲۳۷۵.

۷. کنز العمال، خبر ۲۳۱۷.

کسی چیزی بهتر از او دارد پس او بهترین نعمت‌ها را ناسپاسی کرده است».

قاریان قرآن

بهره‌مندان از رحمت الهی: رسول الله ﷺ فرمود: «حَمَلَةُ الْقُرْآنِ هُمُ الْمَحْفُوفُونَ بِرَحْمَةِ اللَّهِ الْمُلْبُوسُونَ نُورُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛^۱ حاملان قرآن کسانی هستند که در رحمت خداوند پیچیده و با نور خدا پوشانده شده‌اند».

عارفان اهل بهشت: رسول الله ﷺ فرمود: «حَمَلَةُ الْقُرْآنِ عُرْفَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ...»؛^۲ عالمان به علوم قرآن، عارفان اهل بهشتند.

شریف ترین مسلمانان: «أَشْرَافُ أَمْتَى حَمَلَةِ الْقُرْآنِ...»؛^۳ شریف ترین امت من حاملان قرآنند. بندگان خاص خداوند: امام علی علیہ السلام فرمود: «أَهْلُ الْقُرْآنِ أَهْلُ اللَّهِ وَخَاصَّتِيهِ؛^۴ اهل قرآن، اهل خدا و خواص او هستند».

برچمداران اسلام: رسول الله ﷺ فرمود: «حَامِلُ الْقُرْآنِ، حَامِلُ رَايَةِ الْإِسْلَامِ مَنْ أَكْرَمَهُ فَقَدْ أَكْرَمَ اللَّهَ وَمَنْ أَهَانَهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛^۵ حامل قرآن، حامل پرچم اسلام است؛ هر کس او را گرامی بدارد، خدا را اکرام کرده است و هر کس به او اهانت کند، لعنت خداوند بر او است».

فضیلت و آثار تلاوت قرآن

پاداش الهی: «إِنَّ الَّذِينَ يَتَلَوَّنَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَنَاهُمْ سِرًّا وَغَلَابَيْةً يَرْجُونَ تِجَاجَرَةً لَنْ تَبُرُّ؛^۶ آنان که کتاب خدا را تلاوت کرده نماز را برپا دارند و از آنچه ما روزیشان کرده‌ایم پنهان و آشکار به فقیران انفاق می‌کنند، امید تجاری دارند که هرگز زیان و زوال نخواهد یافت».

سخن گفتن با خداوند: رسول الله ﷺ فرمود: «إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَحْدُثَ رَبَّهُ فَلِيَقْرأُ الْقُرْآنَ؛^۷ هر کدام از شما دوست دارد با خدایش حرف بزند، قرآن بخواند».

۱. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۹۲، ص ۱۹.

۲. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۴۲.

۳. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۹۲، ص ۱۷۷.

۴. آمدی، غرر الحكم و درر الكلم.

۵. کنز العمال، خبر ۲۳۴۵.

۶. سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۲۹.

۷. کنز العمال، خبر ۲۲۵۷.

شکوفایی ایمان: امام علی علیه السلام فرمود: «لَقَاحُ الْإِيمَانِ تَلَاوَةُ الْقُرْآنِ»^۱ شکوفایی ایمان، با قرآن خواندن است.

جلای قلب‌ها: رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الْأَلْوَبَاتَ تَصْدِأُ كَمَا يَصْدِأُ الْحَدِيدُ» (قیل یا رسول الله ﷺ فما جلاؤها؟) قال: تَلَاوَةُ الْقُرْآنِ؛^۲ قلب‌ها زنگ می‌زنند مانند زنگ زدن آهن. گفته شد: جلای آن با چیست ای رسول خدا؟! فرمود: خواندن قرآن.

کفاره گناهان: رسول الله ﷺ فرمود: «عَلَيْكَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ قِرَاءَتَهُ كَفَارَةً لِلذُّنُوبِ وَسَرِّ فِي النَّارِ وَآمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ»^۳; بر تو باد قرائت قرآن، همانا قرائت قرآن، کفاره گناهان و سپر آتش و ایمنی از عذاب است.

هم نشین تنها یی: امام علی علیه السلام فرمود: «مَنْ أَنْسَ بِتَلَاوَةِ الْقُرْآنِ لَمْ تُوحِشْهُ مُفَارَقَةُ الْإِخْوَانِ»^۴; هر کس با خواندن قرآن انس گیرد دوری برادران و دوستان او را وحشت زده نمی‌کند.

قال علی بن الحسین علیه السلام: «لَوْ مَا تَمَّ مِنْ بَيْنِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَا اسْتَوَحَشْتُ لَوْ كَانَ الْقُرْآنُ معي...»^۵; اگر از شرق تا غرب عالم هیچکس زنده نماند، چنانچه قرآن با من باشد هراس و وحشتی ندارم».

انقلاب درونی: رسول اکرم ﷺ در مجلسی این آیه را خواند: فمن يعمل مثقال ذره خیراً يره و من يعمل مثقال ذرة شراً يره^۶ یک نفر عرب بادیه نسین سخت تحت تأثیر قرار گرفت و عرض کرد ای رسول خدا! مثقال ذره؟ پیامبر ﷺ فرمود: آری! او فریاد برآورد: واسوأته وای بر من و گریه کرد. رسول خدا ﷺ وقتی حال او را دید فرمود: این بادیه نشین کسی است که دلش از ایمان خبر می‌دهد و آمیخته با ایمان است.^۷

آداب تلاوت قرآن

پاکی و نظافت دهان: رسول الله ﷺ فرمود: «طَبِّبُوا أَفْوَاهَكُمْ فَإِنَّ أَفْوَاهَكُمْ طَرِيقُ الْقُرْآنِ»^۸

۱. آمدی، همان.

۲. کنز العمال، خبر ۲۴۴۱.

۳. مجلسی، محدثی‌پاک، هسانج ۴۲، ص ۱۷.

۴. آمدی، همان.

۵. محدث نوری، همان، ح ۳، ص ۴۶۳.

۶. سوره‌ی زلزال، آیه ۶۸.

۷. محمدی الشهارדי، محمد، داستان دوستان، ج ۱، ص ۵۲.

۸. کنز العمال، خبر ۲۷۵۲.

دهان‌های خود را پاکیزه کنید زیرا دهان‌های شما، راه قرآن است (با آن قرآن می‌خوانید). استعاده: «فَإِذَا قَرأتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛^۱ ای رسول! چون خواهی تلاوت قرآن کنی اول از شر و سوشه شیطان، رانده شده، بخدا پناه ببر».

ترتیل: «وَرَتَّلَ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا^۲ و به تلاوت قرآن با توجه کامل مشغول باش». تدبیر: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟^۳ آیا در آیات قرآن (منافقان) تفکر نمی‌کنند یا بر دل‌های آنان قفل زده‌اند؟».

خشوع: «أَلَمْ يَأْنِ لِلّٰذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعْ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللّٰهِ؟^۴ آیا نوبت آن نرسیده که مؤمنان دل‌هاشان بیاد خدا خاشع گردد».

صدای خوش: رسول الله ﷺ فرمود: «حَسِّنُوا الْقُرْآنَ بِأصواتِكُمْ فَإِنَ الصَّوتُ الْحَسَنُ يَزِيدُ الْقُرْآنَ حُسْنًا^۵» قرآن را با صدای خوش بخوانید، زیرا صدای خوش محسنات و گیرایی قرآن را زیاد می‌کند».

خطراتی از امام خمینی

امام در یکی از آثار خود می‌نویسد: «... کسی که خود را عادت داد به قرائت آیات و اسمای الهیه از کتاب تکوین و تدوین الهی، کم کم قلب او صورت ذکری و آیه‌ای به خود می‌گیرد و باطن ذات، محقق به ذکر الله و اسم الله و آیه الله می‌شود...».^۶

ایشان مقید بودند هر روز قبل از نماز و در بین دو نماز چند صفحه قرآن (حدود یک حزب یا بیشتر) بخوانند که حتی در روزهای بیماری و کسالت این برنامه امام قطع نگردید. معمولاً بعد از نماز صبح و قبل از نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشاء و یا در هر فرصت دیگر ایشان مقید به این مستحب الهی بودند و بارها که اطرافیان به خدمتشان می‌رسیدند امام را مشغول خواندن قرآن می‌دیدند.^۷

یکی از اعضای دفتر امام (انصاری کرمانی) می‌گوید: امام روزانه با همان صدای ملکوتی

۱. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۸

۲. سوره‌ی مزمول، آیه‌ی ۴

۳. سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴

۴. سوره‌ی حديد، آیه‌ی ۱۶

۵. کنز العمل، خبر ۲۷۶۵

۶. قرآن باب معرفة الله، ص ۶۱-۶۲

۷. امام خمینی، آداب الصلوة، ص ۲۱۶

چندین نوبت قرآن می‌خوانند. آری دقت و تفسیر و تأمل در قرآن به جای خود ولی مانع از این نیست که قرآن را با صدای حزین یا به صورت ترتیل و همان قرائت و مرور اجمالی بخوانند که از مستحبات می‌باشد.^۱

دلیل این که امام ملاقات‌های خودشان را در ماه مبارک رمضان تعطیل می‌کردند این بود که بیشتر به قرآن و دعا پردازنند.^۲ ایشان در ماه رمضان هر روز ده جزء قرآن می‌خوانند؛ یعنی در هر سه روز یک دور قرآن را ختم می‌کردند، بعضی برادران خوشحال بودند که دوبار قرآن را در این ماه خوانده‌اند ولی بعد متوجه می‌شدند که امام ده یا یازده بار قرآن را ختم کرده‌اند.^۳

خانم فاطمه طباطبایی (عروس امام) در خاطره‌ای گفته است: یک بار که در نجف اقامت داشتیم چشمان امام چهار ناراحتی شده پزشک ایشان را مورد معاینه قرار داد و گفت: چند روز قرآن نخوانید و استراحت کنید، امام خنده‌یدند و گفتند: من چشم خود را برابی قرآن خواندن می‌خواهم چه فایده‌ای دارد که چشم داشته باشم و نتوانم قرآن بخوانم، شما یک کاری کنید که من بتوانم قرآن را تلاوت کنم.^۴

آن‌گاه که اندوه‌ها بر دل و جان آدمی روی می‌آورند باز هم قرآن به انسان آرامش می‌بخشد. وقتی مرحوم آیة الله سید مصطفی خمینی به شهادت رسیدند قرار شد جمعی به اتفاق حاج احمد آقا به محضر امام برستند و به صورت تدریجی خبر اندوه‌بار رحلت فرزند ارشدش را به استحضار آن رهبر والامقام برسانند. یکی گفت: از حاج آقا مصطفی تازه چه خبر، میرزا حبیب الله اراکی گفت: الآن از بیمارستان تماس گرفتند که مثل این که باید ایشان را زودتر به بغداد (مرکز حکومت عراق) برستند، حاج احمد آقا تو انشت جلوی صدای گریه خود را بگیرد ولی رویش را برگردانید که آقا صورتش را نبیند ولی امام چهره‌ی خویش را به سوی او گردانید و فرمود: احمد ماجرا چیست؟ مگر حاج آقا مصطفی مرده؟ اهل آسمان‌ها می‌میرند و از اهل زمین کسی باقی نمی‌ماند، همه می‌میرند. آقایان! بفرمایید سراغ کارتان، خودشان هم بلند شدند و ضو گرفتند و مشغول خواندن قرآن شدند.^۵

۱. خلوتی با خویشن، ص ۴۰-۴۱.

۲. ویژگی‌هایی از زندگی امام خمینی، ص ۲۰.

۳. پا به پای آنتاب، ج ۱، ص ۲۸۶.

۴. سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۴، ص ۱۲۹، خلوتی با خویشن، ص ۴۲.

۵. سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۱، ص ۶۲-۶۳؛ روزنامه‌ی جوان، شماره ۱۴۹.

مصحف شریف

ایشان (حاج آقا رحیمیان) در خاطره‌ای دیگر گفته است: گاهی به دلایلی با قرآن‌هایی که در کیف دستی داشتیم به محضر امام می‌رسیدیم در دفعات اولیه بدون توجه قرآن رانیز همراه با چیزهای دیگر از کیف بیرون آورده و روی زمین می‌نهادیم، اما یک بار که حضرت امام مراقب بودند فرمود: قرآن را روی زمین نگذارید و بلافصله دستشان را جلو آوردند و آن را گرفته و روی میزی که در کنارشان بود گذاشتند و بعد ما متوجه شدیم که چون حضرت امام روی کاناپه نشسته بودند و نمی‌خواستند که قرآن را روی زمین و پایین تر از ایشان قرار بگیرد آن عمل را نجام دادند.^۱

وی می‌نویسد یک بار فردی قرآن را در قطع کوچک که فقط محتوی چند عدد از سوره‌های قرآن است، آورده بود تا پس از امضای امام برای رزمدگان جبهه هدیه ببرد چون تعداد زیاد بود گفتم که این کار وقت امام را می‌گیرد و باعث زحمت معظم له می‌شود. آن شخص اکتفا کرد که قرآن‌ها به دست امام بررسد و به تصور او به دست امام تبرک شود! به همین دلیل گفت: همین قدر که این قرآن‌ها به دست امام لمس شده باشد برای بچه‌های جبهه بسیار خوشحال کننده است، ما هم قبول کردیم و قرآن‌ها را که در یک پاکت بزرگ بود نزد امام بردم. در آخر کار وقتی می‌خواستیم از خدمت امام برگردیم یکی از آقایان پاکت محتوی قرآن‌ها را برداشت و به سوی دست حضرت امام نزدیک کرد. معظم له به گمان آن که طبق معمول که گاهی نبات و امثال آن را برای تبرک می‌بردیم، دستشان را جلو آوردند ولی وقتی چشمشان به داخل پاکت افتاد، فرمودند: این‌ها چیست؟ به عرض رسید: قرآن‌هایی است که شامل چند سوره می‌باشد خواسته‌اند برای رزمدگان جبهه‌های جنگ علیه باطل تبرک شود! امام که معمولاً حرکاتش کاملاً آرام و معتدل بود ناگهان به طور بی‌سابقه‌ای باشتاب و شدت مضطربانه‌ای دستشان را عقب کشیدند و بالحنی تن و عتاب آمیز فرمودند:

من قرآن را تبرک کنم؟ این چه کاری است که می‌کنید؟!^۲

کلیدهای غیبی

یکی از مدرسین حوزه علمیه قم^۳ که در سال ۱۳۴۲ شمسی، قیام اسلامی به رهبری امام

۱. سرگذشت‌های ویژه از زندگی حضرت امام خمینی، ج ۵، ص ۶۹ و مأخذ قبل، ص ۱۲۸.

۲. رحیمیان، محمد حسن، در سایه‌ی آفتاب، ص ۱۱۳-۱۱۴؛ سرگذشت‌های ویژه، ج ۵، ص ۶۸-۶۹.

۳. آیت الله عراقچی همدانی.

خمینی^۱ را شنید، خیلی دلهره داشت و ناراحت بود که نتیجه این واقعه به کجا می‌رسد و عاقبیت حضرت امام به کجا می‌انجامد. خود می‌گوید: به خاطر مرسید برای روشن شدن فرجام این وضع تفأّل به قرآن کریم نمایم، چون آن را گشودم در اول صفحه، این آیه مبارکه‌ی آمد: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَأَهُ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ رَهْوًا».^۲

از این تفأّل نیک آرامش یافتم و مطمئن شدم که امام آزاد می‌شود تا آن که پس از چندی رژیم ناگزیر شد امام را از حبس رهایی دهد، ولی در مرتبه دوم ایشان را دستگیر کرد و به ترکیه تبعید نمودند، این بار نیز ناراحت شدم و برای کاهش نگرانی چون مصحف شریف (قرآن) را گشودم در اول صفحه همین آیه آمد، آرامش خود را به دست آوردم تا آن که ایشان به نجف انتقال یافته و از آن جایه پاریس تشریف آوردند، این جایه جائی، امثال مرا آشفته کرد. پس چون خواستم بدانم این مرتبه کار امام به کجا خواهد رسید قرآن را باز کردم که باز آیه‌ی یاد شده آمد.^۳

یکی از یاران امام^۴ می‌گوید: در سال ۱۳۵۰ شمسی جشن‌های دوهزار و پانصد ساله شاه برگزار می‌شد. برای وابستگان رژیم این برنامه‌ها خوشحال‌کننده بود، اما مردم مؤمن و مسلمان در باطن و درو نشان ناراحت بودند، عده‌ای از دوستان در منزل ما اقامات داشتند و همه نگران بودیم که با این وضع عاقبیت مبارزات اسلامی به رهبری امام چه خواهد شد، یکی از آشنايان گفت: من تفأّل می‌زنم تا ببینم امام خمینی^۵ چه شخصیتی می‌باشد، این آیه شریفه آمد: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا يَسْرُرُ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ».

یکی از دوستان در خصوص جشن‌های مزبور به قرآن مراجعه کرد آیه: «مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۶; آمد که هم کوتاه بودن مدت حکومت شاه و نیز عذاب در دنکی را که متوجه اش خواهد شد می‌رساند. بعد من گفتم: خوب ببینم سرنوشت امام خمینی^۷ چه خواهد شد؟ این آیه آمد: «يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوْسَفَ وَأَخِيهِ وَلَا يَتَسَّوْا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّمَا لَيَسِّئُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»^۸ این تعبیر نشان می‌داد که امام به حکومت خواهد رسید و در این امور نباید از رحمت الهی نامید شد و خوشبختانه طولی نکشید که امام با بالاترین درجات عزت به ایران آمدند و با سرنگون نمودن رژیم استبداد، جمهوری اسلامی را بنیان نهادند.^۹

۱. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۱

۲. مردان علم در میدان عمل، ج ۳، ص ۲۷۱ - ۲۷۲.

۳. حجۃ‌الاسلام والمسلمین سید مهدی امام جمارانی.

۴. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

۵. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۷

۶. پا به پای آفتاب، ج ۲، ص ۲۵۶.

سپهبد شهید علی صیاد شیرازی می‌گفت: در یکی از عملیات‌های مهم جنگ از نظر فنی نسبت به دشمن ضعیف بودیم، مقرر گردید به محضر امام برویم و نظر ایشان را جویا شویم، با هوایپما از جبهه جنگ به جماران آمده و خدمت امام رسیدم و ماجرا را عرض کردم. فرمودند: فوراً حمله را آغاز کنید. هنگام خدا حافظی به امام عرض کردم: شرایط چنین و چنان است، با قرآن استخاره کنید؛ اگر خوب بود حمله می‌کنیم. فرمودند: شما به جبهه بروید. در آنجا در کنار سرداران قرآن را باز کنید، قوت قلب پیدا کرده و عملیات را شروع خواهید کرد. به جبهه بازگشتم و گفتار امام را به سرداران گفتم، همه آماده شدیم. قرآن را گشودیم. ناگاه سوره فتح آمد، توان قلبی فوق العاده‌ای یافتیم و عملیات (فتح المبین) را آغاز کردیم که طی آن به پیروزی‌های شگفتی نایل شدیم و فتح واقعی از آن مابود.^۱

۱. مجله‌ی پاسدار اسلام، شماره ۲۱۵، ص ۳۲.

جهل و جاهلان

- دعای روز سوم -

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فِيهِ الْذِهْنَ وَالتَّبَيِّنَةَ وَبَايِدِنِي فِيهِ مِنَ السَّفَاهَةِ وَالثَّمَوِيَّهِ وَاجْعَلْ لِي نَصِيبًا مِنْ كُلِّ خَيْرٍ تُنْزَلُ فِيهِ بِجُودِكَ يَا أَجَوَّدَ الْأَجَوَادِينَ؛ خَدَايَا! در این روز، هوش و آگاهی به من روزی کن، و در این روز، مرا از بی خردی و باطل دور گردن و از هر خیری که در این روز نازل می کنی، مرانیز بهره ای ده، به بخشنده ترین بخشنده گان».

احکام

مسائلی که انسان غالباً به آنها احتیاج دارد، واجب است یاد بگیرد.

(توضیح المسائل جلد ۱، مراجع، مسأله ۱۱)

کسی که در یاد گرفتن احکام شرعی کوتاهی کرده باشد و به جهت ندانستن مسأله با بدن یا لباس نجس نماز خوانده است، نمازش باطل است. (توضیح المسائل، مسأله ۸۰)

عمل جاهل مقصري^۱ که متوجه است باطل می باشد. گرچه عملش مطابق با واقع باشد اما جاهل قاصر^۲ و مقصري که در حین عمل غافل است و باقصد قربت عملی را النجام می دهد،

۱. جاهل مقصري: کسی که در جهل خود معدور نیست. زیرا استعداد و امکان آموختن مسأله مورد ابتلای خود را داشته ولی عمدآ در فراغیری آن کوتاهی کرده است.

۲. جاهل قاصر: کسی که در جهل خود معدور است چه استعداد فهمیدن را نداشته باشد و چه امکان آن را پیدا نکرده باشد و چه در راه وصول به نتیجه خطارفته باشد. (توضیح المسائل مراجع، آخر ج ۲)

صحیح است. (عروةالوثقى، ج ۱، مسأله ۱۵، ص ۷)

س ۴) باطل کردن قضای روزه ماه رمضان چه حکمی دارد؟

ج) اگر قبل از ظهر باشد، اشکال ندارد اما اگر بعداز ظهر عمداً آن را باطل کند باید به ده فقیر هر کدام یک مُد طعام بدهد و اگر نمی تواند طعام بددهد، بنابر احتیاط واجب باید سه روز پی در پی روزه بگیرد. (همان مسأله، ۱۶۸۷)

س ۵) در چه مواردی قضای روزه‌ی فردی، بر شخص دیگری واجب می شود؟

ج) پس از مرگ پدر، پسر بزرگ او باید نمازها و روزه‌های قضای شده‌ی او را به جا آورد و نیز اگر اجیر شده باشد یا نذر کند قضای روزه‌ی میتی را به جا آورد واجب است بگیرد.

(تحریرالوسله، ج ۱، ص ۲۲۷، مسأله ۱۶، توضیح المسائل، مسأله ۱۷۱۲ و ۱۳۹۰)

در دو صورت عمل جاهلی که اشتباه به جا آورده است صحیح است

۱- در حمد و سوره‌ی نمازهایی که باید بلند یا آهسته بخواند بر اثر جهل به حکم یا نسیان حکم بر عکس بخواند نمازش صحیح است ولو جاهل مقصراً باشد.

۲- در مسافرت کسی که وظیفه‌اش شکسته خواندن نماز است اگر بخاطر جهل به حکم نمازش را تمام خوانده صحیح است. (عروةالوثقى، جلد اول مسئله ۱۶ تقليد)
 «ذُذَ الْعَفْوَ وَأَمْرِ بالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِيَّةِ»^۱ به هر حال با آنها مداراً کن و عذر شان را بپذیر، و به نیکی‌ها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن).^۲

نادانی در روایات

گفت پیغمبر عداوت از خرد بهتر از مهری که از جاهل رسد

دشمن انسان: امام رضا^{علیه السلام}: صَدِيقُ كُلِّ أَمْرٍ عَقْلُهُ وَعَدُوُهُ جَهْلُهُ؛^۳ دوست هر مردی عقل اوست و دشمنش نادانی او.

درد: امام علی^{علیه السلام}: «الْجَهْلُ أَدَمُ الدَّاءِ»^۴؛ نادانی بدترین درد است.

۱. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۹۹.

۲. کلبی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱.

۳. آمدی، غرر الحکم.

اساس بدی‌ها: امام علی علیہ السلام: «الْجَهْلُ أَصْلُ كُلِّ شَرٍ»^۱; نادانی ریشه‌ی هر بدی است.
موجب کفر و سبب گمراهی: امام علی علیہ السلام: «أَوَّلَ الْعِبَادَ حِينَ جَهَلُوا وَقَفُوا، لَمْ يَكُفُّرُوا وَلَمْ يُضْلُلُوا»^۲; اگر بندگان به هنگام نادانی توقف می‌کردند (براساس نادانی خود اقدام نمی‌کردند) کافر نمی‌شدند و گمراه نمی‌گشتند.

برخی از نتایج جهل

انحراف عقیدتی: «يَطْلُونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظُنُنُ الْجَاهِلِيَّةِ»^۳; آنها گمان‌های نادرستی - همچون گمان‌های دوران جاهلیت - درباره‌ی خدا داشتند.
 «قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ أَلَهٌ فَقَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»^۴; (بنی اسرائیل) به موسی گفتند: «تو هم برای ما معبدی قرار ده، همان گونه که آنها معبدان (و خدایانی) دارند». کوتاه نظری: امام علی علیہ السلام: «الْعَالَمُ يَنْظُرُ بِقَلْبِهِ وَخَاطِرِهِ، الْجَاهِلُ يَنْظُرُ بِعَيْنِهِ وَنَاظِرٌ»^۵; داشتمد با قلب و اندیشه می‌نگرد (دیدش وسیع است) نادان فقط با چشم می‌نگرد (کوتاه بین است) خود بزرگ‌بینی، خود محوری، تخطه‌ی دیگران، گمراه دانستن دیگران، انکار و تکذیب، لجاجت و خود پسندی: امام علی علیہ السلام فرمود: «إِنَّ الْجَاهِلَ مَنْ عَدَّ نَفْسَهُ بِمَا جَهَلَ مِنْ مَعْرِفَةِ الْعِلْمِ عَالِمًا وَبِرَأْيِهِ مُكْتَفِيًّا وَلِمَنْ خَالَقَهُ مُخْطَلًا وَلِمَنْ لَمْ يَعْرِفِ مِنَ الْأُمُورِ مُضْلِلًا وَإِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنَ الْأَمْرِ مَا لَا يَعْرِفُهُ أَنْكَرَهُ وَكَدَّبَ كَانَ لِلْحَقِّ مُنْكِرًا وَفِي الْلَّاجَاجَةِ مُتَجَرِّيًّا وَعَنْ طَلْبِ الْعِلْمِ مُتَكَبِّرًا»^۶; نادان کسی است که خود را نسبت به نادانسته‌هایش دانا شمارد و نظر خود را کافی بداند هر کس با او مخالفت کند او را در اشتباه پندارد و ناآگاهان را گمراه کند و هرچه را نداند انکار و تکذیب نماید. حقیقت را انکار نموده و در لجاجت جری باشد و در طلب دانش خود پسندی کند.

موضوع گیری نادرست و قضاوت عجو لانه: «مِنْ أَخْلَاقِ الْجَاهِلِ الْإِجَابَةُ قَبْلَ أَنْ يَسْمَعَ وَالْمُعَارَضَةُ قَبْلَ أَنْ يَنْهَمِ وَالْحُكْمُ بِمَا لَا يَعْلَمُ»^۷; از اخلاق نادان این است که قبل از شنیدن، جواب گوید و

۱. آمدی، همان.

۲. آمدی، همان.

۳. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵۴.

۴. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۳۸.

۵. آمدی، همان.

۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۰۳.

۷. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷۸، ص ۲۷۸.

قبل از دانستن حقیقت امر، ستیره کند و نیز بدانچه نمی‌داند حکم نماید».
افراط و تفریط: امام علیؑ فرمود: «لَا يُرِي الْجَاهِلُ إِلَّا مُفَرِّطًا؛^۱ نادان یا زیاده روی کند یا عقب بماند (اعتدال در کار ندارد)».

آرزومندی و خیالبافی: امام علیؑ فرمود: «الْعَاقِلُ يَعْتَمِدُ عَلَى عَمَلِهِ وَالْجَاهِلُ يَعْتَمِدُ عَلَى آمْلِهِ؛^۲ عاقل بر تلاش و کوشش خود تکیه کند و جاهل بر آرزوهای خود». قطع سخن دیگران: در گلستان سعدی آمده است؛ یکی را ز حکما شنیدم که می‌گفت: هرگز کسی به جهل خویش اقرار نکرده، است مگر آن کسی که چون دیگری در سخن باشد همچنان تمام ناگفته، سخن آغاز کند.

بدترین نوع نادانی

نشناختن خویشن: امام علیؑ فرمود: «أَعْظَمُ الْجَاهِلِ، جَاهِلُ الْإِنْسَانِ أَمْ نَفْسِهِ؛^۳ بزرگ‌ترین نادانی، نادانی انسان است نسبت به خویشن».

افتخار به نادانی: امام علیؑ فرمود: «غَايَةُ الْجَاهِلِ، تَبَجُّحُ الْمُرِءِ بِجَاهِلِهِ؛^۴ نهایت نادانی آن است که کسی به نادانی خود افتخار نماید».

نقل همه معلومات: امام علیؑ فرمود: «لَا تَتَكَلَّمْ بِكُلِّ مَا تَعْلَمْ فَكَفَى بِهِ جَهَلًا؛^۵ هرچه می‌دانی نگو، این برای اثبات نادانی کافی است».

در حدیثی دیگر آمده است که «لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمْ بَلْ لَا تَقُلْ كُلًّا مَا تَعْلَمْ؛^۶ چیزی را که نمی‌دانی نگو، بکله همه‌ی آنچه را هم که می‌دانی نگو».

فریفته شدن به دانش: امام علیؑ فرمود: «خَسِئَكَ مِنَ الْجَاهِلِ أَنْ تُعِجِّبَ بِعِلْمِكَ؛^۷ برای نادانی این کفایت می‌کند که دانش تو را به، و رطه‌ی عجب و خودبینی بیندازد».

۱. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷۱، ص ۲۱۷.

۲. آمدی، همان.

۳. آمدی، همان.

۴. آمدی، همان.

۵. آمدی، همان.

۶. حرج عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۶۸.

۷. آمدی، همان.

روش بروخورد با جاهلان

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُنَّا وَإِذَا خَاطَبُهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۱ و بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می ورزند؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نایخودانه گویند)، به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند)».

قال الرسول ﷺ: «جوابُ الْاحْمَقِ السَّكُوتُ؛ پاسخ احمد سکوت است».

چون جواب احمد آمد خامشی این درازی در سخن چون می کشی

فرار حضرت عیسی از احمد

حضرت عیسی ظلله با شتاب به سوی کوهی می گریخت. شخصی او را در آن حال دید و به او گفت: با این سرعت کجا فرار می کنی؟ من که پشت سر تو نه شیری می بینم و نه دشمنی. حضرت عیسی ظلله به او گفت: من از دست آدمهای احمد فرار می کنم. آن شخص کنجهکاو می پرسد: مگر تو آن همه کور و عاجز و بیمار را شفانده ای؟ و مگر تو نبودی که آن همه معجزه جاری ساختی که چشم همگان مات و متحیر ماند؟ حال که این همه قدرت داری پس احمد ها را هم عاقل کن. آن حضرت گفت: آری من با دم گرم الهی خود، حتی به مردگان، روح و حیات بخشیدم، اما با اینکه بارها و بارها به اندرز آدمهای احمد پرداخته ام، مواضع من هیچ تاثیری نبخشیده است.

پس ای طالب! تو نیز از احمد قان بگریز.

شیر گویی خون او می خواست ریخت	عیسی مریم به کوهی می گریخت
در پی ات کس نیست، چه گریزی چو طیر؟	آن یکسی در پی دوید و گفت: خیر
کز شتاب خود، جواب او نگفت	با شتاب او آن چنان می تاخت چُفت
پس به چَدَ چَدَ عیسی را بخواند	یک دو میدان در پی عیسی برآند
که مرا اندر گریزت مشکلیست	کز پی مرضات حق یک لحظه بیست
نی پی ات، شیر و، نه خصم و، خوف و بیم	از که این سو می گریزی ای کریم؟
می رهانم حویش را، بسلم مشو	گفت: از احمد گریزانم؛ بزو
که شود کور و کر از تو مُستوى؟ ^۲	گفت: آخر آن مسیحانی تویی

۱. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۶۳.

۲. مستوی: سالم و بدون عیب.

گفت: آری، گفت: آن شه نیستی
کان فسونِ واسمِ اعظم را که من
بر کر و بر کور خواندم، شد حسن
خرقه را بدرید بر خود تابه ناف
بر سر لاشی بخواندم، گشت شی
صد هزاران بار و درمانی نشد
در پایان حضرت عیسیٰ^{علیه السلام} به شخص سائل می‌گوید: «احمق همچون سنگِ ستبر و سختی
است که هیچ چیز در آن تأثیر و نفوذی ندارد».

سنگ خارا گشت و زان خو بر نگشت ریگ شد کز وی نروید هیچ کشت
از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «ما عَجَزْتُ عَنْ إِحْيَا الْمَوْتَى كَمَا عَجَزْتُ عَنْ إِصْلَاحِ
الْأَحْمَقِ؛ از زنده کردن مردگان ناتوان نشدم، ولی از اصلاح احمقان درمانده شدم».
از آنجاکه خوارج از مصاديق بارز جهالت بودند، در این بخش به این گروه جاهم، نظری گذرا
می‌افکریم.

خوارج مشکل اساسی علی^{علیه السلام}

قال علی^{علیه السلام}: «قصمَ ظَهَرِي عَالَمُ مُتَهَّكُ وَ جَاهِلُ مُتَسَكُّكٌ فَالْجَاهِلُ يَعْشُ النَّاسَ بِتَسْكِيْهِ وَ الْعَالَمُ
يُنَفَّرُهُم بِتَهْتِكِيْهِ؛^۲ کمر مرا (دو گروه) شکستند؛ عالم پرده ذر و نادان ظاهر فریب، جاهم مردم را به
عبادتش فریب می‌دهد و عالم مردم را با دریدن پرده‌ها از خود دور می‌کند».
در زمان پیغمبر اکرم^{صلی الله علیه و آله و سلم}، طبقه‌ای که پیغمبر اکرم^{صلی الله علیه و آله و سلم} به وجود آورد، صرفاً طبقه‌ای نبود که
یک انقلاب به پاشود و عده‌ای در زیر پرچمی جمع بشوند. پیغمبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} طبقه‌ای را تعلیم داد،
متفرقه‌شان کرد، قدم به قدم جلو آورد، تعلیم و تربیت اسلامی را تدریجاً در روح اینها نفوذ داد.
پیغمبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} سیزده سال در مکه بود، انواع زجرها و شکنجه‌ها و رنج‌ها را از مردم قریش متحمل
شد ولی همواره دستور به صبر می‌داد. هر چه اصحاب می‌گفتند: یا رسول الله! آخر اجازه‌ی دفاع
به ما بدھید، ما چقدر متحمل رنج بشویم، چقدر از ما را اینها بکشند و زجر کشمان کنند، چقدر ما
را روی این ریگ‌های داغ حجاز بخوابانند و تخته سنگ‌ها را روی سینه‌های ما بگذارند، چقدر
ما را شلاق بزنند، لکن پیغمبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} اجازه‌ی جهاد و دفاع نمی‌داد. در آخر فقط اجازه‌ی مهاجرت

۱. زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۸۹.

۲. آمدی، همان.

داد که عده‌ای به حبشه مهاجرت کردند، و مهاجرت سودمندی هم بود. پیغمبر ﷺ در مدت سیزده سال چه می‌کرد؟ تربیت می‌کرد، تعلیم می‌داد، یعنی هسته‌ی اصلی اسلام را به وجود آورد. آن عده‌ای که شاید هنگام مهاجرت حدود هزار نفر بودند، عده‌ای بودند که با روح اسلام آشنا بودند و اکثریت آنها تربیتشان هم تربیت اسلامی بود. شرط اول برای یک نهضت، وجود یک قادر تعلیمی و تربیتی است که از پک عده افراد تعلیم داده شده و تربیت شده و آشنا با اصول و هدف و تاکتیک به وجود آمده باشند. اینها را می‌شود به صورت یک هسته‌ی مرکزی به وجود آورد و بعد دیگران که ملحق می‌شوند شاگردان اینها باشند و خودشان را با اینها تطبیق بدھند، سرّ موفقیت اسلام این بود.

تفاوت زمان پیغمبر ﷺ با زمان علی ﷺ

بنابراین تفاوت‌های میان وضع علی ﷺ و وضع پیغمبر ﷺ یکی این بود که پیغمبر ﷺ با مردم کافر، یعنی باکفر صریح، باکفر مکشوف و بی‌پرده رو برو بود، باکفری که می‌گفت من کفرم، ولی علی ﷺ باکفر در زیر پرده یعنی با نفاق رو برو بود؛ با قومی رو برو بود که هدفشان همان هدف کفار بود اما در زیر پرده‌ی اسلام، در زیر پرده‌ی قدس و تقدوا، در زیر لوای قرآن و ظاهر قرآن.

و تفاوت دوم این بود که در دوره‌ی خلفاً، مخصوصاً در دوره‌ی عثمان، آن مقداری که باید و شاید تعلیم و تربیتی را که پیغمبر ﷺ بنا کرده بود پسی‌گیری نشد. فتوحات اسلامی زیادی صورت گرفت. فتوحات به تنها ی کاری نمی‌تواند بکند. پیغمبر ﷺ سیزده سال در مکه ماند و اجازه‌ی نداد که مسلمین حتی از خودشان دفاع کنند، چون افراد هنوز لا یق این دفاع و جهاد نبودند. اگر دست به جهاد و فتوحات هم بایدزد، به تناسب توسعه‌ی فرهنگ اسلامی است؛ یعنی همین طور که از یک طرف فتوحات تازه می‌شود باید به موازات آن، فرهنگ اسلامی هم توسعه پیدا کند؛ تا مردمی که به اسلام می‌گردوند و حتی آنها که مجذوب اسلام می‌شوند، اصول و حقایق و اهداف اسلام، پوسته و هسته‌ی اسلام، همه‌ی اینها را بفهمند و بشناسند. ولی در اثربین غفتی که در زمان خلفاً صورت گرفت، یکی از پدیده‌های اجتماعی که در دنیا اسلام رخ داد این بود که طبقه‌ای در اجتماع اسلامی پیدا شد که به اسلام علاقه‌مند بود، به اسلام مؤمن و معتقد بود اما فقط ظاهر اسلام را می‌شناخت، با روح اسلام آشنا نبود؛ طبقه‌ای که هر چه فشار می‌آورد فقط روی مثلاً نمار حواندن بود نه روی معرفت، نه روی شناسایی اهداف اسلامی یک طبقه‌ی مقدس مأب و متنسک و زاهد مسلک در دنیا اسلام به وجود آمد که پیشانی‌های اینها از

کثرت سجود پینه بسته بود، کف دست‌ها و سر زانوهای اینها از بس که در روی زمین‌ها(نه در روی فرش‌ها) سرها به سجده گذاشته بودند و دست‌ها و زانوها را روی خاک‌ها و شن‌ها قرار داده بودند و سجده‌های بسیار طولانی (یک ساعته و دو ساعته و پنج ساعته) کرده بودند، پینه بسته بود.

رفتار علی ﷺ با خوارج

آنان که راهشان را از علی ﷺ جدا کردند. فرقه‌ای شدند به نام «خوارج»؛ یعنی شورشیان بر علی ﷺ. اینها شروع کردند خون دل به دل علی ﷺ وارد کردند. و علی ﷺ تا وقتی که اینها قیام مسلحانه نکرده بودند با آنها حداکثر مدارا را کرده، حتی حقوق اینها را از بیت المال قطع نکرد، آزادی اینها را محدود نکرد. جلوی چشم دیگران می‌آمدند به او جسارت و اهانت می‌کردند و علی ﷺ حلم می‌ورزید. علی ﷺ بالای منبر صحبت می‌کرد، یکی از اینها پارازیت می‌داد. روزی علی ﷺ بالای منبر بود، شخصی سؤالی کرد، علی ﷺ، بالبداهه یک جواب بسیار عالی به او داد که اسباب حیرت و تعجب همه شد و شاید همه تکبیر گفتند. یکی از این خوارج آنجا بود، گفت «قاتلله الله ما أفقهه» خدا بکشد او را، چقدر داناست؟! اصحابش خواستند که بریزند به سر او، فرمود: چکارش دارید؟ یک فحشی به من داده، حداکثر این است که یک فحشی به او بدھید؛ کاری به او نداشته باشید.

اصول مذهب خوارج

آیا خوارج به این مقدار قناعت کردند؟ اگر قناعت می‌کردند، مشکل بزرگی برای علی ﷺ نبودند. کم کم دور هم جمع شدند، جمیعت و حزبی تشکیل دادند بلکه فرقه‌ای تشکیل دادند، یک فرقه‌ی اسلامی و مذهبی در دنیای اسلام ابداع کردند. برای مذهب خودشان اصول و فروعی ساختند؛ گفتند: کسی از ماست که او لاً معتقد باشد که هم عثمان کافرست، هم علی، هم معاویه، و هم کسانی که به حکمیت تسليم شدند، خود ما هم کافر شدیم ولی توبه کردیم، و فقط هر کسی که توبه کند مسلمان است.

همچنین گفتند: امر به معروف و نهی از منکر شرط ندارد؛ در مقابل هر امام جائز و هر پیشوای ظالمی در هر شرایطی باید قیام کرد ولو با یقین به اینکه قیام بی فایده است. این هم یک چهره‌ی خشن عجیبی به اینها داد.

اصل دیگری که برای مذهب خودشان تأسیس کردند که باز حاکی از تنگ نظری و جهالت

اینها بود، این بود که گفتند: اساساً عمل جزء ایمان است و ایمان منفک از عمل نداریم. مسلمان به گفتن «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدآ رسول الله» مسلمان نیست. مسلمان اگر نمازش را خواند، روزه‌اش را گرفت، شراب نخورد، قمار نکرد، زنا نکرد، دروغ نگفت، و اگر از هر گناه کبیره‌ای پرهیز کرد، تازه اول اسلامش است. و اگر مسلمان یک دروغ بگوید، اصلاً او کافر است، نجس است و مسلمان نیست. اگر یک بار غیبت کند یا شراب بخورد، از دین اسلام خارج است. مرتكب کبیره را از دین اسلام خارج دانستند. نتیجه این شد که فقط خودشان (این به ظاهر مقدس‌ها) در دنیا مسلمانند، (گویی می‌گفتند) در زیر این قبه‌ی آسمان غیر از ما دیگر مسلمانی وجود ندارد. و یک سلسله اصول دیگر که برای خودشان ساختند.

چون یکی از اصول خوارج این بود که امر به معروف و نهی از منکر واجب است و هیچ شرطی هم ندارد و در مقابل هر امام جائزی باید قیام کرد و علی علیه السلام را جزء کفار می‌دانستند، گفتند: پس راهی نمانده غیر از اینکه ماباید علیه او قیام کنیم. ناگهان در بیرون (شهر) خیمه زدند و رسمیاً یاغی شدند. در یاغی شدنشان هم از اصول بسیار خشک و خشنی پیروی کردند، می‌گفتند: دیگران مسلمان نیستند؛ چون مسلمان نیستند، از آنها نمی‌توانیم زن بگیریم و به آنها نباید زن بدھیم، ذبایح آنها (یعنی گوشتشی که آنها ذبیح می‌کنند) حرام است، از قصابی آنها نباید [گوشت] بخریم، وبالاتر اینکه کشتن زنان و اطفال آنها جایز است.

آمدند بیرون (شهر) چون همه‌ی مردم دیگر را جایز القتل می‌دانستند شروع کردند به کشتار و غارت کردن. وضع عجیبی شد. یکی از صحابه‌ی پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم بازنش می‌گذشت در حالی که آن زن حامله بود. از آن خواستند که از علی تبری بجوید، وقتی این کار را نکرد، او را کشتد، شکم زنش را هم با نیزه دریدند، گفتند شما کافرید. و همین‌ها از کنار یک نخلستان می‌گذشتند (نخلستان متعلق به کسی بوده که مال او را محترم می‌دانستند) یکی از اینها دست برد و یک خرما به دهانش گذاشت. به او نهیب زدند و گفتند: به مال برادر مسلمانت تجاوز می‌کنی؟!

برخورد علی علیه السلام با خوارج

کارشان به جایی کشید که علی علیه السلام در مقابل اینها را در زد. دیگر نمی‌شد آزادشان گذاشت.

ابن عباس را فرستاد برود با آنها سخن بگوید. همانجا بود که ابن عباس برگشت گفت: پیشانی‌هایی دیدم پیشه بسته از کثرت عبادت، کف دست‌ها مثل زانوی شتر است، پیراهن‌های کنه‌ی زاهد مبانه و قیافه‌های بسیار جدی و مصمم. ابن عباس کاری از پیش نبرد. خود علی علیه السلام رفت با آنها صحبت کرد. صحبت‌های حضرت مؤثر واقع شد. از آن عده که دوازده هزار نفر

بودند، هشت هزار نفر شان پیشیمان شدند. علی علیه السلام پرچمی را به عنوان پرچم امان نصب کرد که هر کس زیر این پرچم باید در امان است. آن هشت هزار نفر آمدند. ولی چهار هزار نفر دیگر شان گفتند: محال و ممتنع است. علی هم شمشیر به گردن این مقدسینی که پیشانی شان پینه بسته بود گذاشت، تمام اینها را از دم شمشیر گذراند و کمتر از ده نفر آنها نجات پیدا کردند که یکی از آنها عبدالرحمن بن ملجم بود.

علی علیه السلام در نهج البلاغه جمله‌ای دارد (علی علیه السلام موجود عجیبی است. اصلاً عظمت علی علیه السلام اینجا ظاهر می‌شود) می‌فرماید: «فَإِنِّي فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ، وَلَمْ يَكُنْ لِي جَنَاحٌ أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ تَاجَ غَيْهُبَهَا (ظلمتها)، وَأَشَتَّدَ كَلْبَهَا؛^۱ این من بودم و فقط من بودم که چشم این فتنه را در آوردم، و غیر از من احدي قادر نبود که چشم این فتنه را بکند (فتنه‌ی این خشکه مقدس‌ها)، غیر از من احدي از مسلمین جرأت نمی‌کرد که شمشیر به گردن اینها بگذارد».

چون طبقه‌ی به اصطلاح مقدس مآب را فقط دو طبقه می‌توانند بکشند: یکی طبقه‌ای که به اسلام و خدا معتقد نیستند ولی اینکه طبقه‌ای که خودشان مسلمان باشند جرأت کنند در مقابل این طبقه حرفی بزنند و کاری کنند، کار هر کس نیست، شیر افکن است، بصیرتی می‌خواهد مثل بصیرت علی علیه السلام که خطر اینها را برای دنیای اسلام احساس کند. آنها از این طرف ذکر خدا بگویند، قرآن بخوانند، و علی علیه السلام از آن طرف شمشیر بزنند و قلع و قمع شان کند. بصیرتی فقط مثل بصیرت علی علیه السلام می‌خواهد. فرمود: (وَلَمْ يَكُنْ لِي جَنَاحٌ أَحَدٌ غَيْرِي)؛ هیچ مسلمان دیگر، هیچ یک از صحابه‌ی پیغمبر صلوات الله عليه و آله و سلم چنین جرأتی را به خود نمی‌داد که به روی اینها شمشیر بکشد، ولی من کشیدم و افتخار می‌کنم که کشیدم. می‌گوید: «بَعْدَ أَنْ تَاجَ غَيْهُبَهَا» (چشم این فتنه را در آوردم)؛ پس از آنکه دریای ظلمت داشت موج می‌زد و موج تاریکی بالا می‌گرفت.

«وَأَشَتَّدَ كَلْبَهَا» این جمله عجیب است: و کلبیش داشت فزو نی می‌گرفت. کلب یعنی هاری سگ وقتی که هار می‌شود و به اصطلاح عامیانه دیوانه می‌شود، بیماری خاصی پیدا می‌کند. وقتی که این حیوان این بیماری را پیدا می‌کند، دیگر آشنا و غیر آشنا و صاحب و غیر صاحب نمی‌شناسد، به هر انسان یا حیوانی که می‌رسد، گاز می‌گیرد و نیش خودش را در بدن او فرو می‌کند.

علی علیه السلام می‌گوید: این مقدس مآب‌ها به صورت یک سگ هار در آمده بودند و مانند سگ هار با هر کس تماس می‌گرفتند او را هم مثل خودشان هار می‌کردند. همین طور که اگر مردم ببینند

یک سگ هار شده است، هر کسی به خودش حق می‌دهد که او را اعدام کند برای اینکه نگزد و دیگران را هار نکند، من این سگ‌های هار را دیدم، و دیدم چاره‌ای غیر از اعدام اینها نیست؛ والا، طولی نمی‌کشد که بیماری هاری خودشان را به جامعه‌ی اسلامی سراحت می‌دهند و جامعه‌ی اسلامی را در جمود و تحرّر و حماقت و نادانی فرو می‌برند.

ممیّزات خوارج

یکی از ممیّزات اینها همان مسئله شجاعت و فداکاری زیاد اینها بود. چون روی عقیده کار می‌کردند، فداکار بودند، و عجیب هم فداکار بودند. داستان‌های عجیبی از فداکاری‌های اینها هست. خاصیت دومشان این بود که اینها متنسک بودند یعنی متعبد بودند، زیاد عبادت می‌کردند. این آن چیزی بود که دیگران را زیاد به شک و شبّه می‌انداخت که علی علیه السلام فرمود: غیر از من کسی دیگر جرأت نمی‌کرد اینها را بکشد.

خاصیت سومی که اینها داشتند همان جهالت و نادانی زیاد اینها بود. امان از جهالت و نادانی که بر سر اسلام از جهالت و نادانی چه آمده است؟!

کژ رود جاهل همیشه در طریق

مهر جاهل را چنین دان ای رفیق

* * *

عاقلان بیینند ز اول مرتب

کآنچه جاهل دید خواهد عاقبت

* * *

عاقبت ز خمت زند از جاهلی

جاهل ار با تو نماید هم دلی

* * *

کم شنو کآن هست چون سم کهن
خوش مدارا کن به عقل من لدن

دوستی جاهل شیرین سخن
باسیاست‌های جاهل صبر کن

* * *

عذر احمق رانمی شاید شنید
عذر ندادان زهر هر داشش بود

مرغ بی وقتی سرت باید بُرید
عذر احمق بتر از جرمش بود

* * *

حق کجا هم راز هر احمق شود

دیده بینا از لقای حق شود

* * *

ز احمقان بگریز چون عیسی گریخت صحبت احمق بسی خون‌ها که ریخت

اندک اندک آب را زدد هوا دین چنین دزد هم احمق از شما

* * *

او عدو ماست و غول رهزن است	گفت پیغمبر که احمق هر که هست
من از آن حلوا نهاد اند لبم	احمق از حلوا نهاد اند لبم
مرگ را بر احمقان آسان کند	حرص کور و احمق و نادان کند

* * *

ذکر خدا

دعای روز چهارم

«اللَّهُمَّ قَوْنِي فِيهِ عَلَى إِقَامَةِ أَمْرِكَ وَأَذْفَنِي فِيهِ حَلَاوةَ ذُكْرِكَ وَأَوْزِعْنِي فِيهِ لِأَدْءِ شُكْرِكَ
بِذِكْرِكَ وَاحْفَظْنِي فِيهِ بِحِفْظِكَ وَسَرِّكَ يَا أَبْصَرَ النَّاظِرِينَ؛ خَدَايَا! در این روز مرا برای بپا
داشتن فرمان خود، نیرو بخش و شیرینی ذکر و یاد خوبیش را به من بچشان و برای ادای شکرت
آماده‌ام ساز و مرا با حفاظت و پوشش خود محافظت فرمای، ای بیناترین بینندگان».

احکام

ذکر و دعا در تمام حالات نماز به قصد ذکر مطلق^۱ ابی اشکال است. (عروة‌الونقی، ج ۱، مسأله ۹)
بدن نمازگزار حتی هنگام ذکر مستحب نماز غیر از (بحول الله....) باید آرام و بی حرکت باشد،
به گونه‌ای که اگر نمازگزار در حال حرکت بدن ذکر بگوید «مثلاً هنگام رفتن به رکوع یا سجده
تکبیرهای مستحب را به قصد ذکر مخصوصی که در نماز وارد شده است بگوید» باید نماز را
دوباره بخواند. اما چنانچه به این قصد که ذکر یاد خدا در هر جای نماز خوب و پسندیده است
بخواند، نمازش صحیح است هر چند بدنش در حال حرکت باشد.

(توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۵۹۳، مسأله ۱۰۵۰)

مستحب است بعد از نماز سجده شکر نماید همین قدر که پیشانی را به قصد شکر به زمین
بگذارد کافی است ولی بهتر است سه مرتبه شکر^۲ الله یا عفو الله بگوید.

۱. ذکر مطلق: ذکری که به قصد اذکار نماز خوانده نمی‌شود بلکه به قصد ثواب خوانده می‌شود.

و نیز مستحب است هر وقت نعمتی به انسان می‌رسد یا بدی از او دور می‌شود سجده شکر بجا آورد. (توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۵۸۱، مسأله ۱۱۲۳)

اگر در حال حرکت بدن ذکر بگوید مثلاً موقع رفتن به رکوع یا رفتن به سجده تکبیر بگوید چنانچه آن را به قصد ذکری که در نماز دستور داده‌اند بگوید باید نماز را دوباره بخواند و اگر به این قصد نگوید بلکه بخواهد ذکری گفته باشد نماز صحیح است.^۱

امام علی^{علیہ السلام} فرمود: «واذْ كُرْهٌ ذَكَرْ أَكَمِلًا يَوْافِقُ فِيهِ قَلْبَكَ لِسَائِنَكَ وَيُطَابِقُ أَصْمَارُكَ أَعْلَانَكَ وَلَنْ تَذَكُّرَهُ حَقِيقَةُ الْذِكْرِ حَتَّى تَنْسِي نَفْسَكَ فِي ذَكْرِكَ؛^۲ خداراً كَاملَ يَادَ كَنْيَدَ بِطُورِيَّةِ كَهْ آنَجَهُ دَرِ زَيَانَ دَارِيدَ بَا آنَجَهُ دَرِ دَلَ دَارِيدَ موَافِقَ بَاشَدَ وَظَاهِرَ وَبَاطِنَتَانَ نَيْزَ يَكِيَّ بَاشَدَ شَمَا يَادَ حَقِيقَيِّ نَخْوَاهِيدَ دَاشَتَ مَغْرِيَنَكَهُ خَوْدَرَ فَرَامُوشَ كَنْيَدَ». ^۳

یاد خدا در آیات

«وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ؛^۴ یاد خدا بزرگتر از هر چیز است». «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذَكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا؛^۵ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را بسیار یاد کنید».

از آنجاکه عوامل غفلت در زندگی مادی بسیار فراوان و تیرهای وسوسه‌ی شیاطین از هر سو به طرف انسان پرتاب می‌شود برای مبارزه‌ی با آن راهی جز «ذکر کثیر» نیست. «ذکر کثیر» به معنی واقعی کلمه یعنی «توجه با تمام وجود به خداوند» نه تنها با زبان و لقلقه لسان. ذکر کثیری که در همه‌ی اعمال انسان پر تو افکن باشد، و نور روشنایی بر آنها پاشد. به این ترتیب قرآن همه‌ی مؤمنان را در این آیه موظف می‌کند که در همه حال به یاد خدا باشید.

به هنگام عبادت یاد او کنید و حضور قلب و اخلاص داشته باشید. به هنگام حضور صحنه‌های گناه یاد او کنید و چشم بپوشید، و یا اگر لغزشی روی داد، توبه کنید و به راه حق باز گردید. به هنگام نعمت یاد او کنید و شگرگزار باشید.

۱. توضیح المسائل، ج ۱، ص ۵۶۱، مسأله ۹۶۶.

۲. آمدی، غرر الحكم.

۳. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۵.

۴. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴۱.

و به هنگام بلا و مصیبت یاد او کنید و صبور و شکیبا باشید.

خلاصه یاد او را که در هر صحنه‌ای از صحنه‌های زندگی فراموش ننمائید.

در حدیثی که در «صحیح ترمذی» و «مسند احمد» از «ابوسعید خدری» از پیامبر گرامی اسلام صلوات الله علیہ و آله و سلم نقل شده است، چنین می‌خوانیم: از آن حضرت پرسیدند: «أَيُّ الْعِبَادُ أَفْضَلُ دَرْجَةٍ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟» کدامیک از بندگان در روز قیامت مقامشان از همه برتر است؟!؟.

فرمود: «الذَاكِرُونَ اللَّهَ كَثِيرًا، آنَّهَا كَه خَدَا رَاسِيَارِ يَادِ مَى كَنَنْد».

ابوسعید می‌گوید: عرض کردم: يارسول الله! و من الغازی فی سبیل الله؟؛ آیا چنین کسانی حتی از جنگجویان راه خدا والا مقام ترند؟!؟.

فرمود: «لَوْ ضَرَبْتُ بِسَيْفِهِ فِي الْكُفَّارِ وَ الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يَنْكُسُرُ وَ يَخْتَضُبْ دَمًا لَكَانَ الْذَاكِرُونَ اللَّهَ أَفْضَلُ دَرْجَةً مِنْهُ!؛ اَفَإِنْ كَثِيرًا بَرَّ يَسْكُنْدُ وَ بَرَّ خَوْنَنْ رَنْگِيْنَ شَوْدَ آنَّهَا كَه يَادِ خَدَا بِسِيَارِ مَى كَنَنْد اَز او بَرْ تَرَنْد؟!؟.

چرا که جهاد خالصانه نیز بدون ذکر کثیر خداوند ممکن نیست.

و از اینجا معلوم می‌شود که ذکر کثیر معنی وسیعی دارد و اگر در بعضی از روایات به تسبیح حضرت فاطمه زهراء علیها السلام (۳۴ مرتبه الله اکبر و ۳۳ مرتبه الحمد لله و ۳۳ مرتبه سبحان الله) و در کلمات بعضی از مفسران به ذکر صفات علیا و اسماء حسنی و تنزیه پروردگار از آن‌چه شایسته او نیست و یا مانند آن تفسیر شده، همه از قبیل بیان ذکر مصدق روشن است، نه محدود ساختن مفهوم آیه به خصوص این مصادیق است.

همانگونه که از سیاق آیه به خوبی بر می‌آید، منظور از «تسبيح خداوند در هر صبح و شام» همان دوام تسبیح است، و ذکر خصوص این دو وقت به عنوان آغاز و پایان روز می‌باشد، و اینکه بعضی آن را به نماز صبح و عصر یا مانند آن تفسیر کرده‌اند باز از قبیل ذکر مصدق است.

به این ترتیب «ذکر کثیر خداوند، و تسبیح او هر صبح و شام» جز به تداوم توجه به پروردگار و تنزیه و تقدیس مداوم او از هر عیب و نقص حاصل نمی‌گردد، و می‌دانیم که یاد خدا برای روح و جان انسان همچون غذا و آب است برای تن، در آیه‌ی بیست و هشت سوره‌ی رعد آمده است «أَلَا

بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُ الْأُنْوَابُ، أَكَدْ بَاشِيدْ تَهَا يَا يَادِ خَدَا دَلْهَا آرَامِشْ مَى يَابِدَا!

آرامش و اطمینان دل نیز نتیجه‌اش همان است که در آیات بیست و هفت تاسی ام سوره‌ی فجر نیز آمده است: «يَا أَيُّهُمَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ إِذْ جَعَيْ إِلَيْ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً فَإِذْ خَلَى فِي عِبَادِي وَإِذْ خَلَى جَنَّتِي؛ اَيْ نَفْسٌ مَطْمَئِنَ وَ آرَام! بَه سَوَى پَرَورَدَگَارتْ بازگَرد، در حالی که هم تو از او خشنود

هستی و هم او از تو خشنود است سپس در زمرة بندگانم درآی، و در بهشتم وارد شو!».^۱

یاد خدا در روایات

برترین بهره‌ها: امام علی علیه السلام فرمود: «الذکرُ أَفْضَلُ الْغَنِيمَتَيْنِ»؛^۲ ذکر خدا با فضیلت ترین غنیمت‌ها است.».

ای درد توان درمان در بستر ناکامی وی یاد توان مونس در گوشه تنها بی
لذت عاشقان خداوند: امام علی علیه السلام فرمود: «الذکرُ لَذَّةُ الْمُحِبِّينَ»؛^۳ یاد خدا لذت دوستان خداست.».

روش اهل تقوا: امام علی علیه السلام فرمود: «ذِكْرُ اللهِ شَيْمَةُ الْمُتَقِّيِّنَ»؛^۴ ذکر خدا طریق اهل تقوا است.
اخلاق نیکوکاران: امام علی علیه السلام فرمود: «ذِكْرُ اللهِ سَجِيَّةُ كُلِّ مُحْسِنٍ وَشَيْمَةُ كُلِّ مؤْمِنٍ»؛^۵ یاد خدا روش هر نیکوکاری است و طریق هر مؤمن.».

نشاط پرهیزکاران: امام علی علیه السلام فرمود: «ذِكْرُ اللهِ مَسَرَّةُ كُلِّ مُتَقِّيٍ وَلَذَّةُ كُلِّ مؤْمِنٍ»؛^۶ یاد خدا خوشحالی هر بانتقاوی است و لذت هر مؤمن.».

دل زهر علمی صفائی می‌خورد

آثار یاد خدا

تقویت روح و کلید سازندگی: امام علی علیه السلام فرمود: «مُدَاوِمَةُ الذِّكْرِ قُوَّتُ الْأَرْوَاحُ وَمِفْتَاحُ الصَّلَاحِ»؛^۷ تداوم یاد خدا، غذای روح و کلید اصلاح است.
سعادتمدی: امام علی علیه السلام فرمود: «أَذْكُرُوا اللهُ ذِكْرًا خَالِصًا تَحْيِوا بِهِ أَفْضَلُ الْحَيَاةِ وَتَسْلُكُوا إِلَيْهِ طَرِيقَ النَّجَادَةِ»؛^۸ خدا را با اخلاص باد کنید تا بوسیله آن بهترین زندگی را داشته باشید و راه رستگاری پیمایید.».

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۵۱-۳۵۳.

۲. آمدی، پیشین.

۳. آمدی، پیشین.

۴. آمدی، پیشین.

۵. آمدی، پیشین.

۶. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۰۷.

۷. آمدی، پیشین.

۸. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۷۸، ص ۳۹.

زنده دلی: امام علی عليه السلام فرمود: «فِي الدُّكْرِ حَيَاةُ الْقُلُوبِ»^۱ زندگی قلب‌ها، در یاد خداست. روشی قلب: امام علی عليه السلام فرمود: «عَلَيْكَ بِذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ نُورُ الْقُلُوبِ»^۲ بر تو باد یاد خدا زیر آن نور قلب‌هاست».

ذکر آرد فکر را در اهتزاز
زدودن زنگارها: امام علی عليه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الدُّكْرَ جَلَاءً لِّلْقُلُوبِ»^۳ خدای سبحان یاد خود را وسیله صیقل قلب‌ها قرار داده است».

هر جا که هستی حاضری از دور در ماناظری

شب خانه روشن می‌شود چون یاد نامت می‌کنم
شفای دل‌ها: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «عَلَيْكُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ شَفَاءٌ وَإِنَّكُمْ وَذِكْرَ النَّاسِ فَإِنَّهُ دَاءٌ»^۴ بر شما باد یاد خدا که آن شفا است و پر هیزید از یاد مردم (غیر خدا) زیرا آن درد است». روشی چشم: امام علی عليه السلام فرمود: «ذِكْرُ اللَّهِ يُنِيرُ الْبَصَائِرَ وَيُؤْنِسُ الْضَّمَائِرَ»^۵ یاد خدا چشم‌ها را نورانی کند و مونس باطنی انسان است».

پشتیبان ایمان؛ دور کتنده شیطان: امام علی عليه السلام فرمود: «ذِكْرُ اللَّهِ دَعَامَةُ الْأَيْمَانِ وَعِصْمَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ»^۶ یاد خدا پشتیبانی برای ایمان است و سپری در مقابل شیطان. در امان ماندن از نفاق: امام علی عليه السلام فرمود: «مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ فَقَدْ تَرَى مِنَ النُّفُاقِ»^۷ کسی که زیاد یاد خدا کند از نفاق برهد».

وسیله دوستی: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ أُحِبَّهُ»^۸ کسی که زیاد یاد خدا کند من او را دوست دارم».

حافظت در مقابل لغزش‌ها: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِذَا عَلِمْتُ أَنَّ الْغَالِبَ عَلَى عَبْدِي الْأَشْتِغَالُ بِي نَقْلَتْ شَهَوَتَهُ فِي مَسَائِلِي وَمَناجاتِي: فَإِذَا كَانَ عَبْدِي كَذِيلَكَ فَأَرَادَ أَنْ يَسْهُو حَلْثٍ

۱. آمدی، پیشین.

۲. آمدی، پیشین.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۷.

۴. تنبیه الخواطر، ص ۷.

۵. آمدی، پیشین.

۶. آمدی، پیشین.

۷. آمدی، پیشین.

۸. مجلسی، محمد بن قرقیز، بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۱۶۰.

بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَنْ يَسْهُو؛^۱ خَدَا فَرَمَوْد؛ وَقْتِي دَانِسْتَم بِنَدَهْ غَالِبًا مَشْغُول يَادِ مَنْ اسْتَخْواهُشْ هَاهِي او را بسوی
خَوْدِ مَتْمَايِل نَمُودَم وَقْتِي بِنَدَهْ اِينْ گُونَهْ شَد در هنگام لغَشْ مِيان او و لغَشْ حَايِل شَدَم». اگر غیر ترا من ياد کردم
فراموش مکن يا رب زرحمت

* * *

ز بسیاری که ياد آرد ز معشوق
کند یکبارگی خود را فراموش

* * *

هرگز دلم نیارد ياد از جهان و از جان زیرا که تو دلم را هم جان و هم جهانی
اطمینان بخش قلب: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُ الْقُلُوبُ؛» آگاه باشید، تنها با ياد خدا دلها آرامش می‌یابد.
 بصیرت و آگاهی: امام علی ع فرمود: «مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ إِسْتَبَرَ؛»^۳ هر که ياد خدا کند بصیرت يابد.
 خوش نامی: امام علی ع فرمود: «مَنْ إِشْتَغَلَ بِذِكْرِ اللَّهِ طَيَّبَ اللَّهُ ذَكْرُهُ؛»^۴ هر کس اشتغال به ذکر خدا
داشته باشد خدا خوشنامش کند.

اوقات خاص ذکر

هنگام برخورد با دشمن: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيْمُ فِتْنَةً فَإِذَا كَثُرَوا اللَّهُ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ؛»^۵ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که (در میان نبرد) با گروهی رو به رو می‌شوید، ثابت قدم
باشید؛ و خدا را فراوان ياد کنید تا مستگار شوید».

هنگام کار و کوشش: امام علی ع فرمود: «اَكْثُرُوا ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا دَخَلْتُمُ الْأَسْوَاقَ وَعِنْدَ
إِشْتَغَالِ النَّاسِ؛»^۶ وقتی که وارد بازار (کار و کوشش) می‌شوید و با مردم در می‌آمیزید خدارا زیاد ياد
کنید».

زمان خشم: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْنِي مِنْ أَنْبِيَائِهِ إِبْرَاهِيمَ أَدَمَ أَذْكُرْنِي عِنْدَ غَصَبِكَ
أَذْكُرْكَ عِنْدَ غَصَبِي؛»^۷ خداوند به یکی از انبیائش فرمود: ای فرزند آدم! مرا هنگام خشمتم به ياد آر، من تو
را هنگام خشمتم به ياد می‌آورم».

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۱۶۲.

۲. سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.

۳. آمدی، پیشین.

۴. آمدی، پیشین.

۵. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۵.

۶. آمدی، پیشین.

۷. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۷۵، ص ۳۲۱.

در شادمانی‌ها: امام باقر علیه السلام فرمود: «فِي التَّوْرَاةِ مَكْتُوبٌ: يَا مُوسَى أَذْكُرْنِي فِي حَلَوَاتِكَ وَعِنْدَ سُورِ لَذَّاتِكَ أَذْكُرْكَ عِنْدَ غَفَلَاتِكَ؛^۱ در تورات نوشته شده: ای موسی! در خلوت‌ها مرا یاد کن و نیز در هنگام شادی‌هایت مرا یاد کن، تا من در هنگام لغزش‌هایت ترا یادآورم.»

به یاد عشق شب تیره را به روز آور چو عشق یاد بود، شب کجا بود تاری هنگام تصمیم‌گیری: رسول الله ﷺ فرمود: «أَذْكُرُ اللَّهَ عِنْدَ هَمَّكَ إِذَا هَمَّتْ؛^۲ خدا را به هنگام تصمیم‌گیری یاد آر.»

موانع ذکر الهی

اولاد و اموال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَثْوَارُ الْكُمْ وَلَا أُولَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعُلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ؛^۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزنداتان شما را از یاد خدا غافل نکنند! کسانی که چنین کنند، زیانکار‌اند.»

یاد کن از کسی که در همه عمر نکند لحظه‌ای فراموشت شیطان: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ يَنْتَكُمُ الْعَدَاؤُ وَالْبَعْضَاءُ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ؛^۴ شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عادالت و کینه ایجاد کند و شمارا از یاد خدا بازدارد.»

ناشکرترین عضو: امام علی علیه السلام فرمود: «لَيْسَ فِي الْجَوَارِحِ أَقْلُ شُكْرًا مِنَ الْعَيْنِ، فَلَا تُعْطُوهَا سُؤْلَهَا فَتَشَغَّلُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ؛^۵ در میان اعضاء ناشکرتر از چشم نیست. به خواهش‌های او تن ندهید که شمارا از یاد خدا غافل می‌کند.»

دلت هرگز نمی‌گشت این چنین آسوده و تیره اگر چشم تو می‌دانست شرط پاسبانی را پیروی از خواهش‌های نفسانی: امام علی علیه السلام فرمود: «لَيْسَ فِي الْمَعَاصِي أَشَدُّ مِنْ إِتْبَاعِ الشَّهَوَةِ فَلَا تُطِيعُوهَا فَتَشَغَّلُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ؛^۶ در میان گناهان شدیدتر از پیروی شهوت‌ها نیست، پیروی از خواهش‌های نفسانی نکنید که شمارا از یاد خدا غافل می‌کند.»

۱. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۱۳، ص ۳۲۸.

۲. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۷۷، ص ۱۷۹.

۳. سوره‌ی منافقون، آیه‌ی ۹.

۴. سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۹۱.

۵. آمدی، پیشین.

۶. آمدی، پیشین.

یاد مردم: امام علی علیہ السلام فرمود: «مَنْ إِشْتَغَلَ بِذِكْرِ النَّاسِ قَطْعَةً اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَنْ ذِكْرِهِ؛^۱ هر کس با یاد مردم (غیر خدا) خود را مشغول دارد خداوند سبحان یاد خود را از وی باز دارد».

حکایت

پادشاهی پارسایی را گفت: هیچت از ما یاد می‌آید؟ گفت بلی، هرگاه که خدارا فراموش کنم!
هر سو دَوَد آن کش ز در خویش براند و آن را که بخواند به درِ کس ندواند^۲
شکمبارگی: امام سجاد علیہ السلام فرمود: «إِنَّ قَسْوَةَ الْبَطْنَةِ وَفَتْرَةَ الْمِيلَةِ وَسُكْرَ الشَّبَعِ... يَنْسِي الْذِكْرِ»؛^۳
پری شکم و میل مفرط و سرمستی سیری... موجب فراموشی یاد خداست».
اندرون از طعام خالی دار
تا در او نور معرفت بینی
که پُری از طعام تا بینی
تهی از حکمتی به علت آن

نتایج دوری از یاد خدا

سختی زندگی: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً»؛^۴ و هر کس از یاد من اعراض کند همانا معيشتش در دنیا تنگ می‌شود.
همراهی با شیطان: «وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ تُقْبِضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»؛^۵ و هر که از یاد خدارخ بتا بد شیطانی را برانگزیم تاباوی همنشین باشد.
قساوت قلب: ناجی الله تعالی موسی: (یا موسی! لا تنسنی علی کُل حالٍ ولا تفرح بِكَثْرَةِ الْمَالِ فَإِنَّ نِسْيَانِي يَقْسِي الْقُلُوبَ؛^۶ خداوند به موسی علیہ السلام فرمود: ای موسی مرا در هیچ حالی فراموش نکن و به زیادتی ثروت خوشحال مباش، زیرا فراموش کردن من قلب‌ها را سخت گرداند).

یاد حق

ریشه‌ی همه‌ی آثار معنوی اخلاقی و اجتماعی که در عبادت است در یک چیز است: یاد حق و غیر او را از یاد بردن. قرآن کریم در یک جا به اثر تربیتی و جنبه‌ی تقویتی روحی عبادت اشاره

۱. آمدی، پیشین.

۲. گلستان سعدی، حکایت چهاردهم.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۲۹.

۴. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۴.

۵. سوره‌ی زخرف، آیات ۸-۳۶.

۶. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۴.

می‌کند و می‌گوید: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفُحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ؛ نِمَازٌ از کار بد و زشت باز می‌دارد» و در جای دیگر می‌گوید: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي؛^۱ و نِمَازٌ را برای یاد من بپادار»، اشاره به اینکه انسان که نِمَازٌ می‌خواند و در یاد خداست همواره در یاد دارد که ذات دانا و بینایی مراقب اوست.

ذکر خدا و یاد خدا که هدف عبادت است، دل را جلا می‌دهد و صفا می‌بخشد و آن را آماده‌ی تجلیات الهی قرار می‌دهد. علی عليه السلام در باره‌ی یاد حق که روح عبادت است چنین می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ جَعْلَ الدُّكْرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ، وَتُبَصِّرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ، وَتَسْقَدُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ، وَمَا تَرِحُّ لِلَّهِ - عَرَثُ الْآُرُثَ - فِي الْأُبْرَاهِيمَةِ بَعْدَ الْأَبْرَاهِيمَةِ، وَفِي أَرْمَانِ الْفَتَرَاتِ، عَيْنَادُ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ، وَكَلَمَهُمْ فِي ذَاتِ عَقُولِهِمْ»؛^۲ خداوند یاد خود را صیقل دل‌ها قرار داده است. دل‌ها بدین وسیله پس از ناشنوایی شناور بعد از نابینایی بینا و پس از سرکشی و عناد رام می‌گردند. همواره چنین بوده و هست که خداوند متعال در هر برهه‌ای از زمان و در زمان‌هایی که پیامبری در میان مردم نبوده است، بندگانی داشته و دارد که در سر ضمیر آن‌ها با آنها راز می‌گوید و از راه عقل‌هایشان با آنان تکلم می‌کند». در این کلمات خاصیت عجیب و تأثیر شگرف یاد حق در دل‌ها بیان شده است تا جایی که دل قابل‌الهام‌گیری و مکالمه‌ی با خدا می‌گردد.

سفرارشی از امام خمینی رض

امام در خصوص ارزش و تأثیر ادعیه فرموده‌اند: همین دعاها، همین توجهات به خدا انسان را به مبدأ غیبی متوجه می‌کند و نه تنها مانع فعالیت نمی‌شود بلکه فعالیت هم می‌آورد».^۴ و به همین دلیل جدا نمودن مردم را از دعا روا نمی‌دانند: «... مردم باید با دعا انس به خدا پیدا کنند، آنهایی که انس با خدا دارند و دنیا پیش آنها این طور جلوه ندارد آنهایی هستند که برای خودشان ارزش ندارند. برای خدا مشغول به کار می‌شوند...».^۵

حضرت امام در نامه‌ای که به فرزند جوانش (حاج احمد آقا) نگاشت نکات جالبی را یادآور شدند:

«عزیزم از جوانی به اندازه‌ای که باقی است استفاده کن که در پیری همه چیز از دست می‌رود

۱. سوره‌ی عنكبوت، آیه‌ی ۴۵

۲. سوره‌ی ط، آیه‌ی ۱۴

۳. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۳

۴. مجله تربیت، سال ۱۵، مهر ۱۳۷۸، ص ۵۱

۵. مجله‌ی پیام انقلاب، شماره‌ی دهم، تیر ۱۳۵۹، ص ۲۴

حتی توجه به آخرت و خدای تعالی. از مکاید بزرگ شیطان و نفس اماره آن است که جوانان را وعده‌ی صلاح و اصلاح در زمان پیری می‌دهد تا جوانی با غفلت از دست بروود و به پیران و عده‌ی طول عمر می‌دهد و تالحظه‌ی آخر با وعده‌های پوچ انسان را از ذکر خدا و اخلاص برای او باز می‌دارد تا مرگ بر سر و در آن حال ایمان را اگر تا آن وقت نگرفته باشد می‌گیرد...».^۱

و در جای دیگر خاطر نشان فرموده‌اند: «.. و تو ای فرزندم از جوانی خود استفاده کن و با یاد او - جل و علا - و محبت به او... عمر را بگذران و این یاد محبوب هیچ منافات با فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی در خدمت به دین و بنده‌گان او ندارد و بلکه تو را در راه او اعانت می‌کند...».^۲

طلب محبوب یا حصول مطلوب؟

امام خمینی رض می‌فرمایند: انسان ذاکر حق باید بر اثر جاری نمودن اذکار بر زبان خود نور ایمان را در قلب خویش افزایش دهد:... ممکن نیست قلب نورانی باشد و زبان و کلام و چشم و نظر و گوش... نورانی نباشد. بشر نورانی آن است که تمام قوای مُلکیة و ملکوتیه‌اش نوربخش باشد و علاوه بر آن که خود او را هدایت به سعادت و طریق مستقیم کند به دیگران نورافشانی کند و آن‌ها را به راه انسانیت هدایت کند...».^۳

ذکر آن است که در جمیع ابعاد وجودی عبد جاری و ساری شود و صفات کمال و جلال الهی بر جان او پرتو افشاری نماید و چنین هویتی به ذاکر حیات، علم و شعور می‌بخشد.^۴

۱. روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، شماره‌ی ۵۹۰۵، ص ۱۲.

۲. جلوه‌های رحمانی، ص ۴۰.

۳. قرآن باب معرفة الله، ص ۷۸.

۴. نک: رساله‌ی نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، علامه حسن زاده آملی، ص ۴۷ - ۵۷.

استغفار

دعای روز پنجم

«اللَّهُمَّ اجْعُلْنِي فِيهِ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ وَاجْعُلْنِي فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ الْقَاتِلِينَ وَاجْعُلْنِي فِيهِ مِنْ أُولَئِكَ الْمُفَرَّجِينَ بِرَأْفَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛ خُدَايَا! مَرَا امْرُوْزَ از استغفار کنندگان او در زمرةی بندگان شایسته و مطیع خویش قرار بده (و مرا از جمله اولیا و دوستان مقرب خود مقرر فرما)، به رافت و مهربانی ات، ای مهربان‌ترین مهربانان».

احکام

در رکعت سوم و چهارم مستحب است بعد از تسبيحات استغفار کند، مثلاً بگوید استغفر الله ربی و اتوب اليه يا بگويد اللهم اغفر لى. (توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۵۷۹، مسئله ۱۰۱۴)

در حق الله اگر مکلف نتواند تکلیف خود را عمل کند باید استغفار کند.

مثلاً کسی که کفاره‌ی روزه رمضان بر او واجب است باید یک بنده آزاد کند یا ۶۰ فقیر را سیر، کند یا دو ماه روزه بدارد و اگر هیچکدام را نتواند انجام دهد باید استغفار کند. (توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۹۶۴، مسئله ۱۱۶۰)

مرتد فطری اگر مرد باشد همسرش از او جدا می شود بدون طلاق، و مالش بین ورثه تقسیم می شود و اگر توبه کند توبه‌اش پذیرفته می شود ولی در برگرداندن مال و همسرش فایده ندارد. (تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۳۶۷، مسئله ۱۰)

س) اگر فردی غیبت دیگری را نماید آیا باید برای توبه کردن باید از طرف مقابل طلب

رضایت نماید یا اینکه تنها استغفار کافی است؟ و در صورت مانع بودن شرم حیا چه باید کرد؟^۱

ج) استغفار کافی است. (استفتاتات امام، ج ۲، ص ۶۲۱، س ۲۱)

فصل اول: ارزش و اهمیت استغفار در روایات

در روایات از استغفار به عنوان بهترین عبادت، جامع ترین دعا، با فضیلت ترین توسل و مهمترین اعمال در بهترین ماههای سال یاد شده است.

بهترین عبادت

عن الصادق علیه السلام قال: «قالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْإِسْتِغْفَارُ وَقُولُّ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَالَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَارُ: فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ...»^۲ استغفار و گفتن «لا إله إلا الله» بهترین عبادت است. خداوند متعال مرا به این دو معنا تذکر داده می فرماید: بدان که خدایی غیر از الله نیست و برای گناهان خود و همهی مؤمنان استغفار نما.

جامع ترین دعا

قال ابو عبد الله علیه السلام: «إِنَّ مِنْ أَجْمَعِ الدُّعَاءِ الْإِسْتِغْفَارُ»^۳ استغفار و طلب غفران از جملهی جامع ترین دعاها است.

عن ابی عبد الله علیه السلام: قال رسول الله: «خیر الدعا الاستغفار»^۴ استغفار بهترین دعاست.

با فضیلت ترین توسل

حضرت علی علیه السلام فرمود: «أَفْضُلُ التَّوْسِيلِ الْإِسْتِغْفَارُ»^۵ استغفار با فضیلت ترین توسل است.

حضرت علی علیه السلام فرماید: «لَا شَفِيعٌ أَنْجَحُ مِنِ الْإِسْتِغْفَارِ»^۶ هیچ واسطه و شفیعی مؤثرتر از استغفار وجود ندارد.

از مهم ترین اعمال سه ماه مبارک ربیع، شعبان و رمضان

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول گرامی اسلام علیه السلام فرمود: ماه ربیع ماه استغفار امت من است. پس در این ماه بسیار طلب آمرزش کنید که خدا آمرزنده و مهربان است.^۷

۱. شیخ حرج عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۸۰.

۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۳.

۳. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۹۰، ص ۱۹۰.

۴. آمدی، غزر الحكم و درر الكلم.

۵. آمدی، همان.

۶. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان.

از روایات استفاده می‌شود که بهترین دعاها و ذکرها در ماه شعبان استغفار است و هر که در هر روز از این ماه هفتاد مرتبه استغفار کند مثل آن است که هفتاد هزار در ماه‌های دیگر استغفار کند.^۱

پیامبر عظیم الشأن ﷺ در خطبه‌ای که برای اهمیت ماه مبارک رمضان ایراد فرمودند، در بخشی از آن می‌فرمایند:

«أَيُّهَا النَّاسُ أَفْسِكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَكُوْهَا بِالإِسْتِغْفَارِ؛^۲ ای مردم جان‌های شما در گرو اعمال شما است به وسیله استغفار آنها را از گرو بیرون آورید».

استغفار در سیره‌ی عملی پیامبر ﷺ

قال رسول الله ﷺ: «توبوا إلى الله فإنّي أتوب في اليوم مائة مرّة»؛^۳ توبه و استغفار کنید! من هر روز صد مرتبه توبه (استغفار) می‌کنم».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةً مائة مَرَّةٍ مِّنْ غَيْرِ ذَنْبٍ»؛^۴ رسول خدا ﷺ هر روز و شب صد بار استغفار می‌فرمودند، این در حالی بود که حضرت هیچ گناهی نداشتند.

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ لَا يَقُومُ مِنْ مَجْلِسٍ وَإِنْ حَفَّ حَتَّى يَسْتَغْفِرَ اللَّهُ خَمْسًا وَعِشْرِينَ مَرَّةً»؛^۵ پیامبر اسلام ﷺ بعد از برخاستن از هر جلسه‌ای ولو جلسه مختصر و کوتاه بیست و پنج مرتبه استغفار می‌نمودند.

بهترین اعمال پیامبر ﷺ در ایام آخر عمر

«عَنْ أَمْ سَلَمَةَ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ بِآخِرِهِ لَا يَقُومُ وَلَا يَقْعُدُ وَلَا يَجِيِّءُ وَلَا يَذْهَبُ إِلَّا قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ، فَسَأْلَنَاهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: إِنَّمَا أَمْرَتُ بِهَا ثُمَّ قَرَأْ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ؛ امْ سَلَمَهُ كَهْ يَكْيَ از همسران پیامبر ﷺ است نقل می‌کند؛ که رسول خدا ﷺ در دوره‌ی آخر عمر خودش

۱. قمی، شیخ عباس، همان.

۲. شیخ حرّ عاملی، همان، ج ۱۰، ص ۳۱۳.

۳. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۹۳، ص ۲۸۲.

۴. سفينة البحار، ج ۶، ص ۲۶۰.

۵. سفينة البحار، ج ۶، ص ۲۶۰.

۶. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۲۱، ص ۱۰۰.

در حالات مختلفی ذکر شریف «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوَبُ إِلَيْهِ» را بر زیان جاری می‌فرمودند، از علت آن پرسیدیم. حضرت فرمودند: من مأمور به این ذکر شده‌ام، سپس سوره‌ی نصر را برای ما تلاوت فرمود.».

فصل دوم: آثار و برکات معنوی استغفار

۱- رحمت و مغفرت

پیشمانی از عملکرد سوء و عزم جدی بر ترک گناه که همان روح توبه و بازگشت به خداست در قالب ذکر استغفار، انعکاس یافته، استغفار، ترجمان روح توبه است و ثمره‌ی آن دریافت مغفرت الهی و پاک شدن از آلودگی‌های روحی است و تا درمان اساسی صورت نگرفته و صحنه‌ی زندگی از لوث گناه پاک نشده است، تمسک به توبه و استغفار، چاره ساز فرار از مشکلات و نابسامانی‌های ناشی از گناه خواهد بود.

کلام روح بخش الهی، نور امید را در دل‌ها زنده می‌کند و مغفرت الهی را نوید می‌دهد که: «وَمَن يَعْمَلْ شُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَةً ثُمَّ يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ يَجِدُ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا؛^۱ کسی که کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خدا را آمرزنده و مهریان خواهد یافت.» از زبان یکی از انبیای خویش می‌فرماید: «لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرَحَّمُونَ؛^۲ (صالح) گفت: ای قوم من؟ چرا برای بدی قبل از نیکی عجله می‌کنید (وعذاب الهی را می‌طلبید نه رحمت او را؟)؟ چرا از خداوند تقاضای آمرزش نمی‌کنید شاید مشمول رحمت او شوید.»

نبی مکرم اسلام ﷺ، خبر از اراده‌ی غفورانه‌ی الهی داده، راه دریافت رحمت و مغفرت را دمساز بودن با استغفار معرفی می‌نماید:

قال النبي ﷺ: «عَوْدُوا أَسْتَكُمُ الْإِسْتِغْفارَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يُعَلِّمْكُمُ الْإِسْتِغْفارَ إِلَّا وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَغْفِرَ لَكُمْ.»^۳ زیانتان را به ذکر استغفار عادت دهید؛ زیرا خداوند این ذکر شریف را به شما تعلیم نداده مگر این‌که خواسته است در پرتو آن شمارا مورد مغفرت خویش قرار دهد.»

امیر المؤمنین علیؑ در بیان بلیغ خویش گناهکاران را به سلاح استغفار متبنی نموده و در بیانی دیگر و عده می‌دهند که اهل استغفار از مغفرت الهی محروم نمی‌شوند.

۱. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۱۰.

۲. سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۴۶.

۳. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۹۰، ص ۲۸۳.

قال علی عليه السلام: «سَلَّمَ الْمُذَنِبُ الْاسْتِغْفَارُ»^۱، استغفار وسیله دفاعی گناهکار در مقابل آثار سوء گناه است.^۲

قال علی عليه السلام: «وَمَنْ أَعْطَيَ الْإِسْتِغْفَارَ لَمْ يُحِرِّمِ الْمَغْفِرَةَ»^۳، کسی که از موهبت استغفار برخوردار شد از موهبت مغفرت و آمرزش محروم نخواهد شد.^۴

امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا أَجْلَ منْ غُدُوَّةٍ إِلَى اللَّيلِ فَإِنْ اسْتَغْفَرَ اللَّهُ لَمْ يُكَبِّ عَلَيْهِ»^۵ هرگاه بنده‌ای گناهی مرتکب شد، یک روز به او مهلت داده می‌شود، اگر استغفار کرد گناهش بر او نوشته نمی‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمایند: «مَنْ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ مائَةً مَرّةً حِينَ يَنَمُّ بَاتَ وَقَدْ تُحَاتُ الذُّنُوبُ كُلُّهَا مِنْهُ كَمَا تُتَحَاتُ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرَةِ وَيُصْبِحُ وَلِيَسَ عَلَيْهِ ذَنْبٌ»^۶ هر کس هنگام خواب صد مرتبه استغفار نماید، درحالی شب را به صبح خواهد رساند که همه گناهان او ریخته و آمرزیده شده است. همان‌گونه که برگ‌های درخت از آن می‌ریزند و بر او گناهی نخواهد بود.

۲- کفاره‌ی ظلم به دیگران

ظلم در حق دیگران از زن و فرزند و والدین و همسایه و دوست و همکار و غیره که به صورت‌های مختلفی از غیبیت، حق کشی، تضییع مال و غیره صورت می‌گیرد از جمله گرفتاری‌هایی است که عموماً مبتلا به آن بوده و بسیاری از نابسامانی‌های حاصل در زندگی توانان آن ظلم‌ها است و خلاصی از آثار سوء آن گرفتاری در مرحله اول مستلزم رد حقوق مالی و یا طلب حلیت و تقدیم و دلجویی از کسانی است که در حق آنها کوتاهی و ظلم نموده‌ایم و در صورتی که این امر میسر و ممکن نباشد؛ خواه این که فردی که حق او را تضییع کرده‌ایم دیگر در دسترس مانیست یا این که مراجعته به او و طلب حلیت مفسدی بیشتری را به دنبال داشته باشد. در این موارد باید برای وی طلب مغفرت کرده و از خدا بخواهیم که او را از ما راضی گرداند و به جبران آن ظلم، کار خیری را به نیابت او انجام و یا ثواب آن را برایش هدیه نماییم و در مورد حق مالی ضایع شده به مجتهد خویش یا نمایندگان وی مراجعه کنیم.

۱. آمدی، همان، به نقل از محمدی ری شهری، محمد، میزان الحكمه، ج ۷.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۳۵.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۵.

۴. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحكمه، ج ۷، ص ۲۵۰.

۵. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۹۲، ص ۲۵۰.

پیامبر اسلام ﷺ می فرمایند:

«مَنْ أَظْلَمَ أَهْدَا فَقَاتَهُ فَلِيَسْتَغْفِرِ اللَّهَ لَهُ فَإِنَّهُ كَفَّارٌ»^۱ هر کس نسبت به فردی ظلمی نمود و جبران یا طلب حلیت میسور نبود باید به عنوان کفاره‌ی گناه خودش برای آن فردی که در حقش ظلم کرده جلب مغفرت و استغفار نماید».

از امام معصوم علیه السلام نقل شده است: «كَفَّارَةُ الْإِغْتِيَابِ أَنْ تَسْتَغْفِرَ لِمَنْ اغْتَبَتْهُ»^۲ کفاره‌ی غیبت از افراد این است که برای آنها استغفار و طلب مغفرت نمایی.

در حدیثی از حذیفه یمانی نقل شده: من مرد تند زبانی بودم و نسبت به خانواده‌ام تندی می نمودم. عرض کردم: یا رسول الله من می ترسم عاقبت زبانم مرا دوزخی کندا پیامبر فرمودند: «فَأَيْنَ أَنْتَ سِنَ الْإِسْتِغْفَارِ إِنِّي لَا سَتَغْفِرُ اللَّهُ فِي الْيَوْمِ مائةً مَرَّةً»^۳; رابطه‌ی تو با استغفار چگونه است؟ من روزی صد بار استغفار می کنم».

۳- تنویر و صفاتی دل

ملالت خاطر و کدورت دل و قساوت قلب از جمله آفاتی است که شور و شعف و روح تلاش و کوشش و حسن نیت را از آدمی می رباید که برای پیش‌گیری یا درمان این حالات نامطلوب دستور العمل‌های مفیدی در متون اسلامی همچون استفاده از ذکر، همنشینی با ابرار و نیکان و علماء، انس با فرمایشات ائمه علیهم السلام، یاد مرگ و شرکت در جلسات وعظ و موعظه مورد توصیه قرار می‌گیرد.

پیامبر اسلام ﷺ فرمودند: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ صَدَأً كَصْدَأ النُّحَاسِ فَاجْلُوهَا بِالْإِسْتِغْفَارِ وَتَلَوْةِ الْقُرْآنِ»^۴ قلوب آدمیان همانند فلزات به زنگار ویژه خود مبتلا می شود. پس آنها را به وسیله‌ی استغفار و تلاوت قرآن صیقل دهید».

۴- درخشنندگی عمل

انجام و حفظ عمل خالصانه و ترفیع آن به پیشگاه خداوند متعال بسی مشکل و توفیق بر آن موقوف بر دست‌گیری و لطف الهی است.

۱. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۹۳، ص ۲۸۲.

۲. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۹۳، ص ۲۸۲.

۳. نورالنقیلین، ج ۵، ص ۳۸.

۴. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۳، ص ۲۸۴.

یکی از اموری که مارادر پالایش عمل از هرگونه شایبه‌ی غیر الهی کمک نموده و در پرتو آن صحیفه‌ی اعمال ما به درخشش خواهد آمد، استغفار فراوان و مداومت بر آن می‌باشد.

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که: «إِذَا أَكْثَرَ الْعَبْدُ الْاسْتِغْفَارَ رُفِعَتْ صَحِيفَتُهُ وَهِيَ تَنْلَأُ^۱»؛ هرگاه بنده‌ای فراوان استغفار نماید صحیفه‌ی اعمالش در حالی که به درخشش آمده است به پیشگاه خداوند تعالیٰ بالا می‌رود.^۲

۵- بر طرف شدن موانع فهم توحیدی

ارتکاب گناهان که ریشه در شرک خفی داشته از قویترین موانع برای دریافت و تلقی معارف حقه‌ی الهی به ویژه معرفت ناب توحیدی است.

از جمله وسایطی که ما را در زدودن آن موانع به نحو پیش‌گیری یا درمان، کمک شایانی می‌نماید استغفار با شرایط می‌باشد و بر این اساس به نظر می‌رسد، در آیه‌ی نوزدهم سوره‌ی محمد صلوات الله علیه و سلام پس از امر به دریافت و تلقی معرفت ناب توحیدی و التزام عملی به آن در شؤون زندگی اشارتی به مانع قوی این دریافت داشته، دستور استغفار را در بر طرف نمودن آن مانع مطرح می‌نماید و چون عموم اهل ایمان شاید به طور کامل از عهده‌ی انجام این دستور برنیایند، بیامبر اسلام صلوات الله علیه و سلام از باب لطف و رحمت مأمور به استغفار برای آنان شده است:

«فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنِبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمَنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمْ مُتَقْبَلُكُمْ وَمُتَوَكِّلُكُمْ»^۳ پس بدان که معیودی جز (الله) نیست؛ و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن. و خداوند محل حرکت و قرارگاه شمارا می‌داند.

حاملان عرش الهی و ملائكة الله نیز از این باب به کمک اهل زمین شتافتند و برای اهل ایمان استغفار می‌نمایند.

۶- تقویت سکوت معنوی

از آثار معجزه آسای استغفار این است که نه تنها آلودگی‌ها، اعوجاجات و تزلزل‌های روحی ناشی از گناهان را بر طرف می‌نماید بلکه موجب استقامت و افزایش توان روحی و قوت سلوک معنوی انسان گشته، پیمانه‌ی معنوی او به طور کامل استیفا می‌گردد که این معنا از بعضی آیات

۱. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۳، ص ۲۸۴.

۲. سوره‌ی محمد صلوات الله علیه و سلام، آیه‌ی ۱۹، آیه‌ی ۷ سوره‌ی غافر و نیز آیه‌ی ۵ سوره‌ی شوری به این معنا اشاره شده است.

استفاده می شود:

«يَا قَوْمٍ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرِسلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدُّكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَوْلُوا مُجْرِمِينَ؛ وَإِنْ قومٌ مِنْ إِنْ از پروردگار تان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او باز گردید، تا (باران) آسمان را پی در پی بر شما بفرستد؛ و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید. و گنهکارانه، روی (از حق) برنتاید». ^۱

افزایش نیرویی بر نیروی دیگر که در آیه ذکر شده است، هرچند شامل مصادیق مادی همچون مال و فرزند نیز می شود اما منحصر به آن نبوده و اطلاق آن تمام مصادیق قوت از آن جمله قوت و توان در امور معنوی را نیز در بر می گیرد.

«وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُعَتَّكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجْلٍ مُسَمَّىٰ وَيُؤْتَ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوْلُوا فَإِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابٌ يَوْمٌ كَبِيرٌ»^۲؛ و این که: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید؛ سپس به سوی او باز گردید؛ تاشما را تا مدت معینی، (از موهاب زندگی این جهان)، به خوبی بهره مند سازد، و به هر صاحب فضیلتی، به مقدار فضیلتش ببخشد؛ و اگر (از این فرمان) رویگردان شوید، من بر شما از عذاب روز بزرگی بیمناکم!»

تعییر «يُؤْتَ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ» مورد استشهاد ما بوده که به اطلاق خود امور معنوی را نیز شامل می گردد.

۷- معیت و همراهی با اهل بیت ﷺ

حرکت در مسیر اهل بیت ﷺ و همراهی با آنها در دنیا و آخرت چه به حسب ظاهر و چه به حسب روش و منش از جمله آمال و آرزوهای هر انسان با معرفت و ایمانی است که در پرتو عنصر استغفار و آثار معنوی آن بهره یابی و وصول به آن غایت اعلی میسور و مقدور می گردد. حضرت جواد الائمه علیه السلام در پاسخ سؤال در این زمینه، تلاوت فراوان سوره‌ی قدر و تکرار فراوان استغفار را مورد توصیه قرار می دهنده.

راوی می گوید: نامه‌ای به محضر حضرت جواد الائمه علیه السلام نوشت که چیزی به من تعليم دهد که هرگاه من از آن استفاده می کنم، در دنیا و آخرت همراه با شما باشم. وی می گوید: حضرت به خط خودشان برایم نوشتند، به طوری که من خط آن را شناختم: «سوره‌ی قدر را فراوان بخوان و

۱. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۵۲

۲. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۳.

دو لب را با ذکر استغفار همواره مرطوب نگه دار»^۱ (کنایه از این که فراوان استغفار نما).

۸- امنیت و حفاظت از وسوسه شیطان دستاورد مهم استغفار

در پرتو ملازمت و مداومت بر عنصر گرانمایه‌ی استغفار، صفاتی دل و نور بصیرتی برای انسان فراهم گشته که وی را از خطر وسوسه‌های شیطان ایمنی می‌بخشد و دست تطاول شیطان را کوتاه می‌کند و به تعبیر بلیغ روایت، شاهرگ حیاتی شیطان قطع می‌گردد.

رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرمایند: «ثلاثة معصومون من أبليس و جنوده؛ الذا كرون الله والباكون من خشية الله والمستغرون بالاسحار؛^۲ سه گروه از شرّ ابلیس و لشگریان او در امنیت و امان می‌باشند: کسانی که به یاد خداوند هستند، کسانی که از خشیت خداگریه می‌کنند و کسانی که در سحرگاهان استغفار می‌نمایند».

عن الصادق ع عَنْ آبائِهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِصَاحِبِيهِ لَا صَاحِبَهُ: إِلَّا أَخْبَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ أَنْ اَنْتُمْ فَعَلْتُمُوهُ تَبَاعِدُ الشَّيْطَانُ مِنْكُمْ كَمَا تَبَاعِدُ الْمَشْرُقُ مِنَ الْمَغْرِبِ؟ قَالُوا: بَلِّي، قَالَ: الصُّومُ لِيَسْوَدُ وَجْهَهُ وَالصَّدَقَةُ تَكْسِرُ ظَهْرَهُ وَالْحَبَّ فِي الْأَنْهَى وَالْمَوَازِرَةُ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَقْطَعُنَّ دَابِرَهُ وَالْإِسْتَغْفَارُ يَقْطَعُ وَتِينَهُ وَلَكُلُّ شَيْءٍ زَكْوَةُ وَزَكْوَةُ الْأَبْدَانِ الصِّيَامُ؛^۳ رَسُولُ خَدَائِكُلَّهُ بِهِ اَصْحَابَشَانَ فَرَمَدَنْدَنْدَنْ: أَيَا شَمَارَبَهُ چِیزِی خَبَرَ بَدَهَمَ کَهُ اَگَرْ آن رَابَه کَارَگَرْتَهِ شَيْطَانَ بِهِ فَاصْلَهُ مَشْرُقَ وَمَغْرِبَ اَزْ شَمَادُورَ شَوَدَ؟ اَصْحَابَ گَفَنْتَهِ: بَلَهُ يَا رَسُولَ اللهِ! اَحْسَرَتْ فَرَمَدَنْدَنْ: رُوزَهُ، چَهْرَهُ شَيْطَانَ رَا سِيَاهَ، صَدَقَهُ پَشَتَ او رَا شَكْسَتَهِ، دُوْسَتِی در راه خَدَاوِهِ هَمَکَارِی بِرَعْلِ صَالِحِ نَسْلِ او را قَطَعَ وَاسْتَغْفَارَ شَاهِرَگَ حَيَاتِی او را قَطَعَ مِنْ نَمَایِدَ».

۹- حفظ آبرو

رایحه زشت گناهان و آثار وقاحت بار آن موجب رسوایی آدمی در پیشگاه اولیا و مقربان در گاه الهی است، به طوری که توجه به این مطلب همواره هر انسان با تدبیر و تفکری را شرمسار و سرافکنده می‌سازد.

عن الرضا ع عَنْ آبائِهِ عَلَيْهِ: (قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: تَعَطِّرُوا بِالْإِسْتَغْفَارِ لَا تُنْضِحُوكُمْ رَوَاعِيَ الذُّنُوبِ،^۴

۱. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۹۳، ص ۲۸۰.

۲. محمدی ری شهری، محمد، همان، ج ۷، باب استغفار.

۳. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۹۳، ص ۲۷۷.

۴. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۹۳، ص ۲۷۸.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: خود را به وسیله‌ی استغفار معطر و خوشبو سازید تا آثار گناهان و رایحه زشت آن شمار ارسوا و مفتضح نسازد».

۱۰- توفیق دریافت علوم نافع

علوم و معارف نافع از ارزاق الهی بوده که در اثر گناه، انسان از فیض آن محروم می‌گردد ولی در پرتو طلب مغفرت و تمسک به استغفار و آثار معنوی آن، زمینه برای بهره مندی از علوم و معارف ناب فراهم می‌گردد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که هر کس مدت دو ماه بطور متواتی ذکر استغفار را اینگونه، چهارصد مرتبه در هر روز تکرار نماید، گنجی از علم یا ثروت، روزی او خواهد شد: «استغفر الله الذي لا إله إلا هو الحي القيوم الرحمن الرحيم بديع السموات والارض من جميع ظلمي و جرمي و اسرافي على نفسي واتوب اليه».

فصل سوم: آثار و برکات مادی استغفار

با توجه به آیات و روایات فراوانی که در مورد استغفار نقل شده است، بدست می‌آید که ذکر شریف استغفار - که ترجمه‌ی همان روح توبه و پشیمانی از گناهان است - علاوه بر آثار و برکات معنویش، حلّال بسیاری از مشکلات مادی نیز بوده و به اصطلاح، شاهکلیدی است که هر درب بسته را باز می‌نماید.

۱- استغفار مانع نزول بلایا، شداید و عذاب الهی

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَعْذِبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ؛^۱ (ای پیامبر!) تاتو در میان آنها هستی، خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد؛ و (نیز) تا استغفار می‌کنند، خدا عذابشان نمی‌کند».

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «ادفعوا ابواب البلايا بالاستغفار»؛^۲ بواسیله‌ی استغفار، انواع بلایا و سختی‌ها را از خودتان دفع نمایید.

قال الباقر علیه السلام: «كان رسول الله والاستغفار لكم حصينين حصينين من العذاب فمضى اكبر الحصينين وبقي الاستغفار فاكثروا منه فانه ممحاة للذنوب قال الله عزوجل: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَعْذِبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ

۱. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۳۳.

۲. محمدی ری شهری، محمد، همان.

اللَّهُ مُعَذِّبُهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ،^۱ رسول خدا استغفار دو دژ و حصار بسیار مستحکم از عذاب الهی بودند. بزرگترین از این دو حصن که پیامبر عظیم الشأن بود از میان شمارت و استغفار باقی مانده است؛ پس زیاد استغفار نماید؛ زیرا استغفار محو کننده‌ی گناهان است. خداوند متعال فرموده است: (ای پیامبر!) تا تو در میان آنها هستی، خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد؛ و (نیز) تا استغفار می‌کنند، خدا عذابشان نمی‌کند».

حضرت علی علیہ السلام فرمود: «ان الله عزوجل اذا اراد ان يصيب اهل الارض بعذاب قال لولا الذين يتحابون بجلالى ويعمرون مساجدى ويستغفرون بالاسحرار لانزلت عذابي؛^۲ بدرستی که خداوند عزوجل هر گاه اراده نماید که اهل زمین را به بلای گرفتار نماید، می‌فرماید: اگر کسانی که به جلال و عظمت من محبت می‌ورزند و مساجد من را آباد می‌کنند و سحرگاهان استغفار می‌نمایند، نبودند هر آینه عذاب خود را نازل می‌کردم».

۲ - استغفار بر طرف کننده‌ی گرفتاری‌ها و مشکلات مختلف

چونکه غم بینی تو استغفار کن غم به امر خالق آمد کار کن
قال النبي ﷺ: «من اکثر الاستغفار جعل الله له من كل هم فرجاً ومن كُلّ ضيقٍ مخرجاً ورزقه من حيث لا يحتسب؛^۳ پیامبر عظیم الشأن علیہ السلام می‌فرماید: هر کس فراوان استغفار نماید خداوند او را از هر غم و غصه‌ای گشایشی و از هر تنگنایی خارج، و از جایگاهی که گمان هم نمی‌کرد به او رزق و روزی می‌رساند».

راوی نقل می‌کند که به محضر امام هادی علیہ السلام نامه‌ای نوشته، درخواست کردم دعایی که برای شداید و سختی‌ها و امور مهم برای من نافع باشد، به من تعلیم نمایند و خواهش کردم که با من خصوصی برخورد نماید همان گونه که پدر ایشان با دوستان و شیفتگان خود خصوصی برخورد می‌نمودند و مطالب مهم را در اختیار آنان قرار می‌دادند. پس حضرت برای من این گونه نوشت که ملازم با استغفار باش.^۴

۱. مجلسی، محمد باقر، همان، ۹۳، ص ۲۷۹

۲. محمدری شهری، محمد، همان.

۳. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۹۳، ص ۲۸۴

۴. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۹۳، ص ۲۸۳

۳- افزایش رزق و روزی

عن الرضا عن آبائے ﷺ قال: «قال رسول الله ﷺ: مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَلِيحمدَ اللَّهُ وَمَنْ استبطأ الرزق فليستغفر لله ومن حزنَه امر فليقل: لا حول ولا قوَّةَ الاَّ بالله^۱; خداوند به هر کس نعمتی داد، باید حمد الهی نماید و هر کس رزق و روزی بر او سخت شود، پس باید استغفار نماید و هر کس امری او را محظوظ سازد باید «لا حول ولا قوَّةَ الاَّ بالله» بگوید.

عن امیر المؤمنین علیه السلام: «الاستغفار يزيد في الرزق^۲; استغفار موجب افزایش رزق و روزی می شود».

قال امیر المؤمنین علیه السلام: «اکثروا الاستغفار تجلبوا الرزق^۳; با استغفار بسیار، رزق و روزی را جلب نمایید».

قال علی علیه السلام: «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْإِسْتِغْفَارَ سَبَبًا لِدُرُورِ الرِّزْقِ وَرَحْمَةِ الْخَلَقِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ : اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا. يُرِسِّلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدَارًا. وَيُمَدِّدُكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَيَجْعَلُ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَارًا^۴; حضرت علی می فرمایند: خداوند سبحان استغفار را سبب ریزش پی در پی رزق و روزی و رحمت بر بندگان قرار داده؛ چراکه خداوند در قرآن می فرماید: استغفرو ر ربکم...».

رسول گرامی اسلام علیه السلام فرمودند: هرگاه در امر معاش خود تنگنا یافته و در امر خویش نابسامانی یافته، پس حاجت خود را به درگاه خداوند عرضه بدار و نماز استغفار را رهانساز و آن دو رکعت است به این شیوه که در هر رکعت سوره‌ی حمد و سوره‌ی قدر را یک بار می خوانی و پس از قرائت، پانزده مرتبه استغفار می کنی و سپس در هر رکوع نیز ده بار استغفار می کنی و تا آخر به شیوه‌ی نماز جعفر، نماز را تمام می کنی، خداوند امورت را اصلاح خواهد کرد انشاء الله...^۵

۴- برطرف شدن غم و غصه

رسول گرامی اسلام علیه السلام فرمودند: «مَنْ كَثُرَتْ هُمُومَهُ فَعَلِيهِ بِالْاسْتِغْفَارِ؛ هَرَّ كَسْ غَمْ وَغَصَّهَاشَ

۱. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۹۳، ص ۲۷۷.

۲. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۹۳، ص ۲۷۷.

۳. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۹۳، ص ۲۷۷.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۳.

۵. نماز جعفر در اعمال روز جمعه بعد از نماز حضرت صاحب الزمان نقل شده است.

۶. محمدی ری شهری، محمد، همان.

زیاد شود بر او لازم است تا استغفار نماید».

۵- استغفار، موجب امیدواری و برخوردار شدن از فرزند می‌شود

راوی می‌گوید: مردی از امام صادق علیه السلام پرسشی نمود و من در نزد ایشان بودم. آن مرد گفت: فدایتان گردم من فردی کثیر المال هستم ولی فرزنددار نمی‌شوم. آیا برای من چاره‌ای وجود دارد؟ حضرت فرمودند: بله یک سال آخر شب صد بار استغفار نما. پس اگر در شبی این ذکر را انجام ندادی در روز قضای آن رابجای آور؛ چون که خداوند متعال می‌فرماید: استغفرو از یکم الله کان غفاراً...^۱

راوی نقل می‌کند: امام باقر علیه السلام جهت انجام اموری به نزد هشام بن عبدالمطلب آمدند ولی هشام در اذن ورود تأخیر می‌کرد، به طوری که حضرت ناراحت شدند. هشام همراه و دربانی داشت که ثروتمند بود ولی فرزندی نداشت. امام باقر علیه السلام به او نزدیک شد و به او گفت: آیا می‌توانی برنامه ملاقات من با هشام را جور کنی و من هم دعایی به تو تعلیم می‌دهم که فرزنددار شوی؟ او گفت: آری! پس حضرت را به هشام رسانید و هشام هم امور حضرت را انجام داد. راوی می‌گوید: وقتی کار حضرت تمام شد، دربان هشام گفت: فدای تان شوم دعایی که به من قول دادی چه شد؟ حضرت فرمودند: هر روز در صبحگاهان و شامگاهان هفتاد بار سبحان الله، ده بار استغفار، و نه بار دیگر سبحان الله و دهمین آنرا استغفار قرار ده... چون خداوند تعالی می‌فرماید: استغفار نمایید و حضرت، آیه‌ی سوره‌ی نوح را تلاوت کردند. پس آن دربان به این نسخه عمل کرد و فرزندان و ذریه‌ی فراوانی روزی او شد.

سلیمان که از افرادی است که در سنند این روایت و جزو روایان این روایت است، می‌گوید: من با دختر عمومی خود ازدواج کردم و از او فرزنددار نشده بودم. من آن ذکر را گفتم و به اهل بیت خود نیز تعلیم دادم. پس از آن، فرزند دار شدیم به طوری که زنم معتقد شده بود، هرگاه بخواهد حامله شود اگر ذکر را بگوید حامله می‌شود. و من این ذکر را به بسیاری از هاشمیین از کسانی که فرزند نداشتند تعلیم دادم و دارای فرزندان زیادی شاند (والحمد لله).

از امام سجاد علیه السلام نقل شده که برای بعضی از اصحابشان در مورد طلب فرزند فرمودند: دعای فوق را هفتاد بار بخوان. بدستی که کسی که این دعا را فراوان بخواند، آنچه از مال و فرزند تمنا

۱. نور الثقلین، ج ۵ در تفسیر سوره نوح، ص ۴۲۳.

نماید و آنچه از خیر دنیا و آخرت بخواهد، خداوند به او روزی خواهد نمود. بعد حضرت آیه‌ی سوره‌ی نوح را قرائت فرمودند.^۱

نقل شده است یکی از دربیانان معاویه هنگام خروج حضرت امام حسن طباطبائی از آنجا، خدمت حضرت رفته و گفت: من فردی ثروتمند هستم، ولی فرزند ندارم. چیزی را به من تعلیم نمایشاید خداوند متعال فرزندی روزی من گرداند. حضرت فرمود: بر تو باد استغفار نمودن.

در ادامه، امام فرمودند: در آیه‌ی سوره‌ی نوح آمده است: استغفار کنید! به برکت آن، خداوند شمارا صاحب اموال و فرزندان می‌نماید. «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَارًا أَسْرِيلَ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيُمْدِدُكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلُ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلُ لَكُمْ أَنَّهَارًا»^۲; از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است، تا باران‌های پربرکت آسمان را بپی در پی بر شما فرستد، و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغ‌های سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قراردهد.

۶- استغفار گشایش باب امید در همه مشکلات مادی و معنوی

حضرت علی طباطبائی تمام کلام را در جمله‌ای کوتاه و گویا بیان نموده و راه نجات و خلاصی از تمامی مشکلات مادی و معنوی را ذکر می‌نمایند. و می‌فرمایند: «عَجِبٌ لِمَنْ يَقْنَطُ وَمَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ»^۳; تعجب می‌کنم از کسی که نامید می‌شود و حال آن که با او (سلاح برنده‌ی) استغفار وجود دارد».

و باز می‌فرماید: «الْعَجْبُ مِنْ يَهْلِكُ وَالْمُنْجَاهُ مَعْهُ. قَيلَ مَا هِي؟ قَالَ الْإِسْتِغْفَارُ»^۴; تعجب از کسی است که به هلاکت می‌افتد، حال آنکه اسباب نجات با اوست؟ گفته شد آن چیست؟ حضرت فرمودند: «استغفار».

۱. مجمع‌البيان، ج ۵، ص ۴۲۲.

۲. سوره‌ی نوح، آیات ۱۰-۱۲.

۳. نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ۸۷.

۴. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۹، ص ۲۸۳.

گناه

دعای روز ششم

«اللَّهُمَّ لَا تَخْذُلْنِي فِيهِ لِتَعْرُضِ مَعْصِيَتِكَ وَ لَا تَسْتَرِنِي بِسِيَاطِ تَقْمِيَتِكَ وَ زَحِّ حُنْيِ فِيهِ مِنْ مُوْجِبَاتِ سَخَطِكَ بِمَنْكَ وَ أَيَادِيكَ يَا مُنْتَهَى رَغْبَةِ الرَّاغِبِينَ؛ پُرورِدگار! مرا با ارتکاب نافرمانی ات، خوار مگردان و به ضرب تازیانه ای انقامات کیفر مکن و مرا از موجبات خشم خود، دور گردان، به حق احسان و نعمت هایت. ای منتهای خواسته و آرزوی خواستاران».

احکام

(گناه در شادی معصومان) بعضی از مردم چنین تصور می کنند که در مجالس شادی ائمه اطهار (ع) می توان موسیقی گذاشت و رقصید و دلیلشان این است که به ما گفته اند در شادی ما شاد و در غم ماغمناک باشید. در حالی که خشنودی ائمه اطهار (سلام الله علیہم اجمعین) با عمل حرام انجام نمی گیرد. (جامع الاحکام، آیت الله صافی، ج ۲، ص ۱۲۹)

(نگهداری ابزار گناه) س) آیا صرف نگهداری اشیاء از قبیل پاسور، فیلم غیر مجاز، تخته نرد، عکس های مبتذل و آلات موسیقی در منازل شخصی فعل حرام محسوب می شود؟
ح) از بن بردن آلات قمار و چیز هایی که منفعت اصلی آنها مختص به حرام باشد واجب

است و ترک آن معصیت کبیره است. (تحریرالوسیله، ج ۲، مسأله ۸)

(اعتراف به گناه) برخی مردم فکر می کنند نشانه ای صداقت و سلامت روح و شجاعت این است که انسان کارهای خلاف شرع خود را آشکارا در برابر دیگران بازگو کند؛ در حالی که اعتراف و اقرار به گناه در برابر دیگران جایز نیست مگر در شرایطی خاص. (مثل اقرار در برابر

قاضی) (برداشت‌های احکام، ج ۱، ص ۱۳۵)

(گناهش گردن من) برخی از مردم برای اینکه دیگران را تسلیم هوس خودسازند و آلوده به گناه کنند، می‌گویند گناهش گردن من، مثلاً می‌گویند این شراب را بخور گناهش گردن من، در فلان مجلس گناه شرکت کن، گناهش گردن من، در برابر نامحرمان بر قص گناهش گردن من، در حالی که هرگز کسی را به گناه دیگری مجازات نمی‌کنند (و هر کس نسبت به عمل خودش مسؤول است).

گناهان کبیره گناهانی هستند که در آیات و روایات و عید بر عقاب شده یا نصی بر کبیره بودن آن وارد شده است.^۱

گناهان کبیره بسیار است که به چند مورد از آن‌ها که متأسفانه در جامعه رایج است اشاره می‌شود. عاق والدین، رباخواری، حرام خواری، کم فروشی، نپرداختن حقوق دیگران بدون عذر، اسراف و تبذیر، غبیت، ترک نماز، شرک به خدا و انکار دستورات الهی است. جالب توجه است که امام خمینی[ؑ] یأس از رحمت خدا را در صدر گناهان کبیره عنوان کرده‌اند.

اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند چنانچه بدھکار بتواند بدھی خود را بدهد باید فوراً آن را پردازد و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است. (توضیح المسائل مراجع، ج ۲، ص ۳۳۵، مسئله ۲۲۷۶)

اگر بدھکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد چیزی نداشته باشد طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه نماید. بلکه باید صبر کند تا بتواند بدھی خود را بدهد. (توضیح المسائل مراجع، ج ۲، ص ۳۳۶، مسئله ۲۲۷۷)

مقدمه

بحث گناه که در برخی کتاب‌های اخلاقی تحت عنوان «مهلکات» آمده است، از مهم‌ترین بحث‌ها و از مبنایی‌ترین مباحث می‌باشد.

از آنجاکه گناه بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مانع تکامل اخلاق و تعالی روح انسان است، سخن پیرامون آن ضروری می‌نماید؛ چراکه شناخت گناه و آگاهی از ماهیت و چیستی آن و هم چنین انواع و گونه‌های مختلف آن، انسان سالک را در طریق سعادت، بسیار یاری خواهد کرد گرچه در کتب اخلاقی از قدیم تاکنون شیوه بر این بوده است که به شمارش گناهان و تعریف و توضیح آن و آثار و مضرات آنها اقدام می‌شده است و یک سری از گناهان همیشه مورد بحث و

۱. تحریرالوسائل، ج ۱، ص ۲۱۵، در شرایط امام جماعت.

نظر بوده است و از گناهانی که به دنبال تغییر و تحول در زندگی بشر، موضوعیت پیدا کرده‌اند، ذکری و نامی به میان نیامده است، ولی می‌توان گفت: که ریشه‌ی گناهان به اصطلاح امروزی همان گناهان است که از قدیم مورد بحث بوده است، و اگر تغییر و تنوعی در گناهان به چشم می‌خورد ناشی از شیوه‌هایی است که در ظاهر، جدید جلوه می‌نماید، ولی باز ریشه در همان گناهان معروف و مشهور دارد و مباحث مطرح شده در کتب اخلاقی از گذشته تا حال می‌تواند نیاز امروز را بر طرف سازد.

در این جابرخی از گناهان که ترک آن، زمینه صعود اخلاقی انسان را فراهم می‌کند بر شمرده‌ایم.

۱- شهوت شکم

چنانچه با دیده‌ی تحقیق بنگریم شکم سرچشمه‌ی شهوت‌ها و محل روییدن جمیع آفات و دردهاست؛ زیرا در صورتی که به شهوت شکم پاسخ مثبت دهی به دنبال آن شهوت فرج و حرص و لع در آمیزش می‌آید و چون شهوت خوردن و آمیزش با هم جمع شوندانسان به جاه و مال رغبت پیدا می‌کند که وسیله‌ی توسعه‌ی خوارکی‌ها و ابزار شهوت رانی است.^۱

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «لَا يَدْخُلُ مَلْكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَنْ مَلَأْ بَطْنَهُ»^۲؛ کسی که شکمش را پر می‌کند [روحش] به ملکوت آسمان راه نمی‌یابد.^۳ و باز می‌فرماید: «الْفِكْرُ نَصْفُ الْعِبَادَةِ وَقِلَّةُ الطَّعَامِ هِيَ الْعِبَادَةُ»^۴؛ فکر نصف عبادت و کم خوری عین عبادت است.

و باز می‌فرماید: «لَا تُئْمِنُوا الْقُلُوبُ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ فَإِنَّ الْقُلُوبَ تَمُوتُ كَالْزُرْوَعِ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهِ الْمَاءُ»^۵؛ دل‌های خود را با زیاده روی در خوردن و آشامیدن نمیرانید، زیرا قلب انسان مانند کشت از آب زیادی می‌میرد.

و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: شکم با خوردن طغیان می‌کند. نزدیک‌ترین حالات بنده به خدا هنگامی است که شکمش سبک باشد و مبغوض‌ترین حالات او نزد خدا وقتی است که شکمش پر باشد.

۱. شُبَرْ، سید عبدالله، الاخلاق، ترجمه‌ی محمد رضا جباران، ص ۲۱۳.

۲. محمدری ری شهری، محمد، ميزان الحكمه، ج ۱، ص ۸۹.

۳. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۱۳.

۴. مکارم الاخلاق، ص ۱۵۰.

و لقمان به پرسش می‌فرمود: پسرکم! هنگامی که شکم پر باشد فکر می‌خوابد و حکمت گنج می‌شود و اعضا و جوارح از عبادت می‌مانند.

۲ - شهوت جنسی

بخشی از گناهان مربوط به شهوت جنسی انسان است، و چنانچه انسان در این زمینه رعایت اعتدال نکند، این میل خدا دادی در انسان، تبدیل به زمینه‌ی مناسبی برای ارتکاب معاصی بزرگ می‌گردد، پس آنچه که در این باره آفت به حساب می‌آید و زیان بار است افراط در قوه‌ی شهوت است.

افراط در قوه‌ی شهوت، آن است که عقل انسان مقهور شهوت شده و همت مردم مصروف ارضای غریزه جنسی گردیده و از پیمودن راه آخرت محروم شود. در این حال گاهی دین، مقهور هوا و هوس شده و انسان به ارتکاب فحشا و منکر گرفتار می‌شود و این عمل مولود تسلط شهوت بر عقل است.

در میان کلمات بزرگان دین، ائمه هدی علیهم السلام کلماتی را شاهدیم که اساساً در پی از بین بردن زمینه‌های گناه هستند. در این باره روایت زیر از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. رسول مکرم اسلام صلوات الله عليه و آله و سلم می‌فرماید: «النَّظَرَةُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سَهَامِ إِبْلِيسِ، فَنَّ تَرَكَهَا حَوْفًا مِنَ الْأَعْطَاهُ اللَّهُ إِيمَانًا يَجِدُ حَلَاوَتَهُ فِي قَلْبِهِ؛^۱ نَگَاهِ تیری مسموم از تیرهای شیطان است، هر کس از حوف خدا نگاه کردن را ترک کند، خدای تعالی ایمانی به او عطا می‌کند که حلاوت آن را در قلبش می‌یابد».

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:
 «قُلْ لِلَّمُؤْمِنِينَ يَغْضُبُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ؛^۲ [ای پیامبر!] به مؤمنین بگو دامن نگاههای خویش را بچینند و عفت خویش را حفظ کنند».

۳ - گناهان زبان

الف) سخن مباح

ساده و کم زیان ترین آفت زبان سخن گفتن مباح است.
 سخن بیهوده تصبیع عمر شریف و تبدیل متاع برتر - عمر - به متاع پست و بی‌ارزش است و

۱. محدث نوری، همان، ج ۱۴، ص ۲۶۸.

۲. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۰.

انسان به این خاطر مورد محاسبه قرار خواهد گرفت.

در روایت است که لقمان حکیم علیہ السلام بر داود نبی علیہ السلام وارد شد، دید مشغول ساختن زره است.

لقمان که قبلًاً زره ندیده بود تعجب کرد و تصمیم گرفت راجع به آن سؤالی کند ولی حکمتش اجازه نداد. وقتی جناب داود زره را تمام کرد آن را پوشید و گفت: برای جنگ خوب زرهی است.

آنگاه لقمان فرمود: سکوت حکمت است ولی فاعلش کم است، یعنی آنچه رامی خواستم، بدون سؤال فهمیدم.

ب) غوطه ور شدن در باطل

غوطه ور شدن در باطل همان سخن گفتن درباره‌ی معاصی و گناهان است.

نبی اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم می‌فرماید: گاهی انسان سخنی می‌گوید که هم نشینان او می‌خندند ولی خودش بدین وسیله بیش از فاصله‌ی ثریا تازمین سقوط می‌کند. و می‌فرماید: روز قیامت خطای کسانی از همه بیشتر است که بیش از همه در سخن باطل غوطه ور می‌شوند و آیه‌ی شریفه «کُتَّا نخوض مع الخائضين»^۱ ما با اهل باطل به بطالت می‌پرداختیم به همین معنی اشاره دارد.

ج) لجاجت و مجادله

نبی اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم می‌فرماید: «لَا تُمَارِ أَخَاكَ وَ لَا تُمَازِحْهُ وَ لَا تَعْدُهُ مَوْعِدًا فَتَخْلُفْهُ»^۲ با برادرت لجاجت نورز و با او شوخی نکن و به او وعده‌ای که عمل نمی‌کنی نده».

و نیز می‌فرماید: «مَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ هُوَ مُحِقٌّ بُنَيَ لَهُ بَيْتٌ فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ هُوَ مُبْطَلٌ بُنَيَ لَهُ بَيْتٌ فِي رَبْعِ الْجَنَّةِ»^۳ هر کس در حالی که حق به جانب است از لجاجت صرف نظر کند خانه‌ای در قسمت بالای بهشت برای او بنا می‌شود و هر کس در حالی که بر باطل است از لجاجت چشم پیشید خانه‌ای در وسط بهشت برای او بنا می‌شود».

د) فحش و ناسزا و بد زبانی

نبی اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم می‌فرماید: «إِيَاكُمْ وَالْفُحْشَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفُحْشَ وَ لَا التَّفْحُشَ»^۴ از فحش بر حذر باشید، زیرا خدای تعالی ناسزا و بدگویی را دوست ندارد».

۱. سوره‌ی مدثر، آیه‌ی ۴۵. (ما با اهل باطل به بطالت می‌پرداختیم)

۲. محدث نوری، همان، ج ۸، ص ۴۶۱.

۳. محدث نوری، همان، ج ۹، ص ۷۶.

۴. غرر الحكم، ص ۲۲۳.

و می‌فرماید: «الجَنَّةُ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ فَاجِحٍ أَنْ يَدْخُلَهَا؛^۱ دخول در بهشت بر فحاش حرام است». و می‌فرماید: «يَا عَائِشَةَ لَوْ كَانَ الْفُحْشُ رَجَلًا لَكَانَ رَجُلًا سُوءٌ؛^۲ ای عایشه! اگر فحش به صورت انسانی متمثّل می‌شد، حتماً بد انسانی بود».

و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَاحِشَ الْمُتَنَاهِشَ؛^۳ خدا بدگوی فحاش را دوست ندارد».

ه) مسخره و استهزاء

استهزاء و مسخره در صورتی که منجر به اذیت دیگران شود، حرام می‌باشد. قرآن مجید می‌فرماید: «لَا يَسْخِرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ؛^۴ هیچ گروهی، گروه دیگر را مسخره نکند چه بسا آنان (گروه مسخره شده) از این گروه بهتر باشند». معنی مسخره این است که کسی را تحقیر و اهانت کنی و طوری دیگران را بر عیوب و نواقص او توجه دهی که باعث خنده آنها شود.

و) افشا سرّ

نبی اکرم ﷺ می‌فرماید: هنگامی که کسی به شما چیزی گفت و گذشت آن سخن امانت است. و فرمود: «حَدَّيْشُكُمْ بَيْنَكُمْ أَمَانَةٌ؛^۵ سخنانی که بین شما هست امانت است».

ز) وعده‌ی دروغ

رسول اکرم ﷺ فرمود: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ وَانْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ اذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَ اذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا ائْتَمَنَ خَانَ؛^۶ سه خصلت است که در هر کس باشند او منافق است اگر چه روزه بگیرد و نماز بخواند و خیال کند که مسلمان است، آن خصلت‌ها عبارتند از این که در سخن دروغ گویید، هنگامی که وعده دهد عمل نکند و چون مورد اطمینان قرار گیرد خیانت کند».

ح) سخن و سوگند دروغ

حضرت رسول ﷺ فرمود: «كَيْرَتْ خِيَانَةً أَنْ تُحَدِّثَ أَخَاكَ حَدِيَّاً هُوَ لَكَ مَصْدِقٌ وَأَنْتَ بِهِ كَاذِبٌ؛^۷ چه خیانت بزرگی است که به برادرت چیزی بگویی که او تو را تصدیق کند و تو به او دروغ گفته باشی».

۱. عطائی، محمد رضا، مجموعه‌ی وزام، ج ۱، ص ۱۱۰.

۲. عطائی، محمد رضا، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۰.

۳. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۴۵.

۴. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۱.

۵. ابن اثیر، أسد الغابة، ج ۴، ص ۳۳۱.

۶. حرّانی، تحف العقول، ج ۱۵، ص ۳۱۵.

۷. عطائی، محمد رضا، همان، ج ۱، ص ۱۱۴.

و نبی اکرم ﷺ فرمود: «ثَلَاثَةُ نَفَرٍ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ: الْمَنَّانُ بِالْعَطْيَةِ وَالْمُنْفِقُ سَلَعَتَهُ بِالْحَلْفِ الْفَاجِرَةِ وَالْمُسْبِلُ إِزَارَةً»^۱; سه گروه‌اند که فردای قیامت خدا با آنها سخن نمی‌گوید و به آنها توجه نمی‌کند:

اول، کسانی که چون چیزی ببخشند منت می‌گذارند.

دوم، کسانی که کالای خود را با سوگند دروغ به فروش می‌رسانند.

سوم، کسی که بند شلوارش را سست می‌بندد (کنایه از بی‌عفت بودن در مسائل جنسی).

غیبت

مدمت و نکوهش غیبت

قرآن عزیز می‌فرماید: «وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيْحُبُّ أَخْدُوكُمْ أَنْ يَأْكُلْ لَحْمَ أَخِيهِ مَيِّتًا فَكَرِهُمُوا»^۲؛ از یکدیگر غیبت نکنید آیا دوست دارید که گوشتش مرده‌ی برادر خود را بخورید؟ البته از آن نفرت و کراحت دارید».

نبی گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: «مَنْ مَشَى فِي غَيْبَةِ أَخِيهِ وَ كَشَفَ عَوْرَتِهِ كَانَتْ أَوَّلُ خُطْطَةِ حَطَّاهَا وَ ضَعَهَا فِي جَهَنَّمَ وَ كَشَفَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَاتِيَّ وَ مَنِ اغْتَابَ مُسْلِمًا بَطَّلَ صَوْمُهُ وَ نَقْضَ وَ صُوْرَهُ فَإِنَّ مَاتَ وَ هُوَ كَذِلِكَ مَاتَ وَ هُوَ مُسْتَجْلِلٌ لِمَا حَرَمَ اللَّهُ»^۳; کسی که قدم در راهی بردارد که از برادر مسلمانش غیبت کند یا عیوب و اسرار او را فاش نماید، اولین قدمی را که برمنی دارد در جهنم می‌نهد و خدا عیوب و اسرار او را در بین خلائق فاش می‌کند. و کسی که غیبت می‌کند روزه‌اش باطل و وضویش نقض می‌شود و اگر در آن حال بمیرد در حالی مرده که حرام خدا را حلال شمرده است».

امام صادق علیه السلام از نبی اکرم ﷺ چنین روایت می‌کند: «الْغَيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْآكِلَةِ فِي جَوْفِهِ»^۴; غیبت در محو دین از مرض خوره در شکم انسان سریع تر عمل می‌کند.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: کسی که درباره‌ی مؤمنی چیزی را بگوید که چشمانش دیده و گوش هایش شنیده از جمله‌ی کسانی است که خدای تعالی درباره‌ی آنان فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشْيِعَ الْفَاحِشَةَ فِي الَّذِينَ آمَنُوا اللَّهُمَّ عَذَابُ أَلِيمٌ»^۵; کسانی که دوست دارند فحشا در بین مؤمنین

۱. شیخ صدق، خصال، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۲.

۳. کشف الریب، ص ۱۰.

۴. کلیسی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۵.

۵. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۱۹.

شایع شود برایشان عذابی در دنای خواهد بود».

و می‌فرماید: «مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رِوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْئَةً وَ هَدَمَ مُرْوَّتِهِ لِيُسْقُطَ عَنْ أَعْيُنِ النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وِلَايَتِهِ إِلَى وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ قَلَّا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ؛^۱ هر کس بخواهد به وسیله‌ی چیزی که درباره‌ی مؤمنی می‌گوید ننگی را به او نسبت دهد و بنیاد جوانمردی اش را ویران کند، تا از چشم مردم بیفتد، خدا او را از تحت ولایت خود خارج و در ولایت شیطان داخل می‌کند ولی شیطان هم او را نمی‌پذیرد».

و می‌فرماید: «الْغَيْبَةُ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ إِنَّهَا أَنَّا كُلُّ الْحَسَنَاتِ كَمَا أَنَّا كُلُّ النَّأْرَ الْحَطَبَ؛^۲ غیبت بر هر مسلمانی حرام است و حسنات را می‌خورد همچنان که آتش هیزم را».

معنی و حدود غیبت

رسول گرامی اسلام ﷺ به اصحابش فرمود: آیا می‌دانید غیبت چیست؟

عرض کردند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند.

فرمود: «ذِكْرُكَ أَخْاكَ بِنَا يَكْرَهُ؛^۳ غیبت این است که درباره‌ی برادرت چیزی بگویی که او را خوش نماید».

پرسیدند: اگر چیزی را که می‌گویی راست باشد باز هم غیبت است؟

فرمود: «إِنْ كَانَ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَدْ أَغْتَبْتَهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَدْ بَهَثْتَهُ؛^۴ اگر چیزی را که می‌گویی در او باشد غیبتش را کرده‌ای و گر نه به او تهمت زده‌ای».

باید توجه داشت که تحقق غیبت فقط به واسطه‌ی زبان نیست بلکه غیر از گفتار بوسیله‌ی نوشتن و ایما و اشاره و حرکت چشم و اعضای دیگر و هر چیزی که مقصود را بفهماند نیز محقق می‌شود. و به همین خاطر است که گفته‌اند: قلم، زبان دوم انسان است.

از عایشه روایت شده که روزی زنی کوتاه قد نزد ما آمد، وقتی بر می‌گشت من با دست به کوتاهی قدش اشاره کردم. حضرت رسول ﷺ فرمود: غیبتش را کردي.

یکی از اقسام غیبت، «غیبت به تعریض» است؛ یعنی وقتی نام کسی ذکر می‌شود، «مثالاً» بگویی: الحمد لله که خداوند ما را به حبّ جاه و دنیا مبتلا نکرد. این عمل غیر از غیبت مشتمل بر ریان نیز هست.

۱. کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۵۸.

۲. کشف الریبه، ص ۹.

۳. حَرَ عَامِلِي، همان، ج ۱۲، ص ۲۰۸.

۴. مجلسی، محمد باقر بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۲۲.

درمان مرض غیبت

برای درمان غیبت دو راه وجود دارد:

۱- راه اجمالی و خلاصه

۲- راه تفصیلی

راه اجمالی آن است که غیبت کننده بداند در معرض خشم خدای تعالی است و به وسیله‌ی این عمل حسنات خود را محو و ضایع می‌کند، بدین وسیله مستحق آتش و عذاب الهی می‌شود. و چه مانع و رادعی از این بهتر.

در حکایت است که مردی به دیگری گفت: شنیده‌ام از من غیبت می‌کنی؟ آن مرد در جوابش گفت: ارزش تو برای من آنقدر نیست که حسنات خود را در اختیار تو بگذارم.

موارد جواز غیبت

۱- دادخواهی: اگر انسان برای دادخواهی در نزد کسی که می‌تواند حق او را بگیرد از دیگری که بر او ظلم نموده به گونه‌ای تظلم و دادخواهی کند که مستلزم ذکر نام او باشد اشکال ندارد. خداوند تعالی می‌فرماید: **(لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرُ بِالسُّوءِ مِنَ الْوَلِيِّ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ)**^۱ خدا دوست نمی‌دارد که سخن زشت آشکار شود مگر در مورد کسی که ظلمی دیده.

و رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: **(الصَّاحِبُ الْحَقُّ مَقْلُلٌ)**^۲ صاحب حق، حق سخن دارد.

۲- استفتا: یعنی سؤال از مجتهد مفتی برای به دست آوردن فتوای او.

مثل این که کسی از مجتهدی سؤال کند پدرم یا برادرم به من ظلم کرده راه خلاصی من از دست او چیست؟ ولی بهتر است در این صورت هم با کنایه سخن بگوید و نام آن شخص را ذکر نکند.

۳- بر حذر داشتن مؤمنان از خطر، و نصیحت مشورت کننده: هنگامی که انسان می‌بیند شخصی بی‌لیاقت ادعای فقاوت می‌کند و متصلی اموری می‌شود که اهلیت و صلاحیت آنها را ندارد، می‌تواند مردم را به نواقص او توجه دهد.

همین طور اگر کسی برای ازدواج بازی بانسان مشورت کند و انسان در آن زن عیبی سراغ دارد باید تذکر دهد.

۱. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۸

۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۳۱

۴- جرح شاهد یا راوی^۱: هنگامی که انسان بیند شخص فاسقی در دادگاه بر امری شهادت می‌دهد یا روایتی نقل می‌کند برای حفظ حقوق مسلمانان و احکام شرع باید هر چه درباره‌ی او می‌داند بیان کند.

۵- اگر آنچه را که انسان پشت سر کسی می‌گوید به گونه‌ای در آن شخص ظاهر باشد که دیگران از او آگاه باشند اشکال ندارد، مثلاً فاسقی که تظاهر به فست می‌کند ذکر فسقش جایز است.

امام صادق علیه السلام فرماید: «أَذَا جَاهَرَ الْفَاسِقُ بِفَسْقِهِ فَلَا حُرْمَةَ لَهُ وَلَا غِيَّبَةَ لَهُ»^۲; اگر فاسقی فسقش را اظهار کند، نه احترام دارد نه غیبت.

۶- اگر کسی به اسم یا القبی معروف باشد که حاکی از عیب اوست و برای شناساندن او راه دیگری نباشد گفتن آن اسم یا القبی اشکال ندارد مثل اعرج، اعمش، اشتیر.

۷- هنگامی که دو نفر یا گروهی معصیتی را از دیگری خبر دارند اگر آن را برای هم نقل کنند اشکال ندارد، زیرا شنیدن آن چیزی بر علم سامع نمی‌افزاید البته جواز این قسم به وضوح ثابت نیست.^۳

کفاره‌ی غیبت

غیبت از جمله گناهانی است که مشتمل بر دو حق، یعنی حق الله و حق الناس، می‌باشد. یعنی غیبت کننده از دو جهت مدیون است؛ اول نسبت به خدای تعالی که مخالفتش را مرتکب شده، دوم نسبت به کسی که آبرویش به وسیله‌ی غیبت مورد حمله قرار گرفته است. لذا کسی که می‌خواهد از این گناه توبه کند باید از هر دو جهت تسویه حساب نماید.

برای ادائی حق الله طبق قاعده‌ی عمومی توبه، بر غیبت کننده واجب است، پشیمان شده و از کردار خویش متأسف باشد، به این امید که بدین وسیله از حق خدا پاک شود. اما برای ادائی حق الناس قاعده این است که از صاحب حق که غیبیش را کرده است طلب حلیت کند.

در کتاب علل الشرایع از حضرت رسول ﷺ روایت شده که فرمود: غیبت از زنا سخت‌تر

۱. «جرح»: در اصطلاح عبارت است از ذکر دلایل فست.

۲. حز عاملی، همان، ج ۱۲، ص ۲۸۹.

۳. زیرا جواز غیبت در ادله‌ی استئنا، منوط به فایده یا عدم احترام غیبت شونده شده است و در این مورد هیچ یک از این دو مناط وجود ندارد. از طرفی در بعضی از ادله‌ی حرمت، غیبت به افشاء امر مستور معنی شد و این عنوان در اینجا صادق نیست.

است. سؤال شد: علتش چیست یا رسول الله؟

فرمود: زیرا زنا کار توبه می‌کند و خدا توبه‌اش را می‌پذیرد، ولی غیبت کننده توبه می‌کند اما خدا توبه‌اش را نمی‌پذیرد تا طرف مقابلش او را حلال کند.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «فَإِنْ أَغْبَتَ قَبْلَعَ الْمُغْنَابَ فَأَسْتَحْلِلُ مِنْهُ وَ إِنْ لَمْ يَلْحَقْهُ فَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ؛ أَكْفَرْتُ كُسْمِي رَاكِرْدِي وَ أَوْ بَاخِرْ شَدْ بَايدِ از او طَلَبْ حَلَيَتْ كَنِي وَ لِي أَكْفَرْ مَطْلَعْ نَشَدْ بِرَايَشْ طَلَبْ مَغْفَرَتْ كَنْ». ^۱

سخن چینی

یکی از آفاتی که از جانب زبان متوجه انسان است و باعث هلاکت او می‌شود سخن چینی است.

خداآوند متعال درباره‌ی کسانی که به این مرض کشنه مبتلا هستند می‌فرماید: «هَمَّازٌ مَّشَّاءٌ يَتَمَّيمٌ مَّنَّاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدِلٌ أَثِيمٌ عَتَّلٌ بَعْدَ ذَلِكَ رَزِيمٌ»^۲; دائم عیجوی و سخن چینی می‌کند و هر چه بتوانند خلق را از خیر و سعادت باز می‌دارند و به ظلم و بدکاری می‌کوشند و با این همه متکبرند و خشن با آن که حرام زاده و بی اصل و نسب اند.

و می‌فرماید: «وَيْلٌ لِكُلِّ هُمْزَةٍ لُّمْزَةٍ؛^۳ وَ ای بر هر عیجوی هرزه زبان».

نبی اکرم ﷺ می‌فرماید: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ نَمَامٌ»^۴; هیچ سخن چینی داخل بهشت نمی‌شود. و امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «إِشْرَاعُ كُمَّ الْمَشَاؤُونَ بِالنَّئِيمَةِ الْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ، الْمُبَتَّعُونَ لِلْبَرَاءِ الْمَعَابِ»^۵; بدترین شماکسانی هستند که سخن چینی می‌کنند و بدین وسیله بین دوستان جدایی می‌اندازند. و برای انسان‌های بی گناه در جستجوی عیب‌اند.

وظیفه‌ی انسان در مقابل سخن چین

کسی که از سخن چین، مطلبی را می‌شنود در مقابل او شش وظیفه دارد:

۱- او را تصدیق نکند. چه این که، او فاسق است و قرآن می‌فرماید: «إِنْ جَاءَ كُمَّ فَاسِقٍ بِتَبَّأْ

۱. محدث نوری، همان، ج ۹، ص ۱۱۷.

۲. سوره‌ی قلم، آیات ۱۱-۱۲.

۳. سوره‌ی همزه، آیه‌ی ۱۵.

۴. محدث نوری، همان، ج ۹، ص ۱۵۰.

۵. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۷۲، ص ۸۰

- ۱- فتنه^۱، اگر فاسقی برای شما خبری آورد دربارهٔ خبرش تحقیق کنید».
- ۲- او را از این کار منع کند. چه این که خدای تعالی می‌فرماید: «وَأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَإِنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ؛^۲ امر به معروف کن و از منکر باز دار».
- و سخن چینی از منکرات است و نهی از آن واجب.
- ۳- او را مبغوض دارد، زیرا او مبغوض خدادست.
- ۴- این که به شخصی که مطلب از او نقل شده گمان بد نبرد؛ زیرا خدای تعالی می‌فرماید: «اجتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظُّنُنِ إِنَّ بَعْضَ الظُّنُنِ إِثْمٌ»؛^۳ از بسیاری از گمان‌ها اجتناب کنید که بعضی از گمان‌ها گناه است و تجسس نکنید.
- ۵- این که سخن چینی، او را به تحقیق و تجسس و ادار نکند که خدای تعالی می‌فرماید: «وَلَا تَجَسَّسُوا؛ وَتَجَسِّسُ نَكْنِي».^۴
- ۶- این که خودش مرتكب کاری که دیگران را از او نهی می‌کند نشود، یعنی سخن چینی او را برای کسی که سخن از جانب او نقل شده، نقل نکند.
- در روایت است که مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمده و دربارهٔ دیگری بدگویی کرد. حضرت فرمود: ای مرد! ما در آنچه گفتی تحقیق می‌کنیم اگر راست گفته باشی بر تو خشم می‌گیریم و اگر دروغ گفته باشی عقابت می‌کنیم و اگر بخواهی از تو دست برداریم و دربارهٔ آنچه گفتی تحقیق نکنیم، رهایت می‌کنیم، عرض کرد: یا امیر المؤمنین از من دست بردار.^۵

افراط در غصب

افراط در غصب آن است که قوهٔ غصب چنان بر صاحبیش مسلط شود که از اختیار عقل و شرع خارج گردد، در این صورت بصیرت از انسان سلب شده و قدرت تفکر را از دست می‌دهد، اختیار نفس از کف او خارج می‌گردد و از دیدن عبرت‌ها کور و از شنیدن مواعظ کر می‌شود. از جمله آثار ظاهری این حالت، تغییر رنگ، لرزش اعضاء، خروج افعال از ترتیب و نظام،

۱. سورهٔ حجرات، آیه‌ی ۶.

۲. سورهٔ لقمان، آیه‌ی ۱۷.

۳. سورهٔ حجرات، آیه‌ی ۱۲.

۴. سورهٔ حجرات، آیه‌ی ۱۲.

۵. به نظر می‌رسد که منظور حضرت از این که فرمود: دربارهٔ گفته انت تحقیق می‌کنیم، این بود که شخص سخن چین را به رشته عملش متوجه سازد و گرنه همان طور که گذشت وظیفه انسان این است که دربارهٔ گفته‌ی سخن چین تحقیق نکنید.

اضطراب در حرکات و سخنان، باز شدن زبان به فحش و ناسزا و سخنان ناهموار و کتک کاری و حمله به دیگران می‌باشد. ولذا از نبی اکرم ﷺ روایت شده است که: «الْغَضْبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلْقَ الْقَسْلَ»^۱؛ غضب ایمان را فاسد می‌کند همان طور که سرکه عسل را.
از میسر روایت شده که نزد امام باقر علیه السلام غضب به میان آمد، حضرت فرمود: انسان گاهی غضب می‌کند و به هیچ چیز راضی نمی‌شود تا خود را مستحق آتش و عذاب کند، پس هر کس در حال ایستاده غضبناک شد، فوراً بشینید که این کار، پلیدی شیطان را از او دور می‌کند و هر کس بر خوبیشاوند خود غضبناک شد با او تماس بدنی برقرار کند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الْغَضْبُ مِفتَاحُ كُلِّ شَرٍ»^۲؛ غضب کلید هر بدی است.
و می‌فرماید: «مَنْ كَفَّ عَصْبَةً سَيِّرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ»^۳؛ هر کس غضبیش رانگه دارد خدا عیب‌ها یش را می‌پوشاند.

و می‌فرماید: در تورات نوشته شده: ای پسر آدم! به هنگام غضبیت مرا یاد کن تا به هنگام غضبیم تورایاد کنم و باکسانی که هلاک می‌شوند هلاکت نکنم و هنگامی که مورد ظلم واقع شدی به یاری من راضی باش که یاری من از یاری خودت بهتر است.

و می‌فرماید: از جمله مناجات‌های خدای تعالی با موسی این است: «يَا مُوسَى أَمِسِكْ عَصَبَكْ عَمَّنْ مَلَكُوكْ عَلَيْهِ أَكْفُ عَنْكَ عَصَبِي»^۴؛ ای موسی بر کسانی که تو را مالک آنها کردم اعمال غضب نکن تا بر تو اعمال غضب نکنم.

اعتدال غضب

ریشه کن کردن اصل غضب از وجود انسان کاری است غیر ممکن «و ماهم مکلف به آن نیستیم» بلکه آنچه ما تکلیف داریم «و ممکن هم هست» این است که صولت و قدرتش را بشکنیم و به طوری آن را تضعیف کنیم که در درون، شدید نشود و آثارش در صورت هویدا نگردد، و تحت اشارت عقل و شرع بماند و در جایی که غضب لازم است، بروز کند و در جایی که حلم لازم است، انسان بتواند حلیم باشد و طوری نباشد که انسان را از حال اختیار خارج کند.
«بالآخر از این، ما هیچ تکلیفی نداریم و آنچه مورد رضای خداست همین است که غضب در

۱. کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۰۲.

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۰۳.

۳. کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۰۳.

۴. کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۰۳.

اختیار انسان باشد و لذا خدای تعالی می فرماید: «وَالْكَاظِمِينَ الْعَيْظَ»؛ و آنان که خشم خویش را فرو می برند.^۱ در حالی که اگر نداشتن غصب پسندیده بود بایستی بفرماید (وَالْفَاقِدِينَ الْعَيْظَ؛ یعنی: آنها بی که هیچ غصبی ندارند».

علل و اسباب غصب

عواملی که باعث تهییج غصب می شوند عبارتند از:

- ۱- تکبر ۲- عجب ۳- شوخی ۴- استهزاء ۵- عیب جویی ۶- لجاج و مجادله ۷- مخالف ۸- مکر
- و حیله ۹- شدت حرص بر مال و جاه زیاده از حد لازم، که همگی از اخلاق پست و نکوهیده به حساب می آیند.

تا وقتی که یکی از این عوامل در وجود انسان باقی است رهایی از غصب امری غیر ممکن است، پس کسی که در صدد دفع غصب است چاره‌ای جز دور کردن خویش از این عوامل به وسیله‌ی اضداد آنها ندارد.

بنابراین سزاوار است که را با تواضع، عجب را با شناخت نفس، فخر را با علم به اینکه فخر از جمله‌ی رذایل است و افتخار هر کس تنها به فضایل اوست، شوخی و بیهودگی را با جذب در کسب فضایل و اخلاق حسن؛ استهزار ابا وسیله‌ی گرامیداشت نفس از آزار مردم، عیب جویی را با دوری از گفتار زشت و حفظ نفس از جواب‌های نامناسب؛ حرص را با قناعت بر میزانی که برای کسب عزت استغنا و رهایی از ذلت نیاز ضروری است، معالجه کند.

معالجه‌ی غصب

برای معالجه‌ی غصب بعد از هیجان، قبل از هر چیز باید متوجه باشد که شیطان بر او مسلط شده است، لذا از این ملعون رانده شده به خدا پناه ببرد و اگر ایستاده بنشیند و اگر نشسته است بخوابد و با آب سرد غسل یا وضو انجام دهد.

و در حدیث است که حضرت برای دفع غصب دستور به استعاذه فرمود.

راه دیگر، تفکر در احادیثی است که در مدح کظم غیظ و عفو و برداری و تحمل وارد شده است.

خداؤند تعالی در مقام مدح می فرماید: «وَالْكَاظِمِينَ الْعَيْظَ»؛ و نبی گرامی اسلام ﷺ

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۴.

می فرماید: «وَمَنْ خَرِقَ لِسَانَةَ شَرِّ اللَّهِ عَوْرَتَهُ وَمَنْ كَفَّ عَصْبَيْهَ كَفَ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَهُ وَمَنْ اعْتَدَرَ إِلَى رَبِّهِ قَبِيلَ اللَّهِ عُذْرَهُ»^۱ هر کس زبانش را حفظ کند خدا عیب هایش را می پوشاند. هر کس غضبیش رانگه دارد، خدا او را از عذابش حفظ می کند. و هر کس از خدا مادرت بخواهد، خدا عذرش را می پذیرد. امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَا مِنْ عَبْدٍ كَظِيمٌ غَيْطاً إِلَى زَادَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ عِزَّاً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۲ هر بندهای غصب خود را فرو نشاند خدای تعالی به او عزتی در دنیا و عزتی در آخرت می دهد. و می فرماید: «مَنْ كَظِيمٌ غَيْطاً وَ لَوْ شَاءَ أَنْ يُمْضِيَهُ أَمْضَاهُ مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رِضَاهُ»^۳ هر کس در حالی که قدرت بر انتقام دارد غصب خود را فرو نشاند خدای تعالی در روز قیامت قلب او را از رضای خود پر می سازد».

کینه

هنگامی که انسان غصب کند و از انتقام ناتوان باشد چاره‌ای ندارد جز این که غصب خود را فرو برد، این خشم و غصب به باطن بر می گردد و عقده‌ی درونی ایجاد می کند و تبدیل به کینه می شود.

کینه نسبت به کسی این است که یاد آن شخص به طور دائم و مستمر بر قلب سنجینی کند و در دل از او بغض و تنفر داشته باشی.

نبی گرامی اسلام ﷺ فرمود: «الْمُؤْمِنُ لَيْسَ بِحَقُوقٍ»^۴ مؤمن کینه توز نیست.

بنابر آنچه ذکر شد کینه از ثمرات غصب است و خود هشت چیز را در وجود انسان به ارث می نهد، که عبارتند از:

۱- حسد: به این معنی که انسان را وادر می کند آرزوی سلب نعمت از آن شخص را داشته باشد.

۲- این که حسد را در باطن رشد می دهد تا هنگامی که انسان او را به بلایی گرفتار دید، به او طعنه می زند و سرزنش می کند.

۳- این که انسان با او قطع رابطه می کند اگر چه او مایل به وصلت باشد.

۱. عطائی، محمد رضا، همان، ج ۱، ص ۴.

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۱۰.

۳. کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۱۰.

۴. شهید ثانی، منیة المرید، ص ۳۲۱.

۴- این که برای تحقیر و تصغیر، از اوروی می‌گرداند «این اثر به خاطر قصد تحقیری که همراه دارد از اثر سوم بدتر است»

۵- این که درباره‌ی او به سخنان حرام چون دروغ و غیبت مرتكب می‌شود و باعث افشاءی سر و هنک ستر او می‌شود.

۶- این که به خاطر تمسخر و استهزا «اعمال و گفتار» او را تقلید می‌کند.

۷- این که به وسیله‌ی کتک کاری و چیزهایی که باعث ناراحتی جسمی او می‌شوند او را آزار می‌دهد.

۸- این که حقوق او از قبیل صله‌ی رحم، قضای دین و ردّ مظلمه را سلب می‌کند و همان طور که می‌دانیم تمام این آثار حرام و غیر مشروع اند.

چاره‌ی رهایی از کینه

علاج کینه این است که انسان بداند تا زمانی که کینه‌ای در قلب او باشد دائمًا غمگین و اندوهناک و گرفتار خواهد بود و در دنیا و آخرت در چنگال بی‌رحم عذاب خواهد ماند.

و دیگر این که در فضیلت رفق و مدارا و عفو بیندیشد.

خدای تعالی می‌فرماید: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْمَرْفِ^۱» (ای پیامبر) با امت به شیوه‌ی عفو و بخشش رفتار کن و به نیکوکاری امر فرما.
و می‌فرماید: «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ؛^۲ وَإِنْ عَفْوَكُمْ وَدَرْكُ الْمُظْلَمِ^۳» و اگر عفو کنید و درگذرید به تقوی و پرهیزکاری نزدیک‌تر است.

و امام صادق علیه السلام از نبی اکرم ﷺ چنین روایت می‌کند: آیا بهترین صفات دنیا و آخرت را به شما معرفی کنم؟

«الَا أَخْيَرُ كُمْ بِخَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ؟ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَتَصَلَّ مَنْ قَطَعَكَ وَالإِحْسَانُ إِلَيْ مِنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ وَإِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ»^۴ هر کس به تو ظلم کرد او را ببخش، یا کسی که با تو قطع رابطه کرده وصلت کن، هر کس به تو بدی کرد به او احسان کن و هر کس تو را محروم کرد به او عطا کن.

۱. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۹۹.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۷.

۳. کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۰۷.

حسد

همان طور که ذکر شد حسد از نتایج کینه و خود کینه از ثمرات غصب است بنابراین حسد، فرع فرع غصب است.

حسد، خود، دارای نتایج نکرهایی بی شماری است. امام باقر علیه السلام می فرماید: «إِنَّ الْحَسَدَ لِيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْخَطَبَ»^۱، حسد ایمان را می خورد، همان طور که آتش هیزم را.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «آفَهُ الدِّينُ الْحَسَدُ وَالْعَجَبُ وَالْعَحْرُ؟»^۲ آفت دین حسد و عجب و فخر فروشی است.

و می فرماید: خدای تعالی به موسی علیه السلام فرمود: ای پسر عمران به خاطر آنچه از فضل و کرم خود به مردم عطا کرده ام به آنها حسد نورز، به آن نعمت ها چشم مدور و دلت دنبال آنها نباشد، زیرا حسود، از نعمت های من خشمگین است، می خواهد از قسمتی که من بین بندگانم انجام داده ام جلوگیری کند، و کسی که چنین باشد نه من از او هستم و نه او از من است.

غبطه

حسد همیشه در مورد نعمت پیدا می شود، هنگامی که نعمتی به بنده ای عطا می شود کسی که ناظر بر تنعم اوست «اگر شکرگزار یابی تفاوت نباشد» یکی از دو حالت در او پیدا می شود:

۱- این که از وجود آن نعمت ناراحت باشد و زوال آن را آرزو کند این حالت حسد نامیده می شود.

۲- این که از وجود نعمت ناراحت نباشد و زوال آن را نیز آرزو نکند ولی مایل باشد که او هم از چنان نعمتی برخوردار باشد، این حالت غبطه یا رقابت نامیده می شود «که بر عکس حسد از صفات پستدیده و موجب رشد و تحرک انسان است».

نبی گرامی اسلام علیه السلام می فرماید: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغْبِطُ وَ لَا يَحْسُدُ وَ الْمُنَافِقُ يَحْسُدُ وَ لَا يَغْبِطُ»^۳، مؤمن رقابت می کند و حسد نمی ورزد و کافر حسد می ورزد و رقابت نمی کند.

و خدای تعالی می فرماید: «وَفِي ذِلِكَ فَلَيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ؛ وَ رِقَابَتْ كَنْتَدَگَانْ بَایِدْ بَرْ چَنِينْ

۱. کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۰۶

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۰۷

۳. کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۰۷

چیزی (بهشت و نعمت‌های آن) رقابت کنند». ^۱

علل و اسباب حسد

۱- عداوت و دشمنی

به این معنی که انسان وقتی باکسی دشمن شد هیچ خیری را برای او نمی‌خواهد و لذا متنعم بودنش را دوست ندارد.

۲- عزت نفس (خود عزیز داشتن)

به این معنی که می‌داند آن شخص به خاطر نعمتش بر او تکبر می‌کند و او به خاطر عزت نفسی که دارد نمی‌تواند تکبر و تفاخر او را تحمل کند.

۳- کبر

شخص حسود می‌خواهد بر دیگران تکبر کند و اگر آنها متنعم باشند زمینه‌ای برای کبر او باقی نمی‌ماند لذا حسادت می‌کند.

۴- تعجب

این سبب در مواردی است که نعمت به قدری بزرگ باشد که انسان تعجب کند که شخصی آن چنان، به نعمتی این چنین، دست یابد «و به عبارت دیگر آن شخص را مستحق چنین نعمتی نداند».

۵- ترس از نرسیدن به مقصود

به این معنی که انسان برسد محسود با نعمتی که به دست آورده بتواند مانع منافع او شده و او را از رسیدن به مقصود باز دارد «مثل تاجری که می‌ترسد همکارش با داشتن فلان مقدار سرمایه در بازار رقیب او شود».

۶- حب ریاست

چون ریاست معمولاً مبتنى بر این است که رئیس نعمتی داشته باشد که دیگران از او محروم باشند «لذا شخص ریاست طلب وقتی ببیند دیگران به نعمتی شبیه آنچه او دارد دست یافته‌اند حسد می‌ورزند».

۷- خبائث درونی و بخل ذاتی نسبت به بندگان خدا

کسانی هستند که متنعم شدن دیگران هیچ یک از ضررهايی را که ذکر کردیم برای آنها ندارد،

۱. سوره‌ی مطوفین، آیه‌ی ۲۶

ولی به علت خباثت ذاتی و بخلی که دارند از گرفتاری دیگران شاد و از متنعم بودن آنها در عذاب اند، لذا از شنیدن وصف گرفتاری دیگران شاد می‌شوند، مستانه می‌خندند و شماتت می‌کنند و از مشاهده‌ی انتظام امور بندگان خدا رنج می‌برند.

راه علاج حسد

برای علاج حسد دو راه وجود دارد: ۱- راه علمی ۲- راه عملی

۱- راه علمی

علاج علمی این مرض این است که حسود بداند حسد، خسaran دنیا و آخرت را برایش به ارمغان می‌آورد، زیرا حسد در واقع عبارت است از خشم بر قضای الهی و ناخوش داشتن نعمت او که بین بندگان خود تقسیم نموده و بیزاری از عدل او که با حکمت خفیه خود در بین موجودات تحت امرش اقامه نموده است و این جنایتی بس بزرگ است که در مقابل پروردگار عادل و حکیم مرتكب شده است.

از طرف دیگر بداند که با حسد از زی اولیای خدا خارج شده و با شیطان و کفار هم مسلک گشته است، چه این که اولیای خدا بندگان او را دوست دارند و ابلیس و کفار پیوسته برای مؤمنان آرزوی بلا می‌کنند و زوال نعمت آنها را خواستارند.

خدای تعالی می‌فرماید: «إِنَّ تَمَسَّكَمُّ كَحْسَنَةً تَسْوَهُمْ وَإِنْ تُصِبَّكُمْ سَيْئَةً يَفْرُحُوا بِهَا؛^۱ اگر خیری به شما (مؤمنان) برسد، آنها (کفار) بدحال و غمگین می‌شوند و اگر حادثه‌ی ناگواری برایتان پیش آید شادمان می‌شوند».

و باز می‌فرماید: «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرَدُونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنفُسِهِمْ؛^۲ بسیاری از اهل کتاب دوست دارند که شما را بعد از ایمان به کفر برگردانند به خاطر شک و حسدی که در جان خویش دارند».

۲- معالجه عملی حسد

علاج عملی حسد آن است که انسان حسد و تمام اقوال و افعالی را که حسد اقتضامی کنند محکوم کند و خود را به انجام نقیض آنها مکلف نماید.

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۲۰.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۰۹.

مثلاً اگر حسد اقتضا می‌کند که متعرض عرض و آبروی محسود شود زبانش را به مدح و ثنای او مکلف کند و اگر موجب قطع بخشنش به او می‌شود خود را به بخشنش بیشتری و ادار نماید در نتیجه‌ی چنین رفتاری محسود به او محبت پیدا می‌کند و در اثر محبت او، شخص حسود هم محبت پیدا می‌کند و بین آنها دوستی و موافقت ایجاد می‌شود و همین دوستی ماده‌ی حسد را خشک می‌کند و این عمل گرچه در ابتداء سخت و مشکل می‌نماید ولی اندک اندک برای حسود به صورت خلق و خوی در می‌آید ولی همان طور که در محل خود ذکر خواهد شد، راه اصلی علاج حسد قطع ریشه‌های آن از قبیل کبر، خود عزیز داشتن، و شدت حرص است.

نکوهش و حرمت ریا

خدای تعالی می‌فرماید: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَّلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ»^۱; و ای بر حال نمازگزارانی که از نماز خویش غافل اند؛ آنان که ریا می‌کنند و احسان و نیکی به فقرا را منع می‌کنند». و می‌فرماید: «يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذَكُّرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا»^۲; منافقین با مردم ریا می‌ورزند و خدا را جز اندکی یاد نکنند.

و می‌فرماید: «كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَةَ النَّاسِ؛ مَانِدَ كَسِيَّ كَهْ مَالِشْ رَابِرَاهِ رِيا انفاق می‌کند. [صدقات خویش را بامنت و آزار تباہ نسازند]»^۳.

و می‌فرماید: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلَيَعْمَلْ عَنَّا لِأَصْحَاحًا وَلَا يُشِّرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^۴; (ای رسول ما! ابه امت بگو) پس هر کس به دیدار پروردگار خویش امیدوار است عمل صالح انجام دهد و در پرستش خدای خویش کسی را با او شریک نکند.

نی گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: ترسناک ترین چیزی که از آن بر شمامی ترسم شرک اصغر است. عرض کردند: یار رسول الله شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریا!

آنگاه چنین فرمود: هنگامی که در روز قیامت خدای تعالی پاداش عمل بندگان را می‌دهد می‌فرماید: بروید سراغ کسانی که در دنیا برای آنها ریا می‌کردید ببینید آیا پاداشی دارند به شما بدنهند؟ و فرمود: خدای تعالی می‌فرماید: «وَأَنَا أَغْنِيُ الْأَغْنِيَاءِ عَنِ الشَّرِكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشَرَّ كَفِيهِ»

۱. سوره‌ی ماعون، آیه‌ی ۷۴

۲. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۲

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۴

۴. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰

غَيْرِي فَهُوَ لَكُلُّ وَأَنَا مِنْهُ بَرِيٌّ؛ من از شریک بی نیاز تر از هر بی نیازم هر کس عملی انجام دهد و دیگری را در آن با من شریک کند تمام عمل را به شریکم می دهم و من از آن عمل بیزارم. و می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِلُ عَمَلاً فِيهِ مَقْدَارٌ ذَرَّةٌ مِنْ رِبَّا؛^۱ عملی را که ذرّای ریا در آن باشد خدا نمی پذیرد».

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تعالی می فرماید: «أَنَا خَيْرٌ شَرِيكٍ مَنْ أَشَرَّ كَمَعِي غَيْرِي فِي عَمَلٍ عَمِيلٌ لَمْ أَقْبِلْ إِلَى مَا كَانَ لِي خَالِصًا»^۲ من بهترین شریکم، هر کس در عملش دیگری را با من شریک کند آن عمل را نمی پذیرم، من تنها عملی را می پذیرم که خالص باشد. و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «ثَلَاثُ عَلَاماتٍ لِلْمُرَأَى، يَسْطُطُ إِذَا رَأَى النَّاسَ وَيَكْسُلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَيُحِبُّ أَنْ يُحَمَّدَ فِي كُلِّ أُمُورِهِ»^۳ ریا کار سه نشانه دارد اگر مردم او را بینند با نشاط می شود و چون تنها شود کسالت او را فرامی گیرد و دوست دارد در تمام کارهایش او را ستایش کنند.

حقیقت ریا / فرق بین ریا و سمعه / اقسام ریا

ریا از جهت لغوی از رؤیت مشتق شده است و به معنی طلب منزلت و مقام در قلوب مردم به وسیله‌ی اراده‌ی اعمال نیک می باشد. و سمعه لغه از سمع گرفته شده و به معنی طلب منزلت در قلوب مردم به وسیله‌ی انتشار موجبات منزلت است.

تعريف ریا

ریا عبارت است از اراده‌ی مقام و منزلت به وسیله‌ی اطاعت خداوند متعال بنابراین به چنین عابدی «ریا کار یا خودنما» می گویند.

علت ریا و راه معالجه‌ی آن

ریا در عبادات یا ناشی از این است که انسان همیشه دوست دارد از لذت ستایش برخوردار و از رفع نکرهش در امان باشد. یا مولود طعمی است که به مال مردم دارد. علاج ریا به این است که انسان مضررات ریا را بشناسد و بداند که ریا چه مصالح باطنی را از او

۱. محدث نوری، همان، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۲۹۵.

۳. کلینی، همان، ج ۲، ص ۲۹۵.

سلب می‌کند، و چه محرومیت‌ها - که در دنیا از توفیقات، و در آخرت از قرب و منزلت نزد خدا - برای او به بار می‌آورد و چه عقاب‌ها و خواری‌ها و غصب‌هایی نصیب او می‌کند، و بداند که ریاکار به خسران دنیا و آخرت دچار می‌شود چون در دنیا به خاطر مراءات قلوب مردم همیشه خاطرش مشوش است و رضایت مردم هرگز حاصل نمی‌شود؛ زیرا هر چه گروهی را پسندیده آید، گروهی دیگر را ناخوشاپاید است و همیشه رضایت بعضی از آنها در خشم بعضی دیگر نهفته است، و هر کس رضایت آنها را با خشم خدا طلب کند، خدا بر او خشم می‌گیرد و آنها را بر او خشمناک می‌کند.

و بداند که تمام امور از جمله قلوب مردم در دست خدادست و اوست که هر گونه بخواهد آنها را می‌گرداند.

بعد از این که اینها را دانست خود را عادت دهد که عباداتش را پنهان کند و آنها را در محل دربسته انجام دهد همان گونه که کارهای زشت را پنهان می‌کند و به اطلاع خدا از عباداتش قانع باشد تا نفسش برای مطلع کردن دیگران با او منازعه نکند و چون مدتی بر این حال مواظبت کند برایش آسان خواهد شد.

ولی باید از خدا کمک بخواهد و با نفس خود مجاهده کند که مجاهده بر عهده‌ی بند و هدایت از خدادست. «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِيَنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُّلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^۱ آنان که در راه ما جهاد کنند ایشان را به راه خویش هدایت می‌کنیم و خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

حقیقت عجب و اقسام آن

صفت عجب معمولاً بعد از آن حاصل می‌شود که عمل از شایبه‌ی ریا خالص شود
تعريف عجب

عجب عبارت است از بزرگ دانستن نعمت و تکیه بر آن و فراموش کردن نسبت نعمت با نعمت دهنده.

در کتاب کافی از علی بن سوید روایت شده که از حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام درباره‌ی عجیبی که عمل را باطل می‌کند پرسیدم.

حضرت فرمود: عجب دارای درجاتی است، بعضی از آن درجات این است که کارهای زشت انسان در نظرش زیبا جلوه کند و او آنها را نیکو ببیند، درجه‌ی دیگر آن است که انسان به خدا

(۱) سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۹

ایمان آورده و به خاطر ایمانش بر خدا متنّ گذارد در حالی که خدا بر او متنّ دارد.
اما اگر کسی از زوال نعمت در هراس باشد یا بترسد که نعمتش مکدر شود یا از این جهت که
نعمت را از جانب خدامی داند خوشحال باشد، در این صورت دچار عجب نشده چون گفتیم:
عجب بزرگداشت نعمت با فراموش کردن نسبت آن به خداست.

آیات و روایاتی که در نکوهش عجب وارد شده

خدای تعالی در مقام رد و مذمت می فرماید: «وَيَوْمَ حُبِّنِ إِذْ أَعْجَبْتُكُمْ كَفَرْتُكُمْ»^۱ و روز حنین که
فریفته و مغورو کثرت خود شدید.

و می فرماید: «وَظَلُّوا أَنَّهُمْ مَا نِقْطُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حِيثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا»^۲ آنها گمان
می کردند حصارهایشان ایشان را در مقابل خدا حفظ خواهد کرد ولی خدا از جانبی به سراغشان آمد که
آنها گمان نمی کردند.

در این آیه کفار را مذمت می کند که از قلعه ها و شوکت خود دچار عجب شده بودند.
و می فرماید: «الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحِسِّنُونَ صُنْعًا»^۳ زیان
کارترین مردم کسانی هستند که کوشش آنها در راه زندگی دنیا تباہ شده ولی گمان می کنند که نیکوکاری
می کنند.

و می فرماید: «أَفَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا»^۴ آیا کسی که کردار زشتی در نظرش زینت داده
شده و آن را نیکو پنداشته است؟

حالی که در این آیه شریقه مطرح شده ناشی از عجب است.

نبی گرامی اسلام ﷺ می فرماید: «ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ: شُحٌّ مُطَاعَ، وَ هَوَىٰ مُتَّبِعٌ وَ إِعْجَابُ الْمَرءِ
بِنَفْسِهِ»^۵ سه چیز است که باعث هلاکت می شوند: بخلی که از آن اطاعت شود، هوا و هوسی که از آن
پیروی شود، خود پسندی.

از امام باقر علیه السلام صادق علیه السلام است: دو نفر وارد مسجد شدند در حالی که یکی عابد بود و
دیگری فاسق، سپس از مسجد خارج شدند در حالی که فاسق به مرتبه صدیقین رسیده بود و عابد

۱. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۵.

۲. سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲.

۳. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۰۴.

۴. سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۸.

۵. حرّ عاملی، همان، ج ۱، ص ۱۰۲.

فاسق گشته بود؛ زیرا عابد در حالی داخل مسجد شد که با فکر در عبادتش دچار ادلال^۱ بود ولی فکر فاسق در پشمیمانی از کرده خود بود و از گناهان خود استغفار می‌کرد. و باز آن حضرت می‌فرماید: خدای تعالی به داود علیه السلام فرمود: ای داود! گناهکاران را مژده بده که من توبه پذیرم و گناهان را می‌بخشم و صدیقین را بترسان که از اعمالشان دچار عجب نشونند به درستی که هر بنده‌ای را برای حساب نگاه دارم هلاک خواهد شد.

معالجه‌ی عجب

عجب مرضی است که جز نادانی محض علت دیگری ندارد بنابراین درمانش، علم و معرفت است؛ زیرا علاج هر مرض با ضد علت آن ممکن است. در این بحث عجب را فقط در مورد افعالی فرض می‌کنیم که تحت اختیار انسان هستند؛ مثل عبادات که از آنها به ورع و تقوی و عبادت تعبیر می‌شود؛ زیرا عجب به واسطه‌ی این افعال بیشتر از افعالی است که - چون جمال و قدرت و اصل و نسب - از اختیار انسان خارج‌اند.

ترک گناه

اولین اقدام برای سلوک عملی و تهذیب نفس، ترک محرمات است. یعنی همان گونه که در تربیت و سالم سازی بدن از انجام بعضی امور و خوردن پاره‌ای از خوردنی‌ها باید پرهیز کرد، در تربیت و تهذیب نفس نیز از انجام برخی کارها و استفاده از بعضی غذاها باید اجتناب ورزید. قطب راوندی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

«عَجَباً لِمَنْ يَحْتَمِي عَنِ الطَّعَامِ مَخَافَةَ الدَّاءِ كَيْفَ لَا يَحْتَمِي عَنِ الْمَعاصِي خَشِيَّةَ النَّارِ؟»^۲ شگفتاره مردم از ترس بیماری در خوردن غذا احتیاط و امساك می‌کنند ولی از بیم آتش دوزخ از گناه خودداری نمی‌کنند.

البته این خویشن داری و پرهیز از محرمات الهی برخلاف تمایلات نفس انسان است و در آغاز راه قدری دشوار به نظر می‌رسد لکن باریاضت و مجاهدت، سرانجام، کارها آسان و راه‌ها هموار خواهد شد، چنان که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

۱. «ادلال» به معنی ناز و کرشمه و نترسیدن از خدا به خاطر اعتمادی که بر اعمال و عبادت برای انسان حاصل می‌شود چنانچه گویی او را بر خدا حقی است که با وجود آن جای هیچ خوف و هراسی نیست.

۲. گروهی از محققین، جامع احادیث الشیعه، ج ۳، ص ۳۲۷.

«غَالِبُوا أَنفُسَكُمْ عَلَى تَرْكِ الْمَعَاصِي يَسْهُلُ عَلَيْكُمْ مَقَاتَلَتُهَا إِلَى الطَّاعَاتِ»^۱ در ترک گناه با نفس خویش دست و پنجه نرم کنید تا کشاندن آن به سوی طاعات و عبادات بر شما آسان شود».

این جنگ و گریز در خودسازی و تهدیب نفس نقش اساسی را ایفا می‌کند که در فرهنگ اسلامی از آن به «تقوا» تعبیر می‌شود و اساس تمام ارزش‌های اسلامی و انسانی است و هیچ عمل و کوششی بدون آن ارزش ندارد و در پیشگاه خداوند متعال پذیرفته نیست، چنان که می‌فرماید: «إِنَّمَا يَتَّقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۲ خداوند تنها از کسانی که دارای تقوا باشد می‌پذیرد.

بی‌تر دید، هر عملی که نزد خدا مقبول نشود در اعتلای روح و صلاح و صفاتی آن هیچ گونه تأثیری نخواهد داشت، زیرا تنها کلام طیب و عمل صالح به سوی او بالا می‌رود و تنها انسان‌های پاک و صالح به خدا نزدیک می‌شوند، که فرمود: «إِلَيْهِ يَصْعُدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»^۳ به سوی او [؛ خداوند تعالی] سخنان پاکیزه صعود می‌کند و او عمل صالح را بالا می‌برد». امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَا وَرَعٌ فِيهِ»^۴ هیچ کوششی بدون ورع و پرهیزکاری سودمند نیست».

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ أَشَدَّ الْعِبَادَةِ الْوَرَعُ»^۵ سخت‌ترین عبادتها پرهیزکاری است. و امام صادق علیه السلام در نامه‌ای خطاب به یکی از شیعیان می‌نویسد: «إِنَّ أَرَدْتَ أَنْ يُخْتَمَ بِخَيْرٍ عَمَلَكَ حَتَّى تُقْبَضَ وَأَنْتَ فِي أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ فَقَظَمَ اللَّهُ حَقَّهُ أَنْ تَبْدُلَ نَعْمَائَهُ فِي مَعَاصِيهِ وَأَنْ تَغْتَرَ بِحَلْمِهِ عَنْكَ»^۶ چنانچه بخواهی کارت به خوبی پایان یابد و از این دنیا در حالی رخت بریندی که به بهترین عمل مشغول باشی، حق خدای را بزرگ بدار، مبادا نعمت‌های او را در نافرمانی صرف کنی و به حلم و برداشی او مغروف شوی».

مفضل بن عمر می‌گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام سخن از اعمال به میان آمد، عرض کرد من در مقام عمل بسیار ضعیف و سست هستم. حضرت فرمود: آرام باش و از خدا آمرزش بخواه. یعنی این اندازه نامید مباش. سپس فرمود: «إِنَّ قَلِيلَ الْعَمَلِ مَعَ التَّقْوَىٰ خَيْرٌ مِّنْ كَثِيرِ الْعَمَلِ بِلَا تَقْوَىٰ»^۷ بی‌گمان، عمل اندکی که همراه با تقوا باشد

۱. همان، ص ۳۲۶؛ فهرست موضوعی غرر، ص ۱۲۹، حدیث ۶۴۱۰.

۲. سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۲۷.

۳. سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۰.

۴. کلینی، همان، ج ۲، ص ۷۷.

۵. همان.

۶. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۵۱.

۷. کلینی، همان، ج ۲، ص ۷۶.

بهتر است از عمل فراوانی که خالی از تقوا باشد».

مفضل می‌گوید: عرض کردم: چگونه ممکن است کسی دارای این همه عمل خوب باشد ولی تقوانداشته باشد؟ فرمود: آری می‌شود، همانند افرادی که اطعام می‌کنند و با همسایگان مهربان اند و در خانه آنها به روی مردم باز است، اما در اولین برخورد با گناه، عنان از دست می‌دهند و به نافرمانی و عصیان می‌پردازن. ولی کسانی هم هستند که توفیق انجام این گونه خدمات و نیکوکاری را ندارند، اما در برخورد با گناه خویشتن دارند و خود را از آلدگی حفظ می‌کنند.^۱ و^۲

۱. همان.

۲. در تهیی این مقاله از کتاب «اخلاق» مرحوم سید عبدالله شبیر استفاده شده است.

زبان

دعای روز هفتم

«اللَّهُمَّ أَعِنِّي فِيهِ عَلَى صِيَامِهِ وَقِيَامِهِ وَجَنَاحِنِي فِيهِ مِنْ هَوَاتِهِ وَآتَاهِهِ وَأَرْفَقِي فِيهِ ذِكْرَكَ بِدَوَامِهِ بِتَوْفِيقِكَ يَا هَادِي الْمُضَلِّينَ؛ خَدَايَا! امروز مرا بر روزه و نماز این روز، یاری کن و از لغوشها و خطاهایش دور گردان و یاد همواره و ذکر دائمی خود را روزیم کن، به حق توفیقت، ای رهنمای گمراهان».

احکام

اگر نمازگزار به قصد نماز معینی برخاست اما اشتباه نماز دیگری به زبان یا قلبش خطور کرد نمازش به آن نیتی که قیام کرده صحیح میباشد و سبق لسان و حضور قلبی مانع ندارد.
(عروة، ج ۱، ص ۶۲۰، مسأله ۱۰۷)

نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد و باید نیت آن را به زبان نیاورد.

(توضیح المسائل، ج ۱، ص ۶۸۳، مسأله ۱۲۱۶)

انسان باید نماز را به نیت قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند به جا آورد، ولازم نیست نیت را از قلب خود بگذراند یا به زبان بگوید چهار رکعت نماز ظهر میخوانم قربة الى الله.

(توضیح المسائل، ج ۱، ص ۵۵۳، مسأله ۹۴۲)

دو بعد مثبت و منفی

نعمت زبان و بیان از ویژگی خاصی برخوردار است، لکن از این نکته نیز باید غفلت کرد که

زبان دارای دو بعد مثبت و منفی است و نمی توان گفت چون زبان نعمت عظمای الهی است پس باید هرچه بیشتر آن را به کار انداخت و بدون حساب هر سخنی را بر زبان جاری ساخت بلکه باید در موارد ضروری از آن بهره برداری کرد.

سخن، بهترین عبادت و زشت ترین معصیت

حضرت علی علیہ السلام فرمود:

«فَلَيْسَ عَلَى الْجَوَارِحِ عِبَادَةً أَخْفَافُ مَؤْنَةٍ وَأَفْضَلُ مَنْزِلَةً وَأَعْظَمُ قَدْرًا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْكَلَامِ فِي رِضَا اللَّهِ وَلِوَجْهِهِ وَنَسْرِ الْأَئِمَّهِ وَنَعْمَائِهِ فِي عِبَادَهِ أَلَا تَرَى أَنَّ اللَّهَ عَرَّوْجَلَّ كَمْ يَجْعَلُ فِيمَا يَبَيِّنُهُ وَيَبَيِّنُ رُسُلِهِ مَعْنَى يَكْشِفُ مَا أَسْرَى إِلَيْهِمْ مِنْ مَكْتُونَاتٍ عِلْمِهِ وَمَحْزُونَاتٍ وَحَيْثِيَّهِ غَيْرِ الْكَلَامِ وَكَذِلِكَ بَيْنَ الرُّسُلِ وَالْأُمُّمِ فَثَبَّتَ بِهَذَا أَنَّهُ أَفْضَلُ الْوَسَائِلِ وَالْأَطْفَالُ الْعِبَادَةَ وَكَذِلِكَ لَا مَفْصِلٌ عَلَى الْعَبْدِ وَأَشْرَقَ عُقُوبَهُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَشَدَّهَا مَلَامَهُ وَأَعْجَلَهَا سَامَهُ عِنْدَ الْخَلْقِ مِثْهُ؛^۱ ... و در میان عبادات و طاعاتی که از اعضاء و جوارح انسان سر می زند عبادتی کم زحمت تر و کم مؤنه تر و در عین حال گرانبهاتر نزد خدا از سخن وجود ندارد البته در صورتی که کلام برای رضای خدا و به قصد بیان رحمت و گسترش نعمت‌های او باشد، زیرا بر همه مشهود است که خداوند میان خود و پیامبرانش جهت کشف اسرار و بیان حقایق و اظهار علوم پنهانی خود چیزی را جز کلام واسطه قرار نداده و وحی و تفہیم مطالب به وسیله‌ی کلام صورت گرفته است، چنانکه میان پیامبران و مردم نیز وسیله‌ای جز سخن برای ابلاغ رسالت وجود ندارد. از اینجا روشن می شود که «سخن» بهترین وسیله و ظریف‌ترین عبادت است و همچنین هیچ گناهی نزد خداوند سنگین‌تر و به کیفر نزدیک‌تر و پیش مردم نکوهیده تر و ناراحت کننده‌تر از سخن نیست.

اصولاً یکی از نشانه‌های انسان عاقل آن است که بیجا سخن نمی‌گوید، زیرا زبان بیان کننده میزان عقل آدمی است، چنانکه امیر مؤمنان علیہ السلام فرمود:

«تَكَلَّمُوا تُغْرِفُوا، فَإِنَّ الْمُرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛^۲ سخن بگویید تاشناخته شوید چراکه انسان در زیر زبان خود پنهان است».

این زبان پرده است بر درگاه جان
سر صحن خانه شد بر ما پدید
گنج زر یا جمله مار و کژدم است

آدمی مخفی است در زیر زبان
چونکه بادی پرده را در هم کشید
کاندر آن خانه گهر یا گندم است

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۸۵.

۲. غرر الحکم، ص ۲۰۹.

زانک نبود گنج زربی پاسبان
کرز پس پانصد تأمل دیگران^۱
به هر حال، انسان عاقل و دور اندیش اول فکر می کند آنگاه سخن می گوید.

یا در او گنج است و ماری بر کران
بی تأمل او سخن گفتی چنان

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ»^۲ زبان عاقل در پشت قلب او جای دارد و قلب
احمق پشت زبان اوست.

مرحوم سید رضی هنگامی که این جمله را در نهج البلاغه نقل می کند می گوید: این جمله از کلمات شگفت انگیز و پر ارزش مولا امیر المؤمنین علیه السلام است و مقصود این است که انسان عاقل زبان خود را پیش از مشورت کردن و اندیشیدن به سخن نمی گشاید، ولی احمق قبل از اینکه فکر و اندیشه کند سخن می گوید.

بنابراین، گویی زبان عاقل دنباله رو قلب اوست و لی قلب احمق از زبانش تبعیت می کند. همین مضمون در عبارت دیگری از آن حضرت نقل شده است که فرمود:

«قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ، وَلِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ»^۳ قلب احمق در دهان او و زبان عاقل در قلب اوست.

و در جای دیگر آمده است:

«وَإِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَإِنَّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ مِنْ وَرَاءَ لِسَانِهِ. لَا إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ تَدَبَّرَهُ فِي تَفْسِيهِ، فَإِنَّ كَانَ حَيْرًا أَبْدَاهُ، وَإِنَّ كَانَ شَرًّا وَازْهَاءَ، وَإِنَّ الْمُنَافِقَ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِ لَا يَدْرِي عَذَالَةُ اللَّهِ، وَمَادَا عَلَيْهِ، وَلَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله عليه وآله وسلامه «لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ. وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ...»^۴ ... زبان مؤمن در پس قلب او و قلب و عقل منافق پشت زبان اوست. یعنی مؤمن هرگاه بخواهد سخنی بگوید نخست می اندیشد، اگر نیک بود می گوید و اگر ناپسند بود از گفتن آن خودداری می کند اما شخص دور و منافق آنچه به زبانش جاری می شود می گوید و نمی داند کدام سخن به سود او و کدام سخن به زیانش تمام می شود. [سپس فرمود:] رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسلامه فرموده است: «ایمان هیچ بنده ای درست نمی شود مگر اینکه قلبش درست شود و قلبش درست نمی شود تا آنکه زبان او راست و مستقیم شود...».

خلاصه آنکه انسان باید هنگام سخن گفتن تأمل کند و بیهوده سخن نمی گوید که اگر در گفтар

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ۸۴۵-۸۴۹

۲. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۷۶، شماره ۴۰.

۳. نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، ص ۴۷۶ شماره ۴۱.

۴. نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۷۵.

زمام اختیار را از کف داد عوایق سوء و زیانباری به دنبال خواهد داشت.

سعدی گوید:

پای بست آمده ست پس دیوار^۱

اول اندیشه و انگه‌ی گفتار

هم او نیز می‌گوید:

بیندیشد آنگه بگوید سخن
نکو گوی گر دیر گویی چه غم
وزان پیش بس کن که گویند بس
دواب از تو، به، گرنگویی صواب^۲

سخندان پرورده پیر کهن
مزن بئی تأمل به گفتار دم
بیندیش و وانگه برآور نفس
به نطق، آدمی بهتر است از دواب

انسان تا سخن نگفته سخن در اختیار اوست، اما وقتی از دهان او خارج شد انسان در اختیار

آن قرار می‌گیرد. این حقیقت را حضرت علی علیه السلام این گونه بیان می‌فرماید: «الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَنَكِّلْمِ بِهِ فَإِذَا تَكَلَّمْتِ بِهِ صِرُوتَ فِي وَثَاقِهِ، فَأَخْرُجْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْرُجْ ذَهَبَكَ وَوَرِقَكَ، فَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَ جَلَبَتْ نِقْمَةً»^۳; سخن مadam که آن رانگفته‌ای در اختیار تو است اما همین که از دهانت خارج شد تو در اختیار آن هستی. بنابراین زبان را همچون طلا و نقرهات نگه‌دار، زیرا بسیار شده که یک کلمه نعمت بزرگی را از انسان سلب کرده و یا بلا و دردسری برایش فراهم ساخته است.^۴

بسیار کسانی که از سخن گفتن نادم و پشیمان اند اما به خاطر سکوت هیچگاه اظهار ندامت نمی‌کنند. لقمان به فرزندش فرمود:

«يَا بُنَيَّ قَدْ نَدِمْتُ عَلَى الْكَلَامِ وَلَمْ أَنْدَمْ عَلَى السُّكُوتِ»^۵; فرزند عزیزم! چه بسا که من در اثر گفتار پشیمان شده‌ام اما به خاطر سکوت افسوس نخورده‌ام.

سخن گرچه هر لحظه دلکش‌تر است	چوبینی خموشی از آن بهتر است
در فتنه بستن دهان بستن است	که نیکی به نیک و بد آبستن است
پشیمان زگ‌گفتار دیدم بسی	پشیمان نگشت از خموشی کسی
... صدف زان سبب گشت جوهرفروش	که از پای تا سر همه گشت گوش ^۶

۱. گلستان سعدی، صص ۱۲ و ۱۳.

۲. گلستان سعدی، صص ۱۲ و ۱۳.

۳. نهج البلاغه‌ی صحیح صالح، حکمت ۲۸۱.

۴. المحسن والمساوی بیهقی، ج ۱، ص ۱۶۶.

۵. کشکول شیخ بهایی، ج ۱، ص ۷۵.

چند نکته درباره سکوت

در برخی از روایات آمده که سکوت و خاموشی از سخن گفتن بهتر است:

۱- رسول خدا فرمود: «نَجَاهَ الْمُؤْمِنِ فِي حِفْظِ لِسَانِهِ»^۱; نجات مؤمن در حفظ زبان اوست.

۲. در جای دیگر فرمود: «مَنْ صَمَّتْ نَجَىٰ؛^۲ آن کس که سکوت کند نجات می‌یابد».

امام صادق علیه السلام فرمود: «قَالَ لِقَمَانُ لِابْنِهِ يَا بْنَيَّ إِنْ كُنْتَ رَعَمْتَ أَنَّ الْكَلَامَ مِنْ فِضْلَةِ قَيْنَ الْسُّكُوتِ مِنْ ذَهَبٍ؛^۳ لقمان به فرزندش گفت: فرزند عزیزم! اگر گمان می‌کنی سخن گفتن از نقره است به درستی که سکوت از طلا است». ^۴

۴. رسول خدا فرمود: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْلَمَ فَلْيَأْتِمِ الصَّمَتَ»^۵; کسی که می‌خواهد سالم بماند باید سکوت کند.

۵. شخصی خدمت رسول خدا رسید و گفت: «أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ بِأَمْثِلِ لَا أَسْأَلُ عَنْهُ أَحَدًا بَعْدَكَ، قَالَ: قُلْ أَمْتَثِلُ بِاللَّهِ ثُمَّ اسْتَقِمْ، قَلَّتْ فَمَا أَتَقَى؟ فَأَوْمَأْ بَيْنَهُ إِلَى لِسَانِهِ»^۶; درباره اسلام [و دستورهای آن] مطالبی بفرماید که بدان عمل کنم و نیازی نباشد که بعد از شما از دیگران در این باره پرسم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: بگو به خدا ایمان آوردم و در این راه استوار باش. دیگر بار پرسیدم از چه چیز خود را حفظ کنم؟ پیامبر ﷺ به زبان خود اشاره فرمود، یعنی از زبان ترس و آن را کترل کن.

ویژگی‌های سخن زیبا

اکنون به بیان پاره‌ای از ویژگی‌های سخن زیبا می‌پردازیم. باشد که آن‌ها را در معاشرت‌های اجتماعی، مورد توجه قرار دهیم، تا اثر و برکات آن در زندگی بهره‌مند شویم. سخن زیبا، سخنی است با این ویژگی‌ها:

الف - برخاسته از فکر و اندیشه باشد. قدرت تفکر و اندیشه یکی از گران‌بهاترین نعمت‌های بوده و شایسته است که انسان قبل از هر کاری درباره‌ی پیامدهای آن به خوبی بیندیشد و جوانب

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۴، باب الصمت و حفظ اللسان، حدیث .۹.

۲. الحقائق فی محسن الاخلاق، چاپ اسلامیه، سال ۱۳۷۸ ه.ق، ص ۶۵

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۴؛ الحقائق فی محسن الاخلاق، ص ۶۶.

۴. شعر معروف گر سخن نقره است خاموشی طلا است از اینجا گرفته شده.

۵. محاجة البيضاء، ج ۵، ص ۱۹۳.

۶. عطایی، محمد رضا، مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۰۴.

نیک و بد آنرا درست ارزیابی کند و چنانچه انجام آن را مصلحت دید، اقدام نماید و گرنه از انجام آن چشم بپوشد. روشن است که سخن گفتن نیز از این قاعده مستثنانیست.

نسنجیده سخن گفتن، علاوه بر زشتی ظاهری چه بسا موجب بی‌آبرویی و رسوایی گوینده شده، نشانه‌ی حماقت و نادانی او به حساب آید و خطراتی را برایش به بار آورد، یا ضرری را متوجه او سازد. از این رو علی‌الله فرمود:

«فَكُوْثُمْ تَكَلْمَ شَسَلَمْ مِنَ الرَّلَلِ»^۱؛ بیندیش، سپس سخن بگو تا از لغزش‌ها در امان باشی».

در سخنی دیگر اندیشه‌ی پیش از سخن را نشانه‌ی خردمندی و ناپخته سخن را علامت بی‌خردی دانسته، می‌فرماید:

«لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَأْةُ قَلْبِهِ، وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَأْةُ لِسَانِهِ»^۲؛ زبان خردمند در آن سوی قلب اوست، ولی قلب ابله در آن سوی زبان او».

آورده‌اند که مردی پارچه‌ای زربفت و گران بها بافته بود. با خود اندیشید که خوب است این طاقه زربفت را به سلطان هدیه کنم و جایزه‌ای بگیرم. از این رو، به دربار سلطان شافت، اجازه‌ی ورود خواست و طاقه‌ی زربفت را تقدیم کرد. سلطان که از آن اثر هنری زیبا، خوشحال و شگفت زده شده بود، از اطرافیان خود برای چگونگی استفاده از آن نظر خواست. یکی از آنان گفت: این پارچه برای انداختن روی مرکب شما مناسب است. دیگری آن را برای پوشش تخت سلطنت مناسب تر دانست. سومی گفت: برای پرده‌ی درب کاخ سلطنتی شایسته‌تر است. سلطان گفت: خوب است نظر بافندی هنرمند را نیز جویا شویم، شاید نظر برتری داشته باشد. آن‌گاه رو به مرد پارچه باف کرد و پرسید: این پارچه‌ی زربفت برای چه مصرفی مناسب تر است؟ مرد بیچاره بدون آن که عاقبت کار خویش و موقعیت مجلس را بسنجد، گفت: قربان! به نظر حقیر، این پارچه فقط برای انداختن روی جنازه‌ی پادشاه مناسب است!^۳

بدین ترتیب نه تنها خود را از گرفتن جایزه‌ی سلطان بی‌بهره ساخت بلکه خطری بزرگ نیز برای جان خود آفرید.

به پای شمع شنیدم ز قیچی پولاد
زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد
ب - همراه با ادب اسلامی باشد. یعنی انجام عمل مشروع اختیاری توأم با ظرافت و زیبایی.^۴

۱. شرح غرر الحکم، ج ۴، ص ۵۰۶

۲. نهج البلاغه، حکمت، ۳۹.

۳. نقش زبان در سرنوشت انسان‌ها، مهدی فقیه ایمانی، ص ۳۸۴، تلخیص، چاپ اسماعیلیان، قم.

۴. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۲۶۶.

شایسته است که انسان در هنگام سخن گفتن، ادب اسلامی را رعایت کند، یعنی طوری حرف بزند که در سخن او نه تنها به شخصیت دیگران اهانتی نشود، بلکه مقصود خود را در نهایت احترام و فروتنی ابراز کند. از عباس عمومی پیامبر اکرم ﷺ پرسیدند: شما بزرگ ترید یا رسول خدا ﷺ؟ عباس که سنتش از پیامبر ﷺ بیش تر بود، در پاسخ گفت: «رسول خدا بزرگ تر است، ولی من پیش از ایشان متولد شده‌ام».^۱

گاهی لازم می‌شود که انسان سخن حقیقی را بگوید که ذهن شنونده آمادگی شنیدن آن را ندارد و یا زمینه‌ی برداشت منفی در سخن او هست. در این صورت نیز انسان باید سخن را به گونه‌ای ادا کند و الفاظ را در قالبی ب瑞زد که میزان بازتاب منفی و تنش ایجاد شده به حداقل برسد.

داستان

«نقل شده که یکی از خلفای عباسی، خواب وحشتناکی دید. معبری را احضار کرد و خواب خود را برای او بازگو کرد تا آن را تعبیر کند. معبر گفت: تعبیر این خواب آن است که قبل از فرار سیدن زمان مرگ خلیفه، همه‌ی خویشاوندانش خواهند مُرد و مرگ خلیفه بعد از مرگ آنان واقع خواهد شد. خلیفه از این سخن برآشافت، او را از نزد خود راند و معبر دیگر را احضار کرد. معبر دوم پس از شنیدن خواب خلیفه گفت: تعبیر خواب شما این است که خداوند به شما عمری طولانی عطا می‌کند، به طوری که عمر شما از همه‌ی خویشاوندان طولانی‌تر می‌شود. خلیفه او را نوازش کرد و جایزه‌ای بدوبخشید».

چنان که ملاحظه شد محتوای سخن هر دو یکی است، لیکن دو می‌چون در گفتار خود ادب را مراعات کرد سخشن مقبول واقع شد.

ج - راست و همراه با عمل باشد. ملاک زیبایی سخن، تنها زیبایی لفظ و ظاهر نیست، بلکه لازم است، عمل انسان نیز گفته‌اش را تصدیق کند و این زمانی است که گوینده به وسیله‌ی سخن، اذاعایی را مطرح کند. مثلاً در قالب زیباترین الفاظ، دم از وفا و محبت بزند. چنین سخنی را اگر عمل او تصدیق نکند، سخنی از سر نفاق و تزویر خواهد بود و دیگر نمی‌توان آن را سخن زیبا نامید. فرآن در این باره می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَّوْلَمْ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ۝ كَبَرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ۝ اَيٰ كَسَانِي كَه

۱. عَقْدُ الْفَرِيد، ابن عبد ربه، ج ۲، ص ۲۶۲، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.

۲. سوره‌ی صف، آیات ۲-۳.

ایمان آورده‌اید، چرا سخنانی می‌گویید که انجام نمی‌دهید. این گناه بزرگی است در نزد خدا، که بگویید آنچه را که به جانمی آورید».

و نیز سخن باید از روی صدق و راستی بوده و با واقع مطابقت داشته باشد و این در جایی است که گوینده در مقام ارایه‌ی خبر باشد. خبر دروغ را هر چند فصیح و زیبا بیان کنند، زشتی دروغ، زیبایی ظاهری اش را تحت الشعاع قرار خواهد داد. امام علیؑ فرمود:

«شَرُّ الْقَوْلِ الْكَذَبُ؛^۱ بَدْتَرِينَ سَخْنَ، دَرْوَغٌ أَسْتَ».

و نیز سخن باید مبتنی بر حق باشد. سخنی که باطلی را ترویج می‌کند، یا در صدد کتمان حقیقتی است، هر اندازه هم زیبا بیان شود، چون در بردارنده‌ی پیام پلیدی است، زیبا نخواهد بود.

در ماجراهی جنگ صفین وقتی خوارج گمراه، از غوغای حکمیت، طرفی نبستند و حکم تحمیلی آنان - ابو موسی اشعری - در مذاکره با عمرو عاص شکست خورد، شعار «لَا حُكْمَ لِإِلَهٍ» حکم و فرمان جز برای خدا نیست». را سردادند. وقتی این شعار خوارج به گوش امیر مؤمنان علیؑ رسید، فرمود:

«كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ؛^۲ سخنی حقی است که از آن، (هدف) باطلی اراده می‌شود».

آثار خوشن زبانی

سخن زیبا، آثار و برکات‌ی زیادی دارد و کسی که زبان خود را به زیبگویی عادت دهد، از این برکات، بهره‌مند خواهد شد.

امام زین العابدین علیؑ به پنج نمونه از آن آثار اشاره فرموده است:

«الْقَوْلُ الْحَسَنُ يُثْرِي الْمَالَ، وَيُئْمِنِي الْوَرْقَ، وَيُئْسِي فِي الْأَجْلِ، وَيُحَبِّبُ إِلَى الْأَهْلِ وَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ»^۳؛ سخن زیبا، مال و ثروت را زیاد می‌کند، روزی را افزایش می‌دهد، مرگ را به تأخیر می‌اندازد، آدمی را محبوب خانواده‌اش می‌سازد و او را وارد بهشت می‌کند.

امام علیؑ نیز در دو روایت، خوش زبانی را موجب ازدیاد دوستان، کم شدن دشمنان و ایمنی از سرزنش‌ها معرفی می‌کند:

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۳، ص ۱۸۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۴۰، ص ۱۲۱.

۳. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۱۰ و وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۸۶ و صدوق، امالی، ج ۱، المجلس الاول، ص ۱.

«عَوْدٌ لِسَانَكَ لِيَنِ الْكَلَامِ وَبُذْلَ السَّلَامِ، يَكُثُرُ مُحِبُّوكَ وَيَقِلُّ مُبغضُوكَ»^۱ زیانت را به نرم گویی و سلام دادن عادت ده تا دوستان تو بسیار و دشمنات اندک شود».

و نیز فرمود:

«عَوْدٌ لِسَانَكَ حُسْنَ الْكَلَامِ تَأْمِنِ الْمَلَامِ»^۲ زیانت را به زیاگویی عادت ده تا از سرزنش در امان بمانی».

بدزبانی و آثار آن

آفت‌ها و آسیب‌های زبان از مسائل مهمی است که باید به طور جدی به آن توجه کرد و بدزبانی یکی از عمدۀ ترین آنهاست و نشانه‌ی پستی و اتحاطات اخلاقی است. در لابه‌لای کلمات اولیای دین و آثار روانی، اجتماعی و عقوبات اخروی این صفت نکوهیده تصریح شده است.

حضرت علی علیہ السلام در این باره فرمود:

«إِلَيْكَ وَمَا يُسْتَهْجِنُ مِنَ الْكَلَامِ، فَإِنَّهُ يَحِسُّ عَيْنَكَ اللَّثَامَ وَيُنْفَرُ عَنْكَ الْكِرَامَ»^۳ از سخن زشت و رکیک بپرهیز، زیرا زشت گویی، فرومایگان را در اطراف نگاه می‌دارد و عناصر شریف و بزرگوار را ز گردت پراکنده می‌کند».

بدبختانه بعضی از افراد بر اثر معاشرت با اشخاص بدزبان و فحاش، چنان به بدزبانی و دشنام‌گویی خو می‌گیرند، که حتی در ملاقات‌های عادی و در ضمن احوال‌پرسی، سخن خود را بالغات زشت می‌آمیزند. به اینان باید توجه داد که تمام کلماتی که می‌گویند در نامه‌ی عملشان ثبت می‌شود و در قیامت مورد بازخواست قرار می‌گیرند. رسول خدا علیه السلام فرمود:

«مَنْ لَمْ يَخْسِبْ كَلَامَةً مِنْ عَمَلِهِ كَثُرَتْ خَطَايَاهُ وَحَسْرَ عَذَابُهُ»^۴ کسی که سخن خود را جزو اعمالش به حساب نیاورد (وبی پروا حرف بزند)، لغزش‌هایش بسیار و عذابش نزدیک شده است».

و نیز فرمود: «... يَا عَلِيٌّ حَرَمَ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَاحِشٍ تَذَرِّي لا يُبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قَيلَ لَهُ...»^۵ یا علی! خدا بهشت را بر انسان فحاش که نه به گفته‌های خود اهمیت می‌دهد و نه قضاوت و گفته‌های دیگران درباره او مهم است حرام فرموده است».

۱. شرح غرر الحكم، ج ۴، ص ۳۲۹.

۲. همان، ص ۲۱۰.

۳. غرر الحكم، ص ۱۵۸.

۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۰۴.

۵. شیخ صدق، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۵۲.

سلام

– دعای روز هشتم –

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فِيهِ رَحْمَةً الْأَيْتَامِ وَإِطْعَامَ الطَّعَامِ وَإِفْشَاءَ السَّلَامِ وَصُحْبَةَ الْكَرِيمِ بِطْوِيلَكَ يَا مَلِجَأَ الْآمِلِيِّينَ؛ خَدَايَا! مَرَا در این روز ترَحَّم به يتيمان و اطعم به گرسنگان و افشاری سلام و مصاحبت نیکان نصیب فرمای حق انعامت ای پناه آرزومندان عالم».

احکام

- ۱- انسان باید جواب سلام را در نماز یا غیر نماز فوراً بگوید. (توضیح المسائل، مسأله ۱۱۳۸)
- ۲- اگر زن یا مرد نامحرم یا بچه ممیز یعنی بچه‌ای که خوب و بدرا می‌فهمد به نمازگزار سلام کند نمازگزار باید جواب او را بدهد. (همان، مسأله ۱۱۴۱)
- ۳- اگر کسی به نمازگزار غلط سلام کند به طوری که سلام حساب نشود جواب او واجب نیست. (همان، مسأله ۱۱۴۳)
- ۴- احتیاط واجب آن است که در جواب سلام مرد و زن غیر مسلمان بگوید، سلام یا فقط «علیک» (همان، مسأله ۱۱۴۴)
- ۵- اگر دو نفر با هم به یکدیگر سلام کنند بر هر یک واجب است جواب سلام دیگری را بدهد. (همان، مسأله ۱۱۴۹)
- ۶- سلام به ائمه هدی مستحب است و اینگونه که شیعیان سلام می‌دهند به چهار طرف به قصد رجاء مانع ندارد. (توضیح المسائل مراجع، ج ۲، ص ۷۷۵، ۸۸)

ابتدای به سلام کردن

یکی از نشانه‌های تواضع، آغاز کردن به سلام است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «مِنَ التَّوَاضُعِ أَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ لَقِيتَ»؛^۱ نشانه‌ی تواضع این است که به هر کس برخورد کردن سلام کنی.^۲

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «مِنَ التَّوَاضُعِ السَّلَامُ عَلَى كُلِّ مَنْ تَمُثِّلُ يَهُ»؛^۳ نشانه‌ی تواضع این است که به هر کس بگذری بر او سلام کنی.^۴

در قرآن و روایات متعدد به این سنت تأکید شده است و پاداش زیادی برای آن در نظر گرفته شده و از ترک آن نکوهش شده است.

پاداش سلام کردن

رسول گرامی اسلام علیه السلام فرمود: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ غُرْفَةً يَرِي ظاهِرُهَا مِنْ باطِنِهَا وَبَاطِنُهَا مِنْ ظاهِرِهَا يَسْكُنُهَا مِنْ أَمْتَيِّ، مِنْ أَطَابِ الْكَلَامَ وَأَطْعَمَ الطَّعَامَ وَأَفْسَنَ السَّلَامَ وَصَلَّى بِاللَّلِيلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ»؛^۵ در بهشت خانه‌هایی وجود دارد که برون آن از درون و درون آن از برون دیده می‌شود. از امت من کسانی در این خانه‌ها سکونت خواهد کرد که سخن خوب بگویند و مردم را اطعم نمایند و به طور آشکار سلام کنند و هنگامی که مردم در خواب هستند به نماز [نماز شب] برخیزند.

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است که رسول خدا علیه السلام فرزندان عبدالطلب را دعوت کرد و فرمود: «يَا تَبَّيْ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ أَفْشُوا السَّلَامَ وَصِلُوا الْأَرْحَامَ وَتَهَجَّدُوا وَالنَّاسُ نِيَامٌ، وَأَطْعِمُوا الطَّعَامَ وَأَطْبِيُوا الْكَلَامَ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ»؛^۶ ای فرزندان عبدالطلب! آشکارا سلام کنید و صله‌ی رحم را نجام دهید، و هنگامی که مردم در خواب هستند شب زنده‌داری کنید [و به عبادت خدا پردازید] و مردم را اطعم کنید و سخن خوب بگویید تا به سلامت وارد بهشت شوید.

همچنین آن امام بزرگوار در حدیث دیگری فرمود: «هُرْ كَاهِ يَكُنْ از شَمَا بِرْ دِيَگْرِي سَلامَ كَرَدْ بِاِيدْ بِلَنْدْ سَلامَ كَنْدْ وَنَگْوِيدْ مِنْ سَلامَ كَرْدْ وَجَوابَ مِرَانْدَادَنْ، بِهِ خَاطِرِ اِينْكَهِ شَايِدْ سَلامَ كَرْدْ وَآنْهَا نَشِنِيدَهَانَدْ، وَهُرْ كَسْ كَهِ جَوابَ سَلامَ رَامِي دَهَدْ بِاِيدْ بِلَنْدْ جَوابَ دَهَدْ تَاكَسِيِ كَهِ سَلامَ كَرْدْ

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۶، حدیث ۱۲.

۲. حزانی، تحف العقول، ص ۳۶۶.

۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۴؛ شیخ صدوق، امالی، ص ۲۶۹، حدیث ۵، مجلس ۵۳.

۴. محاسن برقی، ص ۸۷

نگوید من سلام کردم ولی جواب مراندند. سپس فرمود: همیشه علی ﷺ می‌فرمود: خشم نکنید و کسی را به خشم نیاورید، آشکارا سلام کنید، سخن خوب بگویید، شب هنگام که مردم در خواب هستند نماز شب بخوانید تا به سلامت وارد بهشت شوید. آنگاه این آیه را برای آنان تلاوت کرد که «السلام المؤمن»... یعنی یکی از اسمای حسنای خداوند «سلام» است.^۱ امام هفتم علیؑ نیز فرمود: «أطعُّمُوا الطَّعَامَ وَ أَفْشُوا السَّلَامَ وَ صَلُّوا وَ النَّاسُ نِيَامٌ وَادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ»^۲ مردم را اطعم کنید، آشکارا سلام گویید و هنگامی که مردم در خواب هستند نماز بگزارید [نماز شب] تا به سلامت وارد بهشت شوید.

تحییت یعنی چه؟

در مواردی از قرآن مجید کلمه‌ی «تحییت» آمده است که در پاره‌ای از روایات آن را به سلام تفسیر کرده‌اند، برای نمونه به دو مورد اشاره می‌شود:

در یک جا می‌فرماید: «وَإِذَا حَيَّيْتُمْ بِتَحْيِيَةٍ فَحَيَّوْا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا»؛^۳ هنگامی که کسی به شما تحییت گوید با کیفیت بهتر یا [لاقل] به همان‌گونه آن را پاسخ گویید؛ که خداوند حساب همه چیز را دارد.

و نیز می‌فرماید: «...فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنفُسِكُمْ تَحْيِيَةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً»؛^۴ هنگامی که داخل خانه‌ای شدید برخویشتن سلام کنید، سلام و تحییتی از سوی خداوند، سلام و تحییتی با برکت و پاکیزه».

یعنی حتی اگر کسی در خانه نبود از جانب خدا به خودتان سلام بگویید و این دلیل بر اهمیت سلام کردن است.

از امام باقر و امام صادق علیهم السلام نقل شده است که فرمودند: «إِنَّ الْمَرَادَ بِالْتَّحِيَّةِ فِي الْآيَةِ السَّلَامُ وَغَيْرُهُ مِنَ الْبِرِّ»؛^۵ منظور از تحییت در آیه، سلام و هرگونه نیکی کردن است.

هر چند معانی دیگری هم برای این آیه آمده است^۶ که فعلًاً مورد بحث مانیست ولی

۱. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۵، حدیث ۷.

۲. شیخ مقید، اختصاص، ص ۲۵۳.

۳. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۶

۴. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۶۱

۵. تفسیر برhan، ج ۱، ص ۳۹۹، چاپ اسلامیه، ج ۱، ص ۳۷۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۲۴

۶. برای اطلاع بیشتر رک: تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۷۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۵۴، نکته‌ی قابل توجه در آیه کریمه

همان‌گونه که مفسران گفته‌اند یکی از مصاديق روشن «تحیت»، سلام کردن است و این خود بیان‌کننده‌ی اهمیت این وظیفه‌ی اسلامی و انسانی است. تقدیم به این سنت اسلامی چندان مهم است که پیامبر گرامی ﷺ فرمود: «مَنْ بَدَا بِالْكَلَامِ قَبْلَ السَّلَامِ فَلَا تُجِيبُوهُ»؛^۱ کسی که قبل از سلام شروع به سخن کند پاسخ او را نگویید.^۲ گفت پیغمبر سلام، آنگه کلام

نکوهش از ترک سلام

در برخورد و ملاقات دو مسلمان با یکدیگر، اهدای سلام و تحیت، ابتدایی‌ترین چیزی است که باید رعایت شود. این امر موجب الفت و انس بیشتر بین مسلمانان شده و ترک آن، ارتباط افراد مسلمان با یکدیگر را خدشه‌دار می‌سازد.

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای متعال می‌فرماید: «إِنَّ الْبَخِيلَ مَنْ يَبْخَلُ بِالسَّلَامِ»؛^۳ بخیل کسی است که از سلام کردن بخل ورزد.

تعمیم سلام

برخی افراد تنها به دوستان و آشنایان خود سلام می‌کنند، ولی اسلام این‌گونه طرز تفکر را مردود شناخته و مسلمانان را موظف می‌داند که به هر کسی برسند سلام کنند.

سید قطب در تفسیر خود می‌نویسد: «وَقَدْ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّ الْعَمَلِ خَيْرٌ؟ قَالَ تُطْعَمُ الطَّعَامُ وَتَقْرَأُ السَّلَامُ عَلَى مَنْ عَرَفَتْ وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ؟»^۴ از پیامبر اکرم ﷺ سؤال شد: کدام عمل بهتر است؟ فرمود: اطعام طعام و سلام کردن به هر کس که می‌شناسی و نمی‌شناسی.

سلام، نام خدا

سلام یکی از نام‌های خداوند سبحان است: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهٌ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ

^۱ این است که خداوند می‌فرماید هنگام ورود به خانه به خودتان سلام کنید. شاید مقصود این است که حتی در صورتی که کسی در خانه نباشد سلام کنید و خودتان را مخاطب قرار دهید و هیچگاه سلام را غریبوش نکنید. و ممکن است مقصود به یکدیگر سلام کردن باشد.

^۲ کلینی، همان، ج ۲، ص ۶۴۴؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۹۹، حدیث ۵.

^۳ کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۵۰، حدیث ۶.

^۴ سید قطب، فی طلال القرآن، ج ۲، جزء ۵، ص ۱۷۶.

الْمُؤْمِنُ الْمُهَبِّيْنُ الْغَرِيْزُ الْجَبَارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ^۱.
 لذا می‌توان گفت سلام و جواب سلام، ذکر خداوند است. و کسی که خدا را یاد کند خدا نیز به یاد اوست. «فَإِذْ كُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَأَشْكُرْكُمْ وَلَا تَكْفُرُونِ^۲.»

سلام، تحیت اهل بهشت

قرآن می‌فرماید: «أُولَئِكَ يُجَزَّوُنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُعَقَّبُونَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا^۳; (آری) آنها هستند که در جات عالی بهشت در برابر شکیباییشان به آنان پاداش داده می‌شود؛ و در آن، با تحیت و سلام رو به رو می‌شوند.

و در جای دیگر می‌فرماید: «تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ^۴؛ تحیت بهشتیان در بهشت، سلام است».

روش رسول خدا

رسول گرامی اسلام ﷺ اهمیت زیادی به سلام کردن می‌داد. ابن شهرآشوب می‌نویسد: «وَيَبْدُو مَنْ لَقِيَهُ بِالسَّلَامِ^۵ [پیامبر] به هر کس برخورد می‌کرد در سلام کردن بر او سبقت می‌جست». آن حضرت حتی بر کودکان نیز سلام می‌کرد تا پس از آن بزرگوار سلام کردن به عنوان یک سنت زنده بماند و مردم سبقت در سلام راشیوه‌ی خود قرار دهند. از این رو فرمود: «خَمْسٌ لَا أَدْعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ... وَالتَّسْلِيمُ عَلَى الصَّبِيَّ إِنْ تَكُونَ سُنَّةً مِنْ بَعْدِي؛^۶ پنج خصلت را تا هنگام مرگ ترک نخواهم کرد... [که از جمله‌ی آنها] سلام کردن بر کودکان است تا پس از من روش عمومی باشد [و به عنوان سنت اسلامی، مردم به آن رفتار کنند]».

سبقت گرفتن در سلام

از آنجاکه سلام کردن، یکی از مصداق‌های عمل خیر است، بی تردید، مسابقه (از یکدیگر

۱. سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۳.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۲.

۳. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۷۵.

۴. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۰.

۵. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۴۷.

۶. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۱۶، ص ۱۹۸؛ شیخ صدوق، خصال، ج ۱، ص ۲۴۶، حدیث ۱۱؛ شیخ صدوق، امالی، مجلسی ۱۷، ص ۶۸ با اندکی تفاوت.

پیشی گرفتن) در این امر خیر نیز مطلوب و پسندیده است، چراکه قرآن مجید می فرماید: «فَاسْتِيقُوا الْخَيْرَاتِ»^۱ در انجام امور خیر از یکدیگر پیشی بگیرید».

همچنین در این باره توصیه های فراوانی شده است؛ زیرا در صورتی که سلام کردن و پاسخ دادن به آن توأم با محبت و صفا و صمیمیت باشد، علاوه بر آثار اجتماعی، نتیجه های معنوی و دینی نیز به همراه دارد. در این مورد به دو حديث اشاره می کنیم: امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ مَنْ بَدَا بِالسَّلَامِ»^۲ کسی که آغاز به سلام می کند از نظر قرب و منزلت به خدا و پیامبر نزدیکتر است.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «السَّلَامُ سَبْعُونَ حَسَنَةً تِسْعَةُ وَسِتُّونَ لِلْمُبَتَدِيِّ وَوَاحِدَةٌ لِلْمُرَادِ»^۳ سلام هفتاد حسنه دارد. شصت و نه حسنه ای آن مخصوص آغاز کننده و یک حسنه آن به پاسخ دهنده سلام تعلق می گیرد».

انتظار بیجا

متأسفانه بعضی از افراد متکبر و خودخواه این سنت اسلامی را نادیده گرفته و انتظار دارند که تمام مردم به آنها اسلام کنند. خودخواهی آنان تاحدی است که می خواهند کسانی که نشسته اند به احترام آنها از جا برخیزند و به آنها اسلام کنند.

این گونه افراد با این انتظار بی مورد، دو سنت اسلامی را نادیده انگاشته اند که یکی از آن دو سلام کردن و دیگری آداب سلام کردن است، چون در اسلام تمام این نکات به طور دقیق بیان شده است.

آداب سلام

امام صادق علیه السلام فرمود: «يُسَلِّمُ الصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ وَالْمَارُ عَلَى الْقَاعِدِ وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ»^۴ کوچک بر بزرگ، رهگذر بر نشسته و گروه اندک بر گروه انسیوه باید سلام کنند. و نیز فرمود: «سواره بر پیاده و پیاده بر نشسته سلام کنند و در برخورد دو گروه با یکدیگر، آنها که

۱. سوره های مائده، آیه ۴۸.

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۴۵، حدیث ۶۸ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۲۶

۳. مجلسی، محمد باقر، همان، جاپ بیروت، ج ۷۳، ص ۱۱

۴. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۶۴، حدیث ۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۲۶

کمترند بر آنها که بیشترند سلام کنند و اگر شخصی با جمعیتی ملاقات کرد بر آنان سلام کند». ^۱ فخر رازی در تفسیر خود روایتی از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که براساس آن، کسانی که مرکب‌شان از مرکب دیگران از نظر قیمت بالاتر است باید بر آنها که مرکب ارزان‌تری دارند سلام کنند. و اینک متون روایت:

السُّنَّةُ أَنْ يُسَلِّمَ الرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِيِّ وَرَاكِبُ الْفَرَسِ عَلَى رَاكِبِ الْحِمَارِ وَالصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ وَالْأَقْلَلُ عَلَى الْأَكْبَرِ وَالْقَائِمُ عَلَى الْقَاعِدِ؛ ^۲ سنت [اسلام] این است که سواره بر پیاده، اسب سوار بر الاغ سوار، کوچک بر بزرگ، عده‌ی کم بر جمیعت زیاد و ایستاده بر نشسته سلام کنند.

فخر رازی پس از بیان این روایت می‌گوید: «علت اینکه باید سواره بر پیاده سلام کند این است که سواره هیبت و ابهت بیشتری دارد، از این رو هنگامی که سلام می‌کند ترس مردم از میان می‌رود. و علت این که آن کس که مرکب او گرانقیمت‌تر است بر کسی که مرکب و سواری ارزان‌تری دارد باید سلام کند، این است که این خود نوعی مبارزه باکر و غرور است [که سرچشم‌های این تکبر، ثروت است]». ^۳ زیرا بعضی گمان می‌کنند چون از ثروت زیادی برخوردارند باید دیگران با دیده‌ی احترام به آنها بنگرند. به این جهت می‌گوید: این گونه افراد برای سلام کردن بر دیگران سزاوار ترند، چراکه این، خود وسیله‌ای برای درهم شکستن کبر و تفاخر آنهاست.

جواب سلام و آداب آن

چنانکه گفته شد ابتدای به سلام مستحب و جواب آن واجب است. حتی اگر در نماز باشد باید جواب سلام را بدهید. اما آداب آن:

الف - بهتر بودن جواب

بهتر است جواب سلام رساتر و پریارتر از سلام باشد (البته در غیر نماز، اماده نماز مساوات لازم است و بیشتر از حد لازم، نماز را باطل می‌کند). قرآن کریم در این باره می‌گوید: **وَإِذَا حُيِّمْتُمْ يَتَعَجِّلُهُ فَحَيُوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا؛** ^۴ تحيیت را با تحيیت بهتر یا مانند آن پاسخ دهید. از آیه فهمیده می‌شود آنچه مطلوب خدای تعالی است «تحیت احسن» است؛ یعنی پاسخ با

۱. کلینی، همان، ج ۲، ص ۶۴۷، حدیث ۹۳ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۰۰.

۲. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۰، ص ۲۱۳. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ج ۵، ص ۳۳.

۳. فخر رازی، همان، ج ۱۰، ص ۲۱۳.

۴. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۶

عباراتی کامل‌تر و محتوایی برتر همراه باشد. طبرسی علیه السلام در این باره می‌نویسد:

«... شخصی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیہ و آله و سلّم رسید و عرض کرد: السلام علیک. پیامبر صلی الله علیہ و آله و سلّم فرمود: و علیک السلام و رحمة الله. دیگری عرض کرد: السلام علیک و رحمة الله. پیامبر صلی الله علیہ و آله و سلّم فرمود: و علیک السلام و رحمة الله و برکاته. شخص دیگری خدمت حضرت رسید و گفت: السلام علیک و رحمة الله و برکاته. پیامبر صلی الله علیہ و آله و سلّم فرمود: و علیک السلام و رحمة الله و برکاته. هنگامی که از پیامبر اکرم صلی الله علیہ و آله و سلّم سؤال شد چرا تحيیت اول و دوم را با تحيیت بیشتری پاسخ دادید اما بر تحيیت سوم چیزی نیفروندید؟ فرمود: او چیزی از تحيیت برای من باقی نگذاشت، از این رو همان را به او باز گردانیدم». ^۱

ب - پاسخ فوری

یکی دیگر از آداب سلام آن است که بلا فاصله پاسخ بگوید و پاسخ را طوری اداکند که سلام کننده بشنود.

ج - رعایت آداب مرسوم

ادب دیگر آنکه پاسخ را با زبان و با همان عبارات مرسوم بگوید و چنانچه به اشاره‌ی سر و دست اداکند به وظیفه‌ی خود عمل نکرده است. البته اگر آغاز کننده طبق آداب مرسوم میان خودشان با بلند کردن دست و یا برداشتن کلاه ادای احترام کند طبق آیه‌ی کریمه‌ی «أو رُدُوهَا» می‌توان همان گونه پاسخ داد.

از سلام بر اینها نهی شده

قال الامام على عليه السلام: «إِنَّمَا رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَى أَرْبَعَةٍ: عَلَى السَّكَرَانِ فِي سُكُرِهِ وَعَلَى مَنْ يَعْمَلُ التَّمَاثِيلَ وَعَلَى مَنْ يَعْمَلُ بِالثَّرِدِ وَعَلَى مَنْ يَعْمَلُ بِالْأَرْبَعَةِ عَشَرَ؛^۲ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يَخْدُمَ الْمُجْرِمَ وَعَبْدَهُ الْأَوْثَانَ نَهْيٌ فرمود: مست در حال مستی، بت تراش، نر دیاز و کسی که اربعه عشر (نوعی قمار) بازی کند». امام باقر عليه السلام فرمود: «لَا تَسْلِمُوا عَلَى الْيَهُودِ وَلَا عَلَى النَّصَارَى وَلَا عَلَى الْمَجْوِسِ وَعَبْدَهُ الْأَوْثَانِ وَلَا عَلَى الشَّاعِرِ الَّذِي يَقْذِفُ الْمَحْسَنَاتِ وَلَا عَلَى الْمُصْلِي وَذَلِكَ لِأَنَّ الْمُصْلِي لَا يَسْتَطِعُ أَنْ يَرُدَّ السَّلَامَ وَلَا عَلَى آكِلِ الرِّبَا وَلَا عَلَى رَجُلِ جَالِسٍ فِي الْغَائِطِ وَلَا عَلَى الَّذِي فِي الْخَتَامِ وَلَا عَلَى الْفَاسِقِ

۱. طبرسی، مجمع البيان، ج ۳، ص ۸۵

۲. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷۶، ص ۸ و ۹

الْعَلِيُّنِ بِقُسْقَهٖ^۱ بر یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان و شاعر هجو سراکه به زنان با ایمان تهمت می‌زند و بر کسی که در حال نماز است، سلام نکنید. زیرا نمازگزار قادر به پاسخ سلام نیست و نیز به رباخوار و بر کسی که در حال قضای حاجت است و هم بر کسی که در حمام است و بالاخره بر فاسقی که آشکارا گناه می‌کند، سلام نکنید».

قال الامام الصادق علیه السلام: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يُسْلِمُ عَلَى التَّسَاءِ وَكَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُسْلِمَ عَلَى الشَّائِئَةِ مِنْهُنَّ وَيَقُولُ: أَتَخَوَّفُ أَنْ يُعِجِّبَنِي صَوْتُهَا فَيَدْخُلَ عَلَيَّ أَكْثَرُ مِمَّا أَطْلَبُ مِنَ الْأَجْرِ»^۲; امیر المؤمنین علیه السلام بر زنان سلام می‌کرد و اکراه داشت که به جوانان آنها سلام کند و می‌فرمود: می‌ترسم صدای زن جوان مرا به لذت و ادارد و احساسی به من دست دهد که گناهم بیش از اجر و ثوابم باشد».

۱. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷۶، ص ۹.

۲. کلبی، همان، ج ۲، ص ۶۴۸.

آمید به رحمت الهی

دعای روز نهم

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِيهِ نَصِيبًا مِنْ رَحْمَتِكَ الْوَاسِعَةِ وَاهْدِنِي فِيهِ لِبِرَاهِينِكَ السَّاطِعَةِ وَخُذْ بِنَاصِيَتِي إِلَى مَرْضاتِكَ الْجَامِعَةِ بِمَحَبَّتِكَ يَا أَمْلَ الْمُشْتَاقِينَ؛ خَدِيَا! امروز مرا از رحمت گسترده خویش، نصیبی قرار بده و به برهان ها و دلیل های روشن و تابناک خویش، هدایتم کن و پیشانی مرابه سوی خشنودی های جامع خود بگیر، به حق دوستی و محبت خود، ای آرزو و آرمان مشتاقان». آرمان مشتاقان.

احکام

کسی که به احکام فقهی آشنا بیشد می داند که اسلام در تمام ابواب فقهی شرایط آسانی را برای مکلفین قرار داده است و مظهر رحمت است. اگر شخصی بیمار باشد و نمی تواند نماز را ایستاده بخواند می تواند نشسته بخواند اگر نمی تواند وضو بگیرد، می تواند تیمم کند اگر روزه برای شخص ضرر داشته باشد نباید بگیرد. تایقین به نجاست پیدانشود همه چیز پاک است اگر انسان ناچار شود در زمین و محل آلوده نماز بخواند و بدنه و لباس او آلوده شود باید در حال ایستاده نماز بخواند و برای سجده با سر

اشارة کند و تشهد را ایستاده بخواند. (توضیح المسائل، ج ۱، ص ۶۰۵، مسأله ۱۰۷۴)

از مستحبات دفن طلب رحمت برای میت است. (عروة الوثقى، ج ۱، ص ۳۳۹)

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در آیات فرقان و اخبار راجع به آن زیاد سفارش شده است از پیغمبر روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می شود و

ملائکه بر او رحمت می‌فرستند و اگر با بدھکار خود مدارا کند بدون حساب و به سرعت از می‌گذرد و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می‌شود.

(توضیح المسائل مراجع، ج ۲، ص ۳۳۳)

رحمت گسترده

در زمینه‌ی عفو و رحمت، سخن از رسیدگی به اعمال خوب و بد و محاسبه‌ی جزئیات پرونده نیست. سخن از مغفرت و بخشش است، سخن از تفضل و رحمت الهی است، رحمتی که در قیامت همه جا سایه می‌افکند و همه‌ی انسان‌هایی که لا یق رحمت و شایسته تفضیل‌نند زیر پوشش خود قرار می‌دهد. رحمتی که وسعت و شمول آن به قدری است که حتی رانده شدگان درگاه الهی نیز به طمع می‌افتد و توجه‌شان به عفو الهی معطوف می‌گردد.

قال الصادق جعفر بن محمد علیه السلام: «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَسَرَ اللَّهُ تَبَارَكُ وَتَعَالَى رَحْمَتَهُ حَتَّى يَطْمَعُ إِبْلِيسُ فِي رَحْمَتِهِ»؛^۱ وقتی روز قیامت فرا می‌رسد، خداوند رحمت خود را آنقدر وسعت و گسترش می‌دهد که حتی شیطان نیز به رحمت او طمع می‌نماید.

توجه به رحمت و تفضل حضرت باری تعالی، شخص با ایمان را به نجات از عذاب قیامت امیدوار می‌نماید و به وی نوید عفو و بخشش می‌دهد، و توجه به عدل و دادگری خداوند، برای مؤمن واقعی، موجب خوف از عذاب قیامت است و او را به اقتضای لغزش‌ها و گناهانی که دارد، دچار بیم و نگرانی می‌نماید و این هر دو حالت لازم است در ضمیر افراد با ایمان باشد. یعنی هم به رحمت خداوند امیدوار باشند و هم از عذاب او خائف.

«بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو إِلَّا فَضْلَهُ وَلَا أَخْشَى إِلَّا عَدْلَهُ»؛^۲ به نام خداوندی که امید ندارم جز به فضل او، و ترس ندارم جز از عدل او.

اگر افراد در روز جزا مورد تفضل و عنایت خدا واقع شوند و مشمول عفو و بخشش حضرت حق قرار گیرند، به آسانی از شداید قیامت رهایی می‌یابند و در بهشت جاودان مستقر می‌گردند، زیرا در زمینه‌ی رحمت و رأفت الهی، ممکن است با کوچکترین مستمسک از بزرگترین لغزش چشم پوشی گردد، و کوهی گناه به کاهی از عمل صالح بخشیده شود و گناهکار را از کیفر و مجازات معاف سازند. در این باره، نمونه‌های بسیاری در روایات اولیای اسلام آمده است.

۱. شیخ صدق، امالی، ص ۱۲۳.

۲. صحیفه‌ی سجادیه، دعای روز یکشنبه.

رسول اکرم ﷺ فرمودند: مردی از امّم گذشته که دارای تمکن و ثروت بوده در پیشگاه الهی مورد محاسبه قرار می‌گیرد. در نامه‌ی عملش کار خوبی مشاهده نمی‌شود جز آن‌که او در معاملات و معاشرت‌های خود با مردم رعایت حال افراد فقیر و بی‌بضاعت را می‌نموده و به غلامان خویش سفارش کرده بود که اگر افرادی به من مدیونند، اما بی‌بضاعت و تهیّدت‌اند، از آنان مطالبه طلب نمایید و از حسابشان چشم پوشی کنید. آنها از مال دنیا دستشان خالی است، چیزی ندارند و نمی‌توانند بدھی خویش را پردازنند. در مورد چنین شخصی خداوند می‌فرماید: من به ارفاق، نسبت به افراد تهیّدت و بی‌بضاعت از او شایسته‌ترم، لذا به فرشتگان و مأمورین حساب می‌فرماید: ازوی بگذرید.^۱

يعنى هم اکنون این شخص با دست خالى در موقف حساب قرار گرفته و چىزى از اعمال خوب ندارد شایسته است مشمول عفو و بخشنش قرار گيرد.

اگر خداوند اراده فرماید با مردم بر اساس عدل و داد رفتار نماید و تمام جزئیات کارهای دوران عمر آنها را که در پرونده‌ی اعمالشان ثبت شده با دقت مورد رسیدگی قرار دهد، هرگز از گرفتاری و عذاب رهایی نمی‌یابند و به فلاخ و رستگاری نایل نمی‌گردند. آیامی شود یک انسان، هر قدر هم از گفتار و رفتار خویش مراقبت شرعی نماید، تمام عمر را بدون لغزش بگذراند و از عفو و بخشنش الهی بی نیاز باشد؟ قرآن شریف در این باره می‌فرماید: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةً مَا زَكَرْتُ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا^۲ اگر فضل و رحمت الهی شامل حالتان نشود، هیچ یک از شما به پاکی و رستگاری نایل نخواهید شد».

امام سجاد علیه السلام در زمینه‌ی عفو باری تعالی و عدل او با زبان دعا و تضرع در پیشگاه الهی چنین می‌گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي تَشَاءُ عَفْفُ عَنَّا فِي قِصْلِكَ، وَإِنِّي تَشَاءُ تَعْذِيبَنَا فِي بَعْدِكَ فَسَهَّلْ لَنَا عَفْوَكَ بِمِنْكَ، وَأَجِرْنَا مِنْ عَذَابِكَ بِتَجَاوِزِكَ، فَإِنَّهُ لَا طَاقَةَ لَنَا بِعَدْكَ، وَلَا نَجَاهَةَ لِأَخْدِ مِنْ ذُوْنَ عَفْوِكَ»؛^۳ بارالله، اگر بخواهی، مارا به فضل و کرمت می‌بخشی و اگر بخواهی، به عدل و دادت معتبرمان می‌سازی. پس بر ما منت بگذار و عفوت را به آسانی شامل حالمان بنما و باگذشت و مغفرت، از عذابت پناهمان ده که ما را طاقت عدل و دادگری ات نیست و بدون بخشنش و عفوت، هیچ یک از ما نجات نخواهیم یافت.

افراد با ایمان، نه تنها در مغفرت و آمرزش گناهان به رحمت بی کران خدا محتاجند، بلکه از جهت نیل به مقامات رفیع و درجات عالی بهشت نیز به تفضل و عنایت او نیاز دارند. این مطلب

۱. عطایی، محمد رضا، مجموعه‌ی وزام، ج ۱، ص ۸

۲. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۲۱

۳. صحیفه‌ی سجادیه، دعای دهم.

فرموده‌ی خداوند است که در حدیث رسول گرامی ﷺ آمده است.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «رسول گرامی ﷺ فرموده است که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: نیکوکاران به اعمال خوبی که برای رسیدن به اجر من، انجام می‌دهند، اتکال نمایند، زیرا اینان اگر مجاهده بسیار کنند و در سراسر عمر، خویشتن را در بندگی و عبادت من به تعب اندازند، باز هم مقصراً ند و عباداتشان نسبت به نعمت‌ها و کرامات‌های من در بهشت و درجات عالیه‌ای که در جوار من توقع دارند نارساست. ولی برای رسیدن به آن مقامات رفیع، می‌توانند به رحمت من اعتماد نمایند، به قضیم امیدوار باشند و با حسن ظن به من اطمینان پیداکنند. چه آن‌که رحمت من در چنین شرایطی شامل حال آنان می‌گردد».

آنچه از مجموع آیات و روایات بر می‌آید این است که مجاری و طرق رسیدن به مغفرت الهی در قیامت بسیار است. ولی فیض حضرت باری تعالی شامل کسانی می‌شود که در دنیا به خدا مؤمن بوده و به گونه‌ای هر چند خفیف، در دل یا زبان یا عمل با او رابطه داشته و در راه خیر، قدم‌هایی برداشته باشند. چه، احساس لیاقت و قابلیت برای نیل به رحمت باری تعالی باید در دنیا پایه گذاری شود و افراد -در این جهان که دار تکلیف است- خود را کم و بیش بسازند و پیش از مرگ، زمینه‌ی دریافت فیض الهی را در وجود خویش فراهم آورند تا در قیامت از آن بهره‌مند گردند؛ و گرنه جزء و بی تابی افراد مادی، مشرك و معاند در روز حشر سودی ندارد و ابراز ندامت و عذرخواهی از ناروایی‌های گذشته نمی‌تواند در سرنوشت آنان اثر بگذارد و از عذابی که در پیش دارند آزادشان سازد.

به عبارت دیگر، رحمت و تفضل خداوند با ترحم و عطفت بشر از جهات متعدد تفاوت دارد. از آن جمله این که رقت و رحمت در وجود آدمی، یک حالت انفعالی است که بر اثر برخورد با بعضی از مناظر رقت‌انگیز به انسان دست می‌دهد و بر اثر آن متأثر می‌گردد، حس عطفت در ضمیر شخص تحریک می‌شود و او را به ترحم و رافت و امی دارد، از قبیل دیدن چشم‌های گریان، شنیدن ناله و جزء درماندگان، مشاهده‌ی یتیمان پژمرده و بی پناه، برخورد با مجروهان شکنجه دیده، مواجه شدن با مظلومان رنج کشیده و نظایر اینها. ولی رحمت و تفضل خداوند مهربان ناشی از انفعال و تأثیر نیست، بلکه این صفت از صفات کمال حضرت باری تعالی است. صفتی است که به اراده‌ی حکیمانه‌اش شامل حال افراد شایسته و لایق می‌گردد و آنان را از ورطه‌ی سقوط و تباہی رهایی می‌بخشد و افراد غیرلایق را شامل نمی‌شود.

رحمتش نی رحمت آدم بود
رحمت مخلوق باشد غصه ناک

که مزاج رحم آدم غم بود
رحمت حق از غم و غصه است پاک

رحمت بی چون چنین دان ای پسر ناید اندر وهم از وی جز اثر از جمله وسایلی که به آدمی شایستگی و صلاحیت می‌بخشد، او را لایق تفضل باری تعالی می‌نماید، حسن ظن به ذات مقدس است. کسانی که در این جهان با امید به رحمت حضرت باری زندگی کرده‌اند، در دل به وی گمان خوب داشته و بارجاء واقع به تفضل باری تعالی زندگی کرده‌اند، ولذا در آخرت زمینه‌ی مساعدی برای نیل به عفو و بخشش او پیدا کرده‌اند.

به موجب روایات، این گروه شایسته و لائق، به احتمال قوی در عرصه‌ی قیامت مورد رحمت و تفضل الهی واقع می‌شوند و با عمل ناچیزی که دارند، در پرتو حسن ظن به خداوند از مقامات عالی بهشت و نعمت‌های نامحدودش برخوردار می‌گردند.

امام باقر علیه السلام فرمود: در کتاب علیه السلام است که رسول گرامی علیه السلام در منبر فرمود: قسم به خدایی که جز او معبدی نیست، به هیچ مؤمنی خیر دنیا و آخرت عطانمی شود مگر به حسن ظن به خدا، امیدواری به او، حسن خلق و خودداری از غیبت مؤمنین.

قسم به خدایی که جز او معبدی نیست، هیچ مؤمنی پس از توبه واستغفار دچار عذاب الهی نمی‌شود مگر بر اثر بدگمانی به خدا، کوتاهی امید، خلق بد و غیبت مؤمنین.

قسم به خدای یگانه، هیچ بنده‌ی مؤمنی گمان خود را به خدا نیکو نمی‌کند مگر آن‌که خداوند به حسن ظن او ترتیب اثر می‌دهد و طبق آن گمان با وی عمل می‌کند. زیرا تمام خوبی‌ها و خیرات به دست توانای اوست و او حیا می‌کند از این‌که بنده‌ی مؤمنش به رحمت وی حسن ظن و امید داشته باشد و خداوند برخلاف گمان و امید او عمل نماید. پس گمان خود را به او نیکو سازید و به سوی او تمایل نماید.

«قال أعرابي: يا رسول الله من يحاسب الخلق يوم القيمة؟ قال: الله عز و جل، قال: نسجونا و رب الکعبه، قال: وكيف ذاك يا أعرابي؟ قال: لأن الكريم إذا قدر عفافاً مرد اعرابي از رسول گرامی علیه السلام سؤال نمود: چه کسی در قیامت به حساب مردم می‌رسد؟ حضرت فرمودند: خداوند. اعرابی گفت: به خدای کعبه قسم که نجات یافیم. حضرت پرسید: چگونه این سخن را می‌گویی و خویشن رانجات یافته می‌بابی؟ عرض کرد: شخص کریم موقعی که برگناهکار سلطه پیدا می‌کند و بر مجازاتش قادر می‌گردد او را می‌بخشد».

این مسلمان با صفا و پاکدل، درس توحید را از مکتب اسلام فراگرفته و خداوند را کریم شناخته است و به اتکای بزرگواری و کرامت الهی، به عفو و اغماض او ابراز حسن ظن می‌نماید و

۱. عطایی، محمد رضا، همان، ج ۱، ص ۹.

خویشتن رانجات یافته تلقی می‌کند. رسول گرامی ﷺ، سخن اعرابی را می‌شنود و آن را رد نمی‌کند. بلکه با سکوت خود او را تأیید می‌کند و امید عفو ش را مورد امضا قرار می‌دهد. زیرا اراده‌ی الهی بر این قرار گرفته است که با بندگان مؤمن خود طبق حسن ظنی که دارند رفتار نماید. رسول اکرم ﷺ فرمود: «لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ ظَنَّ بِهِ خَيْرًا إِلَّا كَانَ عِنْدَ ظَنِّهِ بِهِ»^۱; هیچ بندی مؤمنی به خداوند گمان خوب نمی‌برد مگر آن‌که خداوند طبق همان گمان با وی عمل می‌کند».

حسن ظن به خداوند و امیدواری به عفو و مغفرتش، بهترین وسیله‌ی جلب رحمت و عنایت ذات مقدس است. و این حالت روحی و احساس امید در آیین اسلام، آنقدر موردنوجه است که به موجب بعضی از اخبار، چگونگی عمل خداوند با بندگان خود از جهت اعطای رحمت یا امساك از رحمت، وابسته به چگونگی گمانی است که افراد نسبت به خداوند دارند.

عن أبي الحسن الرضا ع قال: «أَحَسِنُ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي إِنْ خَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا»^۲; گمان خود را به خداوند نیکو سازید که خداوند می‌فرماید: من با گمان بندی مؤمن هستم. اگر گمانش به من خوب و امیدبخش باشد، من نیز با همان گمان، با وی عمل می‌کنم. و اگر گمانش به من بد و یأس آور باشد، عمل من نیز با وی طبق همان گمان خواهد بود».

هست در نزد گمان بنده او
بر تو جز پاداش ظنت کسی رسد
طاعت نیک است و پاداشت نکو
هم بد آید وین سزد بر بدگمان

در حدیث آمد که حق بی گفت و گو
تا تو را چبود گمان از نیک و بد
گر تو را ظن نکو باشد بر او
ورکه ظنت بد بود پاداش آن

روز قیامت کسانی را در موقف حساب می‌آورند که در دنیا به خدا ایمان داشته، ولی نسبت به علم حضرت باری تعالی بدلگمان بوده‌اند و چنین می‌پنداشتند که خداوند بر اعمال پنهان مردم آگاهی ندارد؛ لذا در خلوات با بی باکی مرتکب گناه می‌شوند. روز جزاً این بدلگمانی به رخ آنان کشیده می‌شود و می‌گویند همین ظن سوء و گمان بدی که در دنیا به پروردگار خود داشتید، امروز مایه‌ی بدینختی شما گردیده و به انحطاط و سقوط‌تان کشانده است.

«لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ ظَنَّ بِهِ خَيْرًا إِلَّا كَانَ عِنْدَ ظَنِّهِ بِهِ وَ لَا ظَنَّ بِهِ إِلَّا كَانَ عِنْدَ ظَنِّهِ بِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى»^۳
«وَذَلِكُمْ ظُنُوكُمُ الَّذِي ظَنَّتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرَادَكُمْ»؛ رسول اکرم ﷺ فرموده: هیچ بنده‌ای نیست که به خدا گمان خوب داشته باشد جز آن‌که خداوند نزد همان گمان خوب است. و نیست بنده‌ای که به خدا بد گمان باشد

۱. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۹۶.

۲. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۷۲.

۳. تفسیر برهان، ج ۳، ص ۱۰۹.

مگر آنکه خداوند نزد همان گمان بدارست. سپس آیه‌ی شریفه‌ی مذکور را از قرآن تلاوت فرمود. کسانی که به خداوند ایمان واقعی دارند و می‌دانند که او در خلوت و جلوت با مردم است و به تمام اعمال نهان و آشکارشان آگاهی دارد، موقعی که جاذبه‌ی هوای نفس و شهوات، آنان را به بی‌راهه می‌برد و دامنشان را به پلیدی‌های گناه می‌آزاد، قهرآزارده خاطر و متأثر می‌شوند. و از اعمال ناروایی که مرتکب شده‌اند شرمگین و سرافکنده می‌گردند و ممکن است این حالت روحی رفته موجب دلسربی و یأسشان گردد و سرانجام بر اثر نومیدی شدید، از وظایف دینی و دنیوی خویش باز مانند.

خداوند برای آنکه افراد با ایمان را از چنین وضع در دنیاک و رنج آوری مصون دارد و امید به عفو و آمرزش را که حسن ظن به ذات اقدس اوست در نهادشان محافظت نماید، در توبه و استغفار را به روی آنان گشوده، گناهکاران را به بخشش گناهشان، امیدوار ساخته و صریح‌آدر قرآن شریف اعلام فرموده است که پروردگار تمام گناهان را می‌آمرزد و گناهکاران را مشمول عفو و بخشش خود قرار می‌دهد. (أَقُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛^۱ ای پیامبر به مردم گناهکار بگو: از رحمت الهی مأیوس نباشید که خداوند تمام گناهان را می‌آمرزد. بی گمان، او بخشنده و مهربان است.»

۱. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۳

توكل

دعای روز دهم

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِيهِ مِنَ الْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ وَاجْعَلْنِي فِيهِ مِنَ الْفَائِزِينَ لَدَيْكَ وَاجْعَلْنِي فِيهِ مِنَ الْمُقْرَبِينَ إِلَيْكَ يَا حَسَانِكَ يَا غَایَةَ الطَّالِبِينَ؛ خدايا در این روز، مرا از توکل کنندگان بر خودت و رستگاران نزد تو و مقربان پیشگاهت قرار بده، قسم به احسانت، ای مقصد خواستاران و جویندگان».

توكل در قرآن

قرآن مجید در موارد متعددی توکل بر خدا را از ویژگی های افراد با ایمان می داند و می فرماید: «وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^۱؛ بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید». «وَعَلَى اللَّهِ فَلَيَتَوَكَّلَ الْمُؤْمِنُونَ^۲؛ افراد با ایمان باید تنها بر خدا توکل کنند». «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلَيَّتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ رَأَدَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ^۳؛ مؤمنان تنها کسانی هستند که هر گاه نام خدا برده شود دل هایشان بیناک می گردد و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می شود ایمانشان فزونی می گیرد و فقط بر پروردگارشان توکل دارند».

توكل چیست؟

پیامبر گرامی اسلام ﷺ تفسیر توکل را از جبرئیل سؤال کرد، جبرئیل گفت: معنای توکل این

۱. سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۲۳؛ سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۵۱.

۲. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۲۲.

۳. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲.

است که انسان یقین کند به اینکه سودوزیان، و بخشن و حرمان به دست مردم نیست و باید از آنها ناامید بود و اگر بنده‌ای به این مرتبه از معرفت برسرد که جز برای خداکاری انجام ندهد و جز او به کسی امیدوار نباشد و از غیر او نهراسد و غیر از خدا چشم طمع به کسی نداشته باشد، این همان توکل بر خدا است.^۱ شخصی به نام حسن بن جهم می‌گوید: خدمت امام هشتم علیه السلام رسیدم و عرض کردم: جانم به فدایت، حدّ و مرز توکل چیست؟

«فقال لى ان لا تخف مع الله احداً»^۲ فرمود: توکل آن است که با اتکای به خدا از هیچ کس نترسی... همانطور که از کلمات معصومین علیهم السلام پیداست توکل، بریدن از غیر خدا و پیوستن به اوست در حقیقت هر چه انسان مسلمان به سمت و سوی «انقطاع إلى الله»، پیش رود و ارتباط ظاهر و باطنی خویش را با پروردگارش مستحکم سازد، حقیقت توکل را بهتر در نفس خویش اجرا کرده است. در آن صورت گویا او قطره‌ای است که به دریای بیکران متصل شده است.

در روایت دیگری علی بن سوید می‌گوید از امام هشتم علیه السلام تفسیر آیه‌ی «وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْ بُهُ»^۳ و هر کس که بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است. را پرسیدم، فرمود: «الْتَّوْكُلُ عَلَى اللَّهِ دَرْجَاتٌ مِنْهَا أَنْ تَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فِي أُمُورِكَ كُلُّهَا فَمَا فَعَلَ بِكَ كُنْتَ عَنْهُ رَاضِيًّا تَعْلَمُ اللَّهُ لَا يَأْلُوكَ خَيْرًا وَ قَضَلًا وَ تَعْلَمُ أَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكَ لَهُ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِتَنْوِيِّضِ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَ ثُقِّ بِهِ فِيهَا وَ فِي غَيْرِهَا»^۴ توکل دارای مراتب گوناگون است. از جمله‌ی درجات توکل آن است که در تمام امورت بر خدا توکل کنی و از آنچه خدانسبت به تو انجام داده راضی باشی و بدانی که خدا جز خیر و فضیلت برای تو نمی‌خواهد و نیز بدانی که در تمام این امور اختیار با اوست. پس با اوگذار کردن امور به او بر خدا توکل داشته باش».

پیوستن قطره به دریا

خلاصه این که انسان همه چیز را باید از خدا دانسته و خود را وابسته به قدرت لا یزال او بداند و با این پیوند، هم چون قطره‌ای که به دریا می‌پیوندد، خود را در امواج سهمگین بیندازد و از هیچ

چیز نهراسد، زیرا:

قطره چون متصل به دریا شد

مرحوم نراتی در این باره می‌گوید:

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۳۸، ح ۲۳.
۲. همان.

۳. سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۳.

۴. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۶۵.

هم حیات از او بود هم مرگ از او
درد از او می‌باشد و درمان از او
عذت از او، ذلت و خواری از او
غصه از او، غم از او، شادی از او
محنت از او، رنج از او، راحت از او
می‌نجند ذرّه‌ای بسی امر او
بینایی زو نوا و برگ از او
هم علاج سینه‌ی سوزان از او
صحت از او، رنج و بیماری از او
هم خرابی زو، و آبادی از او
فقر از او، و گنج از او، ذلت از او
جملگی مرهون لطف و قهر او

تعريف توکل از علامه طباطبائی

علامه‌ی طباطبائی می‌فرماید: «حقیقت مطلب این است که نفوذ اراده و رسیدن به مقصود در عالم ماده نیازمند به یک سلسله اسباب و عوامل طبیعی و یک سلسله عوامل روحی و نفسانی است. هنگامی که انسان وارد میدان عمل می‌شود و کلیه عوامل طبیعی مورد نیاز را آماده می‌کند، تنها چیزی که میان او و هدفش فاصله می‌اندازد، همانا تعدادی از عوامل روحی (از قبیل سستی اراده و تصمیم، ترس، غم و اندوه، شتابزدگی و عدم تعادل، سفاهت و کم تجریگی و بدگمانی نسبت به تأثیر علل و اسباب و امثال آن) است.

در چنین وضعی اگر انسان بر خداوند سبحان توکل داشته باشد، اراده‌اش قوی و عزمش راسخ می‌گردد و موانع و مزاحمات روحی در برابر آن خنثی خواهد شد؛ زیرا انسان در مقام توکل، با مسبب اسباب (که غالب بر همه اسباب است) پیوند می‌خورد و با چنین پیوندی دیگر جایی برای نگرانی و تشویش خاطر باقی نمی‌ماند و با قاطعیت، با موانع دست و پنجه نرم می‌کند تا به مقصود برسد.

علاوه بر این، نکته‌ی دیگری که در مورد توکل وجود دارد، بعد غیبی و ماورایی آن است؛ یعنی خداوند متعال شخص متوكل را با امدادهای غیبی «من حیث لا يحتسب؛ از آنجاکه به گمانش نمی‌رسد» مدد می‌رساند که این امدادها از حوزه اسباب عادی و طبیعی فراتر و در ردیف علل مادی قرار دارد و ظاهر آیه‌ی شریفه «وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^۱ چنین امدادی را نوید می‌دهد.

آثاری نیز که در احادیث معصومین درباره‌ی توکل آمده مؤید کلام علامه‌ی طباطبائی

۱. نراقی، مهدی، مثنوی طاقدیس، ص ۳۳۷.

۲. سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۳.

است. مثلاً أمير مؤمنان ﷺ می فرماید: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ذَلِكَتِ الصَّعَابُ وَتَسْهِلَتْ عَلَيْهِ الْأَسْبَابُ وَتَبَوَّءَ الْخَفْضُ وَالْكَرَامَةٌ»^۱ هر کس بر خدا توکل کند سختی ها برای او آسان و اسباب و وسائل برایش فراهم شود و در راحت و وسعت و کرامت قرار گیرد (و زندگی اش به راحتی و آسانیش گزدرا). و در جای دیگر می فرماید: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ سَبَحَانَهُ أَصَائِتَ لَهُ الشُّبَهَاتُ وَكَفَى الْمُؤْنَاتُ وَأَمْنَ الْتَّبَعَاتِ»^۲ هر کس بر خداوند سبحان توکل کند شباهه ها برایش روشن گردد و آنچه لازم دارد کفایت شود و از رنج ها و گرفتاری ها مصون بماند.

این احادیث به موضوع عوامل روحی که در کلام علامه آمده اشاره دارد و با صراحت بر اینکه شخص متوكل بر این گونه مشکلات غالب آید دلالت می کند. از این رو طیره (فال بد) که یکی از عوامل منفی درونی است در روحیه بسیاری از افراد بازتاب های منفی ایجاد می کند ولی در نقوس انسان های متوكل اثر نمی گذارد.

رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: «الطِّيرَةُ شُرُكٌ وَ مَا مِنَّا إِلَّا، وَ لَكُنَّ اللَّهَ يُذْهِبُهُ بِالْتَّوْكِلِ»^۳ طیره (فال بد زدن) شرک است و هیچ یک از مانیست جز این که به آن مبتلا است، اما خدا به وسیله توکل (شومی) آن را از بین می برد.

نکته‌ی اساسی

با اینکه عالم، عالم اسباب است و انسان برای ادامه‌ی زندگی خود چاره‌ای ندارد جز اینکه با استفاده از اسباب و در ارتباط با مردم کارهای خود را انجام دهد، اما نکته‌ی اساسی و مهمی که وجود دارد، این است که انسان در عین اینکه باید در زندگی خود دنبال وسیله و سبب برود، مسبب اسباب را نباید فراموش کند بلکه باید وسائل و اسباب را پرتوی از ذات احادیث و اراده‌ی او بداند، نه اینکه مخلوق را قادر، و خالق را مقهور و مغلوب به حساب آورد، چراکه: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بِالْعِلْمِ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»^۴ هر کس بر خداوند توکل کند کفایت امر ش را می کند. به درستی که خداوند فرمان خود را به انجام می رساند، و خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است.

۱. شرح غرر، ج ۵، ص ۴۲۵.

۲. فهرست غرر، ص ۴۱۸، شماره ۸۹۸۵

۳. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۷۰.

۴. سوره طلاق، آیه ۳.

تمثیل

بسیاری از مانما یشنامه یافیلمی رادر تلویزیون یاسینما دیده‌ایم. و گاهی پشت صحنه آنها را نیز دیده‌ایم. در روی صحنه چیزی جز صحنه نمایش و بازیگران و دکور چیزی به چشم نمی‌خورد. اما پشت صحنه عوامل بسیاری دست اندر کار هستند بعضی از این عوامل کارگردان، فیلم‌بردار، صدابردار، نورپرداز و... است که همه از چشم تماشاگر پنهان هستند. تماشاگر هنگام تماشا آنقدر در روی صحنه غرق است که هیچ توجهی به پشت صحنه و عوامل آن ندارد. اما با اندک توجهی می‌تواند وجود آنها را باور و تصور کند. توکل به خدا و عوامل غیبی که یکی از تعالیم و ارمغان‌های پیامبران است جز این نیست که پیروان خود را به نیروهای غیبی و پشت صحنه آفرینش نیز، توجه دهند. و بگویند همه‌ی اسباب و عوامل، محسوسات در دسترس ما نیستند و انسان و عوامل ظاهری شناخته شده همه‌ی کاره‌ی امور نمی‌باشند. بلکه اسباب اصلی و قوی‌تری در کار هستند.

از این رو، قرآن مجید در موارد متعددی مردم را به این مسئله توجه می‌دهد و می‌فرماید: به دیگران اعتماد نکنید، در گرفتاری‌ها و سختی‌ها به خدا توجه کنید و به طور کلی امور خود را به خدا و اگذارید و با اعتماد بر او دنبال فعالیت خویش بروید، چرا که تمام کارها به دست قدرت اوست:

«يَا أَئِلَّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفَقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَهُ الْعَنْيُ الْحَمِيدُ؛^۱ ای مردم! همه‌ی شما نیازمندان به خدا هستید، تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته‌ی هر گونه حمد و ستایش است».

«قُلْ أَغَيْرُ اللَّهِ أَتَتَّخُذُ وَلَيْتَأْ فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛^۲ بگو آیا غیر از خدا را ولی خود انتخاب کنم در حالی که او آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است؟»

«وَإِنْ يَمْسِسَكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسِسَكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛^۳ اگر خداوند زیانی به تو برساند هیچ کس جز این نمی‌تواند آن را بر طرف سازد، و اگر خیری به تو برساند او بر همه چیز توانا است».

«وَإِنْ يَمْسِسَكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدَكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛^۴ و اگر خداوند (برای امتحان یا کیفر گناه) زیانی به تو برساند هیچ کس جزو

۱. سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۵.

۲. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۴.

۳. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۷.

۴. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۰۷.

آن را برطرف نمی‌سازد و اگر اراده‌ی خیری برای تو کند هیچ کس مانع فضل او نخواهد شد، آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌رساند، و او غفور و رحیم است».

آثار توکل در قرآن

بی تردید، توکل آثار مفید و سازنده‌ای در پی دارد که بر کلیه‌ی شئون فردی و اجتماعی انسان تأثیر می‌گذارد. آثار توکل به حدی عظیم است که تا انسان در این وادی گام ننهد، نمی‌تواند به کنه حقیقتش برسد. برای نمونه به گوشه‌ای از این آثار که از قرآن برداشت می‌شود اشاره می‌کنیم:

۱ - قدرت تصمیم‌گیری

«فَإِذَا عَزَّمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^۱; هنگامی که تصمیم گرفته (قاطع باش و) بر خدا توکل کن، زیرا خداوند متوکلان را دوست می‌دارد».

«فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ»^۲; پس بر خدا توکل کن که تو بر جایگاه حق آشکار قرار داری».

يعنى با توجه به این پایگاه، بر خدا توکل کن و با عزمی راسخ و تصمیمی قاطع به کار خود ادامه بده.

۲ - شجاعت

«وَلَا تُطِعُ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا»^۳; و از کافران و منافقان پیروی مکن و به آزارهای آنها بی اعتمنا باش و بر خدا توکل کن و همین بس که خدا حامی و مدافع (تو) باشد».

«فَعَلَى اللَّهِ تَوَكِّلْ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً»^۴; من تنها بر خدا توکل می‌کنم، شما هم به اتفاق بتان و خدایان باطل خود هر مکر و تدبیری دارید همه را فراهم آورید و هیچ چیز از اسباب و وسائل بر شما مستور نماند».

يعنى شما هر چه در بساط دارید به میدان بیاورید و من هم با توکل بر خدا یک تن به میدان شما و خدایان شما می‌آیم و از هیچ چیز باک ندارم.

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵۹.

۲. سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۷۹.

۳. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴۸.

۴. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۷۱.

۳- عدم سلطه‌ی شیطان بر متوكلان

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ؛^۱ چراکه او (شیطان) بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند تسلطی ندارد».

پس به هر اندازه که ایمان و توکل داشته باشی از زیر سلطه‌ی شیطان بیرون خواهی بود و درنتیجه از آلودگی و انحراف مصون خواهی ماند.

۴- تأثیر ناپذیری از اقبال و ادبار مردم و عدم نگرانی از حوادث

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسِيبِ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ؛^۲ اگر آنها روی (از حق) بگردانند (نگران نباش) بگو خداوند مرا کفايت می‌کند، هیچ معبدی جز او نیست، بر او توکل می‌کنم و او صاحب عرش بزرگ است (و همه‌ی عالم در قبضه‌ی قدرت اوست و تمام قدرتها در برابر قدرت او ناچیز است)».

«وَمَا تَوَفِّيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ؛^۳ و توفیق من جز به خدانيست، تنها بر او توکل دارم و تنها به سوی او باز می‌گردم».

آثار توکل در روایات

در روایات و احادیثی که از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده برای توکل آثار خوبی ذکر شده است که برخی از آنها را یادآور می‌شویم:

۱- قوت و شجاعت

کسی که بر خدا توکل کند از تمامی ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های موجود خود بهره می‌گیرد و شجاعت و قدرت در او شکوفا می‌شود.

پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلَيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛^۴ کسی که دوست دارد قوی‌ترین مردم باشد بر خدا توکل کند».

امام باقر علیه السلام فرمود: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ لَا يُغْلَبُ وَمَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ لَا يُهْزَمُ؛^۵ کسی که بر خدا توکل کند مغلوب نمی‌شود و کسی که به خدا پناهنده شود شکست نمی‌خورد».

۱. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۹.

۲. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۹.

۳. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۸۸

۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۵۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۸۸.

۵. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۸۸

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «اَصْلُ قُوَّةِ الْقَلْبِ التَّوْكِلُ عَلَى اللَّهِ؛^۱ رِيشَهی قوت قلب، توکل بر خدا است».

۲- توکل و همت عالی

حضرت جواد الائمه علیهم السلام فرمود: «الثَّقَةُ بِاللَّهِ تَعَالَى ثَصْنُ لَكُلُّ غَالٍ وَ سُلْمٌ إِلَى كُلِّ عَالٍ»؛^۲ اعتماد به خدای تعالی بهای هر چیز گرانها و نزدیانی به سوی همهی بلندیها (مقامات عالیه) است.

۳- توکل و لزوم کار و فعالیت

«رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَوْمًا لَا يَرْعُونَ قَالَ: مَا أَنْتُمْ؟ قَالُوا: تَحْنَنُ الْمُتَوَكِّلُونَ قَالَ: لَا يَلِ أَنْشَمُ الْمُتَكَلِّكُونَ»؛^۳ پیامبر اکرم علیهم السلام گروهی را دید که (برای کسب روزی) به دنبال کشت و کار نمی‌روند^۴ فرمود: چه می‌کنید؟ گفتند: ما متزلین هستیم و بر خدا توکل می‌کنیم. فرمود: شما متوكل نیستید بلکه متکل یعنی سریار مردم هستید».

توکل و بذل و بخشش

یک روز امیر مؤمنان علیهم السلام گروهی از مردم را دید که با برخورداری از صحت و سلامت، کار را رها کرده و گوشی مسجد نشسته‌اند. فرمود: شما چه کسانی هستید؟ گفتند: ما متزلین هستیم (و بر خدا توکل داریم). فرمود: نه بلکه شما متکل هستید (یعنی شما سریار اجتماع اید و از دسترنج دیگران ارتزاق می‌کنید). اگر بر خدا توکل دارید نشانه‌ی آن چیست؟ گفتند: هر گاه چیزی پیدا کنیم، می‌خوریم و هنگامی که چیزی نداشتم، صبر می‌کنیم. فرمود: سگ‌ها نیز این کار را انجام می‌دهند. گفتند: پس چه کنیم؟ فرمود: همانند ما رفتار کنید. گفتند: شما چگونه عمل می‌کنید؟ فرمود: وقتی چیزی را به دست آوریم در راه خدا می‌بخشیم و هنگامی که چیزی نداریم خداراشکر می‌کنیم.^۵

دعای حضرت سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام به درگاه خدا التماس می‌کند و می‌گوید: «وَبِكَ أَسْتَغْيِثُ، وَإِلَيْكَ أَرْجُو، وَلَكَ

۱. فهرست غرر، ص ۴۱۸، شماره ۳۰۸۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۶۴.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۲۱، ص ۲۸۸.

۴. شاید به علت این که شغل رایج آن روز کشاورزی بوده است و آنها بیکار بودند و فرمود: چکار می‌کنید؟

۵. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۸۹.

ادعو و إِلَيْكَ أَلْجَاوِ بِكَ أُثِيقُ وَإِيَّاكَ أَسْتَعِينُ وَبِكَ أُؤْمِنُ وَعَلَيْكَ اتُوكَلُ وَعَلَى جُودِكِ وَكَرِيمَكَ أَتَكِلُ؛^۱ (پروردگارا) تنها به سوی تو استغاثه می‌کنم و تو را مایه‌ی امید می‌شمارم و تو را می‌خوانم و به تو پناه می‌برم و به تو اطمینان دارم و تو را پشتیبان خود می‌دانم و به تو ایمان می‌آورم و به جود و کرم تو توکل می‌کنم».

و در جای دیگر از خدای متعال می‌خواهد توکلی به او عنایت فرماید از روی صدق و صفا و صمیمیت، و با تمام وجود بر او اعتماد کند:

وَهَبْ لِي صَدْقَ التَّوْكِيلِ عَلَيْكَ؛^۲ (خدایا) به من توفیقی عنایت فرمای که صمیمانه بر ذات اقدس تو توکل و اعتماد کنم».

و اگر کسی به این حد از مقام توکل بر سد که حتی در سخت‌ترین شرایط و بحرانی‌ترین حوادث زندگی -که از نظر ظاهر تمام درهای نجات را به روی خود بسته می‌بیند- تنها بر خدا توکل کند و فقط او را مدیر امور بداند، بی‌شک به بالاترین مرحله‌ی توکل رسیده است.

حضرت ابراهیم ﷺ، و اعتماد بر خدا

یکی از بهترین نمونه و اسوه‌ها برای این نوع توکل همانا حضرت ابراهیم، خلیل الرحمن ﷺ، است، که در آن شرایط حساس به پروردگار خود اعتماد کرد؛ آنگاه که بت پرستان تصمیم گرفتند او را در میان آتش بسوزانند و از بین ببرند.

قرآن کریم چریان را چنین بازگو می‌فرماید:

«قَالُوا حَرِّقُوهُ وَأَنْصُرُوا آلَّهَتُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعْلِيَّنَّ؛^۳ گفتند: او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر کاری از شما ساخته است».

آنقدر برای جمع آوری هیزم کوشش می‌کرددند و به آن اهمیت می‌دادند که مرحوم طبرسی می‌نویسد: «حَتَّىٰ أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ لَيَمْرُضَ فَيُوصَىٰ بِكَذَا وَكَذَا مِنْ مَالِهِ فَيُشَرَّىٰ بِهِ حَطَبٌ وَحَتَّىٰ أَنَّ الْمَرْأَةَ تَغْزَلُ فَتَشَرَّىٰ بِهِ حَطَبًا»؛^۴ کسانی که بیمار بودند و به زنده بودن خود امید نداشته و وصیت می‌کردند که مقداری از مال آنان را صرف خریدن هیزم برای سوزانیدن ابراهیم کنند و حتی برخی از

۱. صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۵۲.

۲. همان، دعای ۵۴.

۳. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶.

۴. طبرسی، تفسیر مجمع البیان، چاپ صیدا، ج ۴، ص ۵۴.

زنان که کارشان پشم ریسی بود (و با این زحمت برای خود مال تهیه می‌کردند) از درآمد آن هیزم تهیه می‌کردند».

فخر رازی می‌نویسد:

«حتّی إنَّ المرأة، لو مرضت قالت: إنْ عافاني الله لاجعلَنَّ حطباً لإبراهيم و نقلوا له الخطبَ على الدوابِ أربعين يوماً؛^۱ اگر زنی مریض می‌شد، نذر می‌کرد چنانچه شفا یابد، مقداری هیزم برای سوزانیدن ابراهیم تهیه کند».

به هر حال، تا آنجاکه توان داشتند، هیزم روی هم انباشتند و آنگاه که هیزم‌ها را آتش زدند و خواستند حضرت ابراهیم را در میان آتش بیفکنند، از شدت حرارت نمی‌توانستند نزدیک آتش بروند تا اینکه شیطان منجنیقی برای آنان ساخت و ابراهیم را بر بالای آن نهادند و او را به آتش پرتاب کردند.

امام صادق ظلیله فرمود: «لَمَّا أُجِلَّ إِبْرَاهِيمُ فِي الْمَنْجَنِيقِ وَأَرَادُوا أَنْ يَرْمُوا بِهِ فِي النَّارِ أَتَاهُ جَبَرَائِيلُ ظلیله فقال: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِبْرَاهِيمُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ لَكَ حاجَةٌ فَقَالَ أَمَا إِلَيْكَ فَلا؛^۲ هنگامی که ابراهیم را بالای منجنیق گذاشتند و می‌خواستند او را در آتش بیفکنند، جبرئیل به ملاقاتش آمد و پس از سلام گفت: آیا نیازی داری که به تو کمک کنم؟ ابراهیم در جواب گفت: آری اما به تو نه! «فَقَالَ جَبَرَائِيلُ فَاسْأَلَ رَبِّكَ؛^۳ جبرئیل به حضرت ابراهیم پیشنهاد کرد (حال که از من کمک نمی‌طلبی) پس، از خدا نیازت را بخواه».

«فَقَالَ: حَسْبِيْ مِنْ سُؤَالِي عَلَمْهٖ بِعَالِيٍّ؛^۴ ابراهیم گفت: همین قدر که از حال من آگاه است کافی است».

آمد از دربار عزت جبرئیل
گفت «أَمَا مِنْكَ يَا جَبَرَائِيلَ لَا
بَا يَكُنْ كَارِ منْ افْتَادَهُ اسْتُ وَ بَسْ
پَسْ زَهْرَ كَسْ باشَدَتْ حاجَتَ بَخَواه
عَلَمَهُ بِالْحَالِ حَسْبِيْ بِالْسُّؤَالِ
لَبْ رَدْفعَ اَوْ بَابِيدَ دَوْخَنْ

چون رها از منجنیق آمد خلیل
گفت «هَلْ لَكَ حاجَةٌ يَا مَجَبَّبِي»
من ندارم حاجتی از هیچ کس
گفت با او جبرئیل ای پادشاه
گفت اینجا هست نامحرم مقال
گَر سزاوار من آمد سوختن

۱. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۲۲، ص ۱۷۸.

۲. مجتمع البیان، ج ۴، ص ۵۵.

۳. تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۳۰۳.

۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۵۶.

شعله‌ها را شاخ نسترون کند
من نمی‌خواهم جز آنچه خواهد او^۱
و سر انجام، برای اینکه کار خود را به خدا واگذاشت و به او اعتماد کرد، آتش بر او گلستان
شد:

«قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بِرْدًا وَ سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ؛^۲ وَ مَا كَفَيْتِمْ: إِي آتش! بَرِ ابْرَاهِيمَ سَرْد وَ سَالِمْ باش». و آنچنان آتش سرد شد که:
«لَوْ لَمْ يَقُلْ سَلَامًا لَا هَلَكَهُ بَرْدُهَا؛^۳ اگر خدای متعال به آتش نمی‌فرمود: «بر ابراهیم سالم باش» و تنها
می‌فرمود سرد باش، جان ابراهیم از سرما به خطر می‌افتداد». آری، کسی که تا این حد بر خدا توکل کند، خداوند متعال نیز او را از گرفتاری‌ها و سختی‌ها
نجات می‌دهد و آتش را تبدیل به گلستان می‌کند.

چند سال زندان برای توسل به غیر خدا

یوسف پیامبر با آن مقام و عظمت که خدای متعال درباره‌ی او می‌فرماید: «إِنَّمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ؛^۴ او از بندگان مخلص مابود». هنگامی که احساس کرد یکی از آن دو نفری که در زندان با او به سر می‌برند آزاد خواهد شد گفت: وقتی از زندان رهایی یافته‌ی نزد سلطان مصر که رفتی به یاد من نیز باش. قرآن می‌فرماید:

«وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا أذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذَكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضَعْ سِنِينَ؛^۵ وَ بِهِ يَكْيَ از آن دو که می‌دانست رهایی می‌باشد گفت: مرا نزد اربابت (سلطان مصر) یاد آور، ولی شیطان یادآوری او را نزد صاحب‌ش از خاطر وی بُرد و به دنبال آن، چند سال در زندان باقی ماند». «وَ اذْكُرْ بَعْدَ أُمَّةً؛^۶ بعد از مدتی یادش آمد که یوسف سالها در زندان مانده بود».

به هر حال، پس از این که حضرت یوسف به غیر خدا توسل جست امام صادق علیه السلام فرمود: « جاءَ جَبَرِيلُ فَقَالَ: يَا يُوسُفُ مَنْ جَعَلَكَ أَحْسَنَ النَّاسِ؟ جَبَرِيلُ نَزَدَ يُوسُفَ آمِدًا وَ گَفَتَ: چه کسی تو را زیباترین مردم قرار داد؟»

۱. نراقی، مهدی، مثنوی طاقدیس، ص ۳۰۹ - ۳۱۰.

۲. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۹.

۳. تفسیر تبيان، چاپ بیروت، ج ۷، ص ۲۶۳.

۴. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۴.

۵. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۴۲.

۶. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۴۵.

«قال: ربی؛ گفت: پروردگارم».

«قال: فَمَنْ حَبِّبَكَ إِلَيْ أَيِّكَ دُونَ إِخْوَانِكَ؟؛ چه کسی فقط تو را از میان برادران ت محظوظ پدرت قرارداد؟»

«قال: ربی؛ گفت: پروردگارم».

«قال: فَمَنْ سَاقَ إِلَيْكَ السَّيَّارَةَ؟؛ چه کسی کاروان را به سراغ تو فرستاد (تا تو را از چاه نجات دهد؟)»

«قال: ربی؛ گفت: پروردگارم».

قال: فَمَنْ صَرَفَ عَنْكَ الْحَجَّارَةَ؟؛ چه کسی سنگ را (که از بالای چاه افکنده بودند) از تو دور کرد؟

«قال: ربی؛ گفت: پروردگارم».

قال: فَمَنْ أَنْقَذَكَ مِنَ الْجُبْ؟؛ چه کسی تو را از چاه نجات داد؟»

«قال: ربی؛ گفت: پروردگارم».

قال: فَمَنْ صَرَفَ عَنْكَ كِيدَالنْسُوَةِ؟؛ چه کسی مکر و حیله‌ی زنان مصر را از تو دور ساخت؟

«قال: ربی؛ گفت: پروردگارم».

قال: فَأَنَّ رَبِّكَ يَقُولُ: مَا دَعَاكَ إِلَى أَنْ تُنْزِلَ حَاجَتَكَ بِمَخْلوقٍ دُونِ الْبَثِ فِي السُّجْنِ إِمَّا قَلْتَ بِضَعْ سَنِينَ^۱، پروردگارت می‌گوید چه چیز سبب شد که حاجت را نزد مخلوق بیری و نزد من نیاوری؟ به همین جهت باید چند سال در زندان بمانی». همین

نتیجه‌ی عدم اعتماد به خدا

نتیجه‌ی توسل به غیر و اعتماد کردن به مردم و روی گرداندن از خدارا با حدیثی از امام صادق علیه السلام بیان می‌کنیم:

شخصی به نام حسین بن علیان می‌گوید: در مجلسی که برای کسب دانش شرکت کرده بودیم نشسته بودم و هزینه‌ی سفر من تمام شده بود. یکی از کسانی که در آن جلسه بود گفت: برای این گرفتاری به چه کسی امیدواری؟ گفت: به فلانی. گفت: به خدا سوگند، حاجت برآورده نمی‌شود و به آرزوی خود نخواهی رسید و مقصودت حاصل نخواهد شد. گفت: از کجا می‌دانی خدا تو را بیامرزد؟ گفت: من از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: در یکی از کتاب‌ها خوانده‌ام که خدای

۱. مجمع الیان، چاپ صیدا، ج، ۳، ص ۲۳۵؛ در تفسیر قرطبی (جزء ۹، ص ۱۹۶) و تفسیر برهان (ج، ۲، ص ۲۵۵) این داستان با تفاوت نقل شده است.

متعال فرموده است: به عزت و عظمت و شرف و بزرگواری و سلطه‌ام بر جمیع ممکنات سوگند که آرزوی هر کس را که به غیر من امید بند ننماید خواهم کرد و لباس ذلت و خواری بر او خواهم پوشاند و او را از پیش خود می‌رانم و از فضل خویش دور می‌کنم. آیا در گرفتاری‌ها غیر من را می‌طلبید در صورتی رفع که گرفتاری‌ها به دست من است؟!
آیا به غیر من امید دارد و در خانه غیر مرامی کوبید با آنکه کلیدهای همه‌ی درهای بسته نزد من است و در خانه‌ی من به روی کسی که مرا بخواند باز است؟!

کیست که در گرفتاری‌های خود به من امید بسته و من امید او را قطع کرده باشم؟!

من آرزوهای بندگانم را پیش خود محفوظ داشتم و آنها به حفظ و نگهداری من راضی نگشتند و آسمان‌ها را از کسانی که از تسبیح من خسته نمی‌شوند (فرشتگان) پر کردم و به آنها فرمان دادم که درهای بین من و بندگانم را بندند، ولی آنان (بندگان) به قول من اعتقاد نکردند. آیا کسی که به غیر من امیدوار است نمی‌داند که اگر برای او حادثه‌ای پیش آید چه کسی غیر از من می‌تواند بدون اذن من گرفتاری او را بر طرف سازد؟ پس چرا از من رویگردان است با اینکه از فضل و کرم خود چیزی به او داده‌ام که از من نخواسته بود، سپس آن را از او می‌گیرم و برگشت آن را از من نمی‌خواهد و از غیر من می‌طلبید؟

او درباره‌ی من چه اندیشه‌ای دارد؟ من که بدون تقاضا و سؤال به او عطا می‌کنم، آیا هنگامی که از من بخواهد به او پاسخ نمی‌دهم؟ آیا من بخیل هستم که بندهام مرا بخیل می‌پندارد؟ آیا هر جود و کرمی از من نیست؟ آیا اغفو و رحمت در دست من نیست؟! مگر من محل آرزوها نیستم؟!

بنابراین چه کسی جز من می‌تواند آرزوها را قطع کند؟!

اگر همه‌ی اهل آسمانها و زمین به من امید بندند و به هر یک از آنها به اندازه‌ی امیدواری همه‌ی آنان بدhem، به اندازه‌ی عضو مورچه‌ای از فرمانروایی و قدرت و ملک من کاسته نمی‌شود و چگونه کاسته شود از ملکی که من سر پرست آن هستم؟

پس بدا به حال آنها که از رحمتم نامیدند و بدا به حال آنها که مرا معصیت کرده و از من پروا ندارند.^۱

بنابراین، انسان باید فقط به خدا اعتماد کند و از دیگران چشم بپوشد که امیر مؤمنان ظیله‌ی فرمود:

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۶؛ بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۷۱، ص ۱۳۰.

«مَن تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ؛^۱ هر کس بر او توکل کند، خدا او را کنایت می‌کند». و نیز فرمود: «وَأَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ تَوَكُّلَ الْإِنَاتِيَةِ إِلَيْهِ؛^۲ به خدا توکل می‌کنم، توکلی با توبه و بازگشت به سوی او».

به هر حالی که باشی با خدا باش
می‌دان این یاوران را به از او یار
تو دل بر دیگری بهر چه بندی
مکن بیگانگی گر آشنایی
پرستش، خاص از بهر خدا کن

دلا همواره تسلیم رضا باش
خدا را دان خدا را خوان به هر کار
چو حق بخشد کلاه سربلندی
خدا را باش اگر مرد خدایی
حدیث دوزخ و جنت رها کن

۱. نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه‌ی ۸۹
۲. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه‌ی ۱۶۱

احسان

ـ دعای روز یازدهم

«اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيَّ فِيهِ الْإِحْسَانَ وَ كَرِّهْ إِلَيَّ فِيهِ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ وَ حَرِّمْ عَلَيَّ فِيهِ السَّخَطَ وَ النَّيْرَانَ بِعَوْنَىكَ يَا غَيَّاثَ الْمُسْتَغْيَثِينَ؛ خُدِّيَا! در این روز احسان و نیکی را در نظرم محبوب گردان و فسق و معصیت را در نظرم ناپسند قرار ده و خشم خود و آتش دوزخ را برابر من حرام گردان، به پاس یاری ات، ای پناه بی پناهان».

به نظر اسلام، عبادت و تقرب به خدا، در نماز، روزه، حج، زیارت، ذکر و دعا خلاصه نمی شود و در مساجد، معابد و مزارها محصور نمی گردد، بلکه انجام دادن مسؤولیت‌های اجتماعی خدمت به بندگان خدا نیز در صورتی که به قصد قربت انجام بگیرد از بهترین عبادت‌ها محسوب می‌شود، که می‌تواند وسیله‌ی خودسازی و تقرب به سوی خدا باشد.

به نظر اسلام، تعبد و سیر و سلوک، مستلزم انزوا و گوشه‌گیری نیست، بلکه می‌تواند با پذیرش مسؤولیت‌های اجتماعی، در متن اجتماع همراه باشد. تعاون در خیر و احسان، نیکوکاری و سعی در برآوردن حوائج مؤمنین و خشنود کردن آنها، دفاع از محرومین و مستضعفین، اهتمام به امور مسلمین، رفع گرفتاری و حل مشکلات آنان و کمک به بندگان خدا، از دیدگاه اسلام جزء عبادت‌های بزرگ محسوب می‌شوند که ثواب آنها از ده‌ها حج و عمره‌ی مقبول هم زیادتر است. هر کس از نعمت و امکانات بیشتری برخوردار است، در احسان به دیگران وظیفه‌ی سنگین‌تری دارد. قرآن کریم در سوره‌ی قصص (۷۶-۸۴) داستان قارون را بیان می‌کند. در ضمن یکی از آیات چهار نکته آمده است:

«وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ؛ در آنچه خدا به تو داده برای آخرت را بطلب!».

«وَلَا تَنْسَ نَصِيبِكَ مِنَ الدُّنْيَا؛ وَبِهِرَاتِ را از دنیا فراموش مکن!».

«وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ؛ وَهمان گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن!».

«وَلَا تَسْبِحِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ؛ وَهرگز در زمین در جستجوی فساد مباش!».

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که خدای متعال فرمود: «الْخَلُقُ عَيْنَالِي فَأَحَبُّهُمْ إِلَيَ الْأَطْفَهُمْ بِهِمْ وَأَسْعَاهُمْ فِي حَوَائِجِهِمْ؛^۱ بندگان، عیال من هستند، پس محبو بترین مردم نزد من کسانی هستند که نسبت به آنها مهربان تر باشند و در رفع نیازهای آنها بیشتر کوشش کنند».

چایگاه مردم

رسول خدا علیه السلام فرمود: «الْخَلُقُ عَيْنَالِ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخَلَقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عَيْنَالَ اللَّهِ وَأَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُرُورًا؛^۲ مردم عیال خدا هستند، پس محبو بترین مردم نزد خدا کسی است که نفعش به عیال خدا برسد و دل خانواده‌ای را شادمان گرداند».

خوشروی

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «بَيْسُمُ الرَّجُلِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ حَسَنَةٌ وَصَرْفُ الْقَدَى عَنْهُ حَسَنَةٌ وَمَا عُيْدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ إِدْخَالِ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ؛^۳ لبخند مؤمن در صورت برادر مؤمنش حسن محسوب می‌شود و رفع گرفتاری او نیز حسن است. خدا به چیزی عبادت نشده که نزد او محبو بتر از خشنود کردن مؤمن باشد».

خوشحال کردن

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِي وَمَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ سَرَّ رَسُولَ اللَّهِ فَقَدْ سَرَّ اللَّهُ وَمَنْ سَرَّ اللَّهَ أَدْخَلَهُ جَنَّةً؛^۴ هر کس مؤمنی را مسرور کند مرا مسرور ساخته و هر کس مرا مسرور گرداند رسول خدا را مسرور نموده است و هر کس رسول خدا را مسرور نماید خدا را مسرور خواهد کرد و کسی که خدا را مسرور نماید داخل بهشت خواهد شد».

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹۹.

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۶۴.

۳. کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۸۸.

۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۴۱۳.

حل مشکلات مردم

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «الْقَضَاءُ حَاجَةٌ امْرِئٍ مُؤْمِنٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ عِشْرِينَ حَجَّةً كُلُّ حَجَّةٍ يُنْفِقُ فِيهَا صَاحِبُهَا مِائَةً أَفْإِ؛^۱ برآوردن حاجت مؤمن نزد خدا محظوظ تر از بیست حج است که در هر حجی صد هزار خرج کند».

قابل توجه صاحب منصبان

حضرت علی علیه السلام فرمود: «آفَةُ الْقُدْرَةِ مَنْعُ الْاْحْسَانِ؛^۲ آفت قدرت، خودداری از نیکی است».

نیکوکاران، پناه مردم در آخرت

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ عِنَادًا مِنْ خَلْقِهِ يَفْرَغُ الْعِبَادُ إِلَيْهِمْ فِي حَوَائِجِهِمْ أُولَئِكَ هُمُ الْآمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛^۳ خدای را بندگانی است که مردم در حوائج خودشان به آنان پناه میبرند، اینان هستند که در قیامت (از عذاب خدا) در امان خواهند بود».

خدمت به خانواده

«خِدْمَةُ الْعِيَالِ كَفَارَةً لِلْكَبَائِرِ وَ يُطْفِئُ غَصَبَ الرَّبِّ؛^۴ خدمت به خانواده کفاره گناهان است و آتش غضب الهی را خاموش میکند».

چنانکه ملاحظه فرمودید احسان و نیکوکاری و خدمت به بندگان خدا و سعی در رفع گرفتاری و حل مشکلات آنان، از دیدگاه اسلام، از عبادت‌های بزرگ محسوب می‌شود که اگر به قصد قربت انجام بگیرد و سیله‌ی پرورش نفس و تقرب الى الله خواهد بود. متأسفانه اکثر مردم، در اثر عدم شناخت صحیح اسلام، از این بخش عظیم و مهم عبادت‌های اسلامی غفلت دارند و عبادت و سیر و سلوک را جز در نماز و روزه و زیارت و دعا و اذکار و اوراد نمی‌دانند. از احسان به انسان‌ها که بگذریم، احسان به حیوانات در متون دینی و اخلاقی از جایگاه و جلوه‌گری خاصی برخوردار است. در این نوشتار به منظور طولانی نشدن مقاله وارد این مبحث نشده‌ایم و صرفاً به ذکر این داستان اکتفا می‌کنیم:

۱. کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۹۳.

۲. محمدی ری شهری، محمد، میران الحکمة، ج ۱، ص ۱۵۲.

۳. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۰۵.

۴. محدث نوری، همان، ج ۱۳، ص ۴۸.

نتیجه‌هی احسان به سگ

جناب آقا میرزا ابوالقاسم عطار تهرانی از مرحوم اعتماد الواقعین تهرانی علیه السلام نقل نمود که فرمود در سالی که نان در تهران سختی بدست می‌آمد، روزی میر غضب باشی ناصر الدین شاه بطاق آب انباری می‌رسد و صدای ناله‌ی سگ‌های را می‌شنود. پس از تحقیق می‌بیند، سگی زاییده و بچه‌هایش به او چسبیده و در اثر بی‌خوراکی پستان‌هایش شیر ندارد و بچه‌هایش ناله و فریاد می‌کنند.

میر غضب باشی سخت متأثر می‌شود. از دکان خبازی که در نزدیکی آن محل بود مقداری نان می‌خرد و جلوش می‌اندازد و همانجا می‌ایستد تا سگ می‌خورد و بالآخره پستان‌هایش شیر می‌آورد و بچه‌هایش آرام می‌گیرند و سرگرم خوردن شیر از پستان‌های مادر می‌شوند.

میر غضب باشی مقدار خوراک یک ماه آن سگ را از آن نانوایی می‌خرد و نقداً پولش را می‌پردازد و می‌گوید: هر روز باید شاگردت این مقدار نان به این سگ برساند و اگر یک روز مسامحه شود از تو انتقام می‌کشم.

در آن اوقات با جمعی از رفقاء میهمانی دوره‌ای داشتند، به این تفصیل که هر روز عصر گردش می‌رفتند و تفریج می‌کردند و برای شام در منزل یکی با هم صرف شام می‌نمودند تا شبی که نوبت میر غضب باشی شد. زنی داشت که تقریباً در وسط شهر تهران خانه‌اش بود و وسائل پذیرائی در خانه‌اش موجود بود و زنی هم تازه گرفته بود و نزدیک دروازه شهر منزلش بود. به زن قدیمی خود پول می‌دهد و می‌گوید: امشب فلان عدد میهمان دارم و برای صرف شام می‌آئیم و باید کاملاً تدارک نمائی! از قبول می‌کند و طرف عصر با رفقاء بیرون شهر رفت، تفریج می‌کنند.

تصادفاً تفریح آن روز طول می‌کشد و مقدار زیادی از شب می‌گذرد هنگام مراجعت رفقاء می‌گویند: دیر شده و سخت خسته شدیم. همین در دروازه که منزل دیگر تو است می‌آئیم. میر غضب باشی می‌گوید اینجا چیزی نیست و در خانه‌ی وسط شهری کاملاً تدارک شده باید آنجا برویم.

بالآخره رفقاء راضی نمی‌شوند و می‌گویند ما امشب در اینجا می‌مانیم و به مختصری غذا قناعت می‌کنیم و آنچه در آن خانه تدارک کرده‌ای برای فردا.

میر غضب باشی ناچار قبول می‌کند و مقدار نان و کباب می‌خرد و آنها می‌خورند و همانجا می‌خوابند.

هنگام سحر از صدای ناله و گریه‌ی بی اختیار میر غضب باشی همه بیدار می‌شوند و از او

سبب انقلاب و گریه اش را می پرسند. می گوید: در خواب امام چهارم حضرت سجاد^{علیه السلام} را دیدم به من فرمود: احسانی که به آن سگ کردی مورد قبول خداوند عالم شد و خداوند در مقابل آن احسان، امشب جان تو و رفاقت را از مرگ حفظ فرمود؛ زیرا زن قدیمی تو از غیظی که به تو داشت سمی تدارک کرده و در فلان محل از آشپزخانه گذاشته بود تا داخل خوراک شماکند، فردا می روی آن سم را برمی داری و مباداً زن را اذیت کنی و اگر بخواهد او را بخوشی رها کن. دیگر آنکه خداوند ترا توفیق توبه خواهد داد و چهل روز دیگر به کربلا سر قبر پدرم حسین^{علیه السلام} مشرف می شوی.

صبح به رفقا می گوید: برای تحقیق صدق خوابم بیایید به خانه‌ی وسط شهری برویم. با هم می‌آیند؛ چون وارد می‌شود، زن تعرّض می‌کند که چرا دیشب نیامدی؟ به او اعتنایی نمی‌کند و با رفاقت ایش به آشپزخانه می‌روند و به همان نشانه‌ای که امام^{علیه السلام} فرموده بود سم را برمی‌دارد و به زن می‌گوید: دیشب چه خیالی درباره‌ی ما داشتی؟ اگر امر امام^{علیه السلام} نبود از تو تلافی می‌کردم لکن به امر مولاًیم با تو احسان خواهم کرد اگر مایلی در همین خانه باش و من با تو مثل اینکه چنین کاری نکرده بودی خواهم کرد و اگر میل فراق داری ترا طلاق می‌دهم و هرچه بخواهی به تو می‌دهم زن می‌بیند رسوا شده و دیگر نمی‌تواند با او زندگی کند طلب طلاق می‌کند او هم با کمال خوشی طلاقش می‌دهد و خوشنودش کرده رهایش می‌کند.^۱

خاطره‌ای از آیة الله بروجردی

آیة الله بروجردی نقل نموده است در ایام اقامتم در بروجرد شبی در خواب دیدم به خانه‌ای وارد شدم گفتند: رسول خدا^{علیه السلام} آنجا حضور دارند، پس از عرض سلام در انتهای مجلس که جا بود نشستم. دیدم حضرت محمد^{علیه السلام} در صدر مجلس جلوس فرموده و بزرگانی از دانشمندان، سادات و زهاد در جوار آن سرور عالمیان نشسته‌اند و مقدم بر آنان و اقرب به رسول اکرم^{علیه السلام} سید جواد طباطبایی برادر کوچک‌تر سید مهدی بحرالعلوم - یکی از نیاکان آیة الله بروجردی - می‌باشد به فکر فرو رفتم که در میان جالسین افرادی هستند که از سید جواد داناتر و زاهدترند؛ یک مرتبه شنیدم که رسول الله^{علیه السلام} بیانی به این مضمون فرمودند: سید جواد به کار مردم و اهل حاجت از همه کوشاتر بود.^۲

۱. دستغیب، سید عبدالحسین، داستان‌های شگفت، ص ۱۴۵-۱۴۷.

۲. مردان علم در میدان عمل، ج ۴، ص ۱۱۷، نقل از خوشابند زندگی، خوبشاوند مرگ ص ۳۳۹ به قلم غلامرضا گلی زواره.

آفت نیکی گردن

هم چنان که هر عمل خیر یا صفت نیکویی، آفته دارد، آفت احسان، صدقه، سخاوت و... منت نهادن است به تعبیر قرآن منت و اذیت موجب باطل شدن صدقات است. بنابراین قرآن با صراحة از این عمل نهی کرده است: **«لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُم بِالْمَنْ وَالْأَذَى»**^۱; بخشش‌های خود را با منت و آزار، باطل نسازید.

امام علی علیه السلام فرمود: «آفة السخاء المَنْ؛^۲ آفت بخشش، منت نهادن است».

مکن از سنگ منت‌اش باطل
نيکي ات شيشه است اي عاقل
يعني منت همچون سنگي است که اگر به شيشه نيكى اصابت کند آن را خرد و بي ارزش
مي‌کند.

۱. سوره‌ی بقره، آیه ۲۶۴.

۲. محمدی ری شهری، محمد، همان، ج ۱، ص ۱۵۰.

رفع حواچن مؤمنین

از قرآن مجید استفاده می‌شود که آنچه به سود مردم باشد، پایدار و جاوید خواهد بود و آنچه سودمند نباشد، مانند کف روی آب، بزودی از میان می‌رود و اثری از آن باقی نمی‌ماند. خداوند متعال می‌فرماید:

«فَأَمَّا الزَّبْدُ فَيَذَهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالُ»^۱ اما کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند [=آب یا فلز خالص] در زمین می‌ماند؛ خداوند اینچنین مثال می‌زند.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه‌ی «وَجَعَلَنِي مُبَارَّ كَأَيْنَ مَا كُنْتُ...»^۲ که درباره‌ی حضرت عیسیٰ نازل گشته می‌فرماید: مقصود از «جَعَلَنِي مُبَارَّ كَأَيْنَ مَا كُنْتُ...»، «جعلني تَقَاعِدًا»^۳ می‌باشد، یعنی خداوند عیسیٰ را برای مردم بسیار سودمند قرار داد. در حدیث دیگری آمده است: آنگاه که از رسول خدا علیه السلام پرسیدند: محبوب‌ترین مردم کیست؟ فرمود: آن کس که وجودش برای مردم سودمندتر باشد.^۴

در حدیثی دیگر آمده است که پیامبر اکرم علیه السلام فرمود:

«الْخَلْقُ عِبَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِبَالَ اللَّهِ وَأَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُرُورًا»^۵ مردم عائله و

۱. سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۷.

۲. سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۳۱.

۳. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۵، حدیث ۱۱.

۴. کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۶۴.

۵. کلینی، همان، ص ۱۶۴.

جیره خواران خداوندند. محبوب‌ترین آنها نزد خدا کسی است که سودش به عائله‌ی خدا بررسد و خانواده‌ای را خوشحال کند».

امام صادق علیه السلام فرمود:

هرکس هفت بار خانه‌ی خدارا طواف کند خداوند عز و جل برای او ثواب شش هزار حسه می‌نویسد و شش هزار گناه از نامه‌ی عمل او محو می‌کند و شش هزار درجه به او می‌دهد (آنگاه اسحاق بن عمار اضافه می‌کند که امام فرمود: خدا شش هزار حاجت او را برمی‌آورد) و سپس امام صادق علیه السلام فرمود: برآوردن حاجت مؤمن برتر از ده طواف است.^۱

رسول خدا علیه السلام فرمود:

«دَخَلَ عَبْدُ الْجَنَّةِ يُعْصِنِ مِنْ شَوْكٍ كَانَ عَلَى طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ فَامْطَأْتُهُ عَنْهُ؛^۲ بِنَدَهَايِ از بَنْدَگَانِ خَدَادِر اثر اینکه شاخه‌ی خاری را از سر راه مسلمین برداشت، اهل بهشت شد».

بعضی از مردم گمان می‌کنند که عبادت تنها به نماز خواندن و روزه گرفتن است و پاره‌ای از اینان به حدی در غفلت و نادانی و خودخواهی فرو رفته‌اند که اگر در برابر دیدگانشان مردم از گرسنگی جان دهنده هیچ متأثر نمی‌شوند. در حالی که این تصور برخلاف منطق قرآن است آن جا که می‌فرماید: «لَيَسَ الْبَرُّ أَنْ تُؤْلُوا أُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَسْرِقِ وَالْمَعْرِبِ وَلَكِنَّ الْبَرُّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّنَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُسْنِي ذُوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِعِهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبُلْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَجِئْنَ الْبُشِّرَ أَوْلَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأَوْلَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»^۳ نیکی، (تنها) این نیست که (به هنگام نماز) روی خود را به سوی مشرق و (یا) مغرب کنید؛ (و تمام گفتگوی شما، در باره‌ی قبله و تغییر آن باشد؛ و همه‌ی وقت خود را مصروف سازید)؛ بلکه نیکی (و نیکو کار) کسی است که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران، ایمان آورده؛ و مال (خود را، با همه‌ی علاوه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و اماندگان در راه وسائلان و برگان، انفاق می‌کند؛ نماز را بر پا می‌دارد و زکات را می‌پردازد؛ و (همچنین) کسانی که به عهد خود - به هنگامی که عهد بستند - وفا می‌کنند؛ و در برابر محرومیت‌ها و بیماری‌ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می‌دهند؛ اینها کسانی هستند که راست می‌گویند: (و گفتارشان با اختنادشان هماهنگ است)؛ و اینها هستند پر هیگاران».

مکرر دیده شده که برخی افراد حتی در مسافرت‌های عبادی مانند زیارت و حج، تمام اوقات

۱. مجلسی، محدث باقر، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۲۶.

۲. محدث قمی، عباس، سفينة البحار، ج ۳، ص ۸۲.

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۷.

خود را به زیارت و دعا و اعمال مستحبه‌ی فردی می‌گذرانند و هیچ کمکی به همراهان و همسفران خود نمی‌کنند با اینکه می‌دانند در میان آنها افراد ضعیف و ناتوان فراوان وجود دارند که سخت به کمک و مساعدت نیازمندند. در هر حال، یکی از اسباب سلوک، حسن سلوک با مردم و حس خیرخواهی نسبت به بندگان خدا است و این احساس، انسان را از خودخواهی و خودبینی بازمی‌دارد و به اخلاق الهی و ملکوتی متخالق می‌سازد. خداوند تعالی می‌فرماید: همچنان که خداوند بافضل و رحمت با شمارفتار می‌کند، شما نیز نسبت به یکدیگر دارای فضل و نیکی باشید «وَلَا تَنْسُوا النَّفَلَ بَيْنَكُمْ»^۱، مباداً این رابطه‌ی فطری و الهی را فراموش کنید.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«أَنَسُكُ النَّاسُ نُسَكًا أَنْصَحُهُمْ جَيِّبًا وَأَسْلَمُهُمْ قَلْبًا لِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ؛^۲ عابدترین مردم، کسی است که نسبت به مردم خیرخواه‌تر از دیگران و نسبت به تمام مسلمین سليم القلب‌تر و با صفاتی باشد».

امام صادق علیه السلام به سفیان بن عینیة فرمود:

«عَلَيْكَ بِالثَّصِيرِ اللَّهُ فِي خَلْقِهِ فَلَنْ تَلَقَاهُ بِعَقْلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ؛^۳ بر تو باد که به خاطر خداوند خیرخواه بندگان او باشی و بدان که هیچگاه خدا را به کاری برتر از این، دیدار نخواهی کرد». بنابراین، اگر مرجع حاجات مردم شدیم باید خوشحال باشیم که خدا ما را دوست می‌دارد، و چنانچه در خانه یا دفتر کارمان به روی مردم بسته شد و مردم به ما مراجعه نکردند یا نتوانستند مراجعه کنند، بدانیم که از رحمت خدا محروم شده‌ایم و باید به جای خوشحالی، ناراحت و اندوهگین باشیم.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ آمده است:

«أَقْرَبُكُمْ عَدًّا مِنِّي فِي الْمَوْقِفِ أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ وَآدَأُكُمْ لِلْأَمَانَةِ وَأَوْفَاكُمْ بِالْعَهْدِ وَأَخْسَنُكُمْ خُلُقاً وَأَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ؛^۴ نزدیکترین شما به من در روز قیامت کسانی هستند که در گفتار راستگویی و در امانت داری استوارتر و در عهد و پیمان باورفایر و در اخلاق نیکوتر و نسبت به مردم نزدیکتر و خدمت گزارتر باشند».

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«ای رفاعه! به خدا و محمد و علی علیهم السلام ایمان نیاورده است کسی که هرگاه برادر مؤمن او برای رفع

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۷.

۲. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۳.

۳. کلینی، همان، ص ۱۶۴.

۴. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷۲، ص ۹۴.

حاجتی نزد وی باید، با چهره‌ی باز با او برخورد نکند. اگر بتواند خود حاجت او را برآورده باید در این باره به سرعت اقدام کند و اگر نمی‌تواند، نزد دیگران برود تا حاجت او را برآورده سازد، و اگر کسی غیر از این باشد که برایت وصف کردم هیچ گونه ولايت و رابطه‌ای بین ما و او نیست.^۱

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ فِي تَرَاحِمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ بِمَنْزِلَةِ الْجَسَدِ الْواحِدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عَضُُوٌ وَاحِدٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالْحُمْنِيِّ وَالسَّهَرِ»^۲ مؤمنان از نظر مهروزی و عطفت نسبت به یکدیگر مانند یک پیکرند که هرگاه عضوی از آن چهار دردی شود سایر اعضاء [از راه تب و بیداری و ناراحتی] همدردی خود را با آن عضو ابراز می‌دارند و به کمکش می‌شتابند.

بعید نیست که این حدیث شریف، الهام بخش سعدی شیرازی در شعر معروفش باشد که می‌گوید:

که در آفرینش ز یک گوهرند	بني آدم اعضای یکدیگرند
دگر عضوها را نماند قرار	چو عضوی به دردآورد روزگار
نشاید که نامت نهند آدمی ^۳	توکز محنث دیگران بی غمی

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که رسول خدا ﷺ در منی خطبه‌ای ایراد کرد و در ضمن آن فرمود:

«الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَى دِمَائُهُمْ وَيَسْعَى بِذَمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ هُمْ يَدْعُ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ؛»^۴ مسلمانان با هم برادرند، ارزش خون آنها با یکدیگر برابر است و تعهد و امانی که کوچکترین فرد آنها بددهد برای همه‌شان محترم است و آنها در برابر ییگانگان، یکدل و یکدست به هم پیوسته و مشکل‌اند.

بنابراین، فرد مسلمان هیچگاه نباید نسبت به ناراحتی‌ها و گرفتاری‌های سایر مسلمانان بی‌تفاوت و از اوضاع و احوال آنها بی‌خبر باشد، چون کسی که در این گونه مسائل بی‌تفاوت باشد، به طریق اولی در مورد مسائل مهمنتری که در اجتماع رخ می‌دهد عکس العملی از خود نشان نخواهد داد. این گونه افراد، خودآگاه یا ناخودآگاه، دچار خودخواهی خاصی هستند که جزو خود به هیچ کسی نمی‌اندیشند و از روح تعاون و نیکوکاری برخوردار نیستند با اینکه قرآن

۱. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷۲ ص ۱۷۶.

۲. سفينة البحار، ج ۱، ص ۱۳.

۳. کلیات سعدی، ص ۲۵، البته رسول خدا ﷺ جامعه‌ی مسلمین را به منزله‌ی پیکر واحد دانسته نه جامعه‌ی بشریت را، و حق هم همین است، زیرا جامعه‌ی کفر و نفاق نمی‌تواند پیکر واحد باشد، که در کفر و نفاق جز جنگ و نراع و خودخواهی و فربیت چیزی وجود ندارد و نیز کفر و ایمان در یک جانمی گنجد.

۴. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، چاپ بیروت، ج ۱۹، ص ۵۵.

مجید مسلمین را به همکاری و تعاون در کارهای خیر دعوت می‌کند و می‌فرماید:

«تَعَاوُنًا عَلَى الْبِرِّ وَالْتَّقَوِيِّ؛^۱ در راه نیکی و پرهیزگاری به یکدیگر کمک کنید...».

افراد بی‌تفاوت و خودخواه لزوم تعاون و همکاری در نیکوکاری و سالم‌سازی اجتماع را که یک اصل مهم اسلامی است، نادیده می‌گیرند. با اینکه طبق این اصل، تمام مسلمین وظیفه دارند در کارهای نیک و پسندیده به کمک یکدیگر بستابند. بنابراین، کسی که می‌خواهد متخلص به اخلاق حسنی باشد، باید بکوشد تاروح همیاری و همدردی را در خود ایجاد کند و با ریاضت و اقدام عملی، حالت بی‌تفاوتی و خونسردی را به خونگرمی و سوز و گذاز و حسن فردگرایی را به روح اجتماعی مبدل سازد؛ یعنی همین که احساس ناراحتی و نیاز را در برادر دینی خود دید بی‌درنگ وارد عمل شود و در رفع مشکل او اقدام مقتضی معمول دارد و چه بهتر آنکه پیش از تقاضا و استغاثه‌ی او در مقام یاری و اغاثه برآید تا برادر دینی به ذل سؤال دچار نشود.

رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود:

«مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُ بِأَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ وَمَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيَسْ بِمُسْلِمٍ؛^۲ کسی که روز را آغاز نماید و به امور مسلمین همت نگمارد و در اندیشه‌ی کارهای آنان نباشد از آنها نیست، و کسی که بشنود مردی فریاد می‌زند و کمک می‌طلبد و به او کمک نکند مسلمان نیست.» از احادیث استفاده می‌شود که هر کس امکانات خداداده را در رفع حوایج برادران دینی به کار نگیرد قهراً آن را در خدمت گناه و دشمنان خدا قرار خواهد داد.

ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

«أَئِمَّا رَجُلٌ مِّنْ شَيْقَنَا أَتَى رَجُلًا مِّنْ إِخْرَانِهِ فَاسْتَعَانَ بِهِ فِي حَاجَتِهِ فَلَمْ يُعِنْهُ وَهُوَ يَقْدِرُ إِلَّا بِتَلَاهُ اللَّهُ بِأَنْ يَقْضِي حَوَائِجَ غَيْرِهِ مِنْ أَعْدَائِنَا يُعَذِّبُهُ اللَّهُ عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛^۳ هر یک از شیعیان ما که نزد یکی از برادران دینی خود برود و از او کمک بخواهد و او با اینکه می‌تواند وی را یاری دهد کوتاهی کند خدای متعال او را گرفتار می‌کند که حاجت دشمنان ما را برآورد؛ تا بدين و سیله خداوند در روز قیامت او را عذاب کند».

خواری دنیا و آخرت

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۲.

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۶۴.

۳. کلینی، همان، ص ۳۶۶؛ معراج السعاده، ص ۳۸۵.

«ما مِنْ مُؤْمِنٍ يَخْدُلُ أَخَاهُ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى نُصْرَتِهِ إِلَّا خَذَلَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ؟^۱ هر مؤمنی که برادر دینی خود را یاری ندهد با اینکه قدرت این کار را دارد خداوند او را به حال خود و آگذارده در دینا و آخرت خوار و ذلیلش کند».

خیانت به خدا و پیامبر ﷺ

در روایت دیگری آمده است کسی که از برآوردن حاجت برادر دینی خود دریغ ورزد به خدا و رسول خیانت کرده و اهل جهنم است. امام صادق علیه السلام فرمود:

هر مؤمنی که دست رد بر سینه‌ی برادر نیازمندش بزند با اینکه می‌تواند از پیش خود یا دیگران نیاز او را برآورد خداوند روز قیامت او را باروی سیاه و چشم کبود و دست‌های به گردن بسته و امی دارد و سپس گفته می‌شود: این است آن خیانتکاری که به خدا و پیامبر ش خیانت کرده. آنگاه دستور داده می‌شود که وی را به دوزخ ببرند.^۲

داستان

ابراهیم ساربان، یکی از شیعیان و دوستان ائمه علیهم السلام بود. برای کاری اجازه خواست تا خدمت علی بن یقطین برسد، ابراهیم، مردی شتربان و علی بن یقطین وزیر هارون الرشید بود. از نظر ظاهر، او را آن شأن نبود که شخصاً پیش وزیر برود (اینک مشاهده کنید اسلام چگونه این تعینات و مزایای پوشالی را لغو کرده و بر تقوی و پرهیز گاری امتیاز به اشخاص داده است) علی بن یقطین، ابراهیم را اجازه نداد و از ورودش جلوگیری کرد. همان سال پس از مدت‌ها علی به عنوان حج مسافرت نمود در مدینه خواست شرفیاب خدمت موسی بن جعفر علیه السلام شود، حضرت اجازه‌ی ورود ندادند. هر چه صبر کرد رخصت نیافت، روز دوم در بیرون خانه، آن حضرت را ملاقات نمود و عرض کرد: ای سید من تقصیرم چه بود که مرا راه ندادید.

امام علیه السلام فرمود: به جهت آن که تو مانع ورود برادرت ابراهیم ساربان شدی خداوند ابا و امتناع فرمود از این که سعی ترا در این حج قبول فرماید مگر بعد از آن که ابراهیم را راضی کنی.

علی بن یقطین عرض کرد من ابراهیم را در این هنگام چگونه ملاقات کنم و او در کوفه و من در مدینه ام. فرمود: شامگاه تنها به بقیع می‌روی بدون این که کسی از علمان و همراهان تو متوجه شود، در آنجاشتری آماده خواهی یافت بر آن شتر سوار می‌شوی به کوفه خواهی رسید. علی اول

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۷۱، ص ۳۱۲ و ج ۷۷، ص ۱۷.

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۶۷؛ معراج السعاده، ص ۳۸۵.

شب به بقیع رفت، همان شتری که حضرت فرموده بود در آنجادید سوار شد، در اندک زمانی در خانه‌ی ابراهیم ساربان رسید شتر را خوابانید و در راکوبید. ابراهیم پرسید: کیست؟ گفت: علی بن یقطین. ابراهیم گفت: علی بن یقطین بر در خانه‌ی ساربان چه می‌کند؟ علی تقاضا کرد، بیرون بیا که پیش آمد بزرگی واقع شده. او را سوگند داد که اجازه‌ی ورود بدهد.

ابراهیم اجازه داد، داخل شد. گفت: ای ابراهیم! مولای من از پذیرفتن عالم امتناع ورزیده مگر آنکه تو از من خشنود شوی. علی بن یقطین صورت خود را بر خاک گذاشت و ابراهیم را قسم داد که پاروی صورتش بگذارد و با پای خود روی او را بمالد. ابراهیم نپذیرفت، آنقدر سوگند داد و اصرار ورزید تا قبول کرد. ساربان پای خویش را بر صورت و زیر گذاشت و گونه‌ی او را با پای خشن خود مالید. علی در آن هنگام می‌گفت (اللهم اشهد) خدا! یا تو گواه باش که ابراهیم از من راضی شد. آنگاه بیرون آمد و سوار شتر گردید همان شب به مدینه برگشت و بر در خانه‌ی موسی بن جعفر^{علیه السلام} شتر را خوابانید. حضرت او را اجازه‌ی ورود داد. امام رضایت ابراهیم را پذیرفت و علی بن یقطین شادمان گردید.^۱

کمک در حل مشکل مسکن

امام صادق^{علیه السلام} فرمود:

«من کائت لَهُ دَارٌ فَاحْتَاجَ مُؤْمِنٌ إِلَى سُكُنَاهَا فَمَنَعَهُ إِيَّاهَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا مَلَائِكَتِي أَبْخُلُ عَبْدِي عَلَى عَبْدِي بِسُكُنَ الدَّارِ الدُّنْيَا وَعَزَّتِي وَجَلَالِي لَا يَسْكُنُ جَنَانِي أَبْدًا»^۲ کسی که خانه‌هایی دارد و مؤمنی به اقامت در آن نیازمند باشد با این حال او را از اقامت در آن خانه محروم کند خدای عز و جل به فرشتگانش خطاب می‌کند: ای فرشتگان من! چرا این بندۀ از واگذاردن خانه‌اش به بندۀ دیگر بخل ورزید؟ به عزّت و جلال مسکن گردید که او هرگز ساکن بهشت من نخواهد شد».

این روایات و نمونه‌های فراوانی از این قبیل، بیان کننده‌ی آن است که اگر کسی بتواند نیاز برادر ایمانی خود را برأورد و کوتاهی کند، مورد غصب خداوند متعال قرار خواهد گرفت و ذلت و خواری دنیا و آخرت را برای خویش آماده ساخته است.

امام صادق^{علیه السلام} می‌فرماید:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيَسْأَلُنِي الحاجَةَ فَأُبَادِرُ بِقَضَائِهِ مَحَافَةً أَنْ يَسْتَغْنِي عَنْهَا فَلَا يَجِدُ لَهَا مَوْعِدًا إِذَا جَاءَتْهُ»^۳

۱. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۱۱، احوال موسی بن جعفر(ع)، منتهی الامال ج ۲، ص ۱۶۵.

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۶۷.

۳. مجلسی، محمد باقر، همان، چاپ بیروت، ج ۷۱، ص ۲۸۶ و ۳۱۷.

کسی که برای حاجتی نزد من آید از ترس اینکه نکند حاجت او از طریق دیگری برآورده شود زودتر اقدام می‌کنم و نیاز وی را برمی‌آورم تا این توفیق نصیب من گردد».

ثواب رفع حوايج مؤمنان

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ قَضَى لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ حاجَةً قَضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مائَةً أَلْفِ حاجَةٍ مِنْ ذَلِكَ، أَوْلُهَا الْجَنَّةُ وَمِنْ ذَلِكَ أَنْ يُدْخَلَ فَرَائِنَةً وَمَعَارِفَةً وَإِخْوَانَةً الْجَنَّةَ بَعْدَ أَنْ لَا يَكُونُوا نُصَابًا»^۱ کسی که به استهای برادر دینی خود را برآورد خداوند عالم در روز قیامت صد هزار خواسته ای او را برمی‌آورد که نخستین آنها بهشت است و از جمله‌ی این پاداش‌ها آن است که خویشان و آشنايان و برادران دینی او را نیز وارد بهشت می‌کند به شرط اینکه ناصیب نباشد».

و نیز فرمود:

«قَضَاءُ حاجَةِ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عِتْقِ الْفِرَقَيْهِ وَخَيْرٌ مِنْ حُمْلَانِ الْفِرَسِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛^۲ روا ساختن حاجت مؤمن از آزاد ساختن هزار بند و بار کردن هزار اسب در راه خدا [فرستادن به جهاد] بهتر است».

و در روایت دیگر فرمود:

«مَا قَضَى مُسْلِمٌ مُسْلِمٌ حاجَةً إِلَّا نَادَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيَّ تَوَابُكَ وَلَا أَرْضَى لَكَ بِدُونِ الْجَنَّةِ»^۳ هر مسلمانی که حاجت مسلمان دیگر را برآورد خداوند متعال به او ندا می‌دهد که ثواب تو با من است و به کمتر از بهشت برای تو راضی نمی‌شوم».

در حدیثی که امیر مؤمنان عليه السلام از رسول گرامی اسلام عليه السلام نقل کرده است می‌خوانیم:
«مَنْ قَضَى لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ حاجَةً كَانَ كَمَنْ عَبْدَ اللَّهِ دَهْرَهُ»^۴ کسی که حاجت برادر دینی خود را برآورد مانند کسی است که همه‌ی عمر خدا را عبادت کرده باشد».

و فرمود:

«مَنْ سَعَى فِي حاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَكَانَتْمَا عَبْدَ اللَّهِ تِسْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ صَائِمًا نَهَارَهُ قَائِمًا لَيْلَهُ»^۵ کسی که برای برآوردن حاجت برادر مؤمن خود کوشش کند مانند این است که نه هزار سال خدا را عبادت کرده

۱. کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۹۳، حدیث ۱ با اندکی تغارت.

۲. کلینی، همان، حدیث ۳؛ مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷۱، ص ۳۳۴.

۳. کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۹۴.

۴. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷۱، ص ۳۰۲.

۵. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷۱، ص ۳۱۵.

باشد که روزها را به روزه داری و شب را به شب زنده داری بگذارند».

همچنین امیر المؤمنین علیه السلام به کمیل بن زیاد فرمود:

«یا کمیل، مُرْ أَهْلَكَ أَنْ يَرُو حُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ، وَ يُدْلِجُوا فِي حَاجَةٍ مَّنْ هُوَ نَائِمٌ. فَوْ أَلَّذِي وَسِعَ سَمْعَهُ الْأَصْوَاتُ، مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْبًا سُرُورًا إِلَّا وَ خَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفًا. فَإِذَا نَزَّلْتَ بِهِ نَائِبَةً جَزِئِ إِلَيْهَا كَالْمَاءُ فِي انْجِدَارِهِ حَتَّى يَطْرُدَهَا غَنْهَ كَمَا تُطْرُدُهَا غَرِيبَةُ الْأَلْبِيلِ»^۱؛ ای کمیل! خاندان و خویشان خود را وادر کن که روزها در پی کسب فضایل و مکارم باشند و شبها در انجام حوایج مردمی که خوابند بکوشند. سوگند به کسی که تمام صداها را می شنود، هر کس سرور و خوشحالی در قلبی ایجاد کند خداوند به عوض آن برایش لطف و مهربانی می آفریند که هرگاه مصیبت و اندوهی به او بر سر این لطف مانند آب به سوی آن سرازیر می شود تا آن مصیبت را از او دور کند، همان گونه که ساربان شتر غریب را از گله دور می سازد».

بانگاهی گذرا به متون دینی ملاحظه می شود، آنقدر درباره‌ی اهمیت کمک به برادران دینی و برآوردن حوایج آنان سفارش شده است که اگر کسی برای رفع حاجت برادر دینی خود گام بردارد ولی موفق نشود باز هم اجر زیادی نزد خدا دارد، تا آنچاکه امام باقر علیه السلام فرمود:

«أَوْحَى اللَّهُ عَرَّوَ جَلَّ الِّي مُوسَى إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ يَتَرَبَّ إِلَيَّ فَأَخْكُمُهُ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ وَمَا تِلْكَ الْحَسَنَةُ؟ قَالَ يَمْشِي مَعَ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فِي قَصَاءِ حَاجَتِهِ قُضِيَتْ أَوْ لَمْ تُقْضَ؟^۲ خَدَى عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مُوسَى علیه السلام وحی فرمود: همانا از جمله‌ی بندگانم کسی است که به وسیله‌ی حسن و کار نیک به من تقرب جوید و من اورا در بهشت حاکم سازم [بهشت را در اختیار او گذارم]. موسی عرض کرد: پروردگار! آن کار نیک چیست؟ فرمود: اینکه همراه برادر مؤمنش در راه برآوردن حاجت او گام بردارد، چه آنکه بر آورده شود یا نشود».

امام صادق علیه السلام فرمود:

«وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْشِي لِأَخِيهِ فِي حَاجَةٍ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ يُكْلُلُ حُطُوَّةً حَسَنَةً وَ حَطَّ عَنْهُ سَيِّئَةً وَرَفَعَ لَهُ بِهَا ذَرَجَةً»^۳؛ هر مؤمنی که برای برآوردن حاجت برادر مؤمن خود گام بردارد خداوند متعال برای هر قدمی یک ثواب می نویسد و یک گناه از او کم می کند و یک درجه در بهشت به مقام او می افزاید».

در روایتی رسول خدا علیه السلام فرمود:

۱. فیض الاسلام، نهج البلاغه، حکمت ۲۴۹.

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۹۵.

۳. مفید، اختصاص، ص ۲۷.

«مَنْ مَسَّنِي فِي حَاجَةٍ أَخْيَهُ الْمُسْلِمُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حُكْمِهِ سَبْعِينَ حَسَنَةً وَكُفْرَ عَنْهُ سَبْعِينَ سَيِّئَةً»^۱ کسی که جهت برآوردن حاجت برادر مسلمان خود گام بردارد خداوند متعال برای هر قدمی هفتاد شواب در نامه‌ی عمل او می‌نویسد و هفتاد گناه او را می‌بخشد.^۲

رفع حاجت مؤمن برتر از اعتکاف

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: مَشْئُ الرَّجُلِ فِي حَاجَةٍ أَخْيَهُ الْمُؤْمِنُ يُكَتَّبُ لَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَيُمْحَى عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ وَيُرَفَعُ لَهُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ... وَيُعَدَّلُ عَشْرَ رِقَابٍ وَأَفْضَلُ مِنْ اعْتِكَافٍ شَهِيرٍ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ؛^۲ إِمامٌ صَادِقٌ لِلَّهِ فَرْمُودٌ: بِرَاهِ رَفْتَنْ مَرَدَ درِ انْجَامْ حَاجَتْ وَگَرْهَ گَشَائِيِّيِّ بِرَادِرْ مَؤْمَنْشَ دَهْ حَسَنَتْهَ شَوَّدَ وَدَهْ سَيِّئَهَ اَزَ اوْ مَحْوَرَگَرَددَ وَدَهْ درْجَهَ بالاً روَودَ... وَبَرَابَرَ آزادَ كَرَدنَ دَهْ بَرَ دَهْ وَبِالآتَرِ اَزْ اعْتِكَافٍ يَكَ مَاهَ درِ مَسْجِدِ الْحَرَامِ اَسْتَ».

دو تذکر لازم

۱. عرض حاجت نزد برادران دینی دلیل بر امید و اعتماد و اتکای به آنها است. انسان باید در برابر این احساس عملاً به گونه‌ای برخورد کند که موجب تضعیف آن نشود بلکه آن را تأیید و تأکید نماید، همان‌گونه که امام صادق علیه السلام فرمود: «**كَفَىٰ بِالْمَرءِ اِعْتِدَادًا عَلَىٰ أَخْيَهِ أَنْ يُنْزَلَ بِهِ حَاجَتَهُ**»^۳ در اثبات اعتماد به برادر دینی همین بس که شخص حاجتش را نزد او آورد.
 ۲. در فرهنگ اسلامی از حوایج مردم تعبیر به نعمت و رحمت شده است. بنابراین، افرادی که در اثر تمکن مالی یا موقعیت خاص اجتماعی در معرض هجوم امواج تقاضاهای و حاجت‌ها واقع می‌شوند باید بدانند که درهای رحمت الهی به روی آنان گشوده شده و هیچ کس از فراوانی نعمت خسته و ملول نمی‌شود به این جهت حضرت امام حسین عليه السلام فرمود: «**إِنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ يَنْعَمُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَلَا تَمْلَوْا النَّعَمْ**»^۴ از نعمت‌های خدا این است که مردم حوایج خود را نزد شما می‌آورند، پس، از نعمت‌های خدا [که حاجت مردم است] ناراحت نشوید».

همچنین امام هفتم عليه السلام در ضمن روایتی فرمود:

١. غزالى، مكاشفة القلوب، ص ١٣١

۲۸۴، همان، کلینی

^۸. کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۹۸، ۱۳۱.

۴. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۷۱، ص ۳۱۸.

«مَنْ أَتَاهُ أخْوَهُ الْمُؤْمِنُ فِي حَاجَةٍ فَإِنَّمَا هِيَ رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَاقَهَا إِلَيْهِ؛^۱ كُسْيَ كَهْ بَرَادِرْ مُؤْمِنْ حاجتمند او نزد وي برو د تا نيازش را بطرف سازد رحمتی است که خدا به سوی او فرستاده است».

بنابراین، هر انسان مسلمانی باید از این نعمت‌ها و رحمت‌های پروردگار بخوبی استقبال کند و تا آنجاکه توان دارد در برآوردن حاجت حاجتمندان بکوشدو در صورتی که قدرت نداشته باشد حداقل با بیانی امیدوارکننده جوابش را بدهد، که پیامبر اکرم ﷺ این گونه بود:

«مَنْ سَأَلَهُ حَاجَةً لَمْ يَرُدَّهُ إِلَّا بِهَا أَوْ يَمْسُوِّرُ مِنَ الْقَوْلِ؛^۲ یعنی آن حضرت ﷺ هیچ‌گاه صاحب حاجت را برنمی‌گرداند مگر با حاجت برآورده شده و در صورتی که توان برآوردن حاجت او را نداشت حداقل با سخنان امیدوار کننده پاسخ او را می‌داد».

به هر حال، اگر کسی نمی‌تواند نیاز نیازمندی را برآورد باید به گونه‌ای با او سخن بگوید که دلشکسته و مأیوس نشود.

قرآن مجید می‌فرماید:

«وَإِمَّا تُعِرِضُنَّ عَنْهُمْ أَبْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا؛^۳ و هرگاه از آنها [مستمندان] روی بر تابی و انتظار رحمت پروردگاری را داشته باشی (تاگشایشی در کارت پدید آید و به آنها کمک کنی) با گفتار نرم و آمیخته با لطف با آنها سخن بگو».

رسول گرامی اسلام ﷺ پس از نزول این آیه هنگامی که کسی از ایشان چیزی طلب می‌کرد و حضرت چیزی نداشت که به او بدهد می‌فرمود:

«يَرْزُقُنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِنْ فَضْلِهِ؛^۴ امیدوارم خدا ما و تو را از فضیلش روزی دهد».

از این رو کسی که نمی‌تواند حاجت نیازمندی را برآورد باید با گفتن سخنانی امیدوار کننده از قبیل اینکه «امیدوارم خدا نیازت را بطرف کند، من نیز تا آنجاکه در توان داشته باشم برای تو تلاش می‌کنم» او را دلداری دهد نه اینکه با پرخاشگری و تندی با او روبرو شود و او را نامید برگردداند. چنین کسی در آخرت در امان خدا نخواهد بود، زیرا کسانی در امان خواهند بود که در دنیا پناهگاه صاحبان حاجت باشند و این همان است که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عِبَادًا مِنْ خَلْقِهِ فِي أَرْضِهِ يَقْرَعُ الْعِبَادُ إِلَيْهِمْ فِي حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ اولئک هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَفَّاً

۱. کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۹۶، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۷۸، حدیث ۹.

۲. فیض کاشانی، محسن، المحجّه البیضاوی، ج ۴، ص ۱۶۱.

۳. سوره‌ی اسراء، آیه ۲۸.

۴. طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۱۱.

آئِنونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ خدای متعال در روی زمین بندگانی دارد که مردم در انجام خواسته‌های دنیوی و اخروی خود به آنان پناه می‌برند و آنها مؤمنان حقیقی بوده و روز قیامت در امان خدا هستند».

همه ساله حج نمودن، سفر حجاز کردن
 ز مدینه تابه مکه، سر و پا بر هنر رفتن
 دو لب از برای لبیک، به وظیفه باز کردن
 ز ملاحتی و مناهی، همه احتراز جستن
 شب جمعه‌ها نخفتن، با خدای راز گفتن
 ز وجود بی نیازش، طلب نیاز کردن
 که به روی نامیدی، درسته باز کردن
 به خدا که هیچ کس را، ثمر آنقدر نباشد

زهد

دعای روز دوازدهم

«اللَّهُمَّ زَيِّنِي فِيهِ بِالسُّترِ وَ الْغَفَافِ وَ اسْتُرْنِي فِيهِ بِلِبَاسِ الْقُنُوعِ وَ الْكَفَافِ وَ احْمِلْنِي فِيهِ عَلَى الْعَدْلِ وَالإِنْصَافِ وَ آمِنْيِ فِيهِ مِنْ كُلِّ مَا أَخَافُ بِعِصْمَتِكَ يَا عِصْمَةَ الْخَائِفِينَ؛ خَدِيَا! در امروز، مرا به زیور ستر و عفت بیارای، و به جام قناعت و کفاف بپوشان و به کار عدل و انصاف وادار، و از هر چه می ترسم ایمن ساز، ای نگهدار و عصمت خدا ترسان».

زهد آن است که انسان به اختیار، نسبت به چیزی که میل و رغبت طبیعی به آن هست بی رغبتی نشان دهد و زیبایی و ارزش‌های آن را ناچیز بشمارد. قرآن کریم آنگاه که برادران یوسف او را به عنوان برد و غلام به بهایی اندک و ثمنی بخس بفروختند می‌فرماید: «... وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ؛^۱ آن‌ها درباره‌ی برادرشان، یوسف، زهد و رزیدند که او را با قیمت ناچیزی مبادله کردند». آن‌ها در اثر حسد نخواستند یوسف را در میان خود ببینند و پدر را سال‌ها به فراقش مبتلا کردند.

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد آن که یوسف، به زر ناسره بفروخته بود این مفهوم در واژه‌ی زهد تعبیری عرفی و لغوی است که در گفتار معمولی به کار می‌رود. اما زهد به عنوان یک فضیلت اخلاقی و معنوی، مفهوم والای دارد که در لسان عرفا یکی از منازل عبودیت است.

۱. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۰

به تعبیر دیگر، زهد عبارت است از دل کشیدن از دنیا و حرکت به سوی منازل آخرت، و تفسیر این مفهوم دقیق و ظریف در یک جمله و یک کتاب نمی‌گنجد و به همین جهت در کلمات عرفان و علمای اخلاق درباره‌ی آن تعابیر گوناگون و متشابهی دیده می‌شود که هر کدام به بعدی از ابعاد آن اشاره دارد، ولی با توجه به این که این واژه حاکمی از یک معنای ظریف عرفانی و مذهبی است، بهتر آن است که در تعریف آن از زبان وحی و پیشوایان مذهب و عرفان دینی الهام بگیریم و حدود و تغور آن را در همان محدوده تبیین نماییم.

قرآن کریم در دو جمله‌ی کوتاه تعریفی جامع و شامل آورده که دارای یک دنیا حکمت و معرفت است.

قرآن می‌فرماید: «إِلَيْكُمْ تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَخُوا بِمَا آتَاكُمْ»؛^۱ اگر اقبال و ادب از دنیا، و بود و نبودش، نزد شما یکسان باشد، به طوری که با از دست دادن آن اندوه‌گین نشوید و با به دست آوردنش خوشحالی در خود احساس نکنید، آنگاه به مقام زهد نایل شده‌اید».

علی عليه السلام فرمود: «الرَّهُدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سَبَحَانَهُ: إِلَيْكُمْ تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَخُوا بِمَا آتَاكُمْ» وَ مَنْ لَمْ يَأْسِ عَلَىٰ الْمَاضِيِّ وَ لَمْ يَفْرَجْ بِالْآتِيِّ، فَقَدْ أَخْذَ الرَّهُدَ بِطَرْفِيهِ»؛^۲ زهد، در دو کلمه از قرآن خلاصه می‌شود: «تاسف نخوردن بر از دست رفته‌ها و شادمان نگردیدن بر آنچه به دست می‌آید». و هر کس این چنین باشد، زهد را با هر دو ویژگی آن به دست آورده است».

از این جمله کاملاً استفاده می‌گردد که زهد یک امر قلبی است که با این دو خصیصه (عدم تأسف نسبت به از دست رفته‌ها و عدم خوشحالی نسبت به داده‌ها) شناخته می‌شود. بنابراین، زاهد واقعی کسی است که مظاهر زیبا و فریبندی دنیا او را فریفته و دلباخته نسازد و توجهش از مادیات دنیا به عنوان کمال مطلوب عبور کند و متوجه هدف‌های والاتری گردد. رو به خاک آریم کز وی رسته‌ایم دل چرا بر بی و فایان بسته‌ایم

شوابیط زهد

از این جامی توان حدس زد که زهد واقعی مشروط به سه شرط است:

- شرط اول، آن که در انسان بالطبع، غریزه‌ی میل و رغبت وجود داشته باشد. بیماری که در اثر بیماری نسبت به غذا و میوه و خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های گوارا میلی در خود احساس نمی‌کند،

۱. سورة‌ی حديد، آیه‌ی ۲۲.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۳۹.

این بی میلی ربطی به زهد ندارد.

-شرط دوم، آن که امکان دسترسی به وسایل مادّی برای انسان وجود داشته باشد. پس اگر ترک دنیا به علت عجز و ناتوانی باشد. این ترک نیز از مصادیق زهد به شمار نمی‌آید.

-شرط سوم، آن که با وجود تمام جاذبه‌ها و امکانات مادّی و شهوانی، انسان به خاطر هدف‌های عالی و مقاصد والا نسبت به دنیا بی‌رغبت شده و خود را از وابستگی به مظاهر فریبینده و زیبای دنیارها سازد. در چنین شرایطی زهد واقعاً مصدق پیدا می‌کند.

هر نظری که بگذرد جلوه رویش از نظر بار دگر نکوترش بینم از آنچه دیده‌ام
نقش جمال یار را تاکه به دل کشیده‌ام یکسره مهر این و آن از دل خود بریده‌ام

* * *

زهد بانیت پاک است نه با جامه پاک ای بس آلوده که پاکیزه ردایی دارد
با این توضیح معلوم می‌شود که اساس زهد بر رها شدن از وابستگی‌ها و علقه‌های مادّی است نه فاقد بودن آن. بنابراین، چنانچه کسی بتواند خود را از این دلباختگی نسبت به دنیارها سازد زهد است، هرچند تا حدودی از امکانات مادّی برخوردار باشد.

به قول شاعر:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
در اینجا مناسب است به کلامی از رسول خدا ﷺ گوش فرا دهیم که می‌فرماید:
«ای اسامه این گروه [زاهدان] از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های حلال به خاطر هدف‌های برتر و حیات ابدی آخرت چشم پوشیدند و همانند گرگان و سگان درنده که با حرص و آز برای خوردن مردارها از سر و کله یکدیگر بالا می‌روند و با هم دست و پنجه نرم می‌کنند به دنیاروی نکردن. آن‌ها به غذای انک و لباس کهنه بستنده کرده و به ظاهرسازی و آرایش جسمشان نپرداختند. وقتی مردم آن‌ها را ببینند گمان می‌کنند که آنان بیمارند ولی بیمار نیستند، مردم آنها را دیوانه می‌پندازند ولی دیوانه نیستند؛ لکن اینان در باطن خویش با غم و اندوه بزرگی دست به گریبانند که مردم خیال می‌کنند این‌ها عقلشان را از دست داده‌اند و حال آن‌که عقلشان سالم و پابرجاست. حقیقت آن است که آنان با چشم بصیرت چیزی را می‌بینند که عقل آن‌ها را بربوده و سرمستشان ساخته که از همه چیز دنیا دل بریده‌اند. در چنین وضعی آن‌ها از دیدگاه مردم افرادی غیر عادی و رفتارشان غیر عقلایی می‌نماید. ای اسامه! [یدان و آگاه باش] آنگاه که مردم عقل‌های خود را از دست دادند، اینان دارای عقل و بصیرت بودند و در واقع عاقلان واقعی تنها این‌ها

هستند و بالاترین شرف و رفیع ترین جایگاه مخصوص آنها است».^۱

امیر المؤمنین علیه السلام در این باره می فرماید:

«يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا، إِلَيْكَ عَنِّي، أَبِي تَعَوَّضَتِ؟ أَمْ إِلَيْكَ تَشَوَّقَتِ؟ لَا حَانَ حِينُكِ! هَيَّاهاتِ! غُرْرِي غَبِّرِي، لَحَاجَةَ لِي فِيكِ، قَدْ طَلَقْتُكِ ثَلَاثًا لَأَرْجُعَهُ فِيهَا فَقِيسُكِ قَصِيرٌ، وَخَطْرُكِ يَسِيرٌ، وَأَمْلُكِ حَقِيرٌ؛ اَيْ دُنْيَا، اَيْ دُنْيَا! از من دور شو، آیا می خواهی خودت را به من عرضه کنی یا به من اظهار تمایل و رغبت نمایی؟ دیگر وقت آن نیست که تو پیش من خودآرایی کنی، هرگز! من هیچ گونه نیازی به تو ندارم و تو را سه طلاقه کردم که در آن رجوعی نیست. ایام زندگی تو کوتاه و ارزش تو ناجیز و امید به تو پست و حقیر است». برو این دام بر مرغ دیگر نه که عنقا را بلند است آشیانه

و در جای دیگر می گوید:

«وَلَوْ شِئْتُ لَا هَتَّدَيْتُ الطَّرِيقَ، إِلَى مُصْفَنِي هَذَا الْعَسْلِ، وَلَبَابِ هَذَا الْقَمَحِ، وَسَائِجَ هَذَا الْقَزِّ، وَلَكِنْ هَيَّاهاتِ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَىيِ، وَيَقُوَّدَنِي جَشَعِي إِلَى تَحْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ... فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغُلَنِي أَكْلُ الطَّيَّبَاتِ، كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ، هُنُّهَا عَلَفُهَا؛^۲ أَكْرَمِي خُواستِمِ، مَنْ تَوَانَسْتُمْ از عَسلِ خَالِصٍ وَمَغْزِيَنَدْمِ وَلِبَاسِ حَرِيرٍ اسْتَفَادَهُ كَنْمِ، اَمَا دُورِ اسْتَ از من که هَوَىيِ نَفْسِ بَرِ من چِيرَهِ شُودِ وَحَرَصِ وَآزِ مَرَابِهِ شَكْمِ بَارِگِي وَادَارِ كَنْدِ... من بَرَايِ اين آفَرِيدَه نَشَدَمْ کَه بَه خُورَدَنِ غَذَاهَيِ خُوبِ وَلِذِيَّدِ مَشْغُولِ شُومِ مَانَدْ چَارِپَايِي کَه آن را پَرَوَارِ بَسَته باشند کَه جَزِ خُورَدَنِ، مَقْصِدِ وَمَقْصُودِي نَدارَد».

امام صادق عليه السلام می فرماید:

«لَيْسَ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا بِإِصْبَاعَةِ الْمَالِ وَلَا تَحْرِيمِ الْخَلَالِ بِلِ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَا تَكُونَ بِمَا فِي يَدِكَ أَوْ تَقِيَّهُ بِمَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛^۳ زَهَدَ آن نیست که مالت راضایع و حلال خدار احرام کنی بلکه زهد در دُنْيَا آن است که نسبت به آنچه خودداری وابسته تر از آنچه که در قدرت خداوند عزو جل است نباشی». یعنی اگر تکیه گاهت تنها خداوند باشد و به چیزی جز او متکی نباشی زاهد هستی.

آثار زهد

پیامبر اکرم صلوات الله عليه وآله وسلام می فرماید:

«مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَدْخَلَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ فَأَنْطَقَ بِهَا السَّانَهُ وَعَرَفَهُ دَاءَ الدُّنْيَا وَدَوَائِهَا وَأُخْرَجَهُ

۱. الهمدانی، عبدالصمد، بحر المعارف، به نقل از کتاب التحصین، ص ۳۵

۲. فیض الاسلام، نهج البلاغه، حکمت ۷۴

۳. فیض الاسلام، همان، نامه ۴۵

۴. فروع کافی، ج ۵، ص ۷۰

مِنْهَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ؛^۱ هرکس در دنیا زهد پیشه کند، خداوند حکمت و بصیرت را در قلبش وارد سازد و زبانش را به حکمت گویانماید و در دو درمانش را به او بشناساند و او را از دنیا سالم به دار السلام [بیهشت برین] بیرون برد».

در این کلام، زهد با حکمت و شناخت و سلامت قلب درهم آمیخته و با آن آثار معرفی شده است.

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است:

«مَنْ اشْتَاقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ وَمَنْ خَافَ مِنَ النَّارِ لَهُ عِنِ الشَّهْوَاتِ وَمَنْ تَرَقَّبَ الْمَوْتَ تَرَكَ الْلَّذَّاتِ وَمَنْ رَهَدَ فِي الدُّنْيَا هَانَتْ عَلَيْهِ الْمُصَبِّيَاتُ»^۲; هرکس که مشتاق باشد به سوی خیرات می‌شتابد، و آن که از دوزخ بیم دارد از شهوت‌ها پرهیزد، و هر که در انتظار مرگ باشد لذت‌ها را ترک گوید، و آن که در دنیا زهد ورزد، مصیبت‌ها بر او آسان گردد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ، الزَّهَادَةُ قَصْرُ الْأَمْلِ، وَالشُّكْرُ عِنْدُ النِّعَمِ، وَالتَّوْرُعُ عِنْدَ الْمُخَارِمِ، فَإِنْ عَزَّبَ ذَلِكَ عَنْكُمْ فَلَا يَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبَرُوكُمْ، وَلَا تَنْسُوا عِنْدَ النِّعَمِ شُكْرُوكُمْ، فَقَدْ أَعْذَرَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ بِحُجَّجٍ مُسْفِرَةٍ ظَاهِرَةٍ، وَكُتُبٍ بَارِزَةٍ الْعَدْدُ وَاضْحَىٰ؛^۳ ای مردم! زهد کوتاه کردن آرزوها و شکر و سپاس در هنگام نعمت‌ها و پرهیزکاری از گناهان است. پس اگر نتوانستید همه‌ی این صفات را فراهم آورید مبادا حرام بر صبر شما چیره شود و هنگام نعمت، شکر خدا را فراموش کنید، که خداوند با دلایل واضح و کتاب‌های قاطع و دندان شکن حجت را بر شما تمام کرده و عذری برایتان باقی نگذاشته است».

و در جای دیگر می‌فرماید:

«إِنَّ الْرَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا تَبَكُّي قُلُوبُهُمْ وَإِنْ ضَحِكُوْا، وَيَشْتَدُّ حَزْنُهُمْ وَإِنْ فَرِحُوْا، وَيَكُثُرُ مَقْتُلُهُمْ أَنفُسُهُمْ وَإِنْ اغْتَطُوا بِمَا رُزِّقُوا»^۴; به راستی زاهدان دل‌هایشان می‌گردید، هرچند در ظاهر بخندند، و سخت اندوه‌ها کند گرچه به ظاهر خوشحال باشند و با نفس خویش همیشه درستیزند هرچند دیگران به حال آن‌ها و نعمت‌هایی که خدا به آن‌ها داده است رشک می‌برند».

در این جاذک این نکته خالی از فایده نیست که طبق تفسیری که برای زهد گفته شد زهد با

۱. فیض کاشانی، ملامحسن، محجۃ البیضاء، ج ۷، ص ۳۵۳.

۲. فیض کاشانی، ملامحسن، همان، ج ۷، ص ۳۵۶.

۳. صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه ۸۱.

۴. صبحی صالح، همان، خطبه ۱۱۳.

کناره‌گیری و پرهیز مطلق از لذات مادی ملازمت ندارد، اما بی‌رغبتی و بی‌میلی نسبت به مظاهر دنیا بالطبع باقناعت و مناعت طبع و عفت نفس همراه است. یعنی، ممکن است زهد با وجود مال و مقام تحقیق پذیرد چنان که پیامبر اکرم ﷺ و سلیمان و داود و حضرت علی و خدیجه ؓ و سیاری از اولیاء الله با داشتن مملک و حکومت و با در اختیار داشتن مال و ثروت، زاهدترین بندگان خدا بوده‌اند.

نی قماش و نقره و فرزند و زن	چیست دنیا؟ از خدا غافل بُدن
نعم مال صالح خواندش رسول	مال را کز بهر دین باشی حمول
آب اندر زیر کشته پُشتی است	آب در کشته هلاک کشته است

ولی معمولاً روحیه‌ی زهد، انسان را به حد کفاف و عفاف قانع می‌سازد و زاهدان به بیش از آن خود را گرفتار نمی‌کنند و اگر هم چیزی داشته باشند در مصرف، قناعت ورزیده و شخصاً کمتر، آن را مورد استفاده قرار می‌دهند، بلکه آن را در راه خدا و رفع نیاز مردم به کار می‌گیرند و دیگران را برخوبی مقدم می‌دارند، که قرآن می‌فرماید:

«وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاَّهُ:^۱ و آنها را بر خود مقدم می‌دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند».

و در واقع، قناعت یکی از مراتب زهد است و پس از آن نوبت به مرتبه‌ی احسان و ایثار می‌رسد و آخرین منزل ترک ماسوی الله است.

زندگی دور از تجمل انبیاء ﷺ از دیدگاه نهج البلاغه

پیامبران و اولیائی الهی، در عین حالی که دارای قدرت و مال و مُکنت بوده‌اند، همواره بر جسته‌ترین نمونه‌های زهد و ساده زیستی در زمان خود بوده‌اند.

امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه‌هایی، در بیان گوشه‌هایی از زندگی زاهدانه برخی از پیامبران الهی می‌فرماید:

«وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَافِ لَكَ فِي الْأَسْوَةِ، وَدَلِيلٌ لَكَ عَلَى ذَمِ الدُّنْيَا وَعِنْهَا، وَكُثُرَةٌ مُخَازِيَّهَا وَمَسَاوِيَّهَا، إِذْ قُبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا، وَمُطْئَنَتْ لِغَيْرِهِ أَكْنَافُهَا، وَفُطِمَ عَنْ رَضَاعِهَا، وَرُزِيَّ عَنْ زَحَارِفَهَا؛^۲ کافی است که روش رسول خدا ﷺ سرمشق تو باشد، و راهنمای تو بر مذموم

۱. سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۹.

بودن «دنیا» و دلیل بر عیب و کثرت رسوایی‌ها و بدی‌هایش گردد؛ چه آن که او (دل به دنیا نبست و در نتیجه) از همه‌ی جوانب دنیا تهی دست شد، و دیگران (دل به دنیا دادند و) همه‌ی جوانب دنیا برای آنان فراهم شد. و خدای وی او را از پستان دنیا باز داشت، و از زیور و زینت آن برکارش کرد».

«وَإِنْ شِئْتُ بِمُوسَىٰ كَلِيمَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَيْثُ يَقُولُ: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ١ وَاللَّهُ مَا سَأَلَهُ إِلَّا خَبَرَ أَيْكُلُ، لَا نَهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةً الْأَرْضِ؛٢ وَإِنَّ رَبَّهُ مُوسَىٰ كَلِيمَ خَدَارِيهِ عَنْوَانُ أَسْوَهِ دُومِ مَعْرِفَةٍ مَّا كَنْتَ تَعْلَمُ؛ آنِجَا كَهْ مَيْ گُويِد:» پروردگارا، من به هر خیری که برایم بفرستی، نیازمندم». به خدا سوگند (آن روز موسی) غیر از قرص نانی که بخورد از خدا درخواست نکرد؛ زیرا وی (مدتی بود) از گیاهان زمین می‌خورد

«وَإِنْ شِئْتُ ثَلَاثَتْ بِدَاوُودَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَاحِبَ الْمَزَامِيرِ، وَقَارِيَّ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَافِهَ الْحُوْصِ بِيَدِهِ، وَيَقُولُ لِجُلْسَائِهِ: أَيُّكُمْ يَكْفِينِي بِيَعْهَا! وَيَأْكُلُ قُرْصَ الشَّعِيرِ مِنْ ثَمَنِهَا؛٣ وَإِنَّ رَبَّهُ مُوسَىٰ كَلِيمَ خَدَارِيهِ عَنْوَانُ سُومِينِ نَمُونَهِ (از پیامبران خدا) داود طَهِّ، صاحب مزامیر، (نعمه‌های خوش) و قاری بهشتیان را نشان می‌دهم؛ که به دست خویش از لیف خرمابنیل می‌بافت و به حضار در مجلسش می‌گفت: کدام یک از شما حاضر است این‌ها را برای من بفروشد؟ و خوراک وی، قرص نان جوی بود، که از بهای آن‌ها به دست می‌آمد».

«وَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي عِيسَىٰ بْنِ مَرِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ، وَيَلْبَسُ الْخَشِنَ، وَيَأْكُلُ الْجَبَشَبَ، وَكَانَ إِذَا مَأْمَةً الْجُوعَ، وَسَرَاجِهِ بِاللَّيلِ الْقَمَرُ، وَظِلَالُهُ فِي الشَّتَاءِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا، وَفَاكِهَةُ وَرَيْحَانَهُ مَا تُشِيدُ الْأَرْضُ لِبَهَائِمِ؛ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ رَوْجَةٌ تَفْتَشَ، وَلَا وَلَدٌ يَحْزُنُهُ (یخزنه)، وَلَا مَالٌ يَلْفِثُهُ، وَلَا طَعْمٌ يَذِلُّهُ، دَابَّتُهُ رِجَلَاهُ، وَخَادِمُهُ يَذَاهُ؛٤ وَإِنَّ رَبَّهُ مُوسَىٰ بْنِ مَرِيمَ طَهِّ مَيْ گوییم. او سنگ را (به هنگام خواب) بالش خویش قرار می‌داد، و لباس خشن می‌پوشید؛ طعام زبر و خشک می‌خورد، و خورشش گرسنگی بود (هنگام شدت گرسنگی غذا می‌خورد تا همان نان خشک و خشن را با میل و ابتهها تناول کرده و به خورش دیگری نیازمند نباشد چراغ شبش، ماه آسمان، و منزل و مأوایش در زمستان (که همه کس در آن فصل پناهگاهی دارند) نقاط تابش آفتاب در جانب مشرق و مغرب بود (خانه و جایگاه معینی نداشت؛ برای مصنوبیت از سرما، پیش از ظهر در جانب مغرب، و بعد از ظهر در جانب مشرق، به نقاط تابش آفتاب پناهمنده می‌شد. میوه و گلش، گیاهانی بود که زمین برای بهایم

۱. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۲۴.

۲. نهج البلاغه، همان.

۳. نهج البلاغه، همان.

۴. نهج البلاغه، همان.

می رویاند! نه همسری داشت که وی را بفریبد، و نه فرزندی که اندوهناکش سازد؛ نه مال و ثروتی که به خود مشغولش دارد، و نه (به دنیا و اهل آن) طمعی که خوارش گرداند! مرکبیش، پاهایش بود و خادمش دسته‌هایش (راه را پیاده می‌رفت، و کار خودش را خودش انجام می‌داد).

«فَتَأَسَّسَ بِنَيْتِكَ الْأَطْهَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّ فِيهِ أُشْوَةً لِمَنْ تَأَسَّسَ، وَعَزَاءً لِمَنْ تَعَزَّزَ.
وَأَحَبَّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأْسَى بِنَيْتِهِ، وَالْمُقْتَصُ لِأَتْهِرِهِ. قسم الدُّنْيَا قَضَمَا، وَلَمْ يُعْرِها طَرْفًا أَهْضَمُ أَهْلِ الدُّنْيَا كَشْحَانًا، وَأَخْمَصُهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا، عَرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا، وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سُبْخَانَهُ أَعْظَمُ شَيْئًا فَأَبْقَصَهُ، وَحَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ، وَصَغَرَ شَيْئًا فَصَغَرَهُ. وَلَوْلَمْ يَكُنْ فِيهَا إِلَّا حَبَّتْنَا مَا أَبْقَصَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَتَعَظِيمَنَا مَا صَغَرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، لَكَفَنِي بِهِ شَقَاقُ الْلَّهِ، وَمُحَادَدَةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ؛^۱ حال (که اجمالاً به نحوه‌ی رفتار رسول الله اعظم ﷺ در برخورد با دنیا آشنا شدی اینک بیا) از پیامبر پاک و پاکیزه‌ات تعیت نما، چه که آن جناب شایسته‌ی اقتدا و تأسی است، برای هر که بخواهد تأسی (از مقتدا) بنماید، و سزاوار انتساب و وابستگی است، برای هر که بخواهد انتساب (به کسی) پیدا کند و (وابسته به شخص بزرگی بشود) و محبویترین بندگان نزد خدا کسی است که تأسی از پیامبر خود نموده، و دنبال او قدم به جای قدمش بگذارد».

(راه و رسم و رفتارش در دنیا چنین بود که) لقمه‌ی دنیا را با گوشی دندان می‌خورد، و به دنیا با گوشی چشم حتی به نگاه عاریه و سطحی هم نمی‌نگریست (کنایه از بی‌اعتنایی و بی‌رغبتی آن جناب به دنیا، و بی‌ارزش بودن دنیا در دیده‌ی آن حضرت است؛ که دنیا نه بالذت و حلاوتش توانست دهان آن محظوظ خدارا از خود پرسازد، و نه با زیبایی و زیتش گوشی چشمی از آن مرد الهی را به خودش معطوف گرداند)! از جهت پهلو لاغرترین و از حیث شکم، گرسنه‌ترین مردم دنیا بود. (نه این که دستش نمی‌رسید؛ خیر، چنین نبود؛ بلکه) دنیا (از جانب خدا) به او پیشنهاد شد (تا هر چه که می‌خواهد از آن برگزیند) ولی او از پذیرفتن آن ابا فرمود!

او دانست که خدا چیزی را دشمن دارد، او هم آن را دشمن داشت؛ و چیزی را خدا خوار و حقیر شمرده است، او هم آن را خوار و حقیر شمرد؛ و چیزی را خدا کوچک و بی‌اهمیت دانسته است، او هم آن را کوچک و بی‌اهمیت دانست.

و اگر نبود در ما (هیچ جرم و گناهی) جز دوست داشتن چیزی را که خدا و رسولش دشمن داشته‌اند و بزرگ شمردن چیزی را که خدا و رسولش کوچک شمرده‌اند، همین بس بود در شقاق و خلاف ورزی ما با خدا، و ستیزیدن و سرپیچی نمودن ما از فرمان خدا!

۱. نهج البلاغ، همان.

«وَلَقَدْ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ، وَيَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ، وَيَخْصِفُ بِيَدِهِ تَعْلَهُ، وَيَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ، وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ الْغَارِيِّ، وَيُرْدِفُ خَلْفَهُ، وَيَكُونُ السِّتْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ : «يَا قَلَّا نَّهَـ لِإِحْدَى أَزْوَاجِهِ - غَيْبِيَّهُ عَنِّي، فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَرَخَارْفَهَا»^۱، پیامبر اکرم ﷺ چنین بود که بر روی زمین (حالی از افرش یا بدون این که خوان طعام بگسترد) غذا می‌خورد، و (متواضعانه) مانند بر دگان می‌نشست. با دست خوش پارگی کفتش را می‌دوخت، و جامه‌اش را وصله می‌کرد، بر درازگوش بر همه سوار می‌شد و (کسی را هم) پشت سر خوش سوار می‌کرد. بر درب اتفاقش پرده‌ی نقش داری آویزان بود، به یکی از همسرانش فرمود: آن را از (مقابل چشم) من (بردار و) پنهان کن؛ چه آن که من وقتی به آن می‌نگرم، به یاد دنیا و تجملات آن می‌افتم».

فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلِيلٍ، وَأَمَّا تُذَكِّرُهَا مِنْ نَفْسِيِّهِ، وَأَحَبَّ أَنْ تَعْيَبَ زِيَّتُهَا عَنْ عَيْنِيِّهِ، لِكِيلًا يَتَّخِذُهُ مِنْهَا رِيَاشًا، وَلَا يَعْتَقِدُهَا قَرَارًا، وَلَا يَرْجُو فِيهَا مَقَامًا، فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفَسِ، وَأَشْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ، وَغَيَّبَهَا عَنِ الْبَصَرِ. وَكَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئًا أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرْ إِلَيْهِ، وَأَنْ يُذَكَّرْ عِنْدَهُ^۲، آری، او به صمیم قلب خوش از دنیا رو برگردانید، و یاد آن را از وجودش میراند (آنگونه که اصلاً دینا و زخارف آن در فضای جان پیامبر روحی نداشت، و همچون مرده‌ی بی اثر بود). دوست داشت که زیور و زینت دنیا از چشمش پنهان شود؛ تا از آن جامه‌های فاخر و زیبا تهیه ننماید، و آن را قرارگاه همیشگی نپنداشد، و امید اقامت دائم در آن را به دل راه ندهد.

و لذا آن را از (حومه‌ی وجود) خود بیرون نمود، و از (ساحت) قلب به دور انداخت، و از چشم پنهانش ساخت! (آری) چنین است کسی که چیزی را دشمن دارد، نگاه کردن به آن و یادآوری آن را نیز دشمن و منفور می‌دارد».

«وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا يَدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِيِّ الدُّنْيَا وَعُيُوبِهَا : إِذْ جَاءَ فِيهَا مَعَ حَاصِّيَّهِ، وَرُوَيْتَ عَنْهُ رَخَارِفَهَا مَعَ عَظِيمِ رُلْفَتِهِ؛^۳ در زندگی رسول خدا ﷺ عالیم و نشانه هایی هست که تو را به بدی‌ها و عیوب «دنیا» واقف و آگاه می‌سازد؛ چه آن که او و نزدیکانش در دنیا گرسنه بودند(هرگز شکم سیر از دنیا به خود ندیدند) و با همه‌ی آن عظمت مقام و قرب منزلتی که آن حضرت در نزد خدا داشت، خدا زینتها و زخارف دنیا را از وی درینخ داشت.

«فَلَيَنْظُرْ تَاظِرِ بِعَقْلِهِ؛ أَكْرَمَ اللَّهُ مُحَمَّدًا بِذَلِكَ أَمْ أَهَانَهُ! فَإِنْ قَالَ: أَهَانَهُ، فَقَدْ كَذَبَ - وَاللَّهُ الْعَظِيمُ - بِالْأَفْكِرِ الْعَظِيمِ، وَإِنْ قَالَ: أَكْرَمَهُ، فَلَيَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ، وَ

۱. نهج البلاغه، همان.

۲. نهج البلاغه، همان.

۳. نهج البلاغه، همان.

رَوَاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ؛ بنابراین بجا است که هر اندیشمندی با دیده عقل خویش بنگرد که آیا خدا با این عمل، پیامبر ش را گرامی داشته، یا به او اهانت نموده است؟! اگر بگوید: او را تحقیر کرده، - به خدای بزرگ سوگند - دروغ گفته، و بهتانی عظیم (به خدا) بسته است. و اگر بگوید: او را گرامی داشته، پس باید بداند که خداوند دیگران را (به خاطر همین دادن زینت دنیا به آنان) تحقیرشان نموده است؛ چه آن که دنیا را برای آنان گسترد و از مقرب ترین مردم به خود، دور داشته است.

«فَتَأَسَّى مُتَّسِّىٰ بِتَسِّيٰ، وَاقْتَصَرَ أَثْرَهُ، وَوَلَحَّ مَوْلِجَهُ، وَإِلَّا فَلَآيَمَنِ الْهَلَكَةَ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَمًا لِلسَّاعَةِ، وَمُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ، وَمُنذِرًا بِالْفُقْوَةِ»؛^۲ بنابراین اگر کسی بخواهد تأسی از کسی کند (که به سعادت و خوشبختی واقعی نائل شود) باید به پیامبر ش اقتدا بنماید؛ دنبال او قدم به جای پایش گزارد و از هر دری که او داخل شده است وارد شود. و گرنه (به ضلالت افتاده) و از هلاکت در امان نخواهد بود، زیرا خداوند، محمد ﷺ را نشانه‌ی قیامت، و بشارت دهنده به بهشت، و بیم دهنده از عقاب (دوزخ) قرار داد.

«خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا حَمِيًّا، وَوَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا. لَمْ يَضْعُ حَجَرًا عَلَى حَجَرٍ، حَتَّىٰ مَضَىٰ لِسَبِيلِهِ، وَأَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ. فَمَا أَعْظَمَ مِنَهُ اللَّهُ عِنْدَنَا جِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا يِه سَلْفًا نَّسْبَعَهُ، وَقَائِدًا نَطَأَ عَقْنَةً؛^۳ وَلَذَا اُوْ جُونَ رَاهَ صَلَاحَ زَنْدَگِي رَامِي دَانِسْتَ (باشکم گرسنه از دنیا بیرون رفت (از لذت و حلاوت دنیا بهره‌ای نگرفت) و با سلامت روح (و دور از هر گونه آلودگی به دنیا) وارد عالم آخرت گردید. (در دنیا) سنگی بر روی سنگی بر نگذاشت (تأسیس و یا تعمیر بنا زائد بر مقدار ضرورت ننمود، و به همین منوال ادامه‌ی زندگی داد) تا راه خود را پیمود (عمرش به پایان رسید) و دعوت پروردگارش را جابت نمود».

پس چه بزرگ است ملت خدا بر ما که نعمت وجود او را به ما عطا فرمود تا امامی باشد که تبعیتش

کنیم، و رهبری که پشت سرش براه بیفتیم».

«وَاللَّهُ لَقَدْ رَقَعَتْ مِدَرَعَتِي هَذِهِ حَتَّىٰ اسْتَحِيَتْ مِنْ رَاقِعَهَا. وَلَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ: أَلَا تَنْبِذُهَا عَنَكَ؟ فَقُلْتُ: اغْرِبْ (اعزب) عَنِّي، فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يُحَمَّدُ الْقَوْمُ السُّرِّي؛^۴ به خدا قسم (من که علی هستم بر اساس اتباع از آن حضرت در راه ترک تجمل) آنقدر این جبهام را وصله کردم که از وصله کننده‌ی آن شرمنده شدم! گوینده‌ای به من گفت: آیا آن را (بعد از این همه وصله و پنه) از خود دور نمی‌افکرنی؟! گفتم: دور شو از

۱. نهج البلاغه، همان.

۲. نهج البلاغه، همان.

۳. نهج البلاغه، همان.

۴. نهج البلاغه، همان.

من؛ که صبحگاهان، مردم شب رو ستایش می‌شوند».

زهد امام خمینی^{ره}

امام خمینی همچون جدش رسول اکرم ﷺ کم خرج و پرکار بود، در صرف مخارج زندگی، خوراک و لباس خود و اهل خانه کمال احتیاط و نهایت قناعت را داشت. امام به نان و پنیر و چای علاقه داشت. اغلب صبح و حتی در ماه رمضان سحری ایشان همین غذای ساده بود و اغلب خودشان سماور را روشن می‌کردند و سحری می‌خوردند، یکی از شاگردان نقل می‌کند موقعی که در نجف بودم کنجدکاو شدم که ببینم در یخچال آقا چه چیز است به آشپزخانه رفتم و چون در یخچال را گشودم دیدم یک کاسه پنیر و یک پازه هندوانه در آنجا گذاشته‌اند.^۱ امام از غذاهای چرب و سنگین پرهیز می‌نمود و لباس‌هایشان از یکی دو دست تجاوز نمی‌کرد با آن که پارچه‌ها و لباس‌های دوخته و ندوخته زیبادی برایشان به رسم هدیه می‌آوردند، ولی آن سوغاتی‌ها و هدايا را به دیگران تقدیم می‌کردند، به اطرافیان تأکید می‌نمود راجع به غذا و شام و ناهار از من چیزی نپرسید و هرچه خواستید درست کنید من هم مانند شما هر چه بود می‌خورم و در مورد کم و کیف غذا، امام اظهار نظری نمی‌نمود؛ اگر چه در خصوص پاکی و رعایت مسایل بهداشتی حساسیت ویژه‌ای داشت. از توجه به اطرافیان غافل نبود، خواهر دباغ خاطرنشان ساخته است: یک شب به دلیل ازدحام مهمانان و کمبود نجاناگزیر در آشپزخانه خوابیدم امام که متوجه موضوع شده بود فرمود: چون امکان داشت سرما بخورید شب خوابم نبرد.^۲

۱. پایه پای آفتاب، ج چهارم، ص ۲۶۲.
۲. روزنامه کیهان، شماره ۱۶۴۶۲.

تقوی، عامل مهم ترکیه

دعای روز سیزدهم

«اللَّهُمَّ طَهِّرْنِي فِيهِ مِنَ الدَّنَسِ وَ الْأَقْدَارِ وَ صَبِّرْنِي فِيهِ عَلَىٰ كَائِنَاتِ الْأَقْدَارِ وَ فَقِنِي فِيهِ لِلْتَّقْوَىٰ وَ صُحْبَةِ الْأَبْرَارِ بِعَوْنَكَ يَا قُرْءَةَ عَيْنِ الْمَسَاكِينِ؛ خُدَايَا از آلر دگی و کنافت ها پاکم کن، بر حوادث و قضا و قدرها صبرم بده، و بر تقوا و همنشینی نیکان، توفیقم بخش، به یاری ات، ای نور چشم مسکینان».

در مکتب اسلام تقوا از موقعیت بسیار ممتازی برخوردار بوده و متین از مؤمنین ممتاز شمرده می شوند. کلمه‌ی تقوا و مشتقاش در قرآن و نهج البلاغه و کتب حدیث - مخصوصاً در کتاب شریف نهج البلاغه - بسیار تکرار شده است.

قرآن مجید ملاک کرامت و ارزش انسانها را تقوا می داند و می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَقَاعُكُمْ؛^۱ گرامی ترین شما نزد خداوند باتفاقاترین شماست».

تقوا توشهی سفر آخرت

تقوابه عنوان بهترین توشهی آخرت و بزرگترین وسیله‌ی سعادت معرفی شده است.

در قرآن می فرماید: «وَتَرَوَّذُوا فِي أَنْ خَيْرُ الزَّادِ التَّقْوَىٰ؛^۲ و زاد و توشه تهیه کنید، که بهترین زاد و

۱. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۳.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۷.

قال علی طیلاب: «فَانَّ تَقْوَىَ اللَّهِ.. شفاء مرض أجسامكم وصلاح فساد صدوركم وظهور دنس انفسكم» نهج البلاغه، خ ۱۹۸.

توشه، پرهیزگاری است».

و می فرماید: «اللَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرًا عَظِيمٌ»؛^۱ برای کسانی از آنها، که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند، پاداش بزرگی است».

و می فرماید: «فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛^۲ کسانی که پرهیزگاری پیشه کنند و عمل صالح انجام دهنند (و در اصلاح خویش و دیگران بکوشند)، نه ترسی بر آنهاست و نه غمناک می شوند».

و می فرماید: «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَاحَةُ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعْدَثُ لِلنَّاسِ»؛^۳ و شتاب کنید برای رسیدن به آمر زیش پروردگاران؛ و بهشتی که وسعت آن، آسمان‌ها و زمین است؛ و برای پرهیزگاران آماده شده است».

و می فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ فَأَكِهِنَّ بِنَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ»؛^۴ ولی پرهیزگاران در میان باع‌های بهشت و نعمت‌های فراوان جای دارند. و از آنچه پروردگارشان به آنها داده شاد و مسرورند، همچنین در نهج البلاغه و کتب حدیث، تقاو به عنوان رئیس اخلاق و بزرگترین وسیله‌ی سعادت معرفی شده است. از باب نمونه، حضرت علیؑ فرمود:

«الْتَّقَى رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ؛^۵ تَقَوَّا دَرِ رَأْسِ هُمْهِي اخْلَاقِ قَرَارِ دَارِدِ».

قال رسول الله ﷺ : «حَصَلَةٌ مَنْ لَزَمَهَا أطَاعَتُهُ الدُّنْيَا وَالآخِرَةُ وَرَبِيعُ الْفُوزِ بِالْجَنَّةِ قَيْلٌ وَمَا هُنَى يَا رَسُولَ اللهِ؟ قال: التَّقْوَى، مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَعْرَى النَّاسِ فَلَيَتَقَّى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ تَلَّا؛ وَمَنْ يَتَقَّى اللَّهُ مَخْرُجًا وَبَرْزُقًا مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ؛^۶ رسول خدا ﷺ فرمود: یک صفت است که هر کس ملازم آن شد، دنیا و آخرت در اختیار او خواهد بود و به بهشت نیز نائل خواهد شد. گفته شد: یا رسول الله آن صفت چیست؟ فرمود: تقاو. هر کس که می خواهد عزیزترین مردم باشد، تقاو را پیشه‌ی خود سازد. سپس این آیه را خواند: هر کس تقاو را پیشه خود سازد خدا برایش گشایشی قرار خواهد داد و روزی او را از جایی که گمان آن را نمی‌کند خواهد فرستاد».

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۷۲.

۲. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۵.

۳. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۳.

۴. سوره‌ی طور، آیات ۱۸ - ۱۷.

۵. نهج البلاغه، کلمات قصار ۴۱.

۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۸۵.

تفوی جامع همه خیرات

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «عَلَيْكُمْ يَتَقَوَّى اللَّهُ إِنَّهَا تَجْمَعُ الْخَيْرِ وَ لَا خَيْرٌ غَيْرُهَا وَ يُدْرِكُ بَهَا مِنَ الْخَيْرِ مَا لَا يُدْرِكُ كُبِيرُهَا مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»^۱ تقوا را از دست ندهید چون جامع همهی خیرات و خوبی‌ها است، خیری جز تقوا وجود ندارد، و خیراتی که به واسطه‌ی تقوا حاصل می‌شود، در غیر آن یافت نمی‌شود، چه خیر دنیا و چه خیر آخرت.

حضرت سجاد علیه السلام فرمود: «شَرَفٌ كُلُّ حَمْلٍ بِالْقَوْيِ وَ فَازَ مَنْ فَازَ الْمُتَقِينَ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: إِنَّ لِلْمُتَقِينَ مَفَازًا، شَرَافتُ وَ ارْزَشُ هُرُ عَمَلِي بِوَاسِطَهِي تَقَوَا اسْتَ، فَقِطَ مُتَقِينَ بِهِ سَعَادَتُ وَ رَسْتَگَارِي نَائِلٌ مِّنْ كَرْدَنَدِ خَدَائِي مَتَعَالٌ مِّنْ فَرْمَادِي: بِهِ دَرْسَتِي كَهْ سَعَادَتُ وَ رَسْتَگَارِي از آن مُتَقِينَ مِي باشد».

حضرت علی علیه السلام فرمود: ای بندگان خدا! آگاه باشید که مُتقین از نعمت‌های دنیا و آخرت برخوردار خواهند شد. در بهره‌گیری از نعمت‌های دنیا با اهل دنیا مشارکت دارند. لیکن اهل دنیا در آخرت با اینان شریک نیستند. با بهترین وجه در دنیا از همان نعمت‌هایی که مترفین و مستکبرین استفاده می‌کنند استفاده می‌نمایند. لیکن با زاد و توشه و سود فراوان، از این جهان به سرای آخرت انتقال خواهند یافت. از لذت زهد در دنیا برخوردار می‌شوند و می‌دانند که فردای قیامت نیز در جوار رحمت خدا زندگی خواهند کرد، و هرچه را از خدا بخواهند به اجابت می‌رسد و بهره آنان از لذت‌ها ناقص نخواهد بود.^۲

در بعضی از احادیث، تقوا به عنوان عامل مهم تزکیه و تهذیب نفس و یک داروی شفابخش برای بیماری‌های نفس معرفی شده است.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «فَإِنَّ تَقَوَّى اللَّهُ دَوَاءُ دَاءٍ قُلُوبِكُمْ، وَبَصَرُ عَمَى أَفْئَدَتِكُمْ، وَشَفَاءُ مَرَضٍ أَجْسَادِكُمْ، وَصَلَاحُ فَسَادٍ صُدُورِكُمْ، وَطَهُورُ دَنَسٍ أَنْفُسِكُمْ، وَجِلَاءُ عَشَأَ أَبْصَارِكُمْ، وَأَمْنٌ فَزَعَ جَائِشِكُمْ، وَضِيَاءُ سَوَادِ ظُلْمِتِكُمْ»^۳ همانا که تقوا داروی شفابخش بیماری قلب‌های شما و روشنگر کوری دل‌ها و شفابخش بیماری بدن‌ها و اصلاح کننده‌ی فساد سینه‌ها و پاک کننده‌ی آلودگی‌های نفس و جلادهنده‌ی پرده‌های دیدگان و آرامش بخش اضطراب‌های درونی و روشن کننده‌ی تاریکی‌های شما می‌باشد».

۱. مجلسی، سحمد باقر، همان.

۲. نهج البلاغه، نامه‌ی ۲۷.

۳. نهج البلاغه، خ. ۱۹۸.

تقوا، هدف عبادت

تقوا در اسلام به عنوان یک ارزش اصیل اخلاقی و هدف عبادت معرفی شده است. از باب نمونه: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقَوْنَ؛^۱ ای مردم! پروردگار خود را پرستش کنید؛ آن کس که شما، و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید؛ تا پرهیزگار شوید».

تقوا، هدف تشریع احکام

می فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُم الصَّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ تَتَّقَوْنَ؛^۲ روزه بر شما نوشته شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد؛ تا پرهیزگار شوید». و می فرماید: «لَن يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِن يَنَالُهُ التَّسْقُى مِنْكُمْ؛^۳ نه گوشتها و نه خون‌های آنها، هرگز به خدا نمی‌رسد. آنچه به او می‌رسد، تقوی و پرهیزگاری شمامست».

تقوی، شرط قبولی اعمال

چنان‌که ملاحظه می‌فرماییم هدف از تشریع بعضی از عبادت‌ها، بلکه اصل عبادت این بوده که مردم با انجام آن اعمال با تقوا شوند. بلکه تقوا در نظر اسلام آن قدر اهمیت دارد که به عنوان ملاک قبول سایر اعمال معرفی شده است. به طوری که عمل بدون تقوا مردود و بدون فایده می‌باشد. در قرآن می‌فرماید: «إِنَّمَا يَتَّقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ؛^۴ خدا (عمل‌های نیک را) فقط از متقین قبول می‌کند».

تقوا در قرآن و احادیث به عنوان یک ارزش اصیل و بهترین توشه‌ی آخرت و مهمترین داروی شفابخش بیماری‌های قلب و بزرگترین وسیله‌ی تزکیه و تهذیب نفس معرفی شده است. در اهمیت آن همین بس که هدف تشریع و جعل احکام و قوانین شرع و شرط قبولی اعمال، قرار گرفته است.

اکنون باید به تشریح معنای تقوا پردازیم.

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۳.

۳. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۷.

۴. سوره‌ی مائد، آیه‌ی ۲۷.

در وصایای پیامبر ﷺ این چنین آمده است: «يَا أَبَا ذَرٍ كُنْ بِالْتَّقْوَى أَشَدُ إِهْتِيَاماً مِنْكَ بِالْعَمَلِ فَإِنَّمَا لَا يَقْلُ عَمَلٌ بِالْتَّقْوَى وَكَيْفَ يَقْلُ عَمَلٌ يُتَقَبَّلُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا يَتَّقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۷۷.

تعريف تقوا

معمولًاً تقوا را به عنوان یک برنامه‌ی منفی یعنی پرهیزکاری و اجتناب و کناره‌گیری از معصیت معرفی می‌کنند، چنین می‌پندارند که حفظ تقوا با شرکت در امور اجتماعی بسیار دشوار بلکه متعذر است. زیرا نفس انسان طباعه‌ی گناه تمایل دارد، اگر مسؤولیت‌های اجتماعی را پذیرد، طبیعتاً به گناه کشیده می‌شود، بنابراین، یا باید تقوا پیشه و پرهیزکار بود و از امور اجتماعی کناره‌گیری کرد یا مسؤولیت‌های اجتماعی را پذیرفت و تقوا را از دست داد، زیرا جمع آنها غیرممکن است.

لازم‌هی این طرز تفکر این است که هر چه انسان گوشه‌گیرتر و منزوی‌تر باشد با تقواتر خواهد بود.

اما تقوادر بعضی از آیات قرآن و احادیث نهج البلاغه به عنوان یک ارزش مثبت معرفی شده است، نه منفی. تقوا فقط به معنای ترک گناه نیست، بلکه عبارتست از یک نیروی درونی و قدرت ضبط نفسانی که در اثر تمرین و ریاضت‌های مداوم برای نفس حاصل می‌شود و نفس را آن چنان نیرومند می‌سازد که مطیع فرمان‌های الهی خواهد بود. آن چنان نیرومند می‌شود که در برابر خواسته‌ها و تمایلات غیر مشروع نفسانی مقاوم و پایدار و ثابت قدم خواهد بود. در لغت هم تقوا به همین معنا آمده است.

تقوا از ماده‌ی «وقایه» گرفته شده که به معنای حفظ و نگهداری است. تقوا یعنی «خود نگهداری و کنترل نفس». تقوا یک صفت مثبت است، نه یک امر سلبی و برنامه‌ی منفی. تقوا یعنی تقدیم و تعهد انسان به اطاعت از قوانین و دستورهای شرع، هر ترک گناهی را تقوانمی‌گویند، بلکه ملکه ترک گناه و نیروی کنترل و ضبط نفس را تقوا می‌داند. تقوا، بهترین زاد و توشه در آخرت است و «زاد» و توشه یک امر مثبت است نه منفی.

از باب نمونه، به چند مورد از سخنان حضرت امیرالمؤمنین علی عليه السلام توجه بفرمایید:
 «ای بندگان خدا، شما را به تقوا سفارش می‌کنم. زیرا تقوا برای نفس به منزله افسار است که او را به سوی خوبی‌ها می‌کشاند. پس به رشته‌های محکم تقوا تمسک جویید و به حقایق آن متوصل شوید تا شما را به منازل آرامش و رفاه و وطن‌های وسیع و پناهگاه‌های محفوظ و منزلهای عزّت برسانید». ^۱
 «اعلَمُوا، عِبَادُ اللَّهِ، أَنَّ التَّقْوَىٰ دَارُ حِسْنٍ عَزِيزٍ، وَالْفُجُورُ دَارُ حِسْنٍ ذَلِيلٍ، لَا يَمْتَعُ أَهْلُهُ، وَلَا يُحِرِّزُ مَنْ

۱. نهج البلاغه، ح ۱۹۵.

لَجَأْ إِلَيْهِ أَلَا وَبِالْتَّقَوَىٰ تُنْطَعِخُ حُكْمَ الْخَطَايَا؛^۱ ای بندگان خدا بدانید که تقوا پناهگاهی استوار است و فجور و بی تقوایی خانه‌ی سست بنیادی است که نمی‌تواند ساکنش را نگهدارد و پناهنه‌اش را حفظ کند. بدانید که با تقواسم و نیش گناهان قطع می‌شود.

إِنَّ تَقْوَىَ اللَّهِ حَمَّتْ أُولَيَاءَ اللَّهِ مَحَارِمَهُ، وَأَلَزَمَتْ قُلُوبَهُمْ مَحَافَةً، حَتَّىٰ أَسْهَرَتْ لَيَالِيهِمْ، وَأَظْمَأَتْ هَوَاجِرَهُمْ؛^۲ ای بندگان خدا! همانا تقوا، اولیای خدار از گناه باز می‌دارد و ترس خدارادر قلویشان مستقر می‌سازد بدان گونه که شب‌ها برای عبادت و راز و نیاز با خدابیدار می‌مانند و روزها را روزه می‌دارند. **إِنَّ التَّقْوَىٰ عِصْمَةٌ لَكَ فِي حَيَاتِكَ وَرُلْفَىٰ بَعْدَ مَمَاتِكَ؛^۳** همانا که تقدار این دنیا برای تو پناهگاه و بعد از مرگ سعادت است».

تقوا و گوشه‌گیری

گوشه‌گیری و عدم قبول مسؤولیت‌های اجتماعی رانه تنها نمی‌توان از علائم تقواشمرد بلکه در بعض موارد برخلاف تقوا است. در اسلام رهبانیت و گوشه‌گیری نیست. اسلام، انسان را برای فرار از گناه به انزوا و ترک مشاغل دنیوی سفارش نمی‌کند، بلکه از او می‌خواهد که مسؤولیت‌ها را بپذیرد، در امور اجتماعی شرکت کند و در عین حال به وسیله‌ی تقوا نفس خویش را مهار و کنترل کند و از انحراف و گناه باز دارد.

اسلام نمی‌گوید: ریاست و مقام مشروع را نپذیر، بلکه می‌گوید بپذیر ولی برای رضای خدا به بندگان خدمت کن و بنده‌ی جاه و مقام نباش، جاه و مقام را وسیله‌ی نیل به شهوت‌ها و هوس‌های نفسانی قرار مده و از جاده‌ی حق منحرف مشو.

اسلام نمی‌گوید: برای نیل به تقدار دست از کار و کسب بردار و در طلب روزی حلال تلاش مکن، بلکه می‌گوید: اسیر و برده‌ی دنیا مشو.

اسلام نمی‌گوید: دنیا را ترک کن و برای عبادت در گوشه‌ای بنشین، بلکه می‌گوید: در دنیا زندگی کن و در آبادی آن بکوش، ولی اهل دنیا نباش و فریفته و دلباخته‌اش نشو.

تقوا و بصیرت

از آیات و احادیث استفاده می‌شود که تقوا به انسان بصیرت و بینش صحیح می‌دهد تامصالح

۱. نهج البلاغه، خ ۱۵۷.

۲. نهج البلاغه، خ ۱۱۴.

۳. آمدی، غررالحكم و درر الكلم.

واقعی دنیا و آخرت خود را تشخیص دهد و دنبال کند. از باب نمونه: خدای حکیم در قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَفْقَهُوا اللَّهَ يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا»^۱; ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما و سیله‌ای جهت جدا ساختن حق از باطل قرار می دهد؛ (روشن بینی خاصی که در پرتو آن، حق را از باطل خواهید شناخت).
یعنی دیده‌ی بصیرت می دهد تا طریق سعادت و شقاوت و مصالح و مفاسدتان را تشخیص دهید.

در آیه‌ی دیگر می فرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۲; از خدا بپرهیزید. و خداوند به شما تعلیم می دهد؛ خداوند به همه چیز داناست.

با این که قرآن برای عموم مردم نازل شده، لیکن متین هستند که هدایت می شوند و پند می گیرند. به همین جهت می فرماید: «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ»^۳; این، بیانی است برای عموم مردم؛ و هدایت و اندرزی است برای پرهیزگاران.

پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحْوِمُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى الْمَلَكُوتِ»^۴. اگر نبود که شیاطین بر گرد قلوب بنی آدم دور می زنند، عالم ملکوت را مشاهده می کردند.

از این قبیل احادیث استفاده می شود که تقوا باعث بصیرت و بینایی عقل می شود و نیروی درک و تمیز را تقویت می کند. عقل گوهر گرانبهایی است که در وجود انسان به و دیعه نهاده شده تابه و سیله‌ی آن مصالح و مفاسد، خیرات و شرور، عوامل سعادت و شقاوت و بالآخره «باید»‌ها و «نباید»‌ها را خوب بشناسد و تمیز دهد.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «الْعَقْلُ رَسُولُ الْحَقِّ»^۵; عقل در بدین، رسول حق است. آری چنانی رسالت مهمی بر دوش عقل نهاده شده و توان انجام آن را دارد، لیکن در صورتی که قوا و غرائز، حکومت او را پذیرفته، مخالفت و کارشکنی و جو سازی نکنند. هوها و هوس‌ها، دشمن عقل هستند و نمی گذارند کارش را به خوبی انجام دهد.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «الْهَوَى عَدُوُ الْعُقْلِ»^۶; هوای نفس، دشمن عقل است).

۱. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۹.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۲.

۳. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۸.

۴. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۷۰، ص ۵۹.

۵. آمدی، همان.

۶. آمدی، همان.

و فرمود: «مَنْ لَمْ يَمْلِكْ شَهْوَةً لَمْ يَمْلِكْ عَقْلًا؛^۱ هر کس که مالک شهوت خویش نباشد مالک عقلش نیز نخواهد بود».

تقوا و پیروزی بر مشکلات

یکی از آثار مهم تقوا غلبه بر مشکلات و دشواری‌های زندگی است. خدا در قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّقَّ اللَّهُ يَجْعَلُ لَهُ مَحْرَجاً»^۲ و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند».

باز می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّقَّ اللَّهُ يَجْعَلُ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا»^۳ و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند کار را برابر او آسان می‌سازد».

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «فَمَنْ أَخَذَ بِالتَّقْوَى عَزَّبَتْ عَنْهُ الشَّدَائِدُ بَعْدَ ذُنُُوهَا، وَأَحْلَوْتَ لَهُ الْأَمْوَرُ بَعْدَ مَرَاثِيَّهَا، وَانْفَرَجَتْ عَنْهُ الْأَمْوَاجُ بَعْدَ تَرَاكِيمَهَا، وَأَسْهَلَتْ لَهُ الصَّعَابُ بَعْدَ إِنْصَابِهَا»^۴ هر کس تقوای پیشه سازد شداید و سختی‌ها از او دور می‌شود. تلحی‌ها برایش شیرین می‌گردد، امواج مشکلات متراکم، در برابر شکافته و پراکنده می‌شود و امور دشوار و دردناک برایش آسان می‌گردد».

انواع مشکلات و نقش تقوا

مشکلات و سختی‌های زندگی را به طور کلی به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: نوع اول مشکلاتی که حل آنها در اختیار ما نیست، مانند نقص عضو، ابتلای به بیماری‌های غیرقابل علاج و خطرهای غیرقابل پیشگیری و امثال این‌ها که جلوگیری و رفع آنها از امکان ما خارج است.

نوع دوم، دشواری‌ها و مشکلاتی که تصمیم و اراده‌ی ما در حل آنها و حتی در پیش‌گیری از آنها می‌تواند مؤثر باشد. مانند غالب گرفتاری‌های روحی و جسمی و خانوادگی و اجتماعی و شغلی وغیره.

تقوا در حل هر یک از این دو مشکل می‌تواند نقش مهمی را ایفا کند. اما در بخش اول، گرچه جلوگیری از آن مشکل و برطرف ساختن آن برای ما عملأً غیر ممکن باشد، لیکن چگونگی

۱. آمدی، همان.

۲. سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۲.

۳. سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۴.

۴. نهج البلاغه، خ ۱۹۸.

برخورد با آن گرفتاری‌ها در اختیار ما است. انسان با تقوا و خودنگهدار که بر نفس خویش کاملاً^۱ تسلط دارد و جهان و مشکلات جهان را گذرا و زندگی آخرت را اصیل و باقی می‌داند و بر نیروی لایزال الهی تکیه دارد، حوادث و مشکلات دنیا را کوچک و موقت می‌شمارد و جزع و فزع نمی‌کند، بلکه در برابر خواست الهی تسلیم محض خواهد بود. انسان با تقوا، با خدا و جهان آخرت مأنوس و دلگرم است. حوادث و مشکلات گذرا نمی‌توانند آرامش خاطرش را بر هم بزنند. چون حوادث و مشکلات و مصیبیت‌ها ذاتاً درد آور نیستند بلکه اضطراب و عدم تحمل نفس است که اسباب ناراحتی انسان را فراهم می‌سازد، و تقوا در این باره به انسان کمک می‌کند. اما نوع دوم، اکثر گرفتاری‌ها و شدایدی که زندگی را بر انسان تلغی می‌کنند معلول صفات زشت و هوا و هوس‌های نفسانی و غلبه تمایلات شیطانی می‌باشند. اغلب گرفتاری‌های خانوادگی رازن یا شوهر یا هر دو، در اثر عدم تسلط بر خواسته‌های نفسانی، بوجود می‌آورند، و خود در آتشی که بدست خودشان افروخته‌اند می‌سوزند و جزع و فزع می‌کنند. سایر مشکلات نیز همین طور است.

تفقا و آزادی

ممکن است کسی چنین خیال کند که تقوا، سلب آزادی می‌کند، قید و بند و محدودیت بوجود می‌آورد و زندگی را سخت و دشوار می‌سازد، لیکن اسلام این عقیده را مردود می‌شمارد بلکه بر عکس، تقوا را سبب آزادی و آسایش و عزّت و بزرگواری می‌داند و انسان بی تقوا را اسیر و بردۀ می‌شمارد.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «فَإِنْ تَقَوَى اللَّهُ مِفْتَاحُ سَدَادٍ، وَذَخِيرَةٌ مَعَادٍ، وَعِنْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ، وَنَجَاهَةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ»؛^۲ تقوا کلید هدایت و استقامت و توشیهی آخرت می‌باشد. تقوا سبب آزادی از بندگی‌ها و وسیله‌ی نجات از هلاکت‌ها است.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ، وَلَا عِزَّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَىِ، وَلَا مَفْلِلَ أَحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ»؛^۳ شرافتی بالاتر از اسلام و عزتی عزیزتر از تقوا و پناهگاهی بهتر از ورع وجود ندارد». در این احادیث، تقوا کلید حل مشکلات و سبب عزت و آزادی انسان و نجات از گرفتاری‌ها و دشواری‌ها و تلخی‌های زندگی و بهترین پناهگاه معرفی شده است.

۱. نهج البلاغه، خ. ۲۳۰.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۱.

پس تقوا برای انسان محدودیت و سلب آزادی بوجود نمی‌آورد بلکه شخصیت انسانی او را حیامی کند و از اسارت شهوت‌ها، غضب‌ها، انتقام‌جویی‌ها، کینه‌توزی‌ها، خودخواهی‌ها، خودبینی‌ها، تعصّب‌ها، لجاجت‌ها، طمع‌ها، مال‌پرستی‌ها، خودپرستی‌ها، هوا پرستی‌ها، جاه و مقام پرستی‌ها، شکم پرستی‌ها، و شهرت پرستی‌ها آزاد می‌سازد.

قرآن افرادی را که مطیع و مُنقاد هوای نفس باشند، و در تأمین خواسته‌های نفسانی تلاش کنند و برای نیل به تمایلات خویش محدودیتی قائل نباشند، بت‌پرست و هوا پرست می‌داند.

قرآن می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهًا هَوَاهُ وَأَحَلَّ اللَّهَ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِيهِ وَقَلْبِيهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غَشَاوَةً فَمَنِ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؟»^۱ آیا دیدی کسی را که معبد خود را هوای نفس خویش قرارداده و خداوند او را با آگاهی (بر این که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و برگوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟! با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟!»

تقوا مصونیت است نه محدودیت

در نهج البلاغه بر این معنی تأکید شده که تقوا حفاظ و پناهگاه است نه زنجیر و زندان و محدودیت.

قدرت مشترک پناهگاه و زندان «مانعیت» است، اما پناهگاه مانع خطر هاست و زندان مانع بهره برداری از موهبت‌ها و استعدادها. این است که علی عليه السلام می‌فرماید: «اعلموا، عباد الله، أنَّ التَّقْوَى دَائِرٌ حِصْنٌ عَزِيزٌ، وَالْجُنُوْرُ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ (دلیل)، لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ، وَلَا يُحِرِّزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ، أَلَا وَبِالْتَّقْوَى تُقطَعُ حُمَّةُ الْحَطَّاْيَا؟»^۲ بندهای خدا! بدانید که تقوا حصار و بارویی بلند و غیر قابل تسلط است و بی تقوایی و هرزگی حصار و بارویی پست است که مانع و حافظ ساکنان خود نیست و آن کس را که به آن پناه ببرد حفظ نمی‌کند. همانا بانی روی تقوا، نیش گزندۀ خطاكاری هابریده می‌شود.

علی عليه السلام در این بیان عالی خود، گناه و لغزش را که به جان آدمی آسیب می‌زند، به گزنهای مار و عقرب تشییه می‌کند؛ می‌فرماید: نیروی تقوا نیش این گزندگان را قطع می‌کند.

علی عليه السلام در برخی از کلمات تصریح می‌کند که تقوا مایه‌ی اصلی آزادی هاست؛ یعنی نه تنها خود، قید و بند و مانع آزادی نیست. بلکه منبع و منشأ همه‌ی آزادی هاست.

۱. سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۳

۲. نهج البلاغه، خ ۱۵۶

امام علی علیه السلام می فرماید: «فَإِنْ تَقَوَى الَّهُ مَفْتَاحُ سَدَادٍ، وَذَبِيرَةُ مَعَادٍ، وَعَيْقُونُ مِنْ كُلِّ هَلْكَةٍ، وَنَجَاهَةُ مِنْ كُلِّ هَلْكَةٍ؛ هَمَانَا تَقْوَا كَلِيدُ دَرْسَتِي وَتَوْشِهِي قِيَامَتِي وَأَزَادَگِي اِزْ هَرْ بَنْدَگِي وَنَجَاتِي اِزْ هَرْ تَبَاهِي اِسْتَ». تقوا به انسان، آزادی معنوی می دهد، یعنی او را از اسارت و بندگی هوا و هوس آزاد می کند، رشته‌ی آز و طمع و حسد و شهوت و خشم را از گردنش بر می دارد و به این ترتیب ریشه‌ی رقیت‌ها و سرده‌ی های اجتماعی را از بین می برد. مردمی که بنده و بردۀ پول و مقام و راحت طلبی نباشند، هرگز زیر بار اسارت‌ها و رقیت‌ها ای اجتماعی نمی روند.

تقوا، راهنمای زندگی کشتی و قطب نما

یکی از شاگردان امام راحل می گوید: «کشتی‌ها که بر روی آب حرکت می کنند، بعد از مسافتی که از خشکی دور شدند، به هر طرف که نظاره می کنند آب است و آب‌ها هیچ علامتی ندارند، بالای سرشاران را هم که نگاه می کنند یا ابر است یا آسمان، همه جایک جور. در قدیم از ستاره‌ها در آسمان برای شناختن راه‌ها استفاده می کردند، اما شب‌ها که همیشه آسمان صاف نیست تا ستاره‌ها پیدا باشند، و کشتی در حال حرکت به مجرد آن که هوا ابری شد و کشتی یک چرخ خورد، دیگر نمی داند به کدام سمت دارد می رود، هیچ علامتی ندارد. چینی‌ها عقربه‌ی مغناطیسی را که امتحان کردند، دیدند به سمت خاصی می ایستند؛ از این جا قطب نما را اختراع کردند. با این قطب نما جهت را در کشتی‌ها پیدا می کنند، حالا می خواهد در آسمان ابر باشد، یا آسمان صاف باشد. اینها بانگاه کردن به آن عقربه می دانند که الان به چه جهتی در حال حرکت اند و بانگاه به نقشه، حرکت شان را به آن مقصد مشخص می کنند. و می دانند که الان باید به چه وضعی بچرخد و به چه جهتی حرکت کنند. این عقربه‌ی مغناطیسی چیز ارزانی است، همین قبله‌نماها، که ارزانترین وسیله است، اگر در کشتی وجود داشته باشد، همین قطب‌نمای اوست. چون یک عقربه مغناطیسی بیشتر نیست، اگر این قطب‌نمای خراب شد و یا این قطب نما را کسی سرق‌ت کرد، کشتی برای جهت‌یابی خودش متغير می شود، که از کدام سمت برود.

تقوا، قطب نمای انسان است انسان با تقوای راه هدایت را پیدا می کند. اگر شیطان تقوای را از انسان سرق‌ت کرد، انسان مثل یک کشتی می شود که وسط دریا باشد و بالای سرشن ابر، زیر پایش هم آب، همه طرف هم یکسان است. هیچ طرفی با طرف دیگر فرق نمی کند. اگر به سرنشینان

۱. نهج البلاغه، خ ۲۲۱

چنین کشته‌ی حیران و سرگردانی یک قطب نما بدهند، آن را به گرانترین قیمت‌ها می‌خرند و حاضرند نصف قیمت کشته‌ی و مال کشته‌ی را بدهند تا در وسط دریا یک قطب نما به آنها بدهند. انسان هم وقتی گرفتار می‌شود، موج ناراحتی‌ها به او روی می‌آورد، دردسرها، اختلاف‌ها، سرگردانی‌ها، طلبکارها، غیض‌ها، خشم‌ها، این امواج مثل امواج دریاست که به سمت انسان می‌آید. مهم این است که انسان بداند باید به کدام سمت حرکت کند. تقوای مثل قطب نما به انسان می‌گوید راه نجات از چه طریقی است.

این که خطیب جمعه باید به مردم در خطبه‌ها بگوید: «اتَّقُوا اللَّهَ» مثل این است که به اهل کشته می‌گوید: قطب‌نمای خودتان را ضایع نکنید، دستش نزنید، خرابش نکنید، مواظب و مراقبش باشید. یا کسانی که می‌خواهند به سوی جهتی حرکت کنند، به آنها می‌گوید: آیا قطب‌نمایتان را امتحان کردید، درست کار می‌کند؟ یقین به آن دارید؟ سفارش می‌کند که قطب‌نما همراهتان باشد. خدا در وجود انسان عقل را فرارداد. با این تقوای می‌شود عقل را حفظ و نگهداری کرد تا خوب بتوان از آن استفاده کرد. اگر سنگی به قطب‌نما بخورد و قطب‌نما بشکند یا فرسوده بشود، تمام کارها تعطیل می‌شود. شیطان هم وقتی می‌خواهد با انسان مبارزه کند. انسان را وسوسه می‌کند تا تقوای انسان را از او بگیرد. اگر این تقوای گرفته شد، دیگر علم، درد انسان را درمان نمی‌کند. مال، دوست، رفیق، آشنا و جمعیت‌ها، انسان را نجات نمی‌دهد. هر کسی را که شیطان توانست تقوایش را از او بگیرد، مثل آن کشته است که دشمن قطب‌نماش را خراب کرده، سیستم رهبری آن را از کار انداخته است. پس انسان باید به تقوایش اهمیت بدهد، یعنی گاهی حرفی می‌زند که یقین به آن ندارد، این خلاف تقوای است. گاهی مطلب شنیده شده را بدون دقت بیان می‌کند، اینجا تقوای انسان گرفته می‌شود. شیطان از طریق غیبت‌ها، تهمت‌ها و چیزهای نسنجیده انسان را می‌شکند، تقوای انسان را می‌برد. انسان وقتی به زن و بچه خودش نصیحت می‌کند، به آنها بگوید که اگر از همسایه حرفی نقل می‌کنی، شایعه و چیز غیر مطمئن نقل نکن. صحبت‌ها، مکالمات دوستانه، حرف‌هایی که دور هم زده می‌شود، شکارگاه شیطان است. شیطان از راه دوستی‌ها و دشمنی‌ها وارد می‌شود تا تقوای انسان را با یک کلمه و چیزی که انسان یقین ندارد، شکار کند.

وقتی که شیطان تقوای را شکار کرد، انسان را به خطأ و اشتباهی انداخت، برنامه دومش این است که به او بگوید: اگر تو پذیرفتی که خطأ کردی، برای همیشه خُرد و کوچک می‌شوی، اگر پذیرفتی که تو یقین نداشته چیزی را گفته‌ای، دیگر ارزش برای کلامت نمی‌ماند. پس بیا و خطای اول را پوشان. این خطای دوم انسان خطرناک‌تر از خطای اول است، و شیطان اکثر انسان‌ها را

وقتی هلاک می‌کند که می‌خواهدن خطای اول خودشان را پنهان کند. مثلاً فرض کنید کسی به خانه‌ای رفته تا یک النگو یا تلویزیونی سرقت کند، اتفاقاً صاحب‌خانه او را شناخت. خطای دوم از او سرمی زند، می‌گوید برای آن‌که اثر جرم من نماند و علامتی در کار نباشد، باید این فرد را از بین ببرم. برای قتل نیامده بود، اما برای این‌که آثار جرم خودش را محو کند، شیطان دست او را به قتل هم آلوده می‌کند و یک خطای کوچک را به یک خطای بزرگ تبدیل می‌سازد، حالا این فرد اگر صاحب‌خانه را نمی‌کشد، به عنوان قاتل اعدام نمی‌شد. اگر چیزی نمی‌برد و همان وقت به صاحب‌خانه می‌گفت: اشتباه کردم، تمام می‌شد. و او را به زندان می‌بردند. بیشتر از این‌که نبود! اما وقتی انسان بخواهد کسانی را که از جرم او اطلاع دارند از بین ببرد، کار به درازا می‌کشد، مثلاً اگر ده نفر، بیست نفر از جرم او مطلع شدند، می‌خواهد همه را محو و نابود کند، لذا جرم را گسترش می‌دهد. تقوای می‌گوید هر جار سیدی و به هر حدی از خطاكه رسیدی همانجا ترمز کن. یک وقت خدمت امام خمینی ره بودیم، امام صحبت می‌فرمود، ایشان گفتند: «من اگر در امری اشتباه کنم این شهامت را دارم که بگوییم اشتباه کردم».

این هنر و عظمت است. پیش نیامده، اما خودش را آماده کرده برای این‌که اگر در زندگی، اشتباهی کرد، بگوید: اشتباه کردم.

از این جهت در روایات داریم: **أَشَدُ الدُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ**^۱; بدترین گناهان، گناهی است که انسان آن را دست کم بگیرد؛ یعنی بخواهد توجیهش کند که این خطاب نبود. چرا؟ چون تکرار می‌شود. شما بچه‌های خودتان را امتحان کنید، وقتی ایرادی به آنها می‌گیرید، اگر این ایراد را توجیه کردد - درستش کردد - آماده باشید که این خطاب، در یک زمان نزدیکی دوباره از او تکرار شود. اما اگر توجیهش نکردد و صریح گفتند: این اشتباه بود، محکوم کردد، جلوی تکرارش گرفته می‌شود. پس تقوا همان راهنما و قطب‌نماییست که وقتی همه‌ی راه‌ها برای انسان بند آمده، اگر از مسیر تقوا و توصیه‌های تقواعبور کند، تمام مشکلات دنیوی و اخروی او حل می‌شود. اگر تمام راه‌ها بر روی شخص بسته شده، تمام مشکلات به او متوجه شده و رشته همه چیز از دستش در رفته باشد ولی به تقوابرگردد، تمام سرکلاف‌های گم شده و رشته‌های متفرق شده، یکی یکی به دستش بر می‌گردد.^۲

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۴۸.

۲. از تمثیلات آیت الله محبی‌الدین حائری شیرازی، امام جمعه شیراز.

توبه

ـ دعای روز چهاردهم

«اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذنِي فِيهِ بِالْعَوْرَاتِ وَأَقِلِّنِي فِيهِ مِنَ الْخَطَايَا وَالْهَوَاتِ وَلَا تَجْعَلنِي فِيهِ عَرَضاً لِلْبَلَايَا وَالآفَاتِ بِعِزَّتِكَ يَا عِزَّ الْمُسْلِمِينَ؛ خدا! در امروز مرا به لغزشهايم مؤاخذه مکن و عذر اشتباهايم و خططاهايم را پذير و مرا هدف تير بالها و آفت‌ها قرار مده، به عزتت، اى مايدی عزت مسلمانان». .

احکام

اگر فردی غیبت فرد دیگری را نموده آیا باید برای توبه کردن از طرف مقابل طلب رضایت نماید یا اینکه تنها استغفار کافی است؟ در صورت مانع بودن شرم حیا چه باید کرد؟
ج) استغفار کافی است. (استفتائات امام (ره)، ج ۲، ص ۶۲۱ س ۲۱)
از مهمترین و واجب‌ترین واجبات توبه از گناهان است و حقیقت توبه پشمیمانی و تصمیم بر
ترک گناهان است. (عروة الوثقى، ج ۱، ص ۳۷۰)

حقیقت توبه

توبه علم است و حال است و فعل و علم موجب حال، و حال باعث فعل است.
منظور از علم، این است که انسان به ضرر گناهان پی برده و بداند که آن‌ها سموی مهلک،
مخرب دین، تهدیدی برای حیات ابدی، مانع بندۀ از لقای محبوب و رسیدن به سعادت ابدی
هستند.

از این علم، حالی به انسان دست می‌دهد. یعنی با این شناخت به خاطر از دست رفتن محبوب، در قلب انسان دردی بر انگیخته می‌شود. زیرا قلب انسان وقتی که احساس کند محبوبش را از دست داده، رنجور می‌شود.

آنگاه از این درد و رنج قلبی حالت دیگری حاصل می‌شود که قصد و اراده نام دارد؛ اراده‌ی این که فعلاً گناهی را که انجام می‌دهد ترک کند، و تصمیم بگیرد تا آخر عمر گناهانی را که محبوبش را از او می‌گیرند انجام ندهد، و گذشته را اگر قابل جبران است تلافی کند.

وجوب و ارزش توبه

شکی نیست که از نظر عقل و شرع بر انسان واجب است خود را از امراضی که حیات جسم را به خطر می‌اندازند حفظ کند.

بنابراین دوری از مرض گناهان، خطایا و اشتباهات مهلک که حیات ابدی را تهدید می‌کنند به طریق اولی واجب است.

خدای تعالی می‌فرماید: «تُوَبُوا إِلَيَّ اللَّهِ جَمِيعًا إِيَّاهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفَلِّحُونَ»^۱؛ ای مؤمنین همه با هم به درگاه خدا توبه کنید باشد که رستگار شوید».

و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوَبُوا إِلَيَّ اللَّهِ تَوَبَّةً نَصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»^۲؛ ای مؤمنین به درگاه خدا توبه کنید باشد که پروردگار تان گناهان شما را بپوشاند و محظوظ شوید».

توبه نصوح توبه‌ای است که خالص برای خدا و از هر شایبه خالی باشد.

و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَبَّينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»^۳؛ همانا خداوند توبه کنندگان و پاکیزگان را دوست می‌دارد».

نبی اکرم ﷺ می‌فرماید: «وَالثَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ»؛ کسی که توبه می‌کند مثل کسی است که گناه نکرده است».

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَشَدُ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدٍ مِنْ رَجُلٍ أَصَلَّ رَاحِلَتَهُ وَزَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظَلَمَاءَ فَوَجَدَهَا فَاللَّهُ تَعَالَى أَشَدُ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدٍ مِنْ ذَلِكَ الرَّجُلِ بِرَاحِلَتِهِ حَيْثُ وَجَدَهَا؛ سرور و خوشحالی خدا - به خاطر توبه‌ی بندها - از سرور و خوشحالی مردی که زاد و راحله‌ی خود را در شب تاریکی گم کرده»، سپس آن را می‌یابد بیشتر است».

۱. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۱

۲. سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۸

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲

عن معاویة بن وهب قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول: «إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوَبَّةً نَصُوحًا أَخْبَهَ اللَّهُ فَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ، فَقَلَّتْ: وَكَيْفَ يَسْتَرُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: يُنْسِى مَلَكِيَّهُ مَا كَتَبَهُ عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَيُوْحِي إِلَى جَوَارِحِهِ أَكْثَمِي عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ وَيُوْحِي إِلَى بَقِاعِ الْأَرْضِ أَكْثَمِي مَا كَانَ يَعْمَلُ عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ فَيَلْقَى اللَّهُ حِينَ يَلْقَاهُ وَلَيْسَ شَيْءٌ يَشَهَّدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ؛^۱ هَنَّجَامِي كَهْ بَنَهَاهِي خَالصَانَهْ تَوَبَهْ مِيْ كَنَدْ، خَدا اوْ رَادَوْسَتْ مِيْ دَارَدْ وَبَرَ اوْ پَرَدَهْ مِيْ پَوْشَدْ. عَرَضَ کَرْدَمْ: چَگُونَهْ بَرَ اوْ پَرَدَهْ مِيْ پَوْشَدْ؟ فَرَمَدْ: گَناهَشَ رَازَ یَادَهَوْ مَلَکِيَّهَ کَهْ آَنَ رَانُوْشَتَهَانَدْ مِيْ بَرَدَهَ وَبَهْ اَعْصَمَی بَدَنَشَ وَبَهْ قَطْعَهَهَای زَمِینَ وَحَیَ مِيْ کَنَدْ کَهْ گَناهَشَ رَازَ پَنْهَانَ کَنَنَدْ پَسَ اوْ درَ حَالِی خَدا رَامَلَاقَاتَ مِيْ کَنَدْ کَهْ هَیْچَ چَیْزَی بَرَ عَلَيْهِ اوْ شَهَادَتَ بَهْ گَناهَ نَمِیْ دَهَدَ».

فوریت توبه

بدون شک، توبه، امری است که باید فوری انجام شود؛ زیرا رفع ضرر گناهان واجب فوری است.

سزاوار است توبه با انجام و ارتکاب گناه فاصله زمانی نداشته باشد. یعنی تا گناهی از انسان صادر شد، قبل از آن که پلیدی گناه در قلبش متراکم شود، و محو آن غیر ممکن گردد، پشیمان شده و آثارش را محو کند.

نبی اکرم صلوات الله عليه وسلم می فرماید: کسی که فوری توبه نکند و توبه را به تأخیر اندازد بین دو خطر بزرگ گرفتار است:

اول: این که ظلمت معاصی بر قلبش متراکم شود، و چون لایه زنگ بر آهن روی قلب را بگیرد و محو شدنش محال شود.

دوم: این که مرگ یا مرضی او را در گیرد، و به او فرصت ندهد که به محو گناه مشغول گردد.

سرانجام توبه نکردن و اصرار بر گناه

کسانی که از گناه پشیمان نیستند و در توبه کردن امروز و فردا می کنند سرانجام نافرجامی در پیش دارند.

از امام صادق عليه السلام منقول است:

«كَانَ أَبِي طَلْلَةَ يَقُولُ مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ حَطَبَةٍ إِنَّ الْقَلْبَ لَيَوَاقِعُ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَزَالُ يَهُ حَتَّى

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۳۱.

تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيُصِيرُ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ؛^۱ پدرم [امام باقر علیه السلام بارها] می‌فرمود: هیچ چیز برای قلب زیانبارتر از گناه نیست؛ چه آنکه قلب با گناه می‌آمیزد و بر گناه اصرار می‌ورزد تا آنکه گناه بر قلب چیره می‌شود و سرانجام آن را وارونه می‌کند».

یعنی قلبی که به حسب طبع اولی چهره‌اش رو به خدا است تغییر قیافه می‌دهد و چهره‌اش زیینی می‌شود و سخن حق و موعظه در آن تأثیر نمی‌کند. و این همان راهی است که به فرموده‌ی قرآن کریم پایانش کفر و تکذیب آیات خدا و استهزای حقایق آسمانی خواهد بود، که می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءَيْ أَنَّ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهِنُونَ»^۲; سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتكب شدند به جایی رسید که آیات خدارا تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند.

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ أَدْنَى مَا أَصْنَعُ بِالْعَبْدِ إِذَا أَثْرَ شَهْوَتَهُ عَلَى طَاعَتِي أَنْ أُحَرِّمَ لَذِيَّذَ مُنَاجَاتِي»^۳; خداوند تعالی می‌فرماید: هنگامی که بندۀ من خواهش‌های نفسانی خویش را بر طاعت من ترجیح دهد، کمترین کیفری که در حق او روا می‌دارم آن است که او را از لذت مناجات خودم محروم می‌سازم».

و در حدیث دیگر آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ الرَّجُلَ يُذَنِّبُ الذَّنْبَ فَيُحِرِّمُ صَلَوةَ اللَّيْلِ وَ إِنَّ الْعَمَلَ السَّيِّءَ أَسْرَعُ فِي صَاحِبِهِ مِنَ السَّكِّينِ فِي اللَّحْمِ»^۴; بی‌تردید، کسی که مرتكب گناه می‌شود در اثر آن از نماز شب محروم می‌گردد و بی‌شک سرعت تأثیر کار بد [در جهت قطع برکات معنوی] بیشتر است از سرعت تأثیر کارد بُرنده در قطع گوشت». شهید مطهری در کتاب عدل الهی با استفاده از اشعار مولوی، محرومیت از لذت عبادت را کیفری الهی شمرده است:

«در قصص انبیاء آمده که مردی به شعیب پیغمبر علیه السلام گفت که چرا من اینهمه گناه می‌کنم و خداوند مرا عقوبت نمی‌کند؟ جواب آمد که تو گرفتار بدترین عقوبتها هستی و نمی‌دانی. مولوی این داستان را چنین بیان می‌کند:

که خدا از من بسی دیده است عیب

آن یکی می‌گفت در عهد شعیب

وز کرم یزدان نمی‌کرد مرا

چند دید از من گناه و جرمها

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶۸.

۲. سوره‌ی روم، آیه‌ی ۱۰.

۳. نراقی، مهدی، جامع السعادات، ج ۳، ص ۴۸.

۴. کلینی، همان، ج ۲، ص ۲۷۲.

حق تعالی گفت در گوش شعیب
که بگفتی چند کردم من گناه
عکس می‌گویی و مقلوب ای سفیه
چند چندت گیرم و تو بی خبر
زنگ تو بر توت ای دیگ سیاه
بر دلت زنگار بر زنگارها

یعنی تو بر عکس فکر می‌کنی، اگر خداوند تو را به عقوبی ظاهری، که خود احساس می‌کردی که عقوبت است، می‌گرفت و تو قابلیت چنین نوع مجازاتی را می‌داشتی، آنوقت ممکن بود عقوبت تو عقوبت نباشد بلکه لطف و رحمت باشد، زیرا احیاناً موجب تنبه و بیداری تو می‌شود. اما عقوبیت که اکنون گرفتار آن هستی که لازمه‌ی عمل توست عقوبیت است که صد در صد عقوبیت است.

نکته‌ای واقعی همان نتایج و آثار اعمال انسان است، و در مورد همین آثار و نتایج و عقوبیت‌هast که قرآن می‌فرماید:

«وَمَا ظَلَمَنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفَسُهُمْ يَظْلِمُونَ»^۳؛ و ما به آنها ستم نکردیم، اما آن‌ها به خودشان ظلم و ستم می‌کردند». ^۴

حال که ضرر و خطر گناه از دیدگاه قرآن کریم و اولیای دین علیهم السلام روشن شد، روانیست که انسان خردمند در رفع آثار شوم آن از صفحه‌ی دل درنگ کند که تردید در این کار از عادات سفیهان و نابخردان است، زیرا گناه، سمة مهلكی است که اگر در رفع آثار آن هرچه زودتر اقدام نشود دیگر راه نجاتی باقی نمی‌ماند.

مگر نه این است که مرگ بی خبر می‌آید و ناگهان گربیان گیر آدمی می‌شود و حتی مهلت نفس کشیدن به انسان نمی‌دهد؟ و به فرموده‌ی قرآن:

«فَلَا يَسْتَطِعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَيْ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ»^۵ (چنان غافلگیر می‌شوند که حتی) نمی‌توانند وصیتی کنند یا به سوی خانواده خود باز گردند.

۱. بیابان.

۲. زنجیر.

۳. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۱۸.

۴. مطهری، مرتفعی، عدل الهی، ص ۱۶۱ - ۱۶۰.

۵. سوره‌ی یس، آیه‌ی ۵۰.

چنان که به پیامبر ﷺ می فرماید:

«وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ؛^۱ [ای پیامبر!] آنان را از روز حسرت [روز رستاخیز که برای همه مایه تأسف است] بترسان، در آن هنگام که همه چیز پایان می یابد؛ و آنها در غفلت اند...».

آنگاه گویند: «يَا لَيْتَنَا نُرُدْ وَلَا نُكَذِّبْ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛^۲ ای کاش (بار دیگر، به دنیا) بازگردانده می شدیم، و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم، و از مؤمنان می بودیم».

ولی چه فایده که پشیمانی سودی ندارد و این آرزو، عملی نخواهد بود.

مبادا که روزی بگوییم: «وَقَدْ أَفَيَتُ بِالْتَّسْوِيفِ وَالْأَمَالِ عُمْرِي؛^۳ [خدایا!] عمر خویش را با امروز و فردا کردن تباہ کردم».

بنابراین، هیچ گاه استغفار را فراموش نکنیم که استغفار جلای قلوب است و در همه حال خدا را با استغفار یاد کنید، چه در حال نماز و چه در تعقیبات آن. حتی در موقع خوابیدن نیز با استغفار به خواب بروید که امکان دارد دیگر از این خواب بر نخیزید.

در سیره‌ی رسول خدا ﷺ آمده است که هر روز هفتاد بار استغفر الله می گفتند و در پاره‌ای از احادیث دارد که در هر نشستی بیست و پنج بار استغفر الله می گفتند^۴، که استغفار داروی شفابخش گنه کاران است، چنان که در حدیث آمده:

«لِكُلِّ دَاءٍ دُوَاءٌ وَدُوَاءُ الدُّنُوبِ إِلَسْتَغْفَارُ»؛^۵ برای هر دردی درمانی است و داروی گناهان استغفار است.

باید دانست که بهترین موقع برای استغفار و توبه تیمه‌های شب است، آنگاه که همه‌ی درها بسته است، ولی درهای رحمت الهی به روی بندگانش باز است.

خداآنده در وصف بندگان مؤمن می فرماید: «الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْخَارِ»؛^۶ همان‌ها که (در برابر مشکلات، و در مسیر اطاعت و ترک گناه) استقامت می ورزند؛ راست گو هستند؛ (در برابر خدا) خصوع، و (در راه او) اتفاق می کنند و در سحرگاهان، استغفار می نمایند.

۱. سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۲۹.

۲. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۲۷.

۳. دعای ابو حمزه‌ی ثمالي.

۴. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۶۳.

۵. کلینی، ج ۲، ص ۴۲۹.

۶. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۷.

و در جای دیگر می فرماید: «كَأَنُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ؛ اهل تقوا ویژگی هایی دارند از جمله آن که شب ها کم می خوابند و در سحرها به استغفار و دعا بر می خیزند». رسول خدا^{علیه السلام} فرمود: «هیچ قطره ای نزد خدا محبوب تر از قطره ای اشکی که از خوف خدای تعالی از چشم بیرون آید و یا از قطره ای خونی که در راه خدا ریخته شود نیست و هیچ بنده ای نیست که از خوف خدا بگرید مگر این که خدای تعالی او را از شراب رحمتش سیراب فرماید و گریه ای او را در بهشت تبدیل به خنده و سرور کند و اطرافیان او را مورد رحمت قرار دهد، هر چند که تعدادشان بیست هزار نفر باشد، و هیچ چشمی از خوف خدا پر از اشک نمی شود مگر آن که خداوند بدنش را برآتش حرام می کند و اگر اشک از دیدگانش جاری شود و به رخساره اش رسیده رگرفتار فقر و خواری نگردد. و اگر در میان امّتی، بنده ای از بندگان خدا گریه کند، بی شک خدای تعالی آن امّت را به خاطر گریه ای او نجات بخشد».^۲

خلاصه هر چیزی اندازه ای دارد مگر گریه از خوف خدا، که امام صادق^{علیه السلام} فرمود: «كُلُّ عَيْنٍ بِاِكِيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً عَيْنٌ غُضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ سَهَرَتْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ بَكَّتْ فِي جَوْفِ الْلَّيْلِ مِنْ حَشِيَّةِ اللَّهِ»^۳; روز قیامت هر دیده ای گریان است مگر سه دیده: چشمی که از نظر کردن به حرام فروافتاد، چشمی که در طاعت خدا بیداری کشد، و چشمی که در دل شب از خوف خدا بگرید».

عمومیت توبه

وجوب توبه نسبت به همه اشخاص در تمام حالات عمومیت دارد، به طوری که می توان گفت: این حکم از احادی برداشته نشده است.

قرآن کریم در یک خطاب عمومی می فرماید: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا»^۴; همه به سوی خدا توبه کنید». زیرا هیچ کس از گناه جوارح پاک نیست، و اگر گاهی از معصیت جوارح پاک شود، به ذنوب قلبی مبتلا خواهد شد. و اگر پاک شود، از وسوسه‌ی شیطان که خیالات متفرقه را به او تلقین می کند تا از یاد خدا غافلش کند، خالی نیست. و اگر خالی شود دچار غفلت و قصور در شناخت خدا و صفات و آثار او به حسب طاقت خویش می باشد.

۱. سوره‌ی ذاریات، آیات ۱۷ و ۱۸.

۲. رساله‌ی لقاء الله، حاج میرزا جواد ملکی، ص ۱۴۷.

۳. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۸۲، باب البکاء، حدیث چهارم.

۴. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۱.

این‌ها تمامی، نقص بوده و اسبابی دارند، و ترک این اسباب فقط با استغفال به اضداد آن‌ها ممکن است، یعنی رجوع از یک راه به ضد آن و منظور از توبه هم رجوع است. و هیچ انسانی را نمی‌توان تصور کرد که از نقص خالی باشد، آنچه هست در مقدار آن تفاوت دارد ولی در اصل نقص مشترکند.

نکته لازم تذکر این است که گناهان انبیا و اوصیا مثل گناهان مانیست، «گناهان ماترک واجب و ارتکاب به محرمات است». ولی گناه آنان غفلت‌های آنی از یاد دائمی خدا و استغفال به مباحثات است «ولذا جریمه‌ی آنان نیز با جریمه‌ی ما فرق دارد جریمه‌ی ما آتش جهنم و حرمان از بهشت و جوار حق تعالیٰ» و جریمه‌ی آنان محرومیت از زیادی اجر و پاداش است و لذا در حدیث وارد است:

إِنَّ حَسَنَاتِ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ؛^۱ حسنات نیکان گناه مقرین است.

یعنی همان عملی که اگر از یک طایفه خاص (ابرار) سرزند بعنوان خیر و نیکی شناخته می‌شود از طایفه دیگر (مقرین) گناه محسوب می‌شود.

شرط پذیرش توبه

از قرآن کریم استفاده می‌شود که توبه به دو شرط پذیرفته می‌شود:

اول: گناه در اثر جهل و ندانی واقع شده باشد نه با انگیزه‌ی کفر و طغیان.^۲

دوم: انسان پس از ارتکاب جرم پشیمان شده و هرچه زودتر توبه کند نه این که توبه را به تأخیر اندازد تا به پایان عمر نزدیک شود.

خداؤند در این مورد می‌فرماید:

إِنَّ التَّوْبَةَ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوَّءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلَيْمًا حَكِيمًا وَلَيَسْتَ الشُّوَّءُ بِلِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَخْدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تَبَّعَتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا؛^۳ پذیرش توبه از سوی خدا، تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می‌دهند. سپس زود توبه می‌کنند خداوند، توبه چنین

۱. بحار، ج ۲۵، ص ۲۰۵.

۲. ناگفته نماند که منظور از جهل، جهل در برابر عقل است نه جهل در برابر علم؛ یعنی چه بسا افرادی می‌دانند که فلان عمل گناه است ولی مرتکب آن می‌شوند در چنین اشخاصی جنود جهل بر جنود عقل غلبه پیدا کرده است. اینان نیز اگر از سر صدق خدا را بخواهند و حقیقت توبه کنند خداوند توبه آنان را خواهد پذیرفت.

۳. سوره‌ی نساء، آیات ۱۷ و ۱۸.

الشخصاًصي رامى پذيرد؛ و خدا دانا و حكيم است برای کسانی که کارهای بدر انجام می‌دهند، و هنگامی که مرگ يکی از آنها فرامى رسد می‌گويد: «الآن توبه کردم» توبه نیست؛ و نه برای کسانی که در حال کفر از دنيا می‌روند، اينها کسانی هستند که عذاب درد ناکي برایشان فراهم کرده‌ایم». پس توبه از جمله تکاليفی است که فوراً باید بدان اقدام کرد و به اين ندای الهی پاسخ مثبت داد.

«أَلَمْ يَأْنِ لِلّٰهِيَّ أَمْنُوا أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللّٰهِ وَمَا نَزَّلَ مِنَ الْحَقِّ؟^۱ آيا وقت آن نرسیده است که دلهای مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاشع گردد».

که به هر روزی که می‌آید زمان
وین کننده پیر و مضطرب می‌شود
زود باش و روزگار خود مبر
جز سیه رویی و فعل زشت نه^۲
نفس کاهل، دل سیه، جان ناصبور
جمله اعضالرز لرزان همچو برگ
قوت بر کندن آن کم شده
آفتاب عمر سوی چاه شد
تابکلی نگذرد ایام کشت^۳

تو که می‌گویی که فردا، این بدان
آن درخت بد جوان‌تر می‌شود
او جوان‌تر می‌شود تو پیر‌تر
سال بیگه گشت و وقت کشت نه
عمر ضایع، سعی باطل، راه دور
موی بر سر همچو برف از بیم مرگ
بیخ‌های خوی بد محکم شده
هین و هین ای راهرو بیگاه شد
هین مگو فردا که فرداها گذشت

قرآن مجید می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنِ عِبَادِهِ»^۴ اوست که توبه بندگانش را می‌پذیرد. و می‌فرماید: «غَافِرُ الذُّنُبِ وَقَابِلُ التَّوْبِ»^۵ (خدایی که) بخشندۀ گناه و پذیرنده توبه است. در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده: خدای عزوجل به آدم علیه السلام فرمود: برای تو مقرر کردم که هرگاه یکی از فرزندانست کار بدی انجام دهد و استغفار کند او را بپخشم.

عرض کرد: پروردگار! بیشترم عطاکن.

فرمود: باب توبه را تازمان مرگشان برای آنها باز گذاشتم.

عرض کرد: پروردگار! برایم کافی است.^۶

۱. سوره‌ی حديث، آیه‌ی ۱۶.

۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم.

۳. مثنوی معنوی، دفتر دوم.

۴. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۵.

۵. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۳.

۶. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۸۶

امام صادق علیه السلام فرماید: نبی اکرم ﷺ فرمود: هر کس یک سال قبل از مرگش توبه کند، خدا توبه‌اش را می‌پذیرد.

سپس فرمود: یک سال زیاد است، هر کس یک ماه قبل از مرگش توبه کند، توبه‌اش پذیرفته می‌شود.

سپس فرمود: یک ماه زیاد است، هر کس یک جمیعه به مرگش مانده توبه کند، خدا توبه‌اش می‌شود.

سپس فرمود: یک جمیعه زیاد است، هر کس یک روز به مرگش مانده توبه کند، خدا توبه‌اش را قبول می‌کند.

سپس فرمود: یک روز زیاد است، هر کس قبل از دیدن عوالم حال مرگ توبه کند، توبه‌اش مقبول است. این روایت را مرحوم صدوق با اضافه این دو جمله نقل کرده است:
هر کس یک ساعت به مرگش توبه کند توبه‌اش پذیرفته می‌شود.

سپس فرمود: یک ساعت زیاد است، هر کس در حالی توبه کند که جانش به اینجا رسیده باشد با دست به گلویش اشاره کرد - خدا توبه‌اش را می‌پذیرد.^۱

بازگشت به خدا

ابو بصیر یکی از شخصیت‌های برجسته و معروف در بین یاران امام صادق علیه السلام است. او نقل می‌کند که من همسایه‌ای داشتم که در دستگاه خلافت مشغول کار بود و ثروت قابل توجهی نیز بهم زده بود پیوسته مجلس عیش و عشّرت برپا می‌کرد و زن‌های آوازه خوان نزدش انجمن می‌کردند و به میگساری مشغول گشته و باعث اذیت و آزار من می‌شدند. چندین بار با او صحبت نموده و از او گلایه و شکایت کردم ولی دست بردار نبود. تا اینکه پافشاری زیادی کردم. آنگاه گفت: ببین من مبتلى و آلوه شده‌ام و تو مهدب و پاک هستی. اگر جریان مرا با صاحبت (امام صادق علیه السلام) در میان بگذاری، امید آن دارم که خداوند تو سط شما مرا رهائی و نجات بخشد. گفتارش در دلم اثر گذاشت. و چون به محضر امام صادق علیه السلام رسیدم، شرح حال او را گفتم. حضرت فرمود: وقتی به کوفه بگشته به او بگو جعفر بن محمد پیام داد که اگر از روشی که داری دست بکشی، ما هم بهشت را برای تو تضمین خواهیم کرد. «دع ما أنتَ عَلَيْهِ وأخْسِنْ لَكَ على اللهِ الْجَنةَ» وقتی به کوفه بازگشتم در بین دیدار کنندگان او را دیدم. وی را نگاه داشتم تا منزل

خلوت شد آنگاه به او گفتم: من داستان شما را برای حضرت صادق علیه السلام شرح دادم، حضرت فرمودند: وقتی بازگشتی به او بگو: تو دست بکش ما هم بهشت را برایت تضمین می‌کنیم. ابو بصیر می‌گوید: در این هنگام به گریه افتاد و گفت ترا به خدا سوگند ابو عبدالله به تو چنین گفت؟ قسم یاد کردم که حضرت علیه السلام چنین فرمودند. گفت همین مقدار بس است و از جا حرکت کرد. چند روزی سپری گشت آنگاه به دنبال من فرستاد. در حالی که همه‌ی اموالش را به نحوی صرف جبران کرده و دیگر چیزی برایش نمانده بود. تلاش کردم به کمک سایر دوستان به او کمک کنیم. باز دیری نپائید که به دنبال من فرستاد که دچار بیماری و کسالت شده‌ام، من نیز پیوسته به عیادت او می‌رفتم و در صدد درمان او بودم، تا اینکه در حال اختصار قرار گرفت و من پهلوی او نشسته بودم لحظه‌ای بیهوش شد، آنگاه به هوش آمد و گفت: «یا آبا بصیر قد و فی صاحبُک لَنَا؛ صاحبت به عهد خویش با ما وفا کرد». این بگفت و جان بجان آفرین تسليم کرد (رحمه الله عليه). وقتی من به حج مشرف شدم به محضر امام صادق علیه السلام شتافتم. همین که حضرت مرا دید، فرمود: «یا آبا بصیر قد و فینا لِصَاحِبِکَ!»^۱ ما به عهد خویش با رفیق شما وفا کردیم».

۱. کافی، ۱، ص ۴۷۲.

شرح صدر

- دعای روز پانزدهم -

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فِيهِ طَاعَةَ الْخَائِفِينَ وَ اشْرَحْ فِيهِ صَدْرِي بِإِنَاءِ الْمُخْبِتِينَ بِأَمَانَكَ يَا أَمَانَ الْخَائِفِينَ؛ خَدَايَا! امروز طاعت بندگان خاشع را نصیبم کن و سینه‌ام را به توبه‌ی فروتنان فراخ ساز، به حق امان بخشی خود، ای اینمنی دل‌های ترسان.»

«رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عَقْدَةَ مِنْ لِسَانِي يَقْهُوا قَوْلِي»؛ پروردگارا سینه‌ام را ظرفیت ده و کارم را برای من آسان ساز و از زبانم گره بگشای (تا) سخنم را بفهمند.^۱

اولین درخواست موسی ﷺ

حضرت موسی ﷺ پس از مأمور شدن از طرف خداوند برای رفتن به سوی فرعون، از خداوند درخواست «شرح صدر» می‌نماید و در رأس خواسته‌های خود، این خواسته را مطرح می‌سازد و این گر اهمیت شرح صدر در مسئولیت‌های اجتماعی است از این رو اولین نعمتی را که خداوند به رخ پیامبر اکرم ﷺ می‌کشد و به واسطه‌ی آن بر او منت می‌نهد این آیه می‌باشد «اللَّهُ نَشَرَ لَكَ صَدْرَكَ؛ يَعْنِي أَيَا سِينَهُ تُورًا مُنْشَرٌ نَسْخِتِيمْ» در پرتو این ویژگی نگرش انسان جامعیتی می‌یابد و ظرفیت‌های متناسب با حوادث در روح و روانش متجلی می‌گردد و اورا از شتاب زدگی در تصمیم و نگرانی در حوادث و برخوردهای غصب آسود بی مورد، باز می‌دارد.

۱. سوره‌ی ط، آیه‌ی ۲۵.

موجبات شرح صدر

اراده‌ی الهی: «فَمَنْ يُرِدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرُحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ؛^۱ پس هر کس را که خدا بخواهد هدایت کند قلبش را به نور اسلام روشن و منشرح می‌گرداند».

انس با قرآن: «اللَّهُمَّ نَوْزِبِكَ تَابِكَ بَصَرِي وَ اشْرُحْ بِهِ صَدْرِي وَ فَرِّجْ بِهِ قَلْبِي؛^۲ خدایا چشمان من را به وسیله‌ی کتاب خود (قرآن) نورانی گردان و سینه‌ام را فراخی ده و قلم را خوشحال کن».

تاج عقل و نور ایمان می‌دهد	مردگان کهنه را جان می‌دهد
قوت حیوانی مر او را ناسزاست	قوت اصلی بشر نور خدادست

آثار شرح صدر

سبکباری و آسودگی روحی: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَ وَضَعَنَا عَنْكَ وِرْزَكَ؛^۳ (ای رسول گرامی) آیا ما تو را شرح صدر عطا نکردیم؟ و بار سنگین را از تو بر داشتیم.

تمثیل

اگر انسان از شرح صدر برخوردار نباشد و ظرفیت روح او محدود و بسته باشد، عوامل بیرونی نمی‌توانند به وضعیت روحی او کمک کنند و اگر دل انسان گشاده نباشد فراخی منزل سودی ندارد. همچون انسانی که در بیابانی وسیع، کفشه‌ی تنگ و آزاردهنده پوشیده باشد. صحرا و بیابان با همه فراخی اش برای او همچون زندان است. هر کس او را می‌بیند از لاله‌های زیبای دشت و صحرا برایش می‌گوید در حالی که نمی‌داند او از بیرون در گلشن است اما جانش در فغان است.

ما درون سینه شرحت داده‌ایم	شرح اندر سینه‌ات بنهاده‌ایم
تحمل بار ولايت:	«إِنَّ أَهْزَنَا صَعْبٌ مُشَتَّضَعُ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أُوْبَيِّ مُؤْسِلٌ أُوْعَبُدُ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبُهُ لِلإِيمَانِ وَ لَا تَعِيْ حَدِيشَنَا إِلَّا صُدُورُ أُمِينَةُ وَ أَحَلَامُ رَزِيَّةُ؛ دانستن کار ما (چنانچه باید و شناختن ما چنان که شاید) کاری است سخت و تحمل آن دشوار است و کسی آن را برنتابد جز مرد دیندار - که خدا او را آزموده و ایمانش در دل بوده - و حدیث ما را فرانگیرد جز سینه‌های امانت دار و خرده‌ای بردبار».

موسى جان سینه را سینا کند طوطیان کور را بینا کند

۱. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۵.

۲. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۵۷۷.

۳. سوره‌ی اشراح، آیات ۱-۲.

عدم وابستگی به دنیا؛ تمایل به آخرت و آمادگی برای مرگ: «وروی أن النبي ﷺ قرأ أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَقَالَ إِنَّ النُّورَ إِذَا وَقَعَ فِي الْقَلْبِ انْفَسَحَ لَهُ وَانْشَرَحَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهِلْ لِذَلِكَ عَلَمَةٌ يَعْرِفُ بِهَا قَالَ التَّجَافِيُّ عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنْبَاتِ إِلَى دَارِ الْخَلُودِ وَالْأَسْعَدَادِ لِلْمَوْتِ قَبْلِ نَزْوَلِ الْمَوْتِ؛ پس از تلاوت آیه‌ی **«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ...»** رسول خدا **﴿فَرَمَّلَ﴾** فرمود: وقتی نور در قلبی قرار گیرد آن را پذیرا شود و فراخ گردد. گفته شد: آیا علامتی که نشان دهنده این حالت باشد وجود دارد؟ فرمود: علامتش اعراض از دنیا و میل به آخرت و آمادگی برای مرگ، قبل از رسیدن آن است.».

دفتر خود ساز آن آیینه را
بیند او بر چرخ دل صد آفتاب

صیقلی کن یک دو روزی سینه را
هر که را باشد ز سینه فتح باب

آزادی سؤال

سعهی صدر امام علی **عليه السلام**

ما در تاریخ این طور می خوانیم که امیر المؤمنین علی **عليه السلام** در زمان خلافتشان مکرر این جمله را می فرمود: که تامن زنده هستم هر سؤالی دارید از من بپرسید که اگر بمیرم و در میان شما نباشم دیگر کسی را پیدا نخواهد کرد که اینگونه از شما بخواهد که از او سؤال کنید: سلوانی قبل آن تقدونی.

نوشته‌اند یک مرتبه شخصی از پای منبر بلند شد و با بیان جسارت آمیزی گفت: «**أَيَّهَا الْمَدْعَى**
مَا لَا يَعْلَمُ وَالْمَقْدَدُ مَا لَا يَفْهَمُ أَنَا السَّائلُ فَاجْبُ» ای مدعی (العياذ بالله) و ای کسی که نفهمیده حرف می زنی! من سؤال می کنم تو جواب بد. وقتی به قیافه‌اش نگاه کردند دیدند اتفاقاً به مسلمین هم نمی خورد. فقط قیافه‌اش را توضیح داده‌اند که آدم لاغر اندامی بود و موی مجعد و درازی داشت، کتابی راهم به گردنش آویخته بود: «**كَانَهُ مِنْ مُهَوَّذَةِ الْعَرَبِ**» یعنی قیافه‌اش شبیه بود به عرب‌هایی که یهودی شدند. تا این گونه جسارت کرد، اصحاب امیر المؤمنین **عليه السلام** با ناراحتی بپاختند و خواستند اذیتش کنند، این کیست که جسارت می کند؟! علی **عليه السلام** دارد، فرمود: بنشینید **«فَإِنَّ الطَّيْشَ لَا فَوْمَ يَهْجِجُ اللَّهُ وَلَا تَظْهَرُ يَهْبَطُ إِلَيْهِ بِرَاهِينَ اللَّهِ»** فرمود: این شخص سؤال دارد، از من جواب می خواهد. با فشار، حجج الهی را نمی شود اقامه کرد. حرفی زده و به من گفته، سؤالی دارد، بگذارید بیاید پیش من سؤالش را بکند، اگر جواب دادم خودش از عملش پشیمان می شود، لذا شدیداً جلوی آنها را گرفت....

اگر می خواهید حجت الهی را اقامه کنید راهش این نیست، راهش نرمش و ملایمت است.

چون سروکار با دل است، سروکار با فکر است، سروکار با روح است. وقتی مقام، مقام دعوت و تبلیغ اسلام می‌شود، مطلب از این قبیل است. شما خشم گرفتید، می‌خواهید خشونت به خرج بدھید، غضب کردید، عصبانیت به خرج می‌دهید، با عصبانیت نمی‌شود. بشنیدن سر جایتان. بعد رو کرد به آن مرد و فرمود: «اسئل بکل لسانیک و ما فی جوانیک» فرمود: پرس با تمام زیانت؛ یعنی هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو. هر چه در درون دل داری بگو. همین یک جمله کافی بود که این آدم را از ابتدانم کند، شروع کرد به سؤال کردن. چندین سؤال کرد و حضرت جواب دادند. نوشته‌اند که در آخر، یک مرتبه دیدند آن شخص گفت: «اشهدُ ان لا اله الا الله و انَّ محمداً رسولُ الله». ^{۱۳}

اسلام، اساساً در اینگونه مسائل، با سعه صدر برخورد می‌کند. در زمان خود پیغمبر می‌آمدند سؤال می‌کردند، حضرت جواب می‌داد. شما در تاریخ می‌خوانید که علی علیه السلام در زمان خلافت شیخین مخصوصاً زیاد به مسجد می‌رفت و (در بیان علت این کار) می‌فرمود: برای اینکه صیت اسلام در جهان بلند شده است، از اطراف و اکناف مردم دانشمندی می‌آیند، سؤالاتی دارند، کسی باید به آنها جواب بدهد. گاهی اصحاب خاص خودشان مثل سلمان و ابی ذر را می‌فرستاد و به آنها می‌فرمود: بروید در مسجد، مراقب باشید، اگر افرادی پیدا شدند که راجع به اسلام سؤالاتی داشتند مباداً کسی باشد که نتواند جواب آنها را بدهد، اگر دیدید یک دانشمندی از یک جای جهان پیدا شد و سؤالاتی درباره اسلام داشت فوراً بیائید مرا خبر کنید که بروم جوابش را بدهم.

حتی بنی امیه علیرغم این همه تبلیغاتی که علیه آنها می‌شود و بسیاری از آن تبلیغات (حدود صدی نود آن) درست است، اگر آنها را قیاس بکنیم با بسیاری از حکومت‌های دیگر که در جهان بودند، باز آنها بهتر بودند، مخصوصاً در دوره‌ی بنی العباس آزادی عقیده (تا آنجاکه با سیاست برخورد نداشت) فراوان بود.

بنابراین با ملاحظه سیره‌ای که رسول گرامی اسلام علیه السلام در زندگی فردی و اجتماعی خود داشتند و با توجه به سیره‌ی امیر المؤمنین علی علیه السلام در برخورد با مخالفین و همین طور با ملاحظه زندگانی ائمه معصومین علیهم السلام و چگونگی برخورد آنان با مخالفین خود به این نتیجه می‌رسیم که یک مسلمان واقعی، یک مؤمن حقیقی هیچگاه در مقام گفتگو و معاشرت و سؤال و جواب، عنان از اختیارش بیرون نمی‌رود و کلمات زشت و درشت و رفتار خشونت‌آمیز و از سر قهر و غصب به سؤالات دیگران، پاسخ می‌گوید و بدین وسیله حقانیت دین خود را به دیگران اعلام می‌کند.

«فَبَشِّرُوْ عِبَادِي الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَخْسَنَهُ».

امام خمینی ره و شرح صدر

یکی از زیباترین و ظریفترین فرازها که در فصول زندگی امام درخشندگی و جلوه‌ی افزون تری دارد، شرح صدر است. وقتی عواملی می‌خواستند اذهان عمومی را از گرایش به رهبری مکتبی امام منحرف سازند، یک مانور تبلیغاتی را بر علیه او سامان دادند و کوشیدند تا به هر وسیله‌ای شده او را رو در روی علم‌اقرار دهنده و گروهی مأمور شدند با سempاشی نقش امام را کمنگ نمایند و با حمایت و دفاع از دیگران جدال قدرت طلبی را بالا ببرند. آنان با اهانت و نسبت‌های بی‌مورد و پاره کردن عکس و نگارش مطالب بی‌نام و نشان و دهانیرنگ دیگر تلاش کردند تا شاید امام از حوادث متأثر شده و به میدان مصاحبه، مجادله و جواب گویی بیاید و افکار را متوجه این مسائل بسازند. در تمامی این رخدادها نه تنها امام سوزه به دست دشمن نداد، بلکه با شرح صدر و تأمل و تفکر با همان فن حریف، دشمن را از پای درآورد و آگاهانه و به دور از هر گونه اعمال خشونت و شتاب ورزی تمامی مسائل را به نفع اسلام خاتمه داد.

موقعی که می‌خواستند مردم را از عمق واقعی و جنایاتی که استکبار مرتكب می‌شد دور نگه دارند و آنان را مشغول دامن زدن به اختلافات فرقه‌ای و گروهی کنند ضمن ایجاد اختلافات مصنوعی خواستند امام را وارد گود معركه کنند تا با صراحة گروهی را طرد یا جمعی را تأیید نماید ولی امام بدله به وسعت دریاها بر این حوادث نگریست و موج شکن باقی ماند و آنگاه که احساس می‌فرمود که این جو سازی‌ها به اوج غلیان خود نزدیک می‌شود با یک سخنرانی و اشاره‌ای به تمامی این دردسرها خاتمه می‌داد و اختلافاتی را که سالیان دراز بین دانشگاهیان، مردم و روحانی پدید آمده بود با بیاناتی وحدت بخش تبدیل به اخوت اسلامی و نیروی ضد استکباری می‌نمود.

تشکیلات و گروه‌های سیاسی با حیله‌های مزدورانه در اقشار گوناگون نفوذ کردند و با چهره‌های ملی گرایی و یا به اسم طرفداران اسلام و خلق مسلمان به قبضه نمودن فرهنگ جامعه پرداختند تا در صورت بروز موجی انقلابی و تغییر رژیم و سیاست، بتوانند از کلان‌آل آنها حکومت را بقبضه نمایند و راه را برای اختناق جدید و وابستگی نوین هموار سازند. تشخیص این چهره‌های پلید و منافق صفت، کار آسانی نبود، زیرا در نقاب انقلابی و علاقه‌مند به مردم و دیار است پنهان شده بودند حتی کسانی که در خط امامت و ولایت فقیه بودند، متمایل به حمایت از این گروه‌ها شدند و تنها کسی که دقیقاً از موضع بصیرت و آینده‌نگری و شرح صدر با آنان

برخورد نمود و قل از آنکه به شعارشان احترام بگذارد به بررسی ماهیت و کشف ضمایر شان مبادرت ورزید امام بود.

در مسایل و رفتار نیز سعهی صدر امام زبانزد خاص و عام بود، نقل کرده‌اند یکی از آشنایان به منزل امام آمد و چون نسبت به مسئله‌ای اعتراض داشت کمی بلند صحبت می‌کرد و نظرات خود را ابراز می‌نمود. با این که امام در دوران کسالت و نقاوت بسر می‌برد با آرامش و ملایمت به وی فرمودند: چرا ناراحتی؟ حالا بباید با هم صحبت کنیم بالاخره یک جور با هم کنار می‌آییم.^۱

۱. روزنامه اطلاعات، شماره ۲۱۰۶۴، ویژه هشتمین سال فراق یار (بخش ضمیمه)، ص ۶۷

ابرار (نیکان)

دعای روز شانزدهم

«اللَّهُمَّ وَفُقْدِنِي فِيهِ لِمُوافَقَةِ الْأَبْرَارِ وَجَنِيبِنِي فِيهِ مُرَافَقَةُ الْأَشْرَارِ وَآوِينِي فِيهِ بِرْحَمَنِكَ إِلَى
[فِي] دَارِ الْقَرَارِ بِإِلَهِيَّتِكَ يَا إِلَهُ الْعَالَمِينَ؛ خَدِيَا! امْرُوزٌ مَرَا بِهِ هَمَاهَنْگِی وَهَمَدَلِی بَا نیکان،
مُوفَقٌ بَدَار وَاز رفاقت و دوستی بدان، دور گرداں و مرا با رحمت خویش، در سرای ماندگار،
منزل و پناه ده، به حق خدایی ات، ای خدای جهانیان».

«رَبَّنَا فَاغْفِرْنَا ذُنُوبَنَا وَكَفُّرْنَا عَنَّا سِئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ؛^۱ پُرورِدگار! از گناهان ما در گذر و زشتی
کردار ما را بپوشان و هنگام جان سپردن ما را بآنیکان، محشور گرداں».

نیکان در قرآن

«وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ؛^۲ وَأَنْجَهِ نَزْدِ خَدَا اسْتَ بِرَای نیکان از هر چیز بهتر اسْت».«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَهُنِّي نَعِيمٌ عَلَى الْأَرْضِ لَكَ تَيَظُّرُونَ؛^۳ مَحْقَقًا نیکوکاران در بهشت متنعم اند. آنجا بر
تخت‌های عزت تکیه زند و بر نعمت‌های خدا بنگرند».«إِنَّ الْأَبْرَارَ يَسْرُرُونَ مِنْ كَلِّ كَانَ مِنْ أَجْهَاهَا كَافُورًا؛^۴ نیکوکاران (که در این آیه حضرات

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹۳.

۲. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹۸.

۳. سوره‌ی مطفین، آیه‌ی ۲۲.

۴. سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۵.

معصومین علیهم السلام به اجماع خاصه و عامه مقصودند) در بهشت از شرابی می‌نوشند که طعمش در لطف و رنگ و بوی کافور است.

پاداش عظیم ابرار

در آیات گذشته بعد از آن که انسان‌ها را به دو گروه «شکور» و «کافور» یا «شکر گزار» و «کفران کننده» تقسیم کرد، اشاره‌ی کوتاهی به مجازات و کیفر سخت کفران کننده‌گان آمده بود، آیات مورد بحث به سراغ پاداش‌های شکر گزاران و ابرار (نیکان و پاکان) می‌رود، و نکات جالبی در این زمینه یاد آوری می‌کند.

نخست می‌فرماید: نیکان از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است «إِنَّ الْأَبْرَارَ يُشَرِّبُونَ مِنْ كَأسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا».

«ابرار» جمع «بر» (بر وزن رب) در اصل به معنی وسعت و گستردنی است و به همین جهت صحراهای وسیع را «بر» می‌گویند، و از آنجاکه افراد نیکوکار اعمالشان نتایج گسترده‌ای در سطح جامعه دارد این واژه بر آنها اطلاق می‌شود و «بر» (به کسر با) به معنی «نیکوکاری» است، بعضی گفته‌اند فرق میان آن و «خیر» این است که «بر» به معنی «نیکی توأم با توجه» است در حالی که «خیر» معنی اعمی دارد.

«کافور» در لغت معانی متعددی دارد و یکی از معانی معروف آن بوی خوش است و همچنین گیاهی است خوشبو و یکی دیگر از معانی آن همان «کافور» معمولی است که بوی تندی دارد، و برای مصارف طبی از جمله ضد عفونی کردن به کار می‌رود.

به هر حال آیه‌ی فوق نشان می‌دهد که این شراب طهور بهشتی بسیار معطر و خوش بو است که هم ذاته از آن لذت می‌برد، و هم شامه.

بعضی از مفسران نیز گفته‌اند «کافور» نام یکی از چشمه‌های بهشتی است، ولی این تفسیر با تعبیر «كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا» که می‌گوید آمیخته با کافور است، سازگار نیست از سوی دیگر با توجه به این که کافور از ماده «کفر» به معنی «پوشش» است، بعضی از ارباب لغت مانند «raghib» در «مفردات» معتقد‌ند که انتخاب این نام برای «کافور» به خاطر پوشیده بودن میوه درختی که این ماده از آن گرفته می‌شود و در میان غلافها است.

بعضی نیز تعبیر «کافور» را اشاره به سفیدی فوق العاده و خنکی آن دانسته‌اند، زیرا کافور معمولی نیز از نظر «خنکی» و «سفیدی» ضرب المثل است.

اما روی هم رفته تفسیر نخست از همه مناسب‌تر به نظر می‌رسد، به خصوص این که گاهی در

عبارات کافور را هم ردیف مشک و عنبر شمرده‌اند که از بهترین بوهای خوش است.^۱
«کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلْيَنِ»^۲ چنین نیست که شما کافران پنداشتید. امروز نیکوکاران عالم با نامه‌ی اعمالشان در بهشت علیینند.^۳

موجبات بر (نیکی):

ایشار: «لَئِنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»^۴ شما هرگز به نیکی نخواهید رسید مگر آنکه آنچه دوست دارید در راه خدا انفاق کنید.

واژه‌ی «بر» در اصل به معنی «وسعت» است. ولذا صحراء‌های وسیع را «بر» (به فتح با) می‌گویند، و به همین جهت به کارهای نیک که نتیجه‌ی آن گستردگی است و به دیگران می‌رسد، «بر» (به کسر با) گفته می‌شود، و تفاوت میان «بر» و «خیر» از نظر لغت عرب این است که «بر»، نیکوکاری توأم با توجه و از روی قصد و اختیار است، ولی «خیر» به هر نوع نیکی که به دیگران بشود؛ اگر چه بدون توجه باشد، اطلاق می‌گردد.

در این که مقصود در اینجا از کلمه «بر» چیست؟ مفسران گفتگوی بسپار دارند، بعضی آن را به معنی بهشت، بعضی به معنی پرهیزگاری و تقوی، بعضی به معنای پاداش نیک گرفته‌اند، ولی آن چه از آیات قرآن استفاده می‌شود، این است که «بر» معنی وسیعی دارد و به تمام نیکی‌ها اعم از ایمان و اعمال پاک گفته می‌شود، چنانکه از آیه‌ی یکصد و هفتاد و هفتم سوره‌ی بقره استفاده می‌شود که؛ «ایمان به خدا؛ و روز جزا؛ و پیامبران؛ و کمک به نیازمندان؛ و نماز و روزه؛ و وفای به عهد؛ و استقامت در برابر مشکلات و حوادث» همه از شعب «بر» محسوب می‌شوند.

بنابراین، رسیدن به مقام نیکوکاران واقعی، شرایط زیادی دارد که یکی از آنها انفاق کردن از اموالی است که مورد علاقه‌ی انسان است، زیرا عشق و علاقه‌ی واقعی به خدا؛ و احترام به اصول انسانیت و اخلاق، آنگاه روشن می‌شود که انسان بر سر دو راهی قرار گیرد، در یک طرف مال و ثروت یا مقام و منصبی قرار داشته باشد که مورد علاقه‌ی شدید است، و در طرف مقابل خدا و حقیقت و عواطف انسانیت و نیکوکاری، اگر از اولی به خاطر دوامی صرف نظر کرد معلوم می‌شود که در عشق و علاقه‌ی خود صادق است، و اگر تنها در این راه از موضع‌علت جزیی حاضر بود صرف نظر کند، معلوم می‌شود عشق و علاقه‌ی معنوی او نیز به همان پایه است و این مقیاسی

۱. مکارم شیرازی، ناصص، تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۳۸۴ - ۳۵۰.

۲. سوره‌ی مطففين، آیه‌ی ۱۸.

۳. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۲.

است برای سنجش ایمان و شخصیت.

در پایان آیه برای جلب توجه انفاق کنندگان می‌فرماید: «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ يِه عَلِيمٌ؛ خداوند از آنچه در راه خدا انفاق کنید -کم یا زیاد، از اموال مورد علاقه یا غیر مورد علاقه -آگاه است». و بنابراین آنچه که در راه خدا انفاق می‌شود هرگز گم نخواهد شد و نیز چگونگی آن بر او مخفی نخواهد ماند.

نفوذ آیات قرآن در دل‌های مسلمانان

نفوذ آیات قرآن در دل‌های مسلمانان به قدری سریع و عمیق بود که بلافضله بعد از نزول آیات، اثر آن ظاهر می‌گشت به عنوان نمونه در مورد آیه فوق در تواریخ و تفاسیر اسلامی چنین می‌خوانیم:

۱. یکی از یاران پیامبر ﷺ بنام ابو طلحه انصاری در مدینه نخلستان و با غی داشت بسیار مصفا وزیبا، که همه در مدینه از آن سخن می‌گفتند، در آن باغ چشم‌های آب صافی بود که هر موقع پیامبر ﷺ به آن باغ می‌رفت از آن آب میل می‌کرد و وضو می‌ساخت، و علاوه بر همه‌ی اینها، آن باغ در آمد خوبی برای «ابو طلحه» داشت، پس از نزول آیه‌ی فوق به خدمت پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد:

می‌دانی که محبوب‌ترین اموال من همین باغ است، و من می‌خواهم آن را در راه خدا انفاق کنم تا ذخیره‌ای برای رستاخیز من باشد، پیامبر ﷺ فرمود: «بَخْ بَخْ ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ لَكَ؛ آفرین بر تو، آفرین بر تو، این ثروتی است که برای تو سودمند خواهد بود.» سپس فرمود: «من صلاح می‌دانم که آن را به خویشاوندان نیازمند خود بدهی». ابو طلحه دستور پیامبر ﷺ را عمل کرد و آن را در میان بستگان خود تقسیم کرد.^۱

۲. روزی میهمانی بر ابوذر وارد شد، او که زندگی ساده‌ای داشت از میهمان خود معدرت خواست که من بر اثر گرفتاری نمی‌توانم شخصاً از تو پذیرایی کنم، من چند شتر در فلان نقطه دارم، قبول زحمت کن بهترین آن‌ها را بیاور (تا برای تو قربانی کنم) میهمان رفت و شتر لاغری با خود آورد، ابوذر به او گفت: به من خیانت کردی، چرا چنین شتری آورده‌ی؟ او در جواب گفت: من فکر کردم روزی به شترهای دیگر نیازمند خواهی شد، ابوذر گفت: روز نیاز من زمانی است که از این جهان چشم می‌بنم (چه بهتر که برای آن روز ذخیره کنم) خداوند می‌فرماید: «لَئِنْ تَنَالُوا

۱. مکارم شیرازی، ناصر، همان، ج، ۳، ص ۱۱ الی ۱۴.

الْبَرُّ حَتَّىٰ تُنْقِلُوا مِمَّا تُحِبُّونَ.^۱

۳. زیده همسر هارون الرشید قرآنی بسیار گران قیمت داشت که آن را بازر و زیور و جواهرات تزیین کرده بود و علاقه‌ی فراوانی به آن داشت، یک روز هنگامی که از همان قرآن تلاوت می‌کرد به آیه‌ی «لَئِنْ تَنَالُوا الْبَرُّ حَتَّىٰ تُنْقِلُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» رسید، با خواندن آیه در فکر فرو رفت و با خود گفت: هیچ چیز مثل این قرآن نزد من محظوظ نیست و باید آن را در راه خدا اتفاق کنم، کسی را به دنبال جواهر فروشان فرستاد و تزئینات و جواهرات آن را بفروخت و بهای آن را در بیابان‌های حجاز برای تهیه‌ی آب مورد نیاز بادیه نشینان مصرف کرد، که می‌گویند امروز هم بقایای آن چاه‌ها وجود دارد و به نام او نامیده می‌شود.^۲

بخشن؛ سخن نیکو و صیر در مصایب: «ثَلَاثٌ مِنْ أَبْوَابِ الْبَرِّ: سَخَاءُ التَّسْفِيسِ وَطَيِّبُ الْكَلَامِ وَالصَّبْرُ عَلَى الْأَذْيَ؛^۳ سه چیز از نیکی است، سخاوت، خوش سخن گفتن و صبر در گرفتاری‌ها».

آثار بر:

افزايش عمر: «لَا يَزِيدُ فِي الْعُمُرِ إِلَّا الْبَرُّ؛^۴ چیزی عمر را زیاد نکند مگر نیکی».

افزايش روزی: «الْبَرُّ وَالصَّدَقَةُ السُّرُّ يُنْهَا فِي الْفَقْرِ؛^۵ نیکی و صدقه پنهانی فقر را از بین می‌برد».

از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «در قوم بنی اسرائیل مردی صالح زندگی می‌کرد که همسری شایسته داشت. شبی در خواب دید که مردی به او می‌گوید: خداوند متعال برای تو این مقدار عمر قرار داده است. نصف این عمر را ثروت و بی نیازی بسر خواهی برد و نصف دیگر را در تنگdestی خواهی گذارند. حال می‌توانی یکی از آن دو را مقدم سازی.»

آن مرد گفت: زنی صالحه دارم که در زندگی شریک زندگی و مشاور من است. در این امر با او مشورت می‌کنم و نتیجه را می‌گویم.

۱. مکارم شیرازی، ناصر، همان.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، همان.

۳. حز عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۲۵

۴. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۵

۵. کلینی، اصول کافی، ج ۴، ص ۲.

هنگامی که صبح شد خواب را برای همسرش تعریف کرد.
همسرش گفت: نصف عمری که در سعه و عافیت است را پیش بینداز و انتخاب کن،
آمید آنکه خداوند متعال ما را مورد رحمت خود قرار داده و نعمت را بر ما تمام کند.

در شب دوم وقتی از آن مرد سئوال شد کدام نصف از عمرت را مقدم می‌کنی؟

گفت: آن نصف اول را که در بی نیازی خواهم بود.

به او گفته شد انتخاب تو پذیرفته است، پس دنیا به طور کامل به او روی آورد.

هنگامی که از نعمت الهی برخوردار شد، همسرش به او گفت: با خویشان و محتاجان رفت و
آمد داشته باش و به آنان نیکی کن. و همسایگان و برادرانت را بهرمند ساز.

هنگامی که دوران بی نیازی او به پایان رسید، مردی که در خواب دیده بود به او بشارت داد که
خداآنده متعال به پاداش کار تو تمام عمر تو را مانند گذشته در وسعت و بی نیازی مقرر ساخت و
فقر از زندگی تو برداشته شد.^۱

نشانه‌های ابرار

«أَمَا أَغْلَامُ الْبَارِقَةِ فَعَشَرَةٌ: يُجَبُّ فِي اللَّهِ وَيُبَعْضُ فِي اللَّهِ وَيُصَاحِبُ فِي اللَّهِ وَيُغَضِّبُ فِي
اللَّهِ وَيَرْضِي فِي اللَّهِ وَيَعْمَلُ اللَّهَ وَيَطَّلُبُ إِلَيْهِ وَيَخْشَعُ خَائِفًا مَخْوَفًا طَاهِرًا مُخْلِصًا مُسْتَحِبِّا مُرَاقِبًا وَيُحِسِّنُ
فِي اللَّهِ؛ نَشَانَهَا نِيَّكَانَ دَهْتَاسْتَ: دُوْسْتَى وَدَشْمَنَى بَرَايَ خَدَا، رَفَاقَتْ وَتَرَكَ آنَ بَرَايَ خَدَا، غَضَبَ وَ
رَضَايَتْ بَرَايَ خَدَا، عَمَلَ وَدَعَوَتْ بَرَايَ خَدَا وَدَعَوَتْ بَهْ سَوَى خَدَا، تَرَسَ وَاحْسَانَ بَرَايَ خَدَا».

اشرار (بدترین‌ها)

«إِنَّ شَرَ الدَّوَابِ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُمُ الْبَكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛^۲ بدترین جانوران نزد خدا آنان هستند که کافر
شدند (و در اثر لجاجت به کفر خود) ایمان هم نخواهند آورد».

ویژگی‌های اشرار

پیشوایان جور: امام علی علیہ السلام فرمود: «إِنَّ شَرَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِئٌ ضَلَّ وَضَلَّ بِهِ»؛^۳

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۴۹۲.

۲. حمزی، تحف العقول، ص ۲۱.

۳. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۵۵.

۴. آمدی، غررالحكم و دررالكلم.

بدترین مردم نزد خدا پیشوای ستمگری است که خود گمراه است و دیگران نیز بوسیله او گمراه شوند».

آخرت فروشان: امام علی علیه السلام فرمود: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ باعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ وَ شُرُّ مِنْ ذَلِكَ مَنْ باعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرَهُ»^۱; بدترین مردم کسی است که آخرت خود را بدنیای خویش بفروشد و بدتر از او کسی است که آخرت خود را بدنیای دیگری بفروشد».

عوامل نامنی برای مردم: امام علی علیه السلام فرمود: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَتَقْبِهِ النَّاسُ مَحَافَةً شَرَّهُ»^۲; بدترین مردم کسی است که مردم بخاطر ترس از بدی هایش از وی بپرهیزند».

لجبازان (کسانی که عذر نمی پذیرند): امام علی علیه السلام فرمود: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَقْبِلُ العَذْرِ»^۳; بدترین مردم کسی است که عذر و پوزش نپذیرد».

متجاهرين به گناه: امام علی علیه السلام فرمود: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يُبَالِي أَنْ يَرَاهُ النَّاسُ مُسِيَّاً»^۴; بدترین مردم کسی است که پروا نکند از اینکه مردم او را در حال ارتکاب بدی و گناه ببینند».

افراد بدون گذشت: امام علی علیه السلام فرمود: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْفُو عَنِ الرَّذْلَةِ وَ لَا يَسْتُرُ الْعَوْرَةَ»^۵; بدترین مردم کسی است که از لغش، نگذرد و عیب پوشی نکند».

عیب جویان: امام علی علیه السلام فرمود: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ كَانَ مُتَّبِعاً لِعَيْوبِ النَّاسِ عَمِياً عَنْ مَعَايِّبِهِ»^۶; بدترین مردم کسی است که عیب های مردم بجوید و از عیب های خود چشم پوشد».

بدکاران آرزومند: امام علی علیه السلام فرمود: «شَرُّ النَّاسِ الطَّوِيلُ الْأَمْلِ، السَّيِّءُ الْعَمَلِ»^۷; بدترین مردم کسی است که آرزو های طولانی و اعمال بد داشته باشد».

منافقین: رسول الله صلوات الله عليه وآله وسلام فرمودند: «مِنْ شَرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ذُو الْوَجَهَيْنِ»^۸; از بدترین مردم نزد خدا در روز قیامت فردی است که دور و باشد».

۱. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۷۹.

۲. آمدی، پیشین.

۳. آمدی، پیشین.

۴. آمدی، پیشین.

۵. آمدی، پیشین.

۶. آمدی، پیشین.

۷. آمدی، پیشین.

۸. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۷۵، ص ۲۰۴.

علمای فاسد: قيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ «أَيُّ النَّاسِ شَرٌّ؟ قالَ: الْعُلَمَاءُ إِذَا فَسِدوا»^۱ به پیامبر عرض شد، بدترین مردم کیست؟ فرمود: دانشمندان وقتی که فاسد شوند».

۱. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۷۷، ص ۱۳۸.

عمل صالح

دعای روز هفدهم

«اللَّهُمَّ اهْدِنِي فِيهِ لِصَالِحِ الْأَعْمَالِ وَاقْضِ لِي فِيهِ الْحَوَائِجَ وَالآمَالَ يَا مَنْ لَا يَحْتَاجُ إِلَى التَّقْسِيرِ وَالسُّؤَالِ يَا عَالِمًا بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ صَلُّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ؛ خُدَايَا! مَرَا امروز به کارهای شایسته راهنمایی کن و حاجت‌ها و آرزوها می‌برآور، ای که به توضیح و طلب بندگان نیاز نداری و از آنچه درون سینه‌ی جهانیان نهفته است آگاهی، بر پیامبر و دودمانش که پاک‌اند، درود فرست».

از قرآن کریم استفاده می‌شود که بعد از ایمان به خدا و ایمان به پیامبران و کتب آسمانی و فرشتگان و جهان آخرت، عمل صالح، وسیله‌ی تکامل نفس و مایه تقرب انسان به خدا و رسیدن به درجات عالی انسانیت و زندگی پاک و پاکیزه اخروی است.

زندگی پاک

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنُعَذِّبَنَّهُمْ أَجْرُهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۱; هر کس عمل صالح انجام دهد - چه مرد باشد چه زن - در حالیکه ایمان دارد، ما او را زنده می‌کنیم به زندگی پاکیزه، و پاداش می‌دهیم آنان را به بهتر از آنچه عمل می‌کنند». از آیه‌ی مذکور استفاده می‌شود که برای انسان، غیر حیات دنیا، حیات جدید دیگری که پاک و طیب است می‌تواند به وجود آید، و آن حیات تازه نتیجه‌ی ایمان و عمل صالح می‌باشد.

۱. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۷.

دیدار خدا

«فَنَّ كَانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلَيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلَا يُشَرِّكْ بِعِبَادَةَ رَبِّهِ أَخْدَأً^۱ هر کس که امید ملاقات پروردگارش را دارد پس باید عمل صالح انجام دهد و در عبادت برای خدا شریک قرار ندهد».

زندگی همراه با سر افزایی

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعُدُ الْكَلْمُ الطَّيِّبُ وَالْعَقْلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ^۲ هر کس که طالب عزت باشد همانا که تمام عزت‌ها ملک خداست. کلمه‌ی طیب به سوی خدا صعود می‌کند و عمل صالح آن را بالا می‌برد».

خدای سبحان در این آیه می‌فرماید: همه‌ی عزت‌ها و قدرت‌ها مال خدا و نزد او و از آن اوست و کلمه‌ی طیب یعنی جان پاک انسان موحد و عقیده‌ی پاک توحیدی که به وسیله عمل صالح به سوی خدا صعود می‌کند.

کلمه‌ی طیب توحید در درجه‌ی اول سخنان پاکیزه و ظاهر است، این کلمه به سوی خدا صعود می‌کند، اما صعود دهنده آن، اعمال صالح است. اگر کسی به زبان «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگوید و به توحید تکلم کند اما در مقام عمل رفتاری مشرکانه داشته باشد، عمل او برخلاف قول اوست و این عمل مشرکانه نمی‌تواند آن کلمه طیب را به سوی خدا صعود دهد و مورد قبول حضرت باری تعالی گرداند.

علاوه بر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» همه سخنان نیک، اندرزهای به جا، تذکرات لازم، امر به معروف و نهی از منکر، همه و همه کلمه طیب می‌باشند و هر یک کلمه‌ای مقدس و پاک است، اما این کلمات نیک باید با عمل منطبق باشد تا اعمال گوینده، آن کلمات مقدس را به سوی حق تعالی بالا ببرد و مورد قبول ذات اقدس الهی بنماید و اگر برخلاف آن باشد آن کلمه طیب نمی‌تواند به آن مقام مقدس خود برسد. در این باره روایتی از امام باقر علیه السلام است که فرمود:

قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ لِكُلِّ قَوْلٍ مَصْدَاقًا مِنْ عَمَلٍ يُصَدَّقُهُ أَوْ يُكَذَّبُهُ؛ بِرَأْيِ هُرْقُولِيِّ، مَصْدَاقَيِّ اسْتَ

از عمل که آن قول را تصدیق یا تکذیب می‌کند.

«فَإِذَا قَالَ أَبْنُ آدَمَ وَ صَدِّقَ قَوْلُهُ بِعَمَلِهِ رُفِعَ قَوْلُهُ بِعَمَلِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى عَزَّوَجَلَ؛ اگر فرزند آدم سخنی بگوید و گفتار او در رفتار او متجلی شود و عملش با گفته‌اش منطبق باشد سخن او به وسیله عملش بالا می‌رود و به پیشگاه الهی می‌رسد».

۱. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۱.

۲. سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۰.

«وَإِذَا قَالَ وَخَالَفَ عَمَلَهُ قَوْلَهُ رَدَ قَوْلَهُ عَلَى عَمِيلِ خَبِيثٍ وَهُوَ بِهِ فِي النَّارِ؛ وَلَى إِنْجَانِهِ بِكَوْيِدِ وَكَفْتَارِشِ أَوْ بِرِ خَلَافِ عَمَلِهِ بَاشَدَ كَفْتَارِشِ رَدَ مَسِيَّ شَوْدِ وَعَمِيلِ خَبِيثٍ وَأَلْوَدِهِ أَوْ دَرَ آتَشِ سَرَنْگُونَشِ مَسِيَّ سَازَدِ». ^۱

در مثنوی آمده است:

با وفاتر از عمل نبود رفیق	پس پیغمبر گفت بهر این طریق
ور بُود بَد، در لَحَد مارت شود	گَر بُود نیکو، ابد بیارت شود
کی توان کرد ای پدر بی اوستاد ^۲	این عمل وین کسب در راه سداد

تفاوت اعمال صالح

یکی از نکاتی که در عمل صالح بسیار مهم است در نظر گرفتن آن عمل نسبت به مقتضیات زمان، مکان، شأن و توانایی فرد، اهمیت موضوع، اولویت و فوریت عملی نسبت به عمل دیگر است. چه بسا عملی در شرایط معمولی صالح باشد اما در شرایطی دیگر صالح نباشد. مثلًاً ممکن است نجات انسان یا کمک به مسلمانی، بیش از نماز مستحب که خود عمل صالح است اهمیت پیدا کند.

روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که مربوط به یکی از عابدان بنی اسرائیل در دوران قبل از اسلام است. آن حضرت می‌فرماید: در گذشته پیر مرد مقدسی در قوم بنی اسرائیل بود که خدا را عبادت می‌نمود. در یکی از مواقع در حالی که به عبادت مشغول بود، نگاه کرد و دید که دو کودک خرسی را گرفته‌اند و پر و بال او را می‌کنند و خرس فریاد می‌زنند، ولی این پیر مرد عباد همچنان به عبادت خود ادامه داد، به این امر مهم توجه نمود و آن دو کودک را از این عمل ناروا منع نکرد، خداوند او را مجازات نمود و به زمین، وحی فرستاد که این پیر مرد را در خود فرو ببرد و زمین او را در خود فرو برد.^۳.

عمل صالح و خلوص نیت

بی گمان اساسی ترین شرط عمل صالح، خلوص نیت است. این معنی در حدیث امام صادق علیه السلام، با جمله‌ای کوتاه بیان شده است:

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۶۴.

۲. مثنوی معنوی، دفتر پنجم.

۳. عطائی، محمد رضا، مجموعه ژرَام، ج ۲، ص ۸۰.

«الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَ كَعَلَيْهِ أَخْدُ اللَّهِ تَعَالَى؛^۱ عَمَلُ خَالِصٍ أَنْ اسْتَكِهِ در انجام آن توقع نداشته باشی که احدی غیر خدا ترا سپاس گوید و تحسین و تمجید نماید».
پس اگر کسی در عبادت از همه مخلوق پرند و فقط و فقط متوجه خدا باشد و برای اطاعت امر او عبادت نماید. پروردگار آن عمل خالص را می‌پذیرد و به عمل کننده پاداش می‌دهد.

بقا بر عمل صالح

نکته مهمی که باید مورد توجه باشد، این است که به جا آوردن عمل خالصانه مشکل است، اما اصل عمل یا خلوص نیت در عمل را در طول ایام زندگانی و تا پایان عمر محافظت نمودن بسیار مشکل تر.

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: «الإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ؛^۲ باقی نگاهداشتن عمل و ابقای خلوص نیت از خود عمل مشکل تر است».
قرآن در خصوص بجا آوردن عمل صالح، کلمه‌ی عمل و مشتقات آن را به کار برده است، اما در سه مورد از کلمه‌ی «جاءَ بِهِ» به معنای آوردن عمل صالح استفاده کرده است:

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْثَالِهَا»^۳

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا»^۴

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا»^۵

با دقت در این آیات معلوم می‌شود که آنچه در عمل صالح و حسنات مهم است، بردن این عمل تا آستان حضرت دوست است نه نفس انجام دادن. چه بسا انسان بهترین هدیه را برای محظوظ خود تهیه کند اما در بین راه از گزند حوادث محفوظ نماند و به آن آسیب رسد. آسیبی که به حسنات وارد می‌شود ریا، منت، اذیت و امثال آن است.

مولوی می‌گوید: شرط اینکه انسان مشمول بشارت این آیات شود فقط انجام دادن نیست. بلکه مراد آن است که این حسنات پس از انجام، بدون آسیب به مقصد برسد.

شرط «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَ» نه، کردن است این حسن را سوی حضرت بردن است

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶.

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۶.

۳. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۶۰.

۴. سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۸۹

۵. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۴

قلب

- دعای روز هجدهم

«اللَّهُمَّ تَبَّهْنِي فِيهِ لِيَرْكَاتِ أَشْخَارِهِ وَتَوَزَّ فِيهِ قَلْبِي بِضَيَاءِ أَنْوَارِهِ وَخُدِّبُكُلُّ أَغْصَائِي إِلَى اتِّبَاعِ آثَارِهِ بِسُورِكَ يَا مُتَوَزِّرَ قُلُوبِ الْفَارِفَيْنَ؛ خَدِيَا! مَرَا درِ اینِ ماه، نسبت به برکت‌های سحرهاش، متنبه و بیدار گردان. و دلم را به روشنی فروغ سحرگاهانش، روشن‌ساز و تمام اعضا و جوارح را برای پیروی آثار برکات این ماه مهیا فرماید، به حق پرتو ذاتت، ای روشنی بخش دل‌های عارفان!...».

احکام

دو واژه برای بسیاری از مردم درست روشن نشده است و آن واژه‌ی صحت و قبولی است. صحت آن جا به کار می‌رود که عمل شرایط لازم را دارا باشد و واژه‌ی قبول در آن جا به کار می‌رود که از کمال آداب لازم برخوردار باشد؛ بنابراین آن جا که واژه‌ی قبول نشدن یک عمل مطرح می‌شود نه این است که نباید انجام داد و یا بعداً باید آن عمل را قضا نمود. مثلاً در روایت آمده است: کسی که شراب بخورد نمازش تا چهل روز قبول نمی‌شود. برخی از مردم از این روایت چنین برداشت کرده‌اند که چهل روز اعمالشان باطل است و نباید انجام دهنده در حالی که نمازشان در این مدت از کمال لازم برخورد نیست نه این که صحیح نیست صاحب عروق‌می فرمایند: صحت عمل غیر از

قبول عمل است چه بساعملی صحیح است لکن مقبول نیست. (عروة الوثقى، ج ۱، ص ۱۲۶، فصل ۱۹)

گوشاهی از شرایط قبولی نماز

۱- حضور قلب و توجه قلبی به عمل، زیرا عمل بدون توجه قلبی مانند یک کالبد بدون روح

است.

- ۲- استفاده از عطر و لباس تمیز و انگشت‌تر عقیق و شانه زدن.
- ۳- به معنای آنچه که می‌گوید توجه داشته باشد.
- ۴- به یاد عظمت خداوند باشد زیرا خداوند مانند سایر مخاطبین نیست و باید به گونه‌ای با خدا سخن بگوید که در قلبش هیبت و عظمت از خدا ایجاد شود.

حضور قلب

سزاوار است که نمازگزار در تمام اقوال و افعال نماز حضور قلب داشته باشد تنها آنچه را که به آن توجه کرده به حسابش گذاشته می‌شود بنابراین باید تمام توجهمان به نماز و اذکار آن باشد و با توجه کامل به نماز بایستیم و قلب خود را از غیر او فارغ‌گردانیم و خود را در برابر خدا قرار داده اورا مخاطب سازیم و با او به راز و نیاز پردازیم. (تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۱۵۵)

چگونه حضور قلب پیدا کنیم

- ۱- منشأ حضور قلب در اعمال آن است که قلب آن عمل را با عظمت تلقی کند و مهم بشمارد.
- ۲- باید آنچه را که موجب حضور قلب و توجه است فراهم سازد و آنچه را که موجب حواس پرتی است از خود دور کند.

قلب در قرآن

کلمه‌ی قلب در قرآن و احادیث بسیار استعمال شده و از اهمیت خاصی برخوردار است. در قرآن شریف چیزهایی به قلب نسبت داده شده که تفاوت آن را با این جسم صنوبری شکل (دل) روشن می‌کند. در اینجا به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم:

۱- فهم و تعقل: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَغْقِلُونَ بِهَا»؛^۱ چرا در زمین سیر نمی‌کنند تا قلب‌هایی داشته باشند که با آنها تعقل نمایند.

هین مراقب باش گر دل باید

کز پی هر فعل چیزی زاید

۲- عدم فهم و تعقل: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْتَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبصِّرُونَ بِهَا»؛^۲ آنها قلب‌هایی دارند که با آنها نمی‌فهمند و چشم‌هایی دارند که با آنها نمی‌بینند.

درنگر در شرح دل در اندرون

تا نیاید طعنی «لا تُبَصِّرونَ»

خود چه بیند دید اهل آب و گل

ای بسا بیدار چشم و خفته دل

۱. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴۶.

۲. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.

و می فرماید: «وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَقْتَهُونَ؛^۱ بر قلب آنها مهر نهاده شده پس نمی فهمند».

اندر این امت نبُد مسخ بدن
لیک مسخ دل بود ای بو الغضن

^۳- ایمان: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيْدِهِمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ؛^۲ خدا در قلب این مردم ایمان را ثبت کرده و باروچی از جانب خودش تأییدشان نموده است».

کافرم من گر زیان کرده است کس در ره ایمان و طاعت یک نفس

^۴- کفر و عدم ایمان: «فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ؛^۳ آنان که به جهان آخرت ایمان ندارند قلوبشان انکار می کنند و استکبار می ورزند».

^۵- نفاق: «يَحْدُثُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَاهِيهِمْ بِتَنَا فِي قُلُوبِهِمْ؛^۴ منافقان از این می ترسند که از جانب خدا سوره ای نازل شود و از آنچه در قلب دارند خبر دهد».

ای بسaris سیاه و مرد پیر

^۶- هدایت یافتن: «وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ يُكْلِلُ شَيْءًا عَلَيْمًا؛^۵ هر کس که بخدا ایمان بیاورد قلبش را هدایت می کند و خدا به همه چیز آگاه است».

^۷- غفلت: «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنِ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ؛^۶ از کسی که قلبش را از یادمان غافل نموده ایم و از هوای نفس پیروی می کند اطاعت نکن».

بندهی یک مرد روشن دل شوی

به که بر فرق سر شاهان روی

گر تو سنگ صخره و مرمر شوی

چون به صاحبدل رسی گوهر شوی

^۸- اطمینان و آرامش: «أَلَا يَذْكُرِ اللَّهُ تَطْمِئْنُ الْقُلُوبُ؛^۷ آگاه باشد که به یاد خدا قلبها آرامش می یابد».

^۹- اضطراب و تردید: «إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَإِنَّمَا تَأْتِيْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَبِّهِمْ يَتَرَدَّدُونَ؛^۸ فقط کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت ندارند و در قلوبشان شک و تردید هست از تو اجازه (تخلف از جهاد) می خواهند و آنها همواره در شک و تردید خواهند بود».

۱. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۷۸.

۲. سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۲۲.

۳. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۲۲.

۴. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۶۴.

۵. سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۱۱.

۶. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۲۸.

۷. سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.

۸. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۴۵.

- ۱۰- مهربانی و رحمت: «وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الظَّيْنِ اتَّبُعَوْهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً»^۱; در قلب آنها که از حضرت عیسیٰ پیروی کرده‌اند مهربانی و رحمت قرار دادیم.
- دل تو را در کوی اهل دل کشید
- ۱۱- تندخویی و سخت‌دلی: «وَلَوْ كُثِّرَ فَطَّالَ غَلِظَ الْقُلْبِ لَا نَفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ»^۲; و اگر تندخو و سخت دل بودی مردم از اطرافت پراکنده می‌شدند.

اهمیت قلب در کلام خدا

بالاخره، قلب، در قرآن از موقعیت بسیار ممتازی برخوردار می‌باشد و اکثر کارهای نفسانی به آن نسبت داده شده است، از قبیل: ایمان، کفر، نفاق، تعقل، فهم، عدم تعقل، قبول حق، عدم پذیرش حق، هدایت، ضلالت، خطاء، عمد، طهارت، آلوگی، رافت، غلظت، الفت، ذکر، غفلت، رعب، غیظ، شک، تردید، رحم، قساوت، حسرت، آرامش، تکبر، حسد، عصیان، لغزش، و اموری دیگر از این قبیل، به قلب نسبت داده شده است، و قلب را از آن جهت قلب گفته‌اند که منشأ انقلابات درونی انسانی است.

خشم دلها کرد عالم‌ها خراب
مقام قلب در قرآن، آن چنان عالی است که وقتی سخن از وحی یعنی ارتباط انسان با خدا به میان می‌آید قلب ذکر می‌شود. خدا در قرآن به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«نَزَّلَ إِلَيْهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ»^۳; روح الامین (جبرائیل) قرآن را بر قلب تو نازل کرد تا از بیم دهنگان باشی».

و می‌فرماید: «قُلْ مَنْ كَانَ عَنِّدَ لِجِئْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ يَأْذِنِ اللَّهُ»^۴; بگو: هر کس که دشمن جبرائیل است، (با خدا دشمنی می‌کند)، زیرا جبرائیل به اذن خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرد».

مقام قلب آن چنان عالی است که می‌تواند فرشته‌ی وحی را ببیند و سخن‌ش را بشنود. در قرآن می‌فرماید: «فَأَوْحَى إِلَيْهِ عَبْدَهُ مَا أُوحَى مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى»^۵; خدا به بنده‌اش (حضرت محمد ﷺ) وحی کرد و قلب پیامبر در آنجه مشاهده کرد (فرشته) دروغ نگفت».

۱. سوره‌ی حديد، آیه‌ی ۲۷.

۲. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵۹.

۳. سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۱۹۴.

۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۹۷.

۵. سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۱۱.

سلامت و بیماری قلب

حیات ما بستگی به قلب و روح مدارد، اوست که بدن را اداره می‌کند. تمام اعضاء و جوارح مسخر او هستند، و همه اعمال و حرکات از قلب سرچشمه می‌گیرد.

هر خیالی کو کند در دل وطن روز محشر صورتی خواهد شد
پس سعادت و شقاوت انسان به چگونگی قلب او بستگی دارد. از قرآن و احادیث استفاده می‌شود که چنانکه بدن انسان گاهی سالم است و گاهی بیمار، قلب او هم گاهی سالم است و گاهی بیمار.

خدا در قرآن می‌فرماید: «يَوْمَ لَا يَنْقُعُ مَالٌ وَلَا بَئُونَ إِلَّا مِنْ أَنَّى اللَّهَ يَقْلِبُ سَلِيمٍ»^۱; روزی که (قيامت) مال و اولاد برای انسان سود ندارند مگر کسی که با قلب سالم در نزد خدا حاضر شود».

از طرف دیگر قرآن بعضی از قلوب‌ها را به عنوان قلب بیمار معرفی می‌کند از باب نمونه، می‌فرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرْضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرْضًا»^۲; در قلوب آنها (منافقین) بیماری بود. پس خدا بیماری آنها را اضافه کرد».

و می‌فرماید: «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرْضٌ فَزَادَهُمْ رِجْسٌ إِلَى رِجْسِهِمْ»^۳; و اما کسانی که در قلب‌شان بیماری وجود داشت پس بر آلودگی دلشان بیفزود».

بیماری‌های قلب و نفس را نمی‌توان کوچک و ناچیز شمرد، بلکه به مراتب از بیماری‌های جسم خطرناک‌تر و صعب العلاج‌تر می‌باشند. بیماری‌های قلب و نفس، شقاوت و شکنجه و عذاب اخروی را به همراه دارد، درد و عذابی که تا عمق جان تأثیر می‌گذارد و روح را می‌سوزاند. قلبی که در این جهان از خدا غافل است و نشانه‌های الهی را مشاهده نمی‌کند و عمری را در ضلالت و کفر و گناه می‌گذراند، در واقع کور و تاریک است. با همین کوری و بسی فروغی در قیامت مبعوث خواهد شد، و سرنوشتی جز زندگی در دنیا و سخت نخواهد داشت.

گر میان مُشكَّ تَنْ را جا شود روز مردن گند او پیدا شود
خدا در قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ أَغْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى. قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بِصِيرًا قَالَ كَذَلِكَ أَتَشَكَّ آيَاتُنَا فَنَسِيَتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى؛^۴ کسی که از یاد ما اعراض نمود، زندگی سختی خواهد داشت و در قیامت کور محشورش می‌کنیم. می‌گوید:

۱. سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۸۹

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۰

۳. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۵

۴. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۵

چرا مرا کور محشور کرده‌ای؟ من که در دنیا بینا بودم!! خدا در پاسخ می‌گوید: آیات ما برای تو آمد ولی آنها را فراموش کردی، به همین جهت امروز مورد فراموشی قرار گرفته‌ای».

اسلام و قرآن و ایمان و احکام و قوانین اسلام همه نورند و پیروی از آنها قلب را نورانی می‌کند. واقعاً و در همین جهان قلب را نورانی می‌کنند، ولی نتیجه‌اش در جهان آخرت آشکار می‌شود. به عبارت دیگر ظهور این نورانیت در قیامت است.

کفر و نفاق و گناه و سرپیچی از حق، ظلمت و تاریکی هستند و قلب را تاریک و آلوده می‌سازند، و البته نتیجه‌اش در جهان آخرت روشن خواهد شد. پیامبران هم بدین منظور مبعوث شدند که مردم را از ظلمات کفر، خارج و به محیط ایمان و نور وارد سازند.

چند بت بشکست احمد در جهان تاکه یا رب گوی گشتند امتان

گر نبودی کوشش احمد تو هم می‌برستیدی چو اجدادت صَمَّ

این سرت وارست از سجده صنم تا بدانی حق او رابر امم^۱

مؤمنین در همین جهان، بوسیله‌ی نور ایمان و ترکیه‌ی نفس و مکارم اخلاق و یاد خدا و عمل صالح، قلب و نفسشان را نورانی می‌کنند، با چشم و گوش باطن، حقایق را مشاهده می‌کنند و می‌شنوند، و در مدارج کمال به سوی قرب الی الله حرکت می‌نمایند، چنین نفوسي وقتی از این جهان برونده، یکپارچه نور و سرور و بهجت و زیبایی خواهند بود، و در جهان آخرت از همین نوری که در دنیا تهیه کرده‌اند، بهره‌مند خواهند شد.

در قرآن می‌فرماید: «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْظُرُوهُنَا نَقْتِيسْ مِنْ نُورٍ كُمْ قِيلَ أَرْجُحُوا وَرَاءَ كُمْ فَالْتَّمِسُوا نُورًا»^۲ یاد بیاور راکه مردان و زنان منافق به مؤمنین می‌گویند: فرستی دهید تا از نور شما استفاده کنیم. به آنها گفته می‌شود، (اگر می‌توانید) به دنیا برگردید و برای خودتان نور تهیه کنید».

قلب در احادیث

پیشوایان دین و انسان شناسان حقیقی درباره‌ی قلوب انسان‌ها مطالب بسیار جالبی فرموده‌اند که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود.

حضرت باقر علیہ السلام فرمود: «مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءٌ فَإِذَا أَذَنَبَ ذَنَبًا خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سُوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السُّوَادُ وَ إِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السُّوَادُ حَتَّى يُعَطِّي الْبَيْاضَ فَإِذَا

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم.

۲. سوره‌ی حديد، آیه‌ی ۱۳.

غَطَّى الْبَيْاضَ لَمْ يَرِجِعْ صَاحِبَهُ إِلَى حَيْثُ أَبْدَاً وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَلَّا بَلْ زَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛^۱ در قلب بنده نقطه‌ی سفید و روشنی وجود دارد، پس اگر مرتكب معصیت شد، نقطه‌ی سیاهی نیز در آن به وجود می‌آید. اگر بعد از آن، توبه کرد نقطه‌ی سیاه بر طرف می‌شود و اگر در ارتکاب گناه اصرار نمود، سیاهی تدریجاً اضافه می‌شود بطوری که تمام نقطه‌ی سفید را می‌پوشاند، در این صورت صاحب چنین قلبی دیگر به خوبی برنمی‌گردد و مشمول این آیه می‌شود که خدا در قرآن فرمود: بلکه اعمال آنها بر قلبشان غلبه نموده و آن را تیره کرده است».

قلب مؤمن، خزینه‌ی الهی

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: داود پیامبر به خدا عرض کرد: پروردگار اهمه پادشاهان خزینه دارند، پس خزینه‌ی تو کجاست؟ خداوند تبارک و تعالی در جوابش فرمود: من خزینه‌ای دارم که از عرش بزرگتر و از کرسی وسیع‌تر و از بهشت خوشبوتر و از ملکوت زیباتر می‌باشد. زمین آن خزینه، معرفت و آسمانش، ایمان و خورشیدش، شوق و ماہش، محبت و ستارگانش، خاطرات (الهامات و توجهات به خدا) و ابرهایش، عقل و بارانش، رحمت و میوه هایش، طاعت و ثمراتش، حکمت می‌باشد. خزینه‌ی من چهار در دارد: اول علم، دوم عقل، سوم صبر و چهارم رضایت، مدانکه خزینه‌ی من، قلت (بندگان مؤمن): مم، باشد.^۲

موجهای تیز دریاهای روح هست صد چندان که بُد طوفان نوح

قساوت قلب

قلب انسان در آغاز از صفا و نورانیت و مهربانی و رحمت خاصی برخوردار است. از رنج و ناراحتی دیگران و حتی حیوانات احساس ناراحتی می‌کند. دوست دارد دیگران هم خوش و راحت زندگی کنند و از احسان به دیگران لذت می‌برد. با فطرت پاک خود به خدا توجه دارد، از عبادت و دعا و راز و نیاز و انجام کارهای خیر لذت می‌برد و از ارتکاب گناه فوراً متأثر و پشیمان می‌شود.

١. كليني، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۹

٢. انس بن مالك قال: قال رسول الله ﷺ: ناجي داود ربى فقال الهي لكل ملك خزانة فاين خزانتك؟ قال جل جلاله: لي خزينة اعظم من العرش وواسع من الكرسي واصيب من الجنة وازين من الملوك. ارضها المعرفة وسمائها اليمان وسمسمها الشوق وفمها المحنة ورجوها المواطر وسحابها العقل ومطرها الرحمة واتمارها الطاعة وثمرها الحكمة. ولها اربعة ابواب: العلم والحمل والصبر والرضا. الا وهي القلب.

اگر دعوت فطرت را اجابت نمود و بر طبق آن عمل کرد روز به روز با صفات و نورانی تر و مهربان تر و دلسوزتر می شود. در اثر عبادت و دعا روز به روز بیشتر به عبادت و دعا و انس با خدا علاقه پیدامی کند. اما اگر احساسات و عواطف درونی خود را نادیده گرفت و بر خلاف آنها عمل کرد، تدریجاً رو به نقصان می گذارند به حدی که ممکن است کلّاً نابود و خاموش گردد.

انسان در ابتدا از ارتکاب گناه، ناراحت و پشیمان می شود ولی اگر یک مرتبه مرتكب گناه شد، برای مرتبه دوم آماده تر می شود و بعد از گناه دوم برای گناه سوم مهیا تر خواهد بود. در صورت ادامه‌ی گناه به حدی می‌رسد که نه تنها از ارتکاب گناه احساس ندامت نمی‌کند بلکه آن را پیروزی می‌داند و از آن خشنود می‌شود.

قلب چنین افرادی سیاه و دگرگون شده و به اصطلاح قرآن و احادیث قساوت یافته است. شیطان قلبشان را اشغال نموده و فرشتگان مقرب الهی را از آنجا خارج کرده است. درهای نجات مسدود گشته بطوری که امیدی به توبه و بازگشت وجود ندارد.

خداد ر قرآن می‌فرماید: «فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بِأُسْنَانَ تَصْرُّعًا وَلَكِنْ قَسْتَ قُلُوبَهُمْ وَرَأَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱، چرا وقتی بلای ما به آنها رسید توبه و تضرع نکردن؟ ولی قلوب آنها قساوت یافته و شیطان، کردارزنشست را در نظرشان زیبا نموده است».

قال رسول الله ﷺ: «من علامات الشقاء: جُمودُ العينِ وَقسوةُ القلبِ وَشدةُ الحرصِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ وَالاِصرارُ عَلَى الذَّنْبِ»^۲، چهار چیز از علامات شقاوت انسان می‌باشد: خشکی چشم، قساوت قلب، حرص شدید در طلب روزی و اصرار بر گناه.

به همین جهت است که ائمه اطهار ﷺ در دعاها از قساوت قلب به خدا پناه می‌برند: امام سجاد ؑ در دعای خود عرض می‌کند: «خدا! از قلب سخت به تو شکایت می‌برم. قلبی که بوسیله‌ی وسوسه‌ها دائمًا در حال تغیر است و با گناهان آلوهه گشته و تو بر آن مهر نهاده‌ای و به تو شکایت می‌کنم از چشمی که از خوف تو نمی‌گرید و به آنچه او را خشنود می‌سازد چشم دوخته است».^۳

۱. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۲۲.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۴۹.

۳. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۹۴، ص ۱۴۳.

هدایت

دعای روز نوزدهم

«اللَّهُمَّ وَفُزْ فِيهِ حَظِّيْ مِنْ تَرَكَاتِهِ وَ سَهْلَ سَبِيلِي إِلَى حَيْرَاتِهِ وَ لَا تَخْرُقْنِي قَوْلَ حَسَنَاتِهِ يَا هَادِيَا إِلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ؛ خَدَايَا! در این روز، بهرام را از برکاتش فراوان گردان و راهنم را به خیرات آن آسان ساز و از پذیرفته شدن حستاش محروم مکن، ای راهنمابسوی حق آشکار».

اقسام هدایت

تکوینی: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَةً ثُمَّ هَدَى؛^۱ خدای ما آن کسی است که همه موجودات عالم رانعمت وجود بخشیده و سپس به راه کمالش هدایت کرد».

تشريعی: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كُفُورًا؛^۲ ما به حقیقت راه را به انسان نمودیم یا هدایت پذیرد یا کفران نعمت کند».

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَبِّ فِيهِ هُدَى لِلْمُتَّقِينَ؛^۳ آن کتاب الهی که شک در آن نیست راهنمای پرهیزکاران است».

مولوی در مثالی زیبا می‌گوید: در جایی که وحی خداوند به زنبور، ثمراتی همچون عسل و موم (ماده اولیه شمع) دارد جگونه ممکن است موجودی که خدا او را گرامی داشته است و همیشه سیری الى الله دارد، وحی اش از زنبور عسل کمتر باشد.

۱. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۵۰.

۲. سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳.

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲.

چون که «أوْحَى الرَّبُّ الِّي النَّجْلِ» آمده است
خانه وحیش پر از حلوا شده است
او به نور وحی حق عزوجل
کرد عالم را پر از شمع و عسل
این که «كَرَّمَنَا» است و بالامی رود
وحیش از زنبور کمر کی بود؟

خداؤند چه کسانی را هدایت می‌کند؟

مؤمنین: «وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ؛^۱ و هر که به خدا ایمان آرد خدا دلش را هدایت می‌کند».

اهل دین را باز دان از اهل کین
همنشین حق بجو با او نشین
توبه کنندگان: «يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ؛^۲ و هدایت کند بسوی خود هر که را بازگشت کند».

مرکب توبه، عجایب مرکب است
بر فلک تازد به یک لحظه ز پست
تمسک جویان به خدا: «مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ؛^۳ هر کس بدین خدا
تمسک شود، محققًا به راه مستقیم هدایت یافته».

جهادگران: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِيَنَا لَتَهْدِيَنَّهُمْ سُبْلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُخْسِنِينَ؛^۴ آنانکه در راه ماکوشش
کردند، محققًا آنها را براه خویش هدایت می‌کنیم».

اهل تقوا: قال الامام علي عليه السلام: «هَدَى مَنْ أَشَعَّ قَلْبَهُ بِالْتَّقْوَى؛^۵ آنانکه قلبش تقوارادرک نمود هدایت
یافت».

صابران: قال الامام علي عليه السلام: «هَدَى مَنْ أَدْرَعَ لِبَاسَ الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ؛^۶ آنانکه لباس صبر و یقین پوشید
هدایت یافت».

مؤمن آن باشد که اندر جَزْر وَمَد
کافر از ایمان او حسرت خورد

مخلصین: قال الامام علي عليه السلام: «هَدَى مَنْ أَخْلَصَ الْإِيمَانَ؛^۷ آنانکه ایمان خود را خالص نمود هدایت
یافت».

نهی کنندگان از منکر: قال الامام علي عليه السلام: «وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلْمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَكَلِمَةً

۱. سورهی تغابن، آیهی ۱۱.

۲. سورهی رعد، آیهی ۲۷.

۳. سورهی آل عمران، آیهی ۱۰۱.

۴. سورهی عنکبوت، آیهی ۶۹.

۵. آمدی، غرر الحكم و درر الكلم.

۶. آمدی، همان.

۷. آمدی، همان.

الظَّالِمِينَ هُنَى السُّفَلَى، فَذِلَّكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى؛^۱ وکسی که با شمشیر برای اعتلای کلمه الله و از بین بردن ظلم از منکر جلوگیری کند این همان است که راه هدایت را جسته است».

مشتری گرچه که شست و بارد است دعوت دین کن که دعوت وارد است
عالман: قال الامام علي علیه السلام: «من إسْرَشَدَ عَلِمَ، مَنْ عَلِمَ إِهْدَى، مَنْ إِهْدَى نَجَا؛^۲ هر کس رشد خواست عالم شد آنکه عالم شد هدایت یافت آنکه هدایت نجات پیدا کرد».

ای هوا را تازه کرده در نهان تازه کن ایمان نه از گفت زبان
کاین هوا جز قفل آن دروازه نیست تا هوا تازه است ایمان تازه نیست

کسانی که از هدایت الهی محروم هستند

ظالمان: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ؛^۳ خداوند قوم ظالم را هدایت نمی کند».

کافران: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ؛^۴ خداوند قوم کافر را هدایت نمی کند».

اهل فسق: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ؛^۵ خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند».

اسراف کنندگان: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَابٌ؛^۶ خداوند اسراف کننده دروغگو را هدایت نمی کند».

دور غگویان: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ؛^۷ خداوند دروغگوی ناسپاس را هدایت نمی کند».

پیروان هوای نفس: قال الامام علي علیه السلام: «كَيْفَ يَسْتَطِعُ الْهُدَى مَنْ يَغْلِبَهُ الْهَوَى؛^۸ چگونه می تواند هدایت شود کسی که هوای نفس بر او غلبه نموده باشد».

کاو به گورستان برد، نه سوی باغ هین مدو اندر پی نفس چو زاغ
قبله اش دنیاست، او را مرده دان نفس اگر چه زیرک است و خرد دان

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۰.

۲. آمدی، همان.

۳. سوره‌ی فصلن، آیه‌ی ۵۰.

۴. سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۶۷.

۵. سوره‌ی منافقون، آیه‌ی ۶.

۶. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۲۴.

۷. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳.

۸. نهج البلاغه، نامه ۷.

بہترین وسیله ہدایت

قرآن: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلّٰتِي هِيَ أَفْوَمُ»^۱ همانا این قرآن خلق را به استوارترین راه هدایت می‌کند».

چون تو در قرآن حق بگریختی
هست قرآن حال‌های انبیا
«دِلَكُ الْكِتَابُ لَا زَيْبَ فِيهِ هُدَىٰ لِلْمُتَّقِينَ»؛^۲ این کتاب هیچ شکی در آن نیست که راهنمای پر‌هیز کاران است».

اَهْلُ بَيْتٍ پیامبر: قال رسول الله ﷺ: «إِنَّمَا تَرْكُ فِي كُمُّ التَّقْلِيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَيْ اَهْلَ بَيْتِيْ، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرْدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛^۳ مَنْ دَوْلَ چیز گرانبها در میان شما به امانت می‌گذارم کتاب خدا و خاندانم، آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در قیامت بر من وارد شوند».

معنی قرآن ز قرآن پرس و بس
پیش قرآن گشت قربانی و پست
قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ تارِكَ فِي كُمُّ النَّقْلِينَ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضْلُوا كِتَابَ اللَّهِ وَعِتَّرَى أَهْلَ بَيْتِيٍّ؛^۴
من دو چیز گرانبها در میان شما به امانت می گذارم تا وقتنی که پیرو آنها باشید هرگز گمراه نخواهد شد؛
قرآن و اهل بیتم».

۱. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۹.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲.

٣- صحيح مسلم، ج ٧، ص ١٢٢.

٤٢. عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین.

بهشت و جهنم

دعای روز بیستم

«اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي فِيهِ أَبْوَابَ الْجَنَانِ وَأَغْلِقْ عَنِّي فِيهِ أَبْوَابَ النَّيَرَانِ وَوَفْقِنِي فِيهِ لِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ
يَا مُنْزِلَ السَّكِينَةِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ؛ خَدَايَا! در این روز درهای بهشت را به رویم بگشای و
درهای آتش‌های دوزخ را به رویم ببند، و توفيق تلاوت قرآن را در این روز بما عطا کن، ای
فروودآورندهی وقار و آرامش در دلهای مؤمنان».

خداوند متعال در قرآن کریم، به نیکوکاران و عده داده است که آنان را به بهشت برین داخل
کند و به کافران و منافقان و فاسقان دور افتاده از رحمت خدا نیز وعید آتش دوزخ و جایگاه ابدی
جهنم داده شده است.

سرنوشت آدمی یکی از این دو جایگاه است: یا بهشت و نعمت‌های بی‌پایان آن است و یا
دوزخ و عذاب‌های بی‌حد و حساب آن. لذا ضروری است تا اندکی در باب بهشت و دوزخ بدانیم
شاید بیم از دوزخ ما را به سوی بهشت الهی رهنمون گردد.

سیماهی بهشت

دوزخ هفت در دارد «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ»^۱ ولی بهشت هشت در دارد، امام باقر علی‌الله‌امی فرماید: «إِنَّ

۱. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۴۴.

لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَّةُ أَبْوَابٍ؛^۱ برای بهشت هشت باب است».

بر بالای درهای بهشت شعارهای جالبی نوشته شده که از آن جمله است «الصَّدَقَةُ بِعَشْرَةِ والقرضُ بِشَمَايِّةِ عَشَرَةٍ»؛^۲ یعنی صدقه دادن ده اجر دارد ولی وام دادن هیجده پاداش دارد» آری گیرنده در صدقه، گرفتن حقارتی را حساس می‌کند که در وام گرفتن آن ناراحتی را کمتر دارد. بر سر بعضی درهای نام رهبرانی که واسطه فیض و ارشاد الهی بودند ضبط شده، درهای بهشت بیشتر از درهای جهنم است زیرا راه نجات و قرب به خدا هم بیشتر و لطف و رحمت او هم از غصب و عدلش بیشتر است.^۳

درهای بهشت باز است، زیرا در قرآن می‌خوانیم: «مُفَتَّحَةُ لَهُمُ الْأَبْوَابُ»^۴ البته درهای بهشت به خاطر از دحام یا زیبایی و امثال آن نیست، بلکه به خاطر آن است که هر گروهی که برای رسیدن به حق راهی را رفتند از در مناسب وارد می‌شوند و یا در مقام معلوم و در جای خود قرار می‌گیرند. در روایات می‌خوانیم: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: برای بهشت دری است به نام «باب المجاهدين» که رزمندگان، مسلحانه از آن در وارد بهشت می‌شوند و ملائکه به آنان خوش آمد می‌گویند.^۵

در حدیث می‌خوانیم: نام یکی از درهای بهشت «ریان» است که تنها روزه داران از آن در وارد می‌شوند.^۶

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام چنین می‌خوانیم: «إِنَّ لِلْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ الْمَعْرُوفُ لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا أَهْلُ الْمَعْرُوفِ؛»^۷ اهل معروف از آن در وارد می‌شوند».

در بعضی روایات^۸ درهای بهشت بانام‌های «باب الرحمة»، «باب الصبر»، «باب الشکر»، «باب البلاء»^۹ نام گزاری شده است.

۱. صدق، خصال، ابواب الثمانیه به نقل از مکارم شیرازی، ناصر، نمونه ج ۱۰، ص ۱۹۴.

۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۸۱.

۳. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۸، ص ۱۹۱.

۴. سوره‌ی ص، آیه‌ی ۵۰.

۵. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۸، ص ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۵۶.

۶. مجلسی، محمد باقر، همان.

۷. مجلسی، محمد باقر، همان.

۸. تفسیر نورالتلقین، ج ۴، ص ۵۰۷.

۹. باب البلاء بخاطر صبر در برابر مصائب است، در قرآن هم می‌خوانیم «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ» آری بهشت با عبور از مشکلات دنیا میسر و مفرون است.

بهشت

«سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٌ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَعْدَتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ...»^۱ به پیش تازید برای رسیدن به مغفرت پروردگاری تان و بهشتی که پنهانی آن مانند پنهانی آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آورده‌اند؛ آماده شده است، این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می‌دهد؛ و خداوند صاحب فضل عظیم است».

شرایط و موجبات ورود به بهشت

توحید: امام صادق علیه السلام فرمود: «قول: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ) ثَمَنُ الْجَنَّةِ؛^۲ گفتار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» قیمت بهشت است».

ولایت: امام رضا علیه السلام فرمود: «...أَللَّهُ جَلَّ جَلَلُهُ يَقُولُ: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ) حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي، أَمِنَ مِنْ عَذَابِي ... يُشْرُوْطُهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا...»^۳ خدای سبحان می‌فرماید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» در من است، هر کس داخل آن شود از عذاب من ایمن گردد با حفظ شرایط آن. و من (که امام شما هستم) از شرایط آنم». عمل صالح: امام علی علیه السلام فرمود: «ثَمَنُ الْجَنَّةِ الْعَمَلُ الصَّالِحُ»^۴ قیمت بهشت عمل صالح است. ترس از خدا و مخالفت با خواهش‌های نفسانی: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَهَنَى النَّفْسُ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى»^۵ و امّا آنکه از پروردگار خویش بترسد و نفس خود را از هوس‌ها بازدارد، همانا جایگاهش بهشت است».

زهد: امام علی علیه السلام فرمود: «ثَمَنُ الْجَنَّةِ الزَّهُدُ فِي الدُّنْيَا»^۶ بهای بهشت پرهیزگاری در دنیاست. توفیق در امتحان الهی: «أَمْ حَسِبُّمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثْلُ الَّذِينَ خَلَوْ مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ»^۷ گمان کردید که بهشت داخل شوید، بدون امتحانی که پیش از شما بر گذشتگان آمد و بر آنان رنج و سختی‌ها رسید و همواره پریشان و رنجور بودند».

۱. سوره حديد، آیه ۲۱.

۲. شیخ صدق، التوحید، ص ۲۱-۲۵.

۳. شیخ صدق، همان

۴. آمدی، غرر الحكم.

۵. سوره نازعات، آیات ۴۰ و ۴۱.

۶. آمدی، همان.

۷. سوره بقره، آیه ۲۱۴.

تحمل سختی های دنیا: امام علی علیه السلام فرمود: «بِالْمَكَارِهِ تَنَالُ الْجَنَّةَ»^۱ با سختی ها به بهشت می توان رسید.

گنج و گوهر کی میان خانه هاست؟

تقوی: امام علی علیه السلام فرمود: «الْجَنَّةُ دَارُ الْأَتْقِياءِ»^۲ بهشت منزلگاه تقوای پیشگان است.

اطاعت از پروردگار: امام علی علیه السلام فرمود: «الْجَنَّةُ جَزَاءُ الْمُطْبِعِ»^۳ بهشت، پاداش بندۀ اطاعت کننده است.

صبر: امام رضا علیه السلام فرمود: «مَنْ سَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَلَمْ يَصِرِ عَلَى الشَّدَائِدِ فَقَدِ إِسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ»^۴ هر کس از خدا بهشت خواهد ولی صبر را در گرفتاری ها پیشه خود نسازد، خود را مسخره کرده است.

شفاعت: رسول الله ﷺ فرمود: «شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمْتِي»^۵ شفاعت من [حتی] شامل حال کسانی هم که گناهان کبیره مرتكب شده‌اند، می شود.

گفت پیغمبر که روز رستخیز کی گذارم مجرمان را اشک ریز؟

ولین بهشتیان

اهلبیت علیهم السلام: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَالَ إِعْلَمٌ: إِنَّ أَوَّلَ أَرْبَعَةً يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ: أَنَا وَأَنْتَ وَالْحَسَنُ وَالْحَسِينُ»^۶ پیامبر ﷺ به علیهم السلام فرمود: اولین چهار نفری که به بهشت وارد شوند من هستم و تو و حسن و حسین.

شهداء: رسول الله ﷺ فرمود: «أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ شَهِيدٌ»^۷ شهید، اولین کسی است که داخل بهشت شود.

قراء: رسول الله ﷺ فرمود: «أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ، الْفُقَرَاءُ»^۸ اولین کسی که از مخلوقات خداوند داخل بهشت شود قرار استند.

۱. آمدی، همان.

۲. آمدی، همان.

۳. آمدی، همان.

۴. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۸.

۵. حاکم حسکانی، مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۶۹.

۶. ابن عساکر، تاریخ دمشق.

۷. تنبیه الخواطر، ص ۴۷.

۸. کنز العمال، خ ۱۶۶۳۶.

نیکوکاران: امام باقر علیه السلام فرمود: «أَوَّلُ أَهْلِ الْجَنَّةِ دُخُولًا إِلَيْ الْجَنَّةِ أَهْلُ الْعَرُوفِ؛^۱ نیکوکاران اولین کسانی هستند که داخل بهشت شوند».

شیعیان واقعی و بهشت

امام صادق علیه السلام فرمود: «وَاللَّهُ لَا يَدْخُلُ النَّارَ مِنْكُمْ أَحَدٌ فَتَسَافَسُوا فِي الدَّرَجَاتِ، وَأَكْبَدُوا عَدُوًّا كُمْ بِالْوَرَعِ؛^۲ بخدا هیچ کس از شما داخل جهنم نخواهد شد. بر هم دیگر پیشی گیرید در کسب درجات (با عمل صالح) و دشمنانتان را با پرهیزکاری مایوس و محزن کنید».

درهای جهنم

قرآن می فرماید: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ»؛^۳ یعنی دوزخ هفت در دارد و هر یک از درها برای ورود گروه معینی از مجرمان تقسیم شده که از همان در به دوزخ پرتاب می شوند». شاید عدد هفت اشاره به بسیاری درها باشد، همان گونه که در آیه‌ی بیست و ششم سوره‌ی لقمان می خوانیم که اگر آب هفت دریا مرکب شود و با آن کلمات خداوند نوشته شود آب‌ها تمام می شود ولی کلمات خدا تمام نمی شود، در این جا مراد از هفت دریا تنها عدد هفت نیست بلکه دریاهای زیاد است (در عین حال همیشه لطف خدا بیش از غضبیش است، زیرا درهای ورودی بهشت، هشت در است)^۴ این درها به خاطر تشریفات نیست بلکه به خاطر گروه‌های مختلف جنایتکاران است.

در احادیث می خوانیم: جهنم هفت طبقه دارد که روی هم قرار گرفته و هر طبقه‌ای مخصوص گروهی است.^۵ در پایین‌ترین و سخت‌ترین طبقات آن منافقان جای دارند، قرآن در این باره می فرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ».^۶

چرا منافقان در پایین‌ترین طبقات دوزخ جای دارند؟ زیرا منافقان به خاطر مصونیتی که از

۱. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷۴، ص ۴۰۷.

۲. شیخ حور علملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۴۸.

۳. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۴۴.

۴. روایاتی که دلالت بر هشت در برای بهشت دارد در جلد چهارم تفسیر نورالقلیین صفحه ۵۰۵ و ۵۰۶ ضبط شده و به نام: باب الرحمه، باب الصبر، باب الشکر، باب البلاء، باب المجاهدين و بابالمعروف و....

۵. تفسیر نورالقلیین، ج ۴، ص ۵۰۴.

۶. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۵۴.

اظهار اسلام پیدا کرده‌اند در میان مؤمنین عامل نفوذی برای کفار بوده و سخت‌ترین ضربه را در طول تاریخ به اسلام و مسلمین زده‌اند.

در قرآن یک صد و چهل و پنج مرتبه اسم بهشت و جنت برده شده و به همین عدد هم اسم آتش و نار، یکصد و پانزده مرتبه نام دنیا و به همین عدد نام آخرت به میان آمده، و این به خاطر آن است که یک کتاب تربیتی که هدف هدایت مردم به راه مستقیم است، باید تربیت شدگان خود را در میان خوف و رجاء و در حال تعادل نگاه دارد.

در تاریخ می‌خوانیم که در صدر اسلام افرادی بودند که به محض شنیدن آیاتی از دوزخ و حشت‌زده و از شدت اندوه، دنیاوکار و زندگی و همسر و فرزند را رها کردند، به بیابان رفته و مشغول گریه و ناله می‌شدند، پیامبر گرامی اسلام ﷺ آنها را دعوت می‌کردند و دستور مراجعت به زندگی و معاشرت می‌دادند. و می‌فرمودند: «دین من دین انزوا و گوشہ‌گیری نیست». بنابراین انسان در عین حال که به امور عادی زندگی می‌پردازد لازم است که از یاد دوزخ و عذاب‌های اخروی غافل نشود. در اینجا به ذکر برخی از خصوصیات جهنم می‌پردازیم.

برخی از خصوصیات جهنم

۱- قرآن برای جهنم یک حالت عصبانی و خشم بیان فرموده «سِمْعُوا لَهَا تَغْيِظًا وَرَفِيرًا»^۱ یعنی دوزخیان از راه دور صدای دلخراشی را از دوزخ می‌شنوند».

۲- دوزخ گر چه به خودی خود به قدری بزرگ است که هرگاه به او گفته شود «هل امتلأت؛ یعنی آیا پر شدی؟» «وَتَقُولُ هلِ مِنْ مَزِيدٍ؟»^۲ می‌گوید آیا باز هم دارید؟ ولی با این همه بزرگی، قرآن از آن به «مَكَانًا ضِيقًا»^۳ تعبیر فرموده یعنی جای دوزخیان بسیار تنگ است. شاید بتوان جهنم را به دیوار بسیار بزرگی تشبیه کرد که در آن میخ‌هایی رامی‌کوبیم با این که دیوار بسیار بزرگ و ضخیم است ولی جایگاه هر میخی تنگ است، دوزخ هم با همان بزرگی برای دوزخیان تنگ است.

۳- این دوزخ مأمورانی دارد که قرآن تعداد آنها را نوزده بیان فرموده «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ»^۴ جالب این که همین عدد را وسیله‌ی آزمایش کفار قرار داده و فرموده ما این تعداد را مأمور

۱. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۱۲

۲. سوره‌ی ق، آیه‌ی ۳۰

۳. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۱۳

۴. سوره‌ی مدث، آیه‌ی ۲۹

دوزخ قرار دادیم و به مردم ابلاغ کردیم تا ببینیم عکس العمل آنها به هنگام شنیدن این عدد چیست؟ آیا می‌پذیرند یا بهانه آورده و می‌گویند چرا تعداد آنها کم است؟ و چرا لااقل بیست نشد؟ و.... و مگر این گروه کم می‌توانند آن همه جنایت‌کار را عذاب دهند؟ اما در برابر این دسته، افرادی از اهل کتاب (یهودیان و نصاری) که همین عدد را در کتاب‌های آسمانی خودشان شنیده بودند همین که می‌بینند قرآن با مطالب حق تورات و انجیل همراه است یقین پیدا می‌کنند.

عشق را با پنج و با شش کار نیست	مقصد او جز که جذب یار نیست
جان شناسان از عده‌ها فارغ‌اند	غرقه‌ی دریای بی‌چون‌اند و چند
آری گاهی در برابر یک مطلب ساده چند گروه عکس العمل‌های مختلفی نشان می‌دهند.	

الف - گروهی که این عدد را تحقیر و مسخره می‌کنند (منافقان).

ب - گروهی از یهودیان و مسیحیان که با این عدد در کتاب‌های خودشان مأتو سند، به اسلام گرایش پیدا می‌کنند.

ج - گروهی از مسلمانان همین که گرایش اهل کتاب را دیدند نسبت به قرآن خود مطمئن‌تر می‌شوند.

۴- قرآن می‌فرماید: «عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شَدِيدٌ لَا يَعْصُوْنَ اللَّهَ مَا أَمْرَهُمْ وَيَنْعَلُوْنَ مَا يُؤْمِرُوْنَ»^۱ یعنی این مأموران دوزخ بسیار با خشونت و قدرت و قاطعیت طبق همان فرمان خدا بدون هیچ گونه کم و کاستی مشغول عذابند و به استمداد و ناله‌ها و نعره‌های دوزخیان کوچک‌ترین توجهی نمی‌کنند، ولی فرشتگان مأمور بهشت با جمله سلام علیکم بهشتیان را استقبال می‌نمایند.

۵- وضع دوزخ طوری است که نسبت به کفار فراگیر بوده و بر آنها احاطه دارد. در قرآن چند مرتبه این حقیقت با جمله‌ی «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ» آمده است^۲.

در سوره‌ی کهف می‌خوانیم: سراپره‌ها و شعله‌های جهنم همه جای کفار را در بر گرفته و می‌پوشاند «أَخَاطَّهُمْ سُرَادُّهُمْ»^۳ جهنم بر کافران احاطه دارد و تمام ابعاد وجودی آنان را، آتش فرا می‌گیرد^۴.

درجای دیگر می‌خوانیم: (لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مَهَادٌ وَمِنْ قَوْقَمْ غَوَاثٌ،^۴ یعنی برای کفار اجوج تشک و

۱. سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۶

۲. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۴۹؛ سوره‌ی عنکبوت آیه‌ی ۵۴

۳. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۲۹.

۴. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۴۱

لحافی از آتش قرار می‌دهیم، آری با بسترها ای از آتش دوزخ که روی آنها پوشش‌هایی از همان آتش است از کافران پذیرایی می‌نماییم».

۶- دوزخ خیان در آتش آه و زوجه می‌کشنند: «لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ».^۱

۷- آتش دوزخ فوران دارد و در این باره قرآن می‌فرماید: «وَهِيَ تَقُوْرُ».^۲

۸- آتش دوزخ هرگز به سردی نمی‌گراید «لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ»^۳ زیرا هرگاه به سوی خاموشی برود خداوند آن را شعله‌ور می‌کند: «كُلُّمَا حَبَتْ زِدَّا هُمْ سَعِيرًا».^۴

۹- عذاب دوزخ بسیار پرمایه و غلیظ است «وَ مَنْ وَرَأَهُ عَذَابٌ غَلِيظٌ»^۵

۱۰- در دوزخ مرگ نیست. «لَا يُقضى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا»^۶

عذاب‌های مرگ آور هر لحظه او را به سوی هلاکت و نابودی می‌کشاند، ولی از مرگ خبری نیست «وَيَأْتِيَهُ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمُبِيِّنٍ»^۷ و اما اهل بهشت تا ابد در انواع نعمت‌های الهی در کنار اولیای خدا در لذتند.

۱۱- شعله‌های دوزخ مثل شمشیر به صورت مجرمان کشیده می‌شود «تَلَحُّ وُجُوهُهُمُ النَّارُ»^۸ (لحن به معنای ضربه شمشیر است).

۱۲- از سوز آتش پوست‌های صورت دوزخ خیان جمع و لب‌ها از هم باز و دندان‌ها آشکار می‌شود مانند سرگو سفندی که آن را روی آتش می‌گیرند تا موهای او از بین برود «و هُمْ فِيهَا كَالِحُونَ».^۹

۱۳- علاوه بر آتش، سایه‌ای از دود سیاه بر سرشاران قرار می‌گیرد «و ظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ»^{۱۰}

۱۴- آتش دوزخ شعله می‌کشد «إِنَّهَا أَظْلَى» ولی در بهشت درختان سر به فلک می‌کشنند.

۱۵- آتش دوزخ طوری است که به سراغ «زر اندوزان» و سرمایه داران کافر می‌رود.

۱. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۰۶؛ «زفیر» یعنی با صدا نفس را بیرون دادن و «شهیق» یعنی با صدا نفس را درون بردن.

۲. سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۸

۳. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۸۵

۴. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۹۷

۵. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۱۷

۶. سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۳۶

۷. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۱۶

۸. سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۰۴

۹. سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۰۴

۱۰. سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۴۳

قرآن در این باره می فرماید: «تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوْلَى وَ جَمَعَ فَأَوْعِي؛^۱ آری آتش به سراغ کسانی می رود که به دعوت الهی پشت کردند و اموالی را جمع و ذخیره کرده و به محرومان جامعه توجهی ننموده‌اند».

۱۶- آتش دوزخ جرقه هایی به بزرگی کاخ دارد. قرآن می فرماید: «إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّيرِ الْقَصْرِ»^۲ ولی برای بهشتیان قصرهایی زیبا از جواهرات آماده است، در سوره‌ی مرسلات که آیاتی از دوزخ را بیان می فرماید ده مرتبه می گوید «وَيَلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»؛^۳ وای بر تکذیب کنندگان (از خطرات آن روز)».

۱۷- جهنم و آتش آن در محل سرپوشیده‌ای است «عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ»^۴ آری جهنم در بسته است و راه نجات و فراری برای کسی نیست، ولی برای بهشتیان تنگی مکان نیست بلکه وسعت بهشت به وسعت زمین و آسمان هاست.

۱۸- آتش دنیا اول بیرون و پوست را می سوزاند بعد استخوان و گوشت را، ولی آتش دوزخ باطن را همچون ظاهر می سوزاند «الَّتِي تَطْلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ»^۵ و اساساً هیزم آن انسان و سنگ است «وَقُوْدُهَا النَّاسُ وَ الْجِنَّاَرَةُ»^۶ آتش دوزخ آتشی است بر جان و جسم، بر باطن و ظاهر، و آتش دوزخ غیر از سوزندگی شکننده و کوبنده هم هست. «وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْحُطْمَةُ نَارُ اللَّهِ الْمُوَقَّدَةُ»^۷ چون ز خشم آتش تو در دل‌ها زدی مایه‌ی نار جهنم آمدی^۸

۱۹- لباس دوزخیان هم از آتش است «لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ»^۹ در جای دیگر می خوانیم «سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ»^{۱۰} یعنی پیراهن دوزخیان از ماده‌ای سیاه رنگ و بدبو و قابل اشتعال و اسیدگونه و غلیظ و تیره است، ولی لباس بهشتیان از حریر و زیورهای آنان از بهترین جواهرات خواهد بود.

۱. سوره‌ی معارج، آیه‌ی ۱۷.

۲. سوره‌ی مرسلات، آیه‌ی ۲۳.

۳. سوره‌ی بلد، آیه‌ی ۲۰.

۴. سوره‌ی بلد، آیه‌ی ۲۰.

۵. سوره‌ی همزه، آیه‌ی ۷.

۶. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۴.

۷. سوره‌ی همزه، آیه‌ی ۵.

۸. مثنوی معنوی، دفتر سوم.

۹. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۲۰.

۱۰. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۵۰.

۲۰- علاوه بر همه عذاب‌ها تازیانه‌ها و گرزهایی است که بر مغز آنان کوبیده می‌شود «لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ»^۱ ولی برای اهل بهشت از بهترین میوه‌ها و غذاها و شیر و عسل و گوشت پرنده‌گان و... آماده و مهیا است.

یاد دوزخ و قیامت

علت آن که قرآن این همه به مسأله معاد و صحنه‌های قیامت توجه کرده برای آن است که «یاد قیامت» عالی‌ترین اثر تربیتی را در انسان دارد، تمام جنایت‌ها از سوی کسانی است که به قول قرآن «نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»^۲ یعنی روز قیامت را فراموش کرده‌اند. خداوند به کم فروشان می‌فرماید: «لَا يَظْنُنَ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْغُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ»^۳ آیا کم فروشان نمی‌دانند که برای روز بزرگی در محضر الهی زنده می‌شوند و باید جوابگوی اعمال خود باشند؟ توجه دارید که خداوند برای تربیت این قبیل افراد از اهرم توجه به معاد استفاده می‌کند، مانند در هر روز که نماز می‌خوانیم باگفتن ده مرتبه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّين» باید فکر خودمان را به معاد توجه دهیم.

پیامبر اکرم ﷺ در دعای «مجیر» هشتاد و شش مرتبه با تکرار جمله «أَجْرَنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ» که به معنای (پناهم بده از آتش ای خدای پناه دهنده) است به مسأله آتش توجه داده‌اند. امیرالمؤمنین ؓ در مسجد کوفه و دیگر جاهای در خطبه‌ها و سخنرانی‌های خود، اوضاع خطرناک قیامت را به زبان می‌آورد و از خداوند امنیت می‌خواهد.

۱. سوره‌ی غاشیه، آیه‌ی ۸

۲. سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۶

۳. سوره‌ی مطففين، آیه‌ی ۴

شیطان

ـ دعای روز بیست و یکم

«اللَّهُمَّ اجْعِلْ لِي فِيهِ إِلَى مَرْضَاتِكَ دَلِيلًا وَ لا تَجْعِلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ عَلَيَّ سِبِيلًا وَ اجْعِلِ الْجَنَّةَ
لِي مَقْرِنًا وَ مَقْهِلًا يَا قَاضِي حَوَائِجِ الطَّالِبِينَ؛ خَدَايَا! در این روز برایم، راهنمایی به سوی رضا و
خشنودیت قرار ده و شیطان را بر من مسلط مکن و بهشت را منزل و جایگاهم قرار بده، ای
برآورندۀ حاجت‌های طالبان».

احکام

مستحب است در رکعت اول پیش از خواندن حمد بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجيم.

(توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۵۸۱-عروة الوثقى، ج ۱، ص ۶۶۱، فصل ۲۶)

وسواس

وسواس حالتی است که انسان خود را موظف به انجام تکرار عملی بداند که اگر نکند، دچار
نشوش شده و اگر انجام دهد شاد است.

سؤال: اگر شخص در عبادات یا طهارت و نجاست دچار وسوس شده باشد و زیاد شک کند
نکلیف شرعی او چیست؟

ج) نباید به شک‌های خود اعتماد کند و اگر اعتماد کنند کار حرامی کرده است.

(استفتایات، ج ۱، ص ۱۱۱، س ۲۹۸)

سؤال: چه کنم که در مورد غسل و طهارت زیاد شک نکنم و اعتماد به نفس داشته باشم؟

ج) اعتنا نکنید و سوسه جایز نیست. (استفتات، ج ۱، ص ۶۴)

سؤال: آیا تفاوتی بین اشخاص وسوسای و افراد معمولی در عمل به احکام وجود دارد؟ و یا اینکه آنها هم باید مانند عرف مردم عمل کنند؟

ج) سوسه از شیطان است، جایز نیست به آن اعتنا نماید بلکه باید در طهارت و نجاست و غسل و وضو مثل متعارف مردم عمل کند. (همان، ج ۱۱، ص ۱۱۰، س ۲۹۴)

تقلید جاهل از عالم، پیروی انسان غیرآگاه از آگاه و رجوع انسان غیرمتخصص به متخصص است و این نه تنها کاری منطقی و صحیح و بر اساس فطرت انسان است بلکه جزء واقعیات زندگی و از ضروری ترین مسائل است زیرا نیازهای انسان، گوناگون و بسیار است به طوری که برای رفع آنها باید آگاهی لازم و احاطه کامل داشت تا بتوان نیاز خویش را به گونه‌ای صحیح و مفید برآورده نمود.

چنین تقلیدی از نظر عرف و عقل و شرع پذیرفته و پسندیده است و این همان کاری است که همه‌ی ما، در هر شبانه روز آن را انجام می‌دهیم، اگر چه خود متوجه آن نیستیم. اظهار نظر در مسائل دینی و احکام شرعی برکسانی که صاحب نظر نیستند جایز نیست و بر مؤمنین واجب است در تمام احکام دینی به مراجع بزرگوار تقلید و اسلام شناسان مورد وثوق اعتماد، مراجعه نمایند.

اظهار نظر در مسائل دینی و احکام شرعی برکسانی که صاحب نظر نیستند جایز نیست و بر مؤمنین واجب است در تمام احکام دینی به مراجع بزرگوار تقلید و اسلام شناسان مورد وثوق اعتماد، مراجعه نمایند. (فرهنگ اسلام، سال سوم، ش ۳۱، ص ۳)

از گناهان بزرگ متابعت از شیطان درون «هوای نفس» و از شیطان برون است.

(توضیح المسائل آیت‌الله مظاہری، ص ۵۰۷، مسئله ۱۹۷)

ممکن است سوالی مطرح شود که با وجود نفس اماره -که انسان را به تباہی دعوت می‌کند-، چه نیازی به وجود شیطان است؟.

این مطلب مورد قبول است که وجود عامل سوسه لازم است و اگر گناه نباشد، اطاعت ضروری می‌شود و اگر اطاعت ضروری بود، نیازی به شریعت نیست.

در جواب باید گفت: میل انسان به بدی و خوبی یکسان نیست. گرایش انسان طبعاً به طرف خوبی است، به طرف امانت است، به طرف صدق است، به طرف عدالت است، به طرف احسان

است. اگر کودک را بدبار نیاورند، راست می‌گوید، اگر دروغ به بچه یاد ندهند و لو از راه هزل، او اصلاً دروغ را یاد نمی‌گیرد. اگر به او خیانت نکنند و یادش ندهند و لو به عنوان شوخی، اصلاً خیانت رانمی فهمد. طبع اولی کودک این است که راست می‌گوید، نه اینکه گاهی راست بگوید و گاهی دروغ. طبع اولی اش احسان، ایثار و عدالت است.

بنابراین انسان از نظر بینش در درک خوب و بد یکسان است، از نظر گرایش، میلش به خوبی خیلی بیش از میلش به بدی است. پس چنین چیزی طبعاً نمی‌تواند به طرف گناه مایل باشد. چنین چیزی هرگز نفس مسوّله ندارد، چنین چیزی نفس اماره ندارد. در طبیعت امر، نفس ملهمه دارد که «وَنَفْسٌ وَمَا سَوَّا هَا؛ فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»^۱؛ عامل بیرونی است که اول او را از راه وهم و خیال فریب می‌دهد، بعد با ازار شهوت و غضب می‌گوید: این کار که مورد اشتھای توست و بد هم که نیست، آسان هم که هست، چرا انجام نمی‌دهی؟ «لَا زِينَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا مُنْتَهِيَّمْ»؛ کم کم آن ازار درونی را به عنوان دست آویز و دست آموز خود طرح می‌کند و می‌شود نفس مسوّله. بعد که او را به اسارت گرفت، از آن به بعد نفس را به زشتی فرامی‌خواهد که آن هم بالاخره پیام شیطان را می‌رساند که ذات اقدس الله در عین حال که نفس اماره را ذکر کرد، اما از شیطان به «يَأْمُرُكُمُ بالسُّوءِ» یاد می‌کند. شیطان عامل اصلی است و این نفس چه در بخش ادراک به نام وهم و خیال و چه در بخش عمل، به عنوان شهوت و غضب، مجری دستورات شیطان است.

راه‌های نفوذ شیطان

شیطان از راه مجازی ادراکی می‌آید، از راه خیال و وهم می‌آید، از راه شهوت و غضب می‌آید «لَا زِينَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» است، «لَا صَنَّلَهُمْ» است، «لَا مُنْتَهِيَّمْ» هست که مورد ابتلا ماست، یعنی اینها مورد نیاز روزانه‌ی ماست، اینها را قرآن مفصل ذکر فرمود، اما درباره‌ی این که چگونه شیطان زاد و ولد می‌کند، این برای انسان سود آور نیست؛ این را ذکر نفرمود.

شیطان و حابگاه مخلصین

مطلوب بعدی آن است که آیا مخلص اصلاً در مسیر وسوسه و تیر رس و سوسه‌ی شیطان نیست یا اینکه وسوسه می‌کند و لکن در آنجا سودی ندارد؟ درباره‌ی مخلصین، یک برهان عقلی

۱. سوره‌ی شمس، آیات ۷ و ۸

در مسأله است که یک دلیل نقلی آن را تأیید می‌کند. توضیح مطلب این است که: مخلصین که به مقام لقای الهی بار یافته‌اند، به حدی رسیده‌اند که «اذ جاء ربه بقلب سليم» شده‌اند، و قلب سليم هم این چنین تفسیر شده است که «لیس فیه أحد الا الله» اینها قلبشان مزین به حب خدا شده است، و قلبشان مملو از خشیت الهی شده است، لذا در این دل، جای خالی نیست تا بیگانه‌ای رخته کند و وسوسه کند. این یک مطلبی است که برهان عقلی، آن را می‌پذیرد و عقل هم آن را تأیید می‌کند. از این مرحله که بگذریم، قرآن کریم، مخلصین را استثنای کرده است؛ چه در سوره‌ی مبارکه حجر، چه در سوره‌ی مبارکه صاد، آنها استثنای شده‌اند، اما آنها را از اغوا استثنای کرده است نه از وسوسه در هر دو سوره چنین آمده است که؛ شیطان گفت: «قالَ فَيَعْزَّتِكَ لَا يُغُوَّثُنَّمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخَلَّصُونَ» مخلصین از تیر رس اغوای شیطان مصون هستند و گمراه نمی‌شوند. نه از تیر رس وسوسه‌ی او. یک وقت وسوسه می‌کند و به ثمر نمی‌رسد، یک وقت وسوسه می‌کند و به ثمر می‌رسد لکن وسوسه درباره‌ی مخلصین به ثمر نمی‌رسد.

چون اگر بخواهد وسوسه کند باید از ابزار درونی کمک بگیرد، ابزار درونی اینها به امامت عقلشان همیشه ساجد و خاضع است، یعنی دستگاه یک انسان مخلص همیشه اهل نماز جماعت است، هم مجاری ادراکی آنها به امامت عقل نظری آنها می‌اندیشد، هم مجاری تحریکی و عملی آنها به امامت عقل عملی اهل اقتداء است. علامه طباطبائی ره می‌فرمودند: برای اولیای الهی هر چه که شیطان بخواهد وسوسه بکند اثر عکس دارد. این طور مثال می‌زندند می‌فرمودند: اگر کسی در یک اتاق تنها باشد و دیگری در آن اتاق بیاید و بخواهد ادله‌ی فراوانی اقامه کند که در این اتاق به غیر از شماکسی نیست، هر چه که او بیشتر ادعای کند و پر حرفی تر بکند، کذبشن روشن‌تر می‌شود؛ چرا که آن صاحب اتاق می‌گوید: اگر کسی اینجا نیست، پس تو چه کسی هستی؟ هر چه که او او بیشتر حرف بزند، دلیل است بر کذب او.

شیطان که در صحنه‌ی نفس می‌خواهد وسوسه بکند، می‌خواهد انسان را از مسیر الهی جدا بکند. هر چه او بیشتر وسوسه کند، اخلاق اینها بیشتر ظهر می‌کند. این است که فرمود: ما شیطانمان را به اسارت گرفته‌ایم. در محدوده‌ی قلب یک ولی خدا، کسی که به مرحله‌ی مخلصین رسیده است، وسوسه‌ی شیطان سودی ندارد.

رابطه‌ی گناه و کیفر

مطلوب بعدی آن است که بین هر گناه و کیفرش، یک رابطه‌ای هست که همان رابطه‌ی تکوینی

است، اما در خیلی از موارد است که ما این رابطه را نمی‌فهمیم؛ مثلاً چه رابطه‌ای بین مال یتیم خوردن با آتش خوردن هست؟ این را مانمی‌فهمیم. در سوره‌ی مبارکه‌ی نساء می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَائِمِ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَضْلُّونَ سَعِيرًا» این، ظاهرش نان است و باطنش آتش. آنجا هم ظاهرش مثلاً‌گندم است یا فلاں میوه‌ی دیگر است متنهای باطنش «هبوط الی الأرض»، «خروج من الجنة» و «ظهور سوءات» است، چه رابطه‌ای هست؟ خصوصیتیش را مانمی‌دانیم. چون می‌دانید که عقل در مسایل جزیی بصیر نیست. عقل برها کلی را اقامه می‌کند. گفته‌اند: بین عفیف بودن با عالم به تعییر رؤیا شدن، رابطه است، که یوسف صدیق علیه السلام از اینجا بهره گرفت. این رابطه چیست؟ عقل آن را نمی‌داند. چون عقل می‌فهمد که خیلی از چیزها را نمی‌فهمد می‌گوید: من پیغمبر می‌خواهم و خود را هم در این فهم معصوم می‌بیند و هیچ هم احتمال اشتباہ در خود نمی‌دهد. می‌گوید: من می‌فهمم که بسیاری از چیزها را که باید عمل بکنم نمی‌فهمم، یک کسی باید باشد که مرا راهنمایی بکند.

اسناد اغوا به شیطان

مطلوب بعدی آن است که شیطان تمام اغواها را به خود اسناد داد و ذات اقدس الله هم تکذیب نکرد، چون گفت: «لَا غُوَيْنَّهُمْ أَبْمَعِينَ» پس یک موجودی است که در همه جا به قدرت الهی می‌تواند ظهور و حضور داشته باشد. آنگاه این منافات ندارد که گروه و دسته داشته باشد، و افراد زیادی را به عنوان شیاطین الانس و الجن پیرواند، و کارها را به وسیله‌ی آنها انجام بدهد، اما خود در تمام کارها ظهور و حضور دارد. ظاهر «فَبِعِرَّاتِكَ لَا غُوَيْنَّهُمْ أَجَمِعِينَ» آن است که من نقش حقیقی اغوارا دارم.

لشکر شیطان

مطلوب دیگر آن است که شیطان دارای لشگر است. به دلیل آیه‌ای که در سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف آمده: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيَّٰتٍ لَا تَرَوْنَهُمْ»^۱ اما قبیل او جه کسانی هستند؟ از حنس خود او هستند یا نه؟ این مطلق است، «من الانس» هستند «او الجن» هستند «او کلیهما»؟ مطلق هستند. «شیاطین الانس و الجن» که در آیات دیگر است ممکن است که قبیل او باشند؛ پس قبیل،

۱. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۷.

اختصاصی به گروه خاصی به نام انس یا جن ندارد. مطلب بعدی آن است که گذشته از اینکه قبیل دارد، دارای ذریه است. نه تنها دارای دستگاه و قبیل و طایفه است، دارای زاد و ولد هم هست، اما این زاد و ولد او را قرآن کریم باز نکرده است که به چه صورت فرزندان او به دنیا می آیند. در سوره‌ی مبارکه‌ی کهف از ذریه‌ی او سخن گفته است. آیه‌ی پنجم‌اهم سوره‌ی کهف این است: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَحِدُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أُولَئِكَةَ مِنْ دُونِي» اما چگونه نکاح دارد و ذریه دارد، این را قرآن مشخص نکرده است، بر خلاف جریان آدم و انسان، چون برای انسان نافع است این را بیان فرموده، اما کیفیت تناکح و تناسل شیطان و ذریه او، سود علمی و عملی ندارد این را ذکر نفرموده است.

ارتباط وسوسه شیطانی و اراده آدمی

وسوسه‌ی ابلیس، منافاتی با استقلال انسان ندارد. این چنین نیست که مثلاً وسوسه، بیش از حد دعوتنامه باشد، بلکه در حد دعوتنامه است، منتهی با یک چیز جاذبه داری عرضه می‌کند. قرآن کریم هم تأییدات الهی را ذکر می‌کند، تأییدات ملائکه را ذکر می‌کند، تأییدات انبیا و مرسلین را ذکر می‌کند که اینها همه کمک انسان هستند، تخریب‌ها و وسوسه‌های شیاطین را نیز ذکر می‌کند. می‌فرماید: انسان در تصمیم‌گیری مستقل است. البته فرشتگان کمک می‌کنند اما این طور نیست آن کسی که به راه افتاد و مؤمن شد، مجبور در ایمان باشد یا مجبور در امتحال اطاعت باشد. شیاطین انس و جن تخریب می‌کنند، وسوسه می‌کنند اما آن طور نیست که اگر کسی بپراهم رفت، مجبور در تمرد باشد. «وَقُلْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ؛^۱ هر دو به عنوان فعل اختیاری به خود انسان اسناد داده شده است.

در جریان مثبت، یعنی تأیید فرشته‌ها در سوره‌ی فصلت آیه‌ی سی ام به بعد این گونه فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَسْرِّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزُنُوا وَابْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ أُولَئِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست سپس بر این گفته پایداری ورزیدند. ملائکه بر آنان نازل می‌شوند و به آنان می‌گویند: ترسید و نگران نباشید و به بھشتی که به شما و عده داده شده است شما را بشارت باد. ما در دنیا و آخرت اولیای شما می‌ایم.

۱. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۲۹.

گاهی حزن و گاهی ترس نمی‌گذارد انسان کار مثبت انجام بدهد، لکن آنها نازل می‌شوند، هراس و اندوه را از انسان بر می‌دارند.

این پیام‌های فرشتگان طوری نیست که انسان را مجبور به اطاعت بکند، این یک دعوتنامه‌ای است، آن هم با کاغذ زرین، با املای خوب، با انشای خوب و با یک جاذبه‌ای، خوف و غم را از آدم بر می‌دارد. شیطان هم از یک طرفی تخویف می‌کند «يعدكم الفقر» و عید می‌دهد، می‌ترساند که اگر شما این کار خیر را انجام بدهی، خودت چه می‌کنی؟، بچه هایت چه بخورند؟ آینده چه می‌شود؟ شیطان از این راه می‌ترساند.

یک دعوتنامه است که انسان را می‌ترساند و غمگین می‌کند و یک دعوتنامه است که انسان را مسرور می‌کند، فرخناک می‌کند، شجاع می‌کند، هر دو دعوت نامه است. نه آنها که مطیع هستند، مجبور در طاعت هستند که ثواب نبرند، نه آنها که عاصی هستند، مجبور در تمرد هستند که عقاب نبینند. دو دعوتنامه است، لذا ذات اقدس الله انسان را مختار معرفی کرده است فرمود: «فَمَنْ شَاءَ فَلِيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلِيَكُفُرْ» اینها مؤیدات هستند، اینها دعوت کننده هستند. اینها بخش‌هایی است که مربوط به قبل از مرگ است.

پاسخ شیطان به تبهکاران در قیامت

در جریان قیامت، وقتی صحنه‌ها کاملاً برای همه روشن شد، آنگاه ذات اقدس الله این صحنه‌ی اعتراض افراد بر شیطان را ذکر می‌کند و پاسخ شیطان را هم تشریح می‌کند. خداوند در سوره‌ی مبارکه‌ی ابراهیم، آیه‌ی بیست و یکم به بعد می‌فرماید: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَهُ أَقْضِي الْأَمْرَ»؛ یعنی بعد از اینکه همه آمدند در صحنه‌ی قیامت، حساب و کتاب و وعد و عید، همه بررسی شد، وعده‌ای مجرم و تبهکار شناخته شدند، وقتی حکم الهی به محکومیت یک عده و نجات عده‌ی دیگر صادر شد، «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَهُ أَقْضِي الْأَمْرَ» آن‌گاه رو می‌کند به تبهکاران می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَقْتُكُمْ» خداوند وعده داده است، وعده‌ی او حقیقی است، من وعده دادم و خلف وعده کردم «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ» من که بر شما سلط نبود، این همه دعوتنامه‌های فطرت و عقل را از درون داشتید، وحی و نقل و فرشتگان را از بیرون داشتید، می‌خواستید آنها را گوش بدھید، من که مجبور تان نکردم «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ ذَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي» من دعوت کردم، شما هم قبول کردید، می‌توانستید قبول نکنید. «فَلَا تَلُومُنِي» چرا مرا ملامت می‌کنید؟ اگر تنها دعوتنامه‌ی من بود، حق داشتید مرا ملامت بکنید، اما

خداؤند هم دعوت کرده است، کتابهای آسمانی و صحف انبیا دعوتنامه است، تأییدات فرشتگان، دعوتنامه است، «فَلَا تَلُوْمُونِي وَلَوْمَوْا أَنفُسَكُمْ مَا أَنْتَا بِمُضِرٍّ حُكْمٌ وَمَا أَنْتُمْ بِمُضِرٍّ حُكْمٌ» امروز نه شما فریادرس من هستید و نه از من کاری ساخته است که فریادرس باشم و مشکل شما راحل بکنم. «إِنَّى كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُنِي مِنْ قَبْلِ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». پس هم از این سو دعوتنامه است بدون اینکه انسان مجبور باشد و هم از سوی فرشتگان دعوتنامه است بدون اینکه انسان مجبور باشد.

پیاده نظام و سواره نظام شیطان

با توجه به اینکه افراد با همدیگر متفاوت‌اند؛ یک وقت است که انسان یک کار عادی را می‌خواهد انجام بدهد، شیطان به وسیله‌ی یکی از مأمورین جزو پیاده نظام، او را دعوت می‌کند، حالا یا او قبول می‌کند یا نه، یک وقت است که یک کار خیلی مهم اجتماعی است، اصل دین با این کار آبیاری می‌شود، آنگاه همه‌ی واحدهای سواره خودش را تحریک می‌کند. تنها یک نفر و دو نفر نیستند، چندین نفر را می‌فرستند.

این خطرهارا ذات اقدس الله هشدار داده و فرموده: دعوتنامه هست، بیش از دعوت نیست ولی گاهی یک شخص از شمادعوت می‌کند و گاهی هفت، هشت نفر دعوت می‌کنند و اینها هم گاهی به تنها یی می‌آیند، گاهی دوتا دوتا می‌آیند، گاهی گروه گروه می‌آیند، و می‌خواهند شمارا به یک طرف بکشانند. «وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَخْضُرُونَ»^۱ خدایا من یک نفر هستم، اینها ده نفر هستند آمده‌اند، و ظاهرش هم زرق و برق است. «وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ»^۲ نفرمود: «مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» و نفرمود: «مِنْ هَمَزَةِ الشَّيَاطِينِ» او لا همزات است. «وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» «وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَخْضُرُونَ».

وقتی آدم یک سیمتی پیدا کرد، می‌بیند باند، باند و گروه گروه می‌آیند تا او را منحرف بکنند. اما وقتی آدم عادی شده، ده نفر ده نفر نمی‌آیند، یک نفر هم کافی است برای او. این است که ذات اقدس الله همه‌ی این نکات را گوشزد کرده است. آدم باید یک شامه‌ای داشته باشد که حرف را بو بکشد، نظیر آن شامه‌ای که یعقوب علیه السلام داشت گفت: «إِنِّي لَأَجُدُّ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُقْنَدُونِ»^۳ اگر آدم

۱. سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۹۸

۲. سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۹۷

۳. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۹۴

شامه‌ی حرف‌شناسی داشته باشد ببیند این حرف معطر است یا متعفن، آنگاه نجات پیدا می‌کند.

پناه به خدا

در سوره‌ی مبارکه‌ی مؤمنون ذات اقدس الله به پیغمبر ﷺ چنین دستور داد: «وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْمَرْءَاتِ الشَّيَاطِينِ، وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَخْصُرُونِ» به همه‌ی ما گفته‌اند وقتی احساس خطر کردید، پناه ببرید. این «وَإِمَّا يَسْرُعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَرْعَ فَاسْتَعِدْ بِاللَّهِ» بارها مطرح شد که «فَاسْتَعِدْ، فَاسْتَعِدْ» پناه ببرید، نه اینکه فقط بگویید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» این که استعاده‌ی لفظی است، البته ذکر است و ثواب دارد اما یک عبادت لفظی است، به همان اندازه‌ی لفظ اثر دارد، مثل همان وقتی که مناطق مسکونی بمباران می‌شد، آژیر خطر می‌کشیدند، یعنی چه؟ یعنی بروید به پناهگاه.

پس از اینکه مطالبی پیرامون شیطان و راه‌های نفوذ آن بیان شد، باید گفت: که برخی از موارد هست که شیطان از راه و شیوه‌ی آسان‌تر و عمیق‌تر به فریب و اغوای انسان دست می‌یازد، لذا شناخت آن موارد و مسلح شدن به سلاح مواجهه و مقابله، ضرورت دارد. دنیا و مسئله‌ی علاقه به دنیا از مسائل اساسی در این باره است؛ تا آنجاکه در حدیث هست که: «حُبُ الدُّنْيَا رُؤْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ عِلَاقَةٌ بِهِ دُنْيَا سُرْجَشَمَهِ هُرْ كَنَاهِي اَسْتَ». شیطان از دام دنیا و فریب انسان در عشق و علاقه به دنیا، بسیار استفاده می‌کند.

از اینرو، و به منظور تکمیل بحث، پیرامون و سوشه‌ی شیطان و دو مصدق از آن، تو ضیحاتی بیان می‌شود.

موضوعی را که تذکر آن در اینجا خالی از فایده نیست، این است که باید دانست معیار و میزان برای «اهل دنیا» بودن انسان -که راه نفوذ شیطان است - داشتن مال و منال و جاه و مقام نیست، بلکه مناطق در این باره، تعلق و دلیستگی به شئون دنیوی است.

موقعیت «دنیا» و «آخرت»!

«إِنَّ الدُّنْيَا وَالآخِرَةَ عَدُوَانِ مُتَفَاوِتَانِ، وَسَيِّلَانِ مُخْتَلِفَانِ؛ فَمَنْ أَحَبَ الدُّنْيَا وَتَوَلَّهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَعَادَهَا، وَهُمَا بِمَنْزَلَةِ الْمُشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَمَا شِئْنَهُمَا؛ كُلُّمَا قَرُبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعْدَ مِنَ الْآخِرِ، وَهُمَا بَعْدُ

ضررگان؛^۱ دنیا و آخرت، دو دشمن تاسازگار، و دوراه از هم جدا هستند. پس کسی که دنیا را دوست دارد، و تن به حاکمیت آن دهد(طبعاً) آخرت را دشمن داشته و با آن به سطیزگی برخاسته است! او آن دو، همچون مشرق و غرب اند که شخص راه رونده بین آنها هر اندازه به یکی از آن دو نزدیک شود، به همان مقدار از دیگری دور گردد. آن دو، علاوه بر این (نسبت بین مشرق و غرب، بسان) دو همو (یعنی دو زن یک شوهر) می باشند (که اظهار محبت به یکی سبب بُغض و رنجش خاطر دیگری خواهد بود).

«دنیا» به عنوان «راه» و مقدمه‌ی نیل به «آخرت»، طبیعی و ضروری است!

آری، انسان، به هر میزان، تمایل به «دنیا» پیدا کند، طبیعی است که به همان میزان از «آخرت» دور می‌گردد؛ مگر اینکه دنیا را از باب مقدمه‌ی رسیدن به آخرت، وجهه‌ی همت خود قرار داده، و همّش تأمین سعادت اخروی باشد... که در این صورت دیگر او دنیا طلب به حساب نخواهد آمد؛ بلکه این، خود، عین آخرت طلبی است؛ چنانکه در حدیث آمده است: «قال رجلٌ لابی عبد الله عليه السلام: والله أَنَا لِنَطْلَبُ الدُّنْيَا وَنُحِبُّ أَنْ تُؤْتَاهَا. فقال: تُحِبُّ أَنْ تَصْنَعَ بَهَا مَا ذَا؟ قال: أَعُوذُ بَهَا عَلَى نَفْسِي وَعِيالِي، وَأَصِلُّ بَهَا، وَأَصَدِّقُ بَهَا، وَأَحْجُّ، وَأَعْتَمُ». فقال عليه السلام: ليس هذا طلب الآخرة؛^۲ مردی خدمت امام صادق عليهما السلام عرض کرد: به خدا سوگند، حقیقت امر این است که ما (چنین هستیم که) دنبال دنیا می‌رویم، و دوست داریم که خداوند از مال دنیا به ما بدهد!

امام فرمود: دوست داری که با مال دنیا، چه کاری انجام بدھی؟

عرض کرد: با آن، نیازمندی‌های خود و عایله‌ام را بر طرف سازم، صله‌ی رَحْمَ کنم، صدقه بدهم، حجّ و عمره بجا آورم.

امام عليهما السلام فرمود: این، دنیا طلبی نیست! (بلکه) این، آخرت طلبی است!.

در این واقعیت تردیدی نیست که آدمی تا در دنیا است، نیازمند به این «بدن» که مرکب او در راه سیر و سلوک به سوی آخرت است، می‌باشد، و ناگزیر باید به خاطر حفظ «مرکب» به خوراک و پوشاش و مسکن و دیگر حوايج ضروری آن بپردازد؛ هر چند از نظر درک عالی انسانی و الهی که دارد، تمایل و رغبته به این سخن از لذایذ حیوانی پست در خویش احساس نمی‌کند، بلکه احیاناً متنفر هم هست، ولی از نظر نیاز طبیعی، چاره‌ای جز اخذ و اقتباس از آن در حد ضرورت، ندارد.

۱. نیض الاسلام، نهج البلاغه، باب الحكم، حکم ۱۰۰.

۲. کلینی، فروع کافی، ج ۵، کتاب المعیشة، ص ۷۲، حدیث ۱۰.

موقعیت «دُنیا» از نظر واقع بینان انسان شناس! که می‌دانند کار اساسی و مقصد اصلی انسان در این جهان، خوب خوردن و خوش خوابیدن و دیگر شهوای حیوانی را ارضانمودن نیست! بلکه هدف و منظور نهایی از خلقت، نشستن انسان است در کنار سفره «عبادت حق» و منور نمودن جان به نور «معرفة الله» و تزیین خانه‌ی قلب به زینت «فضائل» و پرواز دادن طائر دل در مدارج «قرب خدا» و سرانجام، رسیدن به «جنة المأوى» و تشرف به شرف «القاء» و ذلك هو الفوز العظيم!! منتهی، چه باید کرد، تا شکم پر نشود و بدن پوشانده نشود، و آنحاء تمایلات حیوانی ارضانگردد، حواس، پرت است و کار «عبادت» لنگ و بازار «آخرت» در حال کساد! که رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: «لولا الخبز، ما صلينا، ولا صمنا ولا أدينا فرأيضَ رَبِّنا؛^۱ اگر نان نبود، ما نه نماز می‌خواندیم، و نه روزه می‌گرفتیم، و نه (سایر) واجبات خدای خود را انجام می‌دادیم!». و نیز امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «نعم العون على الآخرة الدنيا؛^۲ خوب کمکی است دُنیا برای تأمین حیات عقبی».

<p>نی قماش و نقره و فرزند و زن نعم مال صالح خواندش رسول</p>	<p>چیست دُنیا از خدا غافل بُدَن مال را کز بهر دین باشی حمول</p>
---	---

و لذا «مردان خدا» با تمام نفرتی که از «دُنیا» دارند، و اشتغال به آن را مانند نشستن در مستراح، موجب تضییع عمر، و سبب بازماندن از فیض حضور «حق» می‌دانند، ولی مع الوصف از باب ناچاری و رفع ضرورت، توجهی به «دُنیا» کرده و از آن، به قدر حاجت خویش بهره‌ای می‌گیرند، و سپس زاید بر آن راهم چون شیء پست و منقولی از خود دور می‌افکنند و می‌گویند: «أَلَا حُمُّرٌ يَدْعُ هُنْدِ اللَّثَّاظَةِ لِأَهْلِهَا؟^۳ آیا آزاد مردی نیست که این ته مانده‌ی طعام در دهان را به اهلش واگذارد؟!». «وَلَا فَقِيتُمْ دُنْيَا كُمْ هُنْدِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَطْفَةِ عَزْزٍ؛^۴ خوب می‌فهمیدید که دنیای شما (با همه‌ی این زینت و زیورش) در نزد من، بی ارزش‌تر از آبی است که از بینی ماده بزی فرو می‌ریزد!.

امام صادق علیه السلام فرماید: (یا حفص! ما انزلت من نفسی الا يمنزلة الميبة اذا اضطررت اليها أكلت منها؛^۵ ای حفص (نام راوی حدیث است) من دُنیا را برای خودم به منزله‌ی مرداری می‌دانم که به هنگام

۱. کلینی، همان، ج ۵، کتاب المعيشة، ص ۷۳، حدیث ۱۳.

۲. کلینی، همان، ج ۵، کتاب المعيشة، ص ۷۲، حدیث ۹.

۳. فیض الاسلام، همان، حکمت ۴۴۸.

۴. فیض الاسلام، همان، خطبه ۳.

۵. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۷، حدیث ۵.

اضطرار (و نیاز به حفظ رَمَق) از آن می خورم!».

آدمی تا گوهر وجود خود را نشناسد دل از دنیا بر نمی دارد!

آری، آدمی تا با خارج از خود، در حال بازی است، طفلى است تا بالغ و بلکه غیر ممیز! آن وقت به سر حَدَّ رشد و بلوغ و تمیز می رسد، که از هر چه که خارج از ذات خودش هست، دیده بردارد و خود را بنگرد و جستجوگر، کانِ وجود خویشتن بشود تا به گوهرهایی بس عالی قدر و پر بها دست بیابد که خدا فرموده است: «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفْلَاكٌ تُبَصِّرُونَ؛^۱ در وجود خودتان نیز (نشانهای علم و قدرت و حکمت حق فراوان است) آیا دیده باز نمی کنید تا بنگرید؟»

این هم معمای عجیبی است که آدمی همه چیز را بیند و خود را نبیند! به استخراج گوهر از هر معدنی بپردازد، اما از معدن وجود خویش و گوهرهای عالی و گرانقدر آن بیخبر بماند! به رنگ آمیزی هر در و دیوار خشت و گلی همت بگمارد، ولی از رنگ آمیزی خانه‌ی «دل» که شایسته‌ی «صبغة الله» است و «وَمَنْ أَحْسَنَ مِنْ اللَّهِ صِبَاغَةً؟؛^۲ با بی اعتنای تمام اعراض نماید!» در صورتی که این استعدادهای فوق العاده عظیم، به انسان داده شده است که می تواند بر اثر خودکاوی و خودشناسی، و اعتصام به حبل الهی به مقام اعلای قرب رب ربوی رسیده، و در آن مقام بر هر چه که بخواهد تسلط بیابد و در هر چه که بخواهد تصرف نماید! «لَهُمْ مَا يَشَاؤْنَ فِيهَا؛^۳ هر چه که در آنجا (بهشت برین) بخواهند برای آنان حاصل است».

آیا به راستی حیف نیست این چنین موجود شریف عزیز، آن چنان به خفت و پستی تن در دهد که از اعلا درجات قرب ربوی تنزّل یابد، و در اسفل درگات بهیمی سرنگون شود؟ و تمام این عمر گرانمایه‌ی زود گذر را به خاک و لجن کشیده، و شصت سال و هفتاد سال، خدمتکار در و دیوار و خانه‌ی پر نقش و نگار و مغازه و بازار شود؟

تو به قیمت و رای هر دو جهانی چکنم قدر خود نمی دانی

این، ندای امام انسان‌ها است که در عالم بلند است:

«إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا لِلْجَنَّةِ، فَلَا تَبِعُوهَا إِلَّا إِلَيْهَا؛^۴ حقیقت آنکه برای (گوهر) جان شما جز

۱. سوره‌ی الذاريات، آیه‌ی ۲۱.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۳۸.

۳. سوره‌ی ق، آیه‌ی ۳۵.

۴. فیض الاسلام، همان، حکمت ۴۴۸.

بهشت، بهایی نیست. حال، آن را جز به بهشت مفروشید».

این سخن پر بار نیز از همان امام بزرگ است که فرمود: «وَلِيُّسَ الْمُتَّجَرُ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثُمَّاً؛^۱ بد تجاری است که «دُنیا» را بهای خود دانی!».

یعنی برای تمام جهان، ارزشی مساوی با ارزش خود دانستن، خطاست؛ و همه چیز دنیا را به قیمت شخصیت انسانی خود تحصیل نمودن، و آنگاه به آن بالیدن، معامله‌ای سفیهانه و رسوا است! و از امام صادق علیه منقول است که می‌فرمود:

أَثَا مِنْ بِالْقَسِيسِ الْفَقِيسَةِ زَبَها فَلِيسَ لَهَا فِي الْحَلَقِ كُلُّهُمْ ثَمَنٌ^۲

«متع گرانقدر روح و جانم را به قیمت پروردگارش (رضاو قرب او) در معامله آورده و قیمت گذاری می‌کنم؛ پنجه آنکه در تمام خلق آنچه که ارزش برابری با شخصیت انسانی من داشته باشد وجود ندارد».

توجه به لذات دنیا و محرومیت از لقا و رضوان الهی

ما انسان‌ها نباید طوری زندگی کنیم که فردا وقتی خوان نعمت بی پایان خدا در بهشت برین گسترده شد و هنگام برخورداری از آن «مایده‌ی الهی» فرارسید، به ما بگویند: دور باشید شما از این نعمت! و بر کنار روید از این ضیافت! که: «أَذْهَبْتُمْ طَبَابَتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَئْتَعْتُمْ بِهَا»،^۳ شما آنچه که باید کیف کنید ولذت ببرید، در دنیا کردید و بر دید؛ دیگر، جا، برای این «طیبات» در جان خویشن باقی نگذاشته‌اید!

آن کس که معده‌ی خود را پیش از سفره‌ی غذا از خیار و شلغم پر کرده و اشتها را از بین برده است، طبیعی است که در کنار سفره‌ی رنگین، احساس بی اشتها بی کرده و جز محرومیت و ندامت و افسوس، از آن سفره چیزی نصیبیش نخواهد شد!

در حدیث آمده است که روزی عمر بن خطاب به حضور رسول خدا^{علیه السلام} آمد در حالی که آن حضرت بر حصیری از برگ درخت خرما خوابیده، و قسمتی از بدن شریفش روی خاک قرار داشت، وبالشی از الیاف درخت خرمایی سر نهاده بود!

عمر سلام کرد و نشست. آنگاه گفت: یا رسول الله، تو پیامبر خدا و بهترین خلق او هستی.

۱. فیض الاسلام، همان، خطبه ۳۲.

۲. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۲۷، ص ۲۵.

۳. سوره‌ی احقاف، آیه ۲۰.

کسری و قیصر بر تخت‌های طلا و بسترهای حریر و دیبا می‌خوابند، و شما این چنین و با این وضع و حال، چرا؟!

رسول مکرم ﷺ فرمود: «أُولَئِكَ قَوْمٌ عِجَلُتْ طَيْبَاتُهُمْ، وَهُنَّ وَشِيكَةُ الْأَنْطَاعِ؛ وَأَنَّمَا أُخْرَتْ لَنَا طَيْبَاتُنَا»^۱; آنان گروهی هستند که طیباتشان در این دنیا به آنها داده شده است و عن قریب به پایان خواهد رسید! ولی طیبات ما، ذخیره‌ی قیامت ما شده است (و آن پایانی نخواهد داشت)!

در حدیث دیگری آمده است که امام امیرالمؤمنین علیه السلام میل به خوراکی از جگر بریان بانان نرم داشت. یک سال گذشت و به این خواست خود ترتیب اثر نداد؛ تاروزی به امام حسن عسکری دستور تهییه آن را داد. در حالی که حضرتش صائم بود، غذا برای افطار آماده شد. هنگامی که امام علیه السلام قصد افطار نمود، سائلی بر در خانه آمد. امام فرمود: «يا بَيْتَ احْمِلْهَا إِلَيْهِ، لَا نَقْرَءُ صَحِيفَتَنَا غَدًا»؛ «أَذْهَبْنَا
طَيْبَاتِكُمْ فِي حَيَاةِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْعَثْنَا بِهَا»^۲; فرزندم، این غذا را به سائل ده! مبادا فردا که نامه‌ی اعمال خود را می‌خوانیم، این آیه را در آن بینیم که: «طیبات اخروی خود را با استمتاعات دنیوی خویش از بین برده‌اید!»

باز به حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام بر می‌خوریم که آن حضرت به نقل از پدر بزرگوارشان امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی حلوا مخصوصی به حضور امام امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت از تناول آن ابا نمود. عرضه داشتند: آیا آن را حرام می‌دانید؟ فرمود: «لا؛ ولكن آخشى أن تَتَوَقَّ اليه نفسى، فَاطْبُبْهُ؛ نه (حرام نمی‌دانم) و لیکن می‌ترسم که نفسم مشتاق آن گردد، و آنگاه همیشه به دنبال آن باشم». سپس این آیه را تلاوت فرمود: «أَذْهَبْنَا طَيْبَاتِكُمْ فِي حَيَاةِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْعَثْنَا بِهَا»^۳؛

قرآن کریم نیز زندگی سرشار از شادابی خاندان رسالت در سرای آخرت را، در گرو زندگی مملو از رنج و خودداری از تمتعات در این سرا می‌داند و می‌فرماید: «وَلَقَّا هُمْ نَصْرَةً وَسُرُورًا، وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا»^۴; شادابی و خوشحالی را به استقبالشان برد، و خرم و شادشان فرمود؛ در مقابل صبری که کردند، خدا جنت و حریر را پاداششان قرار داد.

همچنین امام علیه السلام فرمودند: «مَرَازَةُ الدُّنْيَا حَلَوةُ الْآخِرَةِ، وَحَلَوةُ الدُّنْيَا مَرَازَةُ الْآخِرَةِ»^۵; تلخی

۱. تفسیر مجتمع البیان، ذیل آیه ۲۰ سوره‌ی احباب.

۲. تلخیص از نقل «سفینة‌البحار» ج ۲، ماده‌ی «کبد» ص ۴۵۸.

۳. تفسیر برهان‌ج ۴، ص ۱۷۵، ذیل آیه ۲۰ سوره‌ی احباب.

۴. سوره‌ی هل اتی، آیات ۱۱ و ۱۲.

۵. فیض الاسلام، همان: نامه‌ی ۲۷.

دُنیا شیرینی آخرت است؛ و شیرینی دُنیا تلخی آخرت».

ترس از فقر، و سوشه شیطان

از جمله راه‌های نفوذ شیطان در دل آدمی «ترس از فقر» است که سبب پیدایش بیماری‌های هلاکت بار از قبیل: حرص، بخل، سوء‌ظن به خدا، تعدی به حقوق ضعفا، تذلل در مقابل اقویا می‌گردد! این کلام خداوند حکیم است که می‌فرماید: «الشَّيْطَانُ يَعُذُّ كُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُ كُمُ بِالْفَحْشَاءِ؛ شیطان، به شما و عده‌ی فقر و تهیدستی می‌دهد، و به زشتی‌ها و ادارت‌تان می‌سازد».

آری، این شیطان است که فقر احتمالی در آینده‌ی عمر را در نظر انسان به صورت یک امر مسلّم با قیافه‌ای هولانگیز و وحشت بار جلوه می‌دهد، و او را برای محفوظ ماندن از خطرات آن دیو مهیب، به حرص در جمع آوری اموال، و خودداری از اتفاق در راه خدا، و تضیيق بر عیال، و خیانت در معاملات، و ستم بر ضعیفان و خاکساری در برابر زورمندان، و انحراف‌ذایل دیگر از این قبیل، و امی دارد.

دَمِ بِدَمِ بِهِ گوشِ جانِ آدمِ می خواند که: تو هنوز سال‌ها باید در دنیا عمر کنی! افرادا پیر می شوی و محتاج این و آن می شوی! پس هم اکنون به فکر آتیه ات باش، و ممحصول دست رنج خود را به رایگان، تحت عناوین گوناگون از قبیل اتفاق در راه خدا از دست مده.

رزق انسان در مراحل مختلف زندگی

جنین تا در رحم مادر است، غذای مناسب با مزاجش، خونی است که از طریق بند ناف به او می‌رسد و رشدش می‌دهد.

هنگام تولدش که فرار سید، و عالم زندگیش دگرگون شد، و قدم به عرصه‌ی دنیا نهاد، دستگاه تغذیه‌اش دگرگون می‌شود، و ماده‌ی غذانیز عوض می‌شود؛ دهان، جای ناف را می‌گیرد و خون تبدیل به شیر می‌گردد!!

و پیش از اینکه آن میهمان نور سیده، لب به تقاضای رزق نو فراهم شده‌اش بگشايد، دو منع سرشار از مواد غذایی بسیار مناسب با جهاز هاضمه‌اش به نام دو پستان، روی سینه‌ی مادر قرار گرفته، و آماده‌ی تغذیه است!

آری، او «مبتدیٰ بِالنَّمَّ قَبْلَ إِسْتِحْقَاقِهَا»؛ است؛ روزی روزی خواهان خود را پیش از وقت

نیازشان مهیا فرموده، و عُمال دست اندر کار رزق رسانی را به گونه‌ای عجیب به کار اندادته است!

ابر را راند هماره سوی او آید و ریزد وظیفه بر سرش	چون زمین را پا نباشد جود او طفل را چون پا نباشد مادرش
---	--

تغذیه شگفت آور!

از عجایب این که می‌گویند رزق بعضی از پرندگان هوا، به فضای دهان و لای دندان بعضی از جانوران گوشت خوار شناور در دریا حواله شده است!!

بدین گونه که حیوان عظیم العجّة دریابی که «تمساح» نامیده می‌شود. بقایای غذایی که خورده است در لای دندان‌هایش می‌ماند، و تبدیل به کرم می‌شود، و حیوان را می‌آزارد. خداوند حکیم پرنده‌ای آفریده که قوت و غذای او همان کرم‌های لای دندان آن حیوان است! جانور دریابی که از دست کرم‌ها به ستوه آمده است، سر از آب بیرون کرده و دهان خود را که از فراخی هم چون دهانه‌ی غاری است زیر آسمان، باز نگه می‌دارد؛ آن پرنده‌ی حقیر در دهان آن حیوان عظیم می‌نشیند، و بدون هیچ ترس و هراسی سرگرم برچیدن کرم‌های لای دندان او می‌گردد.

و برای اینکه آن حیوان نتواند آن پرنده‌ی خدمتگزار را بیلعد، خالق حکیم شاخکی تیز و محکم مانند درفش در سر آن مرغک ناتوان قرار داده است که آن جانور نیرومند‌اندکی بخواهد دهان بجنباند در فکش فرو می‌رود؛ ولذا همچنان دهان خود را باز نگه می‌دارد و آن طایر کوچک نیز با آرامش خاطری تمام، کرم‌ها را برابر می‌چیند. در نتیجه، هم روزی خود را می‌خورد، و هم خدمت به آن جانور دریابی نموده و او را از زحمت کرم‌های مزاحم می‌رهاند!

و پس از آنکه آن پرنده‌ی ضعیف از کار خود فارغ شد و رفت، پرنده‌هایی از نوع دیگر که غذای آن حیوان دریابی می‌باشند از هوافرود آمده و در دهان او می‌نشینند، او هم بی درنگ دهان خود را می‌بندد، و با آسودگی خاطر به اعماق آب فرو می‌رود!^۱ جل الخالق و عظم القادر.

آنچه نادیدنی است آن بینی همه آفاق گلستان بینی آفتایش در میان بینی	چشم دل باز کن تا جان بینی گر به اقلیم عشق روی آری دل هر ذره را که بشکافی
---	--

۱. کتاب «عجبات المخلوقات» زکریا بن محمد قزوینی، ص ۱۳۹.

و راستی که تنظیم روابط اجزاء عالم، و حفظ دقیق محاسبات و رعایت عمیق مناسبات در جهان خلق، از بارزترین شواهد و اعجاب انگیزترین دلایل بر وجود مدبری علیم و حکیم و قدیر است!!

حال، ای انسان فراموش کار! به خود بیا و بنگر؛ آیا آن خالق مهربانی که در گذشته ای از مراحل خلقت، تو را این گونه مورد لطف و عنایت خویش قرار داده، و انحصار نیازمندی های تو را تأمین نموده، و تابه این حداز کمال در هستی رسانیده است؛ آیا او ممکن است در این مقطع پر ماجراهی ایات، تو را به حال خود رها کرده، تسلیم حوادث روزگار بنماید، و قعی به مشکلات و حوایج زندگیت نگذارد؟!

در صورتی که هم عجز و ضعف تو را در مقابل حوادث سنگین جهان داند، و هم قادر بر رفع نیاز و حل مشکلات تو می باشد، و هم خود را به رأفت و رحمت درباره بندگانش توصیف می فرماید؛ تعالی الله عن ذلک علّاً اکبرًا.

<p>که بودی نطفه ای مدفعه و مدهوش دو بازویت مرکب کرد بر دوش جمال و نطق و رأی و فکرت و هوش که خواهد کردن روزی فراموش</p>	<p>فراموش نکرد ایزد در آن حال ده انگشت مرتب داد بر کف روانت داد و طبع و عقل و ادراک کنون پنداری ای ناچیز همت</p>
--	--

آری، آن قدرت مهربان و آن خالق رحیم و رؤوف، همچنان با ما و لطفش شامل حال ما است، و تا آخرین لحظه‌ی عمر ما کوچک ترین نیاز جسمی و روحی ما را در نظر گرفته، طبق آن نیاز و متناسب با شرایط خاص، آنچه را که دخیل در سعادت مادی و معنوی ما است، تقدیر فرموده، و قطعاً به شرط انجام و ظایف لازم به ما خواهد رسانید.

او است که در قرآن کریم ش می فرماید: «وَمَا مِنْ ذَايَةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»^۱ هیچ جنبده‌ای در زمین نیست، مگر اینکه روزی او بر خدا است و (خدا) قرارگاه و محل نقل و انتقال او را می داند؛ همه‌ی اینها در کتاب آشکاری (لوح محفوظ و عالم علم خدا) مضمبوط است».

با جمله‌ی «يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا»؛ اطمینان خاطر می دهد که مسئله‌ی «رزق» و روزی جنبندگان - از هر قبیل که باشند - در تمام شرایط و اوضاع و احوال مختلف، اعم از ثبات آنان در

۱. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

قرارگاه اصلی شان، و یا انتقال به محل مستوّد و در حال سیر و حرکتشان در اعماق دریاها و اطراف صحراء‌ها و اوج آسمان‌ها، در هر جا و در هر حال و وضعی که باشند، در علم دقیق و وسیع خدا مضبوط است و رزق مقدّر هر کدام بی کم و کاست در دسترسشان قرار خواهد گرفت!

«**كُلُّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ**» تعداد تمامی روزی خواران از جانوران غول پیکر دریاگرفته تا حشرات بسیار ریز نامرئی در لابلای برگ‌های درختان، از جنین‌های آرام خفته‌ی در ارحام مادران، تا آهوانِ رمیده‌ی در دامن کوهساران، با تمام خصوصیات کم و کیف رزق شان در کتاب «علم حق» آشکار و خالی از هر گونه ابهام است! نه فردی از قلم می‌افتد، و نه سهم رزق او به دیگری داده می‌شود!

واز این رو، نسزد که کسی نگران امر «روزی» و وضع آینده‌ی خود باشد، و آرامش قلبی خویش از دست بدهد!

در آیه‌ی دیگری می‌فرماید: «وَكَأَيْنِ مِنْ ذَائِيَةٍ لَا تَحِيلُّ رِزْقَهَا اللَّهُ يَؤْرِزُ قُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛^۱ چه بسیارند جنبندگانی که رزق خود را بر دوش نمی‌کشند (و برای آینده‌ی خود ذخیره نمی‌کنند) خدا است که به آنها و شما، روزی می‌دهد؛ و او شناو و دانا است».

۱. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۰ عز

آداب دعا

دعای روز بیست و دوم

«اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي فِيهِ أَبْوَابَ فَضْلِكَ وَأَنْزِلْ عَلَيَّ فِيهِ سَرَّ كَاتِكَ وَوَقْتِي فِيهِ لِسُورِجَاتِ مَرْضَاتِكَ وَأَسْكِنِي فِيهِ بُحْبُوكَاتِ جَنَّاتِكَ يَا مُجِيبَ دَعَوَةِ الْمُضطَرِّينَ؛ خَدَايَا! در امروز، درهای فضل و کرمت را به رویم بگشای و برکات خوبیش را برابر من نازل گردان و بر موجبات رضا و خشنودیت توفیق بده و در وسط باغهای بهشت، جایم بده، ای پذیرنده دعوت گرفتاران و مضطربین». ^۱

احکام

جايز است خواندن دعا در قنوت به فارسي و زبانهای ديگر. (عروة الوثقى، ج ۱، ص ۵۴۴، مسئله ۱) واجب است دعای واجب به عربی خوانده شود و در دعاهاي غيرواجب جاييز است به فارسي و ساير زبانها خواند شود.^۱

جايز نیست ذکر های مخصوص نماز به غیر عربی خوانده شود.^۲
یکی از مستحبات سجده خواندن دعا زیر قبل از ذکر سجده است.
«اللَّهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ وَبِكَ أَمَّنْتُ وَلَكَ أَسْلَمْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَأَنْتَ رَبِّي سَجَدْ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ وَشَقَ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (عروة الوثقى، ج ۱، ص ۵۲۷، فصل ۲۹).

۱. يحب العربية في الأدعية بالقدر الواجب وفيما زاد عليه يجوز الدعا بالفارسية ونحوها. عروة الوثقى، ج ۱، ص ۳۰۹، مسئله ۳.

۲. نعم الاذكار المخصوصة لا يجوز ايتها بغیر العربی. همان، ص ۵۴۴، مسئله ۳.

بهتر است پایان قنوت با صلوات باشد بلکه مناسب است ابتدای قنوت هم با صلوات باشد یا ابتدای قنوت طلب مغفرت و برآورده شدن حاجات باشد. روایت شده است که خداوند مستجاب می‌کند دعا برای پیامبر به صلوات و بعيد است از رحمت الهی که مستجاب کند صلواتی که در اول و آخر می‌آید ولی دعای بین این دو صلوات را مستجاب نسازد.^۱ جایز است در قنوت دعا برای افراد با ذکر نام.^۲

مستحب است در موارد زیر رو به قبله باشد در حال دعا، قرائت قرآن، ذکرها، تعقیبات نماز، سجده شکر و در حال نشستن. (عروة الوثقى، ج ۱، ص ۴۱۳، مسأله^۳)
«قال الصادق ع: حفظ آداب الدّعاء وانظر مَن تَدْعُو وَ كَيْفَ تَدْعُو وَ لِمَاذا تَدْعُو؟»^۴ امام صادق علیه السلام فرمود: آداب دعا را حفظ کن (مراعات نما) و بنگر که چه کسی را می‌خوانی و چگونه می‌خوانی و برای چه چیزی می‌خوانی؟

ذات ما انسان‌ها و بنای وجود ما، جهت تأمین تمام نیازمندی‌هایش، عین دعا و طلب و درخواست و گدایی است، درخواست و گدایی از حضرت حق جهت رفع نواقص. مقتضای درونی و برونوی موجودات در حقیقت عین دعا و اصل دعا و ریشه‌ی دعا و ذات دعا، است و این مسأله برای احدهی قابل انکار نیست و نمی‌تواند باشد.

اهمیت دعا

اهمیت و ارزش دعا و آثار آن به قدری روشن و آشکار است، که حتی دانشمندان بیگانه از اسلام هم، براساس هدایت فطری، به این مسأله اشاره کرده و دعا را عامل حرکت و از ضروری‌ترین نیازهای بشر دانسته و آن را داروی درمان حتی برای دردهای جسمی شمرده‌اند، و در زمان ما در حال پایه گذاری مطب‌هایی هستند که طبیعت تربیت شده در این فن حتی سخت‌ترین بیماری‌های جسمی را از این طریق معالجه کنند. در هر صورت دعا امری است ضروری و فطری، و مسأله ایست که خداوند به آن دستور داده،

۱. الاولى ختم القنوت بالصلوة على محمد و آله، بل الابتداء بها ايضاً او الابتداء في طلب المغفرة او قضاء الحوائج بها فقد روی ان الله سبحانه و تعالى يستجيب الدعا للتبني بالصلوة و بعيد من رحمته ان يستجيب الاول و الاخر ولا يستجيب الوسط، فينبغي ان يكون طلب المغفرة وال حاجات بين الدعاين للصلة عن النبي.

۲. يجوز الدعا لشخص خاص مع ذكر اسمه. عروة الوثقى، ج ۱، ص ۵۴۵، مسأله ۵.

۳. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۱۷.

و از اخلاق انبیای بزرگ الهی قلمداد شده، و انسان با دعا، شایستگی گرفتن عطای حق را پیدا می‌کند.

دعا خواستن است، و خواستن اگر حقیقت داشته باشد، انسان با کمال شوق دنبال تحقق آن حرکت می‌کند.

که نتوان درآورد فردا ز گل	بیاتا بر آریم دستی ز دل
ز رحمت نگردد تهیدست باز	برآرد تهی، دستهای نیاز

دعا در قرآن

قرآن مجید، با دستور به دعا، استکبار و خود داری از انجام آن را باعث سقوط در جهنم می‌داند.

«وَقَالَ رَبُّكُمْ أَدْعُونِي أَسْتَحِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنِ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ؛^۱ پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا (دعای) شمارا بپذیرم. کسانی که از عبادت من تکبّر می‌ورزند بزودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند».

قرآن چند مسأله درباره‌ی دعا ذکر کرده است که از این قرار است:

۱- گشايش کارها در پرتو دعا

دعا را علت گشايش کارها، و نجات از هر هم و غم و رنجی می‌داند، و در ضمن اين مسأله، از بعضی از دعاکنندگان گلايه کرده می‌فرماید، به وقت گرفتاري با کمال زاري دعا می‌کنيد و استجابت آن را به سختی از خدا می‌طلبيد و با پروردگار عهد و پیمان می‌بنديد که در صورت نجات شکرگزار حق شويد، ولی پس از نجات از گرفتاري، به شرك که ظلم بزرگی است باز می‌گرديد!!

«قُلْ مَنْ يُتَجَيِّبُكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَةَ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَسْكَوَنَةِ مِنَ الشَّاكِرِينَ. قُلْ اللَّهُ يُتَجَيِّبُكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرِبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ؛^۲ بگو: چه کسی شمارا از تاریکی های خشکی و دریا راهی می‌بخشد؟! در حالی که او را با حالت تصرع (و آشکارا) و در پنهانی می‌حواید؛ و (و می‌گویید): اگر از این (خطرات و ظلمت‌ها) ما را راهی بخشد، از شکرگزاران خواهیم بود». بگو:

۱. سوره‌ی مؤمن، آیه‌ی ۶۰.

۲. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۶۳-۶۴.

«خداوند شما را از اینها، و از هر مشکل و ناراحتی، نجات می‌دهد؛ ولی باز هم شما برای او شریک قرار می‌دهید. (و راه کفر می‌پویید).».

۲- دعا و بیژگی صالحان

دعه از کارهای پسندیده و علامت بندگان صالح می‌داند، و آنان را در همه‌ی شئون حیات با این واقعیت عالی همراه و هماهنگ معرفی می‌کند.

«إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِ عَوْنَ فِي الْغَيْرَاتِ وَيَدْعُونَا رَغْبًاً وَرَهْبًاً وَكَانُوا لَنَا خَاسِعِينَ؛^۱ چراکه آنان (خاندانی بودند که) همواره در کارهای خیر به سرعت اقدام می‌کردند؛ و در حال بیم و امید ما را می‌خوانند؛ و پیوسته برای ما (خاضع و) خاشع بودند».

۳- دعا و اجابت آن

در صورت تحقق شرایط دعا، اجابت را لازمه دعا می‌داند، و مسئله اجابت دعا را هم خاص حضرت حق دانسته، و از بندگان الهی می‌خواهد به این معنا توجه داشته باشند.

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادٍ يَعْنِي قَائِمٍ قَرِيبٍ أُجِيبُ دَعَوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلَيْسَ تَحْبِبُوا لِي وَلَيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ؛^۲ و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم؛ دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم. پس باید دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند تا راه یابند (و به مقصد برسند)».

۴- دعا و جلب توجهات الهی

قرآن به این نکته‌ی بسیار مهم توجه می‌دهد، که اگر دعائبود، روی توجهی از جانب خداوند به بندگان نمی‌شد.

«قُلْ مَا يَعْبُدُوا إِلَّا كُمْ رَبِّيَ لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ؛^۳ بگو: پروردگارم برای شما ارجی قابل نیست اگر دعای شما نباشد».

۱. سوره‌ی انتیام، آیه‌ی ۹۰

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۶

۳. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۷۷

۵- فطری بودن دعا و فراموشکاری انسان

قرآن مجید دعا را برای بشر امری فطری و ضروری می‌داند، چه این که انسان در دریا یا از محدودیت‌ها و گرفتاری‌ها و مشکلات و رنج‌ها دچار است، و برای رهایی از این امور، چاره‌ای جز دعا به پیشگاه حضرت او ندارد، و دعارات در این زمینه عامل هدایت و آشنایی با خدا دانسته، در عین این حال عده‌ای را پس از دعائیت به حضرت حق فراموشکار و ناسپاس می‌دانند.

«وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا قَرِيقُ مِنْهُمْ يُشْرِكُونَ»^۱ هنگامی که رنج و زیانی به مردم بر سد، پروردگار خود را می‌خوانند و توبه کنان به سوی او باز می‌گردند؛ اما همین که رحمتی از خودش به آنان بچشاند، بناگاه گروهی از آنان نسبت به پروردگارشان مشرک می‌شوند.^۲

روايات و دعا

دعا و آثار آن در زندگی به اندازه‌ای مهم است که محدث مشهور شیعه، ثقة الاسلام کلینی در کتاب باعظمت اصول کافی نزدیک به شخصت باب در زمینه دعا مطرح کرده است، که به قسمتی از آن ابواب اشاره شود:

فضیلت دعا

قُلْتُ لِأَبِي جعفر عليه السلام: «أَيُّ الْعِبَادَةِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَنْ يُسْأَلُ وَيُطَلَّبُ مِمَّا عِنْدَهُ وَمَا أَحَدُ أَبْعَضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِمَّنْ يَسْتَكْبِرُ عَنِ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْأَلُ مَا عِنْدَهُ»^۳ راوی می‌گوید: به امام باقر عرض کردم برترین عبادت کدام است؟ فرمود چیزی نزد خداوند افضل از این نیست، که از او آنچه نزد او است درخواست شود، و کسی نزد خداوند مبغوض‌تر نیست از انسانی که از عبادت حق کبر ورزد، و از آنچه نزد او است نخواهد.

مُئِسِّر می‌گوید: حضرت صادق عليه السلام به من فرمود: در پیشگاه حضرت حق دعاکن و مگوکار از کار گذشته، آنچه مقدر شده همان می‌شود و برای دعا اثری نیست. همانا نزد خداوند عز و جل منزلت و مقامی است که به آن نتوان رسید مگر به دعا و گدایی، اگر بنده‌ای دهان خود را ببند و

۱. سوره‌ی روم، آیه‌ی ۳۳.

۲. آیات ۶۵ عنکبوت، ۲۲ القمان، ۱۲ یونس بر این معنا تأکید دارند.

۳. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۶.

دعانکند، چیزی نصیبیش نمی‌شود، پس دعاکن تابه تو عنایت شود، ای مُیْسِر هیچ دری نیست که کوپیده شود مگر این که امید آن هست که به روی کوبنده باز شود.^۱

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قال: «مَنْ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ إِفْتَرَ»؛^۲ امام صادق **ع** فرمود: هر که از فضل خداوند درخواست نکند، بیچاره و فقیر گردد.^۳

سیف تمار گوید: از امام صادق **ع** شنیدم، که می‌فرمود: بر شما باد به ملازمت دعا، زیرا به هیچ چیز مانند آن به خداوند نزدیک نشوید، و هیچ حاجت کوچکی را به خاطر کوچکی اش رها نکنید، زیرا آن کس که حاجات کوچک به دست اوست، همان کس است که حاجات بزرگ به دست اوست.^۴

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قال: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

ع: أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَرْضِ الدُّعَاءُ وَأَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْعِفَافُ» قال: وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ رَجُلًا دَعَاءً؛^۵ امام صادق **ع** فرمود: امیرالمؤمنین می‌فرماید: محظوظ ترین اعمال در روی زمین نزد خداوند، دعا است، و بهترین عبادت پاکدامنی است، و امیرالمؤمنین مردی بود که دعا یش بسیار بود.^۶

دعا، اسلحه‌ی مؤمن

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

ص: «الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَعَمُودُ الدِّينِ وَنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛^۷ امام صادق **ع** می‌گوید: پیامبر **ص** فرمود: دعا سلاح مؤمن و پایه دین، و روشنی آسمانها و زمین است.^۸

و نیز حضرت صادق **ع** فرمود: امیرالمؤمنین فرمود: دعا کلیدهای نجات و گنجینه‌های رستگاری است، و بهترین دعا آن دعایی است که از سینه‌ی پاک و دلی پرهیز کار برآید، و وسیله‌ی نجات در مناجات است و نجات انسان به اخلاص اوست، و چون فرع و بی‌تابی سخت شود پناهگاه خدا است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قال: «الدُّعَاءُ أَنْفَدُ مِنَ السُّنَنِ الْخَدِيدِ»؛^۹ امام صادق **ع** فرمود: دعا از نیزه‌ی تیز نافذتر است.^{۱۰}

۱. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۶۷.

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۶۷.

۳. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۶۷.

۴. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۶۷.

۵. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۶۸.

۶. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۶۹.

دفع بلا و قضا با دعا

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «إِنَّ الدُّعَاءَ يَرْدُدُ الْقَضَاءَ وَقَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ وَقَدْ أُبْرِمَ إِبْرَاماً»^۱، امام صادق علیه السلام فرمود: دعا قضائی را که از آسمان نازل شده برمی گرداند، اگرچه آن قضا به سختی مُبرم و محکم شده باشد».

کانَ عَلَىٰ بْنُ الْحُسَيْنِ يَقُولُ: «الْدُّعَاءُ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ التَّازِلَ وَمَا لَمْ يَنْزِلْ؛» حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: دعا بلاعی را که نازل شده و نازل نشده دفع می کند». مصدقای این روایت در قرآن مجید، قوم بونس اند، که بلاعی الهی تا بالای سر آنان آمد ولی به راهنمایی آن عالم ربانی به بیابان رفته و سر بر خاک مذلت نهادند، و از پیشگاه خداوند درخواست رد بلا کردند و درخواست آنان اجابت شد!

دعا، درمان هر دردی

عَنْ عَلَاءِ بْنِ كَامِلٍ قَالَ: «قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «عَلَيْكَ بِالدُّعَاءِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ»^۲؛ علاء بن کامل می گوید: حضرت صادق علیه السلام من فرمود: بر تو باد به دعا که دعا درمان هر دردی است».

آری، دعا درمان هر دردی است. وقتی دل به حضرت محبوب بسته شود، و جان، آینه‌ی او صاف معشوق گردد، و آدمی در رحمت را از هر سو به سوی خود باز ببیند، و قلب بر اثر اتصال، مالامال از امید گردد، روح دارای قدرت و تسلط و مالکیت شود، و به هنگام هجوم دردها علی‌الخصوص دردهای معنوی، از محبوبیت به وسیله‌ی دعا درخواست رد بلا و شفای مرض کند. و محبوب هم بیماری او را هرچه باشد شفا خواهد داد.

در اینجا مناسب است به سه قضیه‌ی آموزنده به اختصار اشاره کنم.

اول: دوستی داشتم عاشق دین، و دل سوز مسائل الهی، دارای هفتاد سال عمر، به من گفت: وقتی که عمر قریب به ده سال بود، گرفتار تب سوزنده‌ی سختی شدم، طب و طبیب از علاجم عاجز شد، پدرم مرا در آغوش گرفت، و نزد سیدی بیدار دل و صاحب نفس برد، و داستان رنج مرا برای او باز گفت، آن مرد زنده دل سری به جانب آسمان برداشت، آنگاه روی به من کرد و گفت: ای تب سوزنده‌ها او را رها کن، لحظه‌ای نگذشت که تب مرا رها کرد و تا این زمان که هفتاد سال از عمر گذشته تب به سراغم نیامده!!

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۹.

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۶۹.

۳. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۷۰.

دوم: فرزند مرحوم محدث قمی برایم نقل کرد، پدرم دچار چشم درد شدیدی شد، اطبای عراق از علاجش عاجز شدند، روزی از مادرم خواست کتاب کافی را به او بدهد، کتاب را از دست همسرش گرفت و گفت: این کتاب، مایه از اهل بیت رسول الله ﷺ دارد، و امکان ندارد خداوند به وسیله‌ی مالیدن این کتاب به چشم، مرا از درد دیده خلاص نکند، چشم به حق دوخت و با دلی سوخته کتاب کافی را بر چشم مالید، دیده‌ی او از درد رهایی یافت!

سوم: باز همو نقل کرد: پدرم دچار مرض سختی شد، و دارو نسبت به او از اثر افتاده بود، پس از رنج بسیار به مادرم گفت: این انگشتان من سال هاست، آثار اهل بیت را می‌نویسد، اگر اثر الهی در این انگشتان نباشد باید آن را قطع کرد، ظرفی پاک آورد و مقداری آب در کنار آن گذشت، آن مرد الهی، انگشتانش را در آن ظرف گرفت و آب بر روی آن ریخت و آن آب را در حالی که به سبب آن از خداوند طلب شفا می‌کرد خورد و بیماری اش بر طرف شد.

پاکی دل و زبان شرط استجابت دعا

در صورتی دعای دعا کننده بالا می‌رود و دعا یاش به هدف اجابت می‌رسد که با دل و زبانی پاک خدای خود را بخواند، باید نفس او الهی باشد، به معاصی الهی نزدیک نگردد و از آنچه او را از خدا دور می‌کند اجتناب ورزد. ممکن نیست کسی با قلب سلیم و بازبانی پاک از خدای رحیم چیزی را بخواهد و آن چیز به مصلحت او باشد و خدا آن را رد کند و دست رد به سینه او بزند. لذا دعا کننده قبل از دعا باید در صدد تحصیل دو چیز باشد: ۱- دل پاک و قلب سلیم ۲- زبان پاک

دعای دعا کننده مستجاب است

عن أبي عبد الله علیه السلام قال: «الدُّعَاءُ كَهْفُ الْإِجَابَةِ كَمَا أَنَّ السَّحَابَ كَهْفُ الْمَطَرِ»؛^۱ امام صادق علیه السلام فرمود: دعا خزانه و گنجینه اجابت است، چنانچه ابر مخزن باران است».

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «مَا أَبْرَزَ عَبْدٌ يَدَهُ إِلَى اللَّهِ الْغَرِيْبِ بِجَبَارٍ إِلَّا سَتَحْيَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَرْدَهَا صَفَرًا حَتَّى يَجْعَلَ فِيهَا مِنْ فَضْلِ رَحْمَتِهِ مَا يَشَاءُ فَإِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلَا يَرْدَدْ يَدَهُ حَتَّى يَمْسَحَ عَلَى وَجْهِهِ وَ رَأْسِهِ»؛^۲ هیچ بنده‌ای دست بدرگاه خدای عزیز و جبار نگشاید، جز این که خدای عزوجل شرم کند که آن را تهی برگرداند، تا این که از فضل و رحمت خود آن دست را پر کند، پس هرگاه یکی از شما دعا کرد،

۱. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۷۱.

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۷۱.

دستش را بر نگرداشت تا آن را به سرو روی خود بکشد.

چرا بسیاری از دعاها به اجابت نمی‌رسد؟!

این شبّه را به چند وجه می‌توان پاسخ گفت:

اول - این که وعده‌ی خداوند مشروط به مشیت است، و آیه ۴۱ از سوره‌ی انعام که می‌فرماید:

اگر بخواهم اجابت می‌کنم بر همین نکته دلالت می‌کند.

دوم - این که مقصود از اجابت که خداوند و حجج او فرموده‌اند توجه و استماع دعا است،

یعنی فوراً شنیده می‌شود و مورد توجه قرار می‌گیرد، ولی ممکن است بنا به مصالحی در دادن حاجت بندۀ تأخیر کند.

سوم - این که اجابت، مشروط به خیر بودن حاجت برای دعاکننده است، بندۀ از خدا حاجتی را طلب می‌کند در حالی که عالم به جمیع مصالح، یا مفاسد درخواست خود نیست، همچنین از آینده، پیامدها و تبعات آن به طور کامل آگاهی ندارد. ولکن خداوند عالم مطلق است و همه چیز را می‌داند و بر طبق مصلحت بندۀ‌اش، حاجات بندگان را عطا می‌فرماید.

آداب دعا

لزوم حضور قلب در دعا

سُلَيْمَانُ بْنُ عَمْرٍو قَالَ: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْمَظْهَرَ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءً بِظَهَرِ قَلْبٍ سَاءٍ فَإِذَا دَعَوْتَ فَاقْرِئْ بِقُلْبِكَ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْأَجَابَةِ»؛^۱ سلیمان بن عمرو می‌گوید، شنیدم حضرت صادق علیه السلام فرمود: خداوند دعایی که از دل غافل باشد مستجاب نمی‌کند، پس هرگاه برای دعا به پیشگاه مقدس او روی آوردنی با دل توجه کن و یقین داشته باش که قلبی که در دعا مشغول مولاست دعایش مستجاب می‌شود».

و نیز دعاکننده لازم است دارای رقت قلب باشد، و دعای کسی که قلب با قساوت دارد مستجاب نیست.

عَنْ أَبِي هَيْثَمَ اللَّاثِلِيِّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءً بِظَهَرِ قَلْبٍ قَائِمٍ»؛^۲ امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند دعائی که از روی دل سخت و با قساوت باشد، مستجاب نمی‌کند».

۱. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۷۳.

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۷۴.

پافشاری و اصرار در دعا

عده‌ای از مردم دعا را سبک می‌شمارند. اولاً خیلی ساده و با شتاب و عجله دعا می‌کنند، ثانیاً بدون در نظر گرفتن مصلحت اجابت آن را می‌خواهند، در این باب ائمه بزرگوار می‌فرمایند: در دعا اصرار و پافشاری داشته باشید، و اجابت آن را مشروط به مصلحت خویش از جانب خدا و در گرو وقت لازم برای اجابت بدانید.

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجْلَ كَرَهُ الْحَاجَ النَّاسِ بِعَضُّهُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْمَسْئَلَةِ وَأَحَبَّ ذَلِكَ إِنْفَسِيهِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجْلَ يُحِبُّ أَنْ يُسَأَّلَ وَيُطَلَّبَ مَا عِنْدَهُ»؛^۱ امام صادق عليه السلام فرمود: خداوند دوست ندارد مردم در انجام حاجت دیگر به همیگر اصرار ورزند، ولی این اصرار و الحاج را برای خودش دوست دارد، او می‌خواهد که از او بخواهد، و آنچه نزد اوست از او خواهش کنند».

عن أبي جعفر عليه السلام قال: «لَا وَاللَّهِ لَا يُلِحُّ عَبْدٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجْلَ إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ»؛^۲ امام باقر عليه السلام فرمود: بخدا سوگند هیچ بنده‌ای به درگاه خدای عزوجل اصرار نورزد جز اینکه خداوند دعایش را مستجاب فرماید».

بيان حاجات در دعا

وجود مقدس حضرت حق، به تمام غیب و شهود و آنچه گذشته و آنچه هست و آنچه خواهد آمد، به تمام جهات آگاه و عالم است، و حاجات مشروعه بنده و آنچه را عبد می‌خواهد برای حضرت او آشکار است، ولی خداوند علاقه دارد که عبد به وقت دعا، حاجاتش را به زبان بیاورد. عن أبي عبد الله عليه السلام: «أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَعْلَمُ مَا يُرِيدُ الْعَبْدُ إِذَا دَعَاهُ وَلَكِنَّهُ يُحِبُّ أَنْ تَبَثَّ إِلَيْهِ الْحَوَائِجُ فَإِذَا دَعَوْتَ فَسَمِّ حَاجَتَكَ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَ يَعْلَمُ حَاجَتَكَ وَمَا تُرِيدُ وَلِكِنَ يُحِبُّ أَنْ تَبَثَّ إِلَيْهِ الْحَوَائِجُ»؛^۳ امام صادق عليه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی می‌داند که بنده‌اش بوقت دعا چه می‌خواهد. ولی دوست دارد که حاجت‌ها به درگاهش گفته شود، پس هرگاه به دعا برخاستی حاجت را بگو، و در روایت دیگری آمده: خداوند حاجت و خواستهات را می‌داند، ولی دوست دارد حاجات خود را به درگاهش بازگو کنی».

۱. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۷۵.

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۷۵.

۳. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۷۶.

ارزش دعای پنهان

عَنْ أَبِي الْحَسْنِ الرِّضَا قَالَ: «دَعْوَةُ الْعَبْدِ سِرًّا دَعْوَةٌ وَاحِدَةٌ تَعْدِلُ سَبْعِينَ دَعْوَةً عَلَانِيَّةً»^۱; حضرت رضا فرمود: یک دعای عبد در پنهانی مساوی با هفتاد دعای آشکار است.

سرشناس این است، که دعای در پنهان به خلوص و اخلاص و پاکی در نیت نزدیکتر است، و عمل هرچه خالص تر باشد قیمت و ارزشش بیشتر است.

ارزش اشک ریختن به درگاه حق

گریه برای خدا و در راه خدا و بر مصابیبی که در راه خدا به اولیای خدار سیده عملی نیک و پستدیده است.

قرآن مجید، گریه برای خدا را از علامیم عاشقان حق می‌داند:
 «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيَّ الرَّسُولُ تَرَى أُعْيُثُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»^۲; و هر زمان آیاتی را که بر پیامبر (اسلام) نازل شده بشنوند، چشم‌های آنها را می‌بینی که (از شوق)، اشک می‌ریزد، به خاطر حقیقتی که دریافته‌اند؛ آنها می‌گویند: «پروردگار! ایمان اور دید؛ پس مارا با گواهان (و شاهدان حق، در زمرة یاران محمد) بنویس».

گریه به وقت دعا از ارزش خاصی برخوردار است، و اشک چشم که نشانی از صفاتی باطن است، آدمی را به رحمت حضرت حق نزدیک کرده و از بارگناهان سبک می‌کند.

امام صادق علیه السلام فرماید: «ما من شيء إلا و له كيل أو وزن إلا الدمع فإن القطرة منها تطفئ بخارا من نار فإذا أغرقت العين بما فيها لم يرهق وجهه قtro ولا ذلة فإذا أفضت حرمها الله على النار ولو أن باكيها بكأ في أمة لرحموا»^۳؛ برای هر چیز پیمانه وزنی است مگر گریه، که یک قطره‌اش دریاهایی از آتش را خاموش سازد، و چون اشک در دیده حلقه بزند، چهره صاحب خواری و ذلت نبیند، و چون بر رخسار بریزد، بر آتش دوزخ حرام گردد، و اگر هر آینه در امتنی یک نفر گریان باشد همهی آنان مورد ترحم قرار می‌گیرند».

عَنْ أَبِي حَعْفَرٍ قَالَ: «مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَطْرَةٍ دَمْوعٍ فِي سُوَادِ اللَّيْلِ مَخَافَةً مِنَ اللَّهِ لَا يُرَادُ بِهَا غَيْرُهُ»^۴; امام باقر علیه السلام فرمود: قطره‌ای نزد خداوند محظوظ تر از آن قطره اشکی که در تاریکی شب

۱. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۷۶.

۲. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۸۳

۳. مجموعه‌ی وزام، ج ۲، ص ۲۰۲

۴. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۸۲

از ترس خدا بریزد و جز خدا چیز دیگری منظور نداشته باشد، نیست».^۱

قُلْتُ لِأَيِّي عَبْدِ اللَّهِ مَلِكَ: أَكُونُ أَدْعُو فَائِسَةَ الْبَكَاءَ وَلَا يَجِدُنِي وَرُبَّمَا ذَكَرْتُ بَعْضَ مَنْ مَاتَ مِنْ أَهْلِي فَأَرِقُّ وَأَبْكِي فَهَلْ يَجْوِزُ ذَلِكَ فَقَالَ نَعَمْ فَتَذَكَّرُ هُمْ فَإِذَا رَقَّتْ قَابِكِ وَادْعُ زَبَّكَ تَبَارِكَ وَتَعَالَى يُعْطَ؛^۲

اسحاق بن عمار می‌گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد، من دعا می‌کنم و میل دارم گریه کنم، ولی گریه‌ام نمی‌آید، و چه بسا به یاد برخی از مردگان خانواده‌ام می‌افتم پس رقت می‌کنم و اشک می‌ریزم، آیا این کار درست است؟ فرمود آری آنها را به یاد آر و چون رقت کردی گریه کن و پروردگار تبارک و تعالی را بخوان و به درگاه حضرتش دعakan». ^۳

ستایش خدا قبل از دعا

حارث بن مغیره می‌گوید: «حضرت صادق علیه السلام فرمود: مبادا چون یکی از شما بخواهد از پروردگار خویش چیزی از حاجات دنیا و آخرت مسئلت کند، بدان مبادرت ورزد، مگر این که قبل از آن به ستایش او و صلووات بر پیامبر ﷺ دعایش را آغاز کند، سپس حاجات خود را بخواهد».^۴

محمد بن مسلم گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام است، که ستایش پیش از درخواست است، پس هرگاه خدای عزوجل را خواندی و به درگاهش دعا نمودی او را تمجید کن، عرض کردم: چگونه تمجیدش کنم؟ فرمود: می‌گویی:

«يَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، يَا فَعَالًا لِمَا يُرِيدُ، يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ التَّرَءَ وَقَلِيلِهِ، يَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى، يَا مَنْ هُوَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ؛»^۵ ای کسی که از رگ گردن به من نزدیکتری، ای کسی که هرچه را بخواهی انجام دهی، ای کسی که میان انسان و دلش حائل شوی، و ای کسی که در برترین نظراندازهایی، و ای آن که بماندش چیزی نیست».

دسته جمعی دعا کنید

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: هیچ چهل نفری برای دعا نزد هم اجتماع نکنند و خدای عزوجل را در کاری نخوانند جز این که خداوند دعای آنها را مستجاب کند، پس اگر چهل نفر نبودند، بلکه فقط چهار نفر بودند، نزد هم جمع شوند، و ده بار خدای عزوجل را بخوانند،

۱. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۸۲.

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۸۴.

۳. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۸۴.

خداؤند دعایشان را اجابت کند، و اگر چهار نفر هم نباشتند و یک نفر باشد که چهل مرتبه خدا را بخواند، خدای عزیز جبار دعایش را اجابت کند.^۱

برای همه دعا کنید

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلِيَعْمَلْ فَإِنَّ اللَّهَ أَوْجَبَ لِسَلْدُعَاءِ؛^۲ امام صادق علیه السلام نقل می کند: هرگاه یکی از شما دعا کرد، همه را دعا کند، زیرا به اجابت نزدیکتر است».

از تأخیر در اجابت نهرا سید

احمد بن محمد بن ابی نصر می گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: قربانت شوم من چند سال است از خداوند حاجتی خواسته‌ام، از تأخیر اجابت شد در دلم شبهه و نگرانی آمده، فرمود: ای احمد! امبارا شیطان بر دلت راهی باز کند، تاتو را به میدان نامیدی ببرد، همانا امام باقر علیه السلام فرمود: هر آینه مؤمن از خدا حاجتی بخواهد، و اجابت آن تأخیر افتاد، این تأخیر برای محبوبیت آواز و صدای گریه او در نزد خداست، سپس فرمود: به خدا سوگند آنچه خدای عزوجل برای مؤمنین از آنچه خواهند پس انداز کند، بهتر است برای آنان از آنچه زود عطا شود، دنیا مگر چه اندازه ارزش دارد؟ امام باقر می فرمود: سزاوار است دعای مؤمن در حال آسایش همانند دعای او در حال سختی باشد، و آنچه به او داده شد او را از دعا سست نکند، پس تو از دعا خسته مشو، زیرا دعا در نزد خدا منزلتی بس بزرگ دارد.

امام در ادامه فرمودند:

بگو بدانم اگر من به تو چیزی گفتم به آن اعتماد داری؟ عرض کرد: فدایت گردم اگر به گفته‌ی شما اعتماد نکنم پس به گفتار چه کسی اعتماد کنم، با این‌که شما حجت خداوند بر خلق او هستی؟.

فرمود: پس تو به خدا و وعده‌ها و گفتارهای او اعتمادت بیشتر باشد، زیرا خداوند به تو وعده‌ی اجابت داده است، یا این‌که اجابت دعای تو به موعدی واکدار شده است.

آیا خداوند در قرآن مجید نفرموده است:

۱. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۸۷.

۲. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۷۳.

«و هنگامی که بندگان من، از تو درباره‌ی من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم؛ دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم». ^۱
 و یافرمود: از رحمت خدا نمیدنشود.^۲

و یافرمود: خداوند و عده‌ی آمرزش و فزونی به شما می‌دهد.^۳

پس تو به خدای عز و جل اعتمادت از دیگران بیشتر باشد و در دل خود جز خوبی راه مده که آمرزیده هستی.^۴

حضرت صادق علیه السلام فرماید: همانا مؤمن خداوند را در حاجتش بخواند، و خدای عز و جل می‌فرماید: اجابت او را به تأخیر اندازید که به صدا و دعای او شوق دارم، چون روز قیامت شود خدای عز و جل فرماید: ای بنده‌ی من! مرا خواندی و من اجابت دعاایت را به تأخیر انداختم، اکنون به جای آن تأخیر، ثواب تو چنین و چنان است، سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود: مؤمن آرزو می‌کند ای کاش هیچ دعایی از او در دنیا مستجاب نمی‌شد، به خاطر آن ثوابی که در آخرت می‌بیند.

شروع دعا با صلوات بر پیامبر و اهل بیت‌ش

عن أبي عبد الله علیه السلام قال: «كُلُّ دُعَاءٍ يُدْعَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مَحْجُوبٌ عَنِ السَّمَاءِ حَتَّى يُصْلَى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»^۵; امام صادق علیه السلام فرمود: هر دعایی که خداوند عز و جل به آن خوانده شود از رفتن به آسمان محجوبست تا صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود».

امام صادق علیه السلام فرمود: «من كَانَتْ لَهُ إِلَيِّ الْهُوَ عَزَّ وَجَلَّ حَاجَةٌ فَلَيَبْدأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ثُمَّ يَسْأَلُ حَاجَةَ ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرْفَيْنِ وَيَدْعُ الوَسْطَ إِذَا كَانَتِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَا تُحْجَبُ عَنْهُ»^۶; هرگاه کسی به درگاه خدای عز و جل حاجتی دارد، باید با صلوات بر محمد و آلش شروع کند، سپس حاجت خود را بخواهد، و در آخر هم به صلوات بر محمد و آل محمد پایان دهد، زیرا صلوات بر محمد و آل محمد محجوب نیست».

وقتی شما به دعاهای سیدالساجدین، امام، زین العابدین در صحیفه سجادیه نظر کنید

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۶.

۲. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۳

۳. سوره‌ی سرمه، آیه‌ی ۲۶۸

۴. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۸۸

۵. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۹۳

۶. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۹۴

ملاحظه می فرمایید که آن حضرت دعاها خود را با صلوات آغاز کرده‌اند. و این مطلب به صورت مکرر در صحیفه سجادیه به چشم می‌خورد.

اوقات اجابت دعا

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «اطلبوا الدُّعَاءَ فِي أَرْبَعِ سَاعَاتٍ عِنْدَ هُبُوبِ الرِّيَاحِ وَزَوَالِ الْأَفْيَاءِ وَنُزُولِ الْقَطْرِ وَأَوْلِ قَطْرَةٍ مِّنْ دَمِ الْقَيْتَلِ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ»^۱; در چهار وقت دعا کنید: هنگام ورزش بادها، هنگام ظهر، به وقت آمدن باران و هنگام ریخته شدن خون مؤمن، زیرا در این اوقات درهای رحمت حق باز می‌شود».

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: «سُتْجَابُ الدُّعَاءِ فِي أَرْبَعَةِ مَوَاطِنٍ فِي الْوَتَرِ وَبَعْدَ الْفَجْرِ وَبَعْدَ الظَّهِيرِ وَبَعْدَ الْمَغْرِبِ»^۲; در چهار مرحله دعا به اجابت می‌رسد: در نماز وتر، و پس از سپیده دم، و بعد از ظهر و بعد از مغرب».

حضرت صادق علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کند: «اغْتِمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ أَرْبَعٍ عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَعِنْدَ الْأَذَانِ وَعِنْدَ نُزُولِ الْعَيْثِ وَعِنْدَ التِّقاءِ الصَّفَّيِنِ لِلشَّهَادَةِ»^۳; در چهار مورد دعا را غنیمت بدانید، به وقت قرائت قرآن، هنگام اذان، وقت باران و وقت برخورد صفات حق علیه کفر در میدان جهاد. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا أَقْشَعَ جَلْدُكَ وَدَمَّعَتْ عَيْنَاكَ فَدُونَكَ فَقَدْ قُصِّدَ قَصِّدُكَ»^۴; هرگاه بدنت لرزید، و اشکت ریخت، پس امیدوار باش که به تو توجهی شده‌است».

آنکه دعا‌یشان مستجاب می‌شود

عَنْ عَيْسَىٰ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُسِّىٰ قَالَ: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلِيًّا يَقُولُ: ثَلَاثَةٌ دَعَوْتُهُمْ مُسْتَجَابًا: الْحَاجُ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونَهُ، وَالْغَازِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونَهُ، وَالْمَرِيضُ فَلَا تُغَيِّرُوهُ وَلَا تُضْجِروهُ»^۵; عیسی بن عبدالله قمی از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند: سه دسته‌اند که دعا‌یشان مستجاب است:

آنکس که به حج رود، پس دقت کنید که با بازماندگانش چگونه رفتار می‌کنید، آنکه به جهاد در راه

۱. حز عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۶۴.

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۷۷.

۳. حز عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۶۴.

۴. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۷۸.

۵. کلینی، همان، ج ۲، ص ۵۰۹.

خدارو د پس مواظب رفتار تان با بازماندگانش در غیاب او باشد. سوم بیمار، پس او را به خشم نیاورید و دلتنگش نکنید «مبدأ به شما نفرین کند».

و نیز حضرت می فرماید: پدرم فرمود: «**تَفَّجَّعَ عِنْدَ هُنْدِهِ حَسْنُ دَعَاتِ لَا يُحْجِنَ عَنِ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى دَعَوَةُ الْإِمَامِ الْمُقْسِطِ وَ دَعَوَةُ الْمُظْلُومِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَأَتَتَقْنَ لَكَ وَ لَوْ بَعْدَ حِينَ وَ دَعَوَةُ الْوَلَدِ الصَّالِحِ لِوَالَّذِي هُوَ دَعَوَةُ الْوَالِدِ الصَّالِحِ لِوَالَّذِي هُوَ دَعَوَةُ الْمُؤْمِنِ لِأَخِيهِ بِظَهِيرِ الْغَيْبِ فَيَقُولُ وَ لَكَ مِثْلُهُ^۱» پنج دعا است که از پیشگاه حضرت حق برنگردد: دعای رهبر و پیشوای عادل، دعای ستمدیده که خدا در حقش فرموده: هر آینه انتقامت را می گیرم اگر چه پس از زمانی طولانی باشد، دعای فرزند صالح برای پدر و مادر، دعای پدر صالح برای فرزند، دعای مؤمن برای برادر مؤمن در پشت سر او که خدا فرماید: برای تو باد مانند آن».**

آنان که دعايشان به اجابت نمی‌رسد

امام صادق علیه السلام فرماید: چهار کس هستند که دعايشان به اجابت نرسد:

- ۱- مردی که در خانه خود نشسته و می گوید: خدایا به من روزی برسان، به وی گفته می شود، آیا به تو دستور نداده ام که دنبال روزی بروی؟
- ۲- مردی که زنی دارد و برای راحت شدن از آزار غیر قابل تحمل او به زن نفرین کند. که به او گفته شود اختیار طلاق و رها کردن او به دست تست، اینجا جای نفرین نیست.
- ۳- مردی که مال روزی او شده و او آن را از بین برده و فاسد کرده و اکنون می گوید، خدایا به من روزی ارزانی دار، به او گفته می شود، آیا به تو دستور میانه روی ندادم، آیا به تو دستور اصلاح مالت را ندادم، سپس حضرت به آیه‌ی شصت و هفتم سوره‌ی فرقان استشهاد کرد.^۲
- ۴- مردی که مالی را بدون شاهد و گواه به دیگری وام دهد، سپس به انکار مديون برخورد کند و برای دریافت طلب از مديون منکر به درگاه خدا دعا کند و از او استمداد جویید، که به او گفته شود: آیا به تو دستور ندادم به هنگام دادن وام شاهد بگیر.

۱. کلینی، همان، ج ۲، ص ۵۰۹.

۲. «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسِرُّوْا وَلَمْ يَتُشَرُّو وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَاماً؛ وَكَسَانِي که هرگاه اتفاق کنند، نه اسراف می نمایند و نه سختگیری؛ بلکه در میان این دو، حد اعتدالی دارند».

ابتلای انبیاء و مؤمنین

دعای روز بیست و سوم

«اللَّهُمَّ اغْسِلْنِي فِيهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ طَهِّرْنِي فِيهِ مِنَ الْعَيْوِبِ وَ امْتَحِنْ قَلْبِي فِيهِ بِتَقْوَى الْقُلُوبِ
يَا مُقْيِلَ عَرَاتِ الْمُذْنِيبِينَ، خُدَايَا! امروز مرا از گناهان بشوی، و از عیوبها و نقصها پاکم کن و
دلم را با تقوای قلب بیازما، ای پوزش پذیر خطاهای گناهکاران».»

احکام

اگر مرد در مرگ زن یافرزند یقه بالباس خود را پاره کند یا اگر زن در عزای میت صورت خود را بخرشد به طوری که خون بیاید یا موی خود را بکند باید یک بنده را آزاد کند یاده فقیر را طعام دهد و یا آنها را بپوشاند و اگر نتواند باید سه روز روزه بگیرد بلکه اگر خون هم نیاید بنابر احتیاط واجب به این دستور عمل کند. احتیاط واجب آن است که در گریه بر میت صدا را خیلی بلند نکنند. (توضیح المسائل مراجع، ص ۳۶۸، مسئله ۶۲۶)

مستحب است تا سه روز برای اهل خانه میت غذا بفرستند و غذا خوردن نزد آنان و در منزلشان مکروه است. (توضیح المسائل مراجع، همان، مسئله ۶۵۳)

جاiber نیست انسان در مرگ کسی صورت و بدن خود را بخرشد و به خود لطمہ بزند.

(توضیح المسائل مراجع، همان، مسئله ۶۳۴)

احتیاط واجب آن است که در گریهی بر میت صدا را خیلی بلند نکنند.

(توضیح المسائل مراجع، همان، مسئله ۶۳۷)

١- آدم

حضرت آدم ﷺ اولین انسانی است که مورد آزمایش خداوند قرار گرفته است همچنان که امیر المؤمنین علیؑ می فرماید:

«ایا نمی بینید که خداوند سبحان پیشینیان از حضرت آدم علیهم السلام تا آخرین نفر از این جهان را آزمایش فرموده است».^۱

قرآن کریم در داستان هبوط حضرت آدم علیہ السلام می فرماید:

و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و از هر جای آن می خواهید گوارا بخورید اما نزدیک این درخت نشوید که از ستمکاران خواهید شد. شیطان آنها را به لغزش انداخت و آنها را آنچه در آن بودند بپرون کرد».^۲

این آیه به امتحان حضرت آدم و همسرش اشاره می‌نماید که خداوند بدان منظور آن‌ها را از خوردن میوه‌ی یک درخت نهی می‌فرماید اما آن‌ها به وسوسه‌ی شیطان از آن درخت تناول می‌کنند و همین امر باعث اخراج آن‌ها از بعثت می‌شود.

عالیم اول جهان امتحان عالم ثانی جزای این و آن

٢- ابراهيم

ابراهیم علیہ السلام در محیط زیست و به هدایت مردم همت گماشت که سراسر آفاق آن را او هام شرک و ستاره پرستی فراگرفته بود. ابراهیم در این محیط سراسر کفر و شرک، به مبارزه با هر آنچه غیر خدا بود پرداخت، چه مسئولیت سنگین و پر خطری! و چه امتحان سخت و طاقت فرسایی! آنسان که خداوند می فرماید: «ما ابراهیم را به کلمات و اموری بسیار آزمودیم و او سرفراز و بروز از سب ، آنها بآمد».

امام صادق علیه السلام فرمود: منظور از کلمات، محتوای خوابی است که ابراهیم در آن به ذبح فرزند خود مأمور شد و او با عزم راسخ آن را عملی ساخت و خداوند به او فرمود: تو را پیشوا و امام مردم قرار دادم و ابراهیم گفت: آیا فرزندان من هم؟ [پیشوای مردم هستند] خداوند فرمود: عهد من، به ستمگان نمی دسل.^۳

از بی رسمی، آیات قرآن و اقوال مختلف مفسرین؛ و روایات متعددی که وارد شده است چنین:

١. نهج البالغه، خطبه، قاصده، ٢٣٨.

۲۰ آیه، بقرہ، مدد و مدد

^٣ الطبرسي، أبو علي الفضلي، بن الحسن، مجمع البيان، ج ١، ص ٣٧٧.

می‌توان گفت که حضرت ابراهیم علیه السلام به امور مختلف و سختی آزموده شده و یک سلسله وظایف سنگین و مشکل بر دوش او گذارده شده است و این پیامبر مخلص خداوند همه‌ی آنها را به عالی‌ترین وجه ممکن به انجام رسانیده است از جمله‌ی آنها:

- ۱- بردن فرزندش اسماعیل به قربانگاه و اقدام به قربانی او
- ۲- هجرت خود و اهلش به سرزمین خشک و بی‌آب و علف
- ۳- قیام در برابر بت پرستان و مبارزه‌ی سرخستانه با آنها
- ۴- صبر و مقاومت در برابر شکنجه و آزار مشرکین
- ۵- فرورفتن در آتش با توکل و ایمان به خدا و امور مهم دیگر، ابراهیم همه‌ی این امتحانات را به خوبی به انجام رساند.

بدون تردید امتحانات و آزمایش‌های حضرت ابراهیم سخت‌ترین و مشکل‌ترین امتحان بوده است، به دلیل آن که مقام و منزلتش در درگاه خداوند هم بسیار رفیع بوده است و هر کس مقرب‌تر باشد، امتحانش نیز سخت‌تر است. همچنان که پیامبر فرمود: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً أَلَّا يَبْلُغُ ثُمَّ الْأُولَيَاءُ ثُمَّ الْأَمْمَلُ فَالْأَمْثَلُ»^۱؛ شدیدترین مردم از نظر ابتلا و امتحان پیامبرانند و سپس هر کس که چون آنهاست به ترتیب».

۳- اسماعیل علیه السلام

ابراهیم علیه السلام در خواب می‌بیند که از سوی خداوند فرمان یافته است یگانه فرزند دل‌بندش را به قربانگاه برد و با دست خویش، کارد بر گلویش نهاده، قربانی کند و این فرمان، هم امتحان پدر است، هم فرزند، و پدر، آن قهرمان پولادین توحید، اکنون باید انتخاب کند، خدا را یا خود را، ایمان را یا غریزه و عاطفه را، پدری را یا پیامبری را، و او، این بنده‌ی راستین خداوند در این جهاد اکبر فاتح و پیروز می‌شود و عاقبت در این کشاکش «خدا» را انتخاب می‌کند و مصمم به ذبح اسماعیل می‌شود چرا که می‌داند این آخرین بنده است که او را به بنگی خالصانه‌ی خداوند می‌کشاند و این چنین ابراهیم علیه السلام در امتحان عظیم خداوند سرفراز و سریلند می‌شود و اما اسماعیل! که امتحان سخت‌تر و دشوار‌تر از پدر است، او باید جاتش را فداکند و تسليم فرمان خدا شود، به کلام پدر گوش فرامی‌دهد پدر می‌گوید:

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۴۴.

«يَا بُنَيَّ إِلَيْكَ أَرَى فِي الْمَنَامِ أَتَيَ أَذْبَحَكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى؛١ پسر جان امن در خواب می دیدم که دارم تو را ذبح می کنم بنگر تا چه می بینی».٢

اسماعیل مصمم و استوار می گوید: «قالَ يَا أَبَتِ افْعُلْ مَا تُؤْمِنُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ؛٣ [اسماعیل به پدر گفت:] پدر! آنچه مأمور شده‌ای انجام ده اشاء الله مرا از صابران خواهی یافت.

کیمیابی همچو صبر، آدم ندید
صد هزاران کیمیا حق آفرید

علامه‌ی طباطبایی می گوید: «این آیه پاسخی است که فرزند به پدر می دهد و جمله‌ی «پدر جان هر چه بدان مأمور شده‌ای انجام ده» اظهار رضایت اسماعیل نسبت به قربانی خودش و جمله‌ی «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» نسبت به پدر، یک نحوه دلجویی و خشنود کردن است، می خواهد به پدر بگویند: من از این که مرا قربانی می کنی، بی صبری نخواهم کرد. او در پاسخ چیزی نگفت که موجب ناراحتی پدر شود و از دیدن جسد به خون آغشته فرزندش به هیجان درآید، بلکه چیزی گفت که اندوه پدر کاسته شود و این کلام با صفاتی خود را باقید «إن شاء الله» همراه کرد تا بیشتر مصفا گردد».٤

آنگاه خداوند امتحان ابراهیم و اسماعیل را «باء مبین» تعبیر می کند و می فرماید: «إِنَّا كَذَلِكَ تَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ؛٥ ما این چنین به نیکوکاران پاداش می دهیم. این به راستی همان آزمایش آشکار است».

۴- آیوب ﷺ

یکی دیگر از پیامبرانی که دچار امتحانات سخت و طاقت فرسایی شد، حضرت آیوب ﷺ است. قرآن کریم می فرماید: «وَأَيُوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَلَيْ مَسَّنِي الضُّرُّ وَأَنَّ أَرَحَمُ الرَّاجِحِينَ؛٦ و آیوب را به یاد آور هنگامی که پروردگارش را خواند و عرض کرد بد حالی و مشکلات به من روی آورده و تو مهربان‌ترین مهربانانی».

«ضر» به معنی بد حالی و محنت است، خواه در نفس باشد یا در بدن و یا در مال و مقام.^٧

۱. سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۰۶.

۲. همان.

۳. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۱۵۲.

۴. سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۰۵.

۵. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۸۲

۶. راغب اصفهانی، مفردات، ص ۲۹۳

بنابراین، حضرت ایوب هم از جهت بدن دچار محنث شد و هم از نظر مال و اولاد، زیرا خداوند در بیان قبول دعاویش می فرماید که ما محنثش را بر طرف کردیم و اهلش را به او دادیم. در آیه بعد آمده است: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَسَّفْنَا مَا يِئْنَ صُرُّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِنْهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرٍ لِلْعَابِدِينَ»^۱، پس اجابت شکر نعمت که داشت بر طرف نمودیم و اهلش و مثل آنها را به او دادیم از سر رحمتی از جانب ما، و تذکری برای بندگان عابد».

در بیان علت ابتلایات حضرت ایوب از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «بلایی که بر ایوب وارد شده، مرتبط با شکر نعمت بود که ابلیس بر او حسد برد و به خداوند گفت: اگر او این همه شکر نعمت به جامی آورد، به خاطر آن است که زندگی مرphe و وسیعی دارد. اگر موهب دنیا را از او بگیری، هرگز شکر نمی کند. مرا بر دنیای او مسلط گردان تا معلوم شود، خداوند به شیطان اجازه داد، او آمد و اموال و فرزندان ایوب را از میان برداشت، اما این حوادث در دنیا ک نه تنها از شکر ایوب نکاست، بلکه بر شکر شکر افزون شد. شیطان از خدا خواست زراعت و گوسفندان او را هم از میان بردارد و از میان برد اما... سرانجام خواست بر بدن وی مسلط شود و شد، به طوری که از شدت جراحت و بیماری قادر به حرکت نبود اما باز شکرگزار و صبور بود. در این هنگام که ایوب از عهده ای امتحانات در مقام شکرگزاری و صبر برآمده بود، زبان به مناجات و دعا گشود و حل مشکلات خود را با تعبیر مؤذیانه و خالی از هرگونه شکایت از خدا خواست و درهای رحمت خداوند بر او گشوده شد...».^۲

صبر و برداری ایوب و بندگی خالصانه او چنان بود که در طول این سال‌ها هرگز در حمد و سپاس خداوند سستی نکرد و به غیر او بر هیچ چیز توکل ننمود و جز او به هیچ کس امید نبست، ابن عباس می گوید: «شیطان به صورت طبیعی بر همسر ایوب ظاهر شد و گفت: من ایوب را شفا می دهم به این شرط که پس از بهبودی بگویید که تو مرا شفا دادی. همسر ایوب با آن حضرت مطرح کرد و او ناراحت شد و سوگند خورد که پس از بهبودی صد تازیانه به او بزند». ^۳

این توکل خالصانه و صبر آگاهانه است که خداوند درباره ای او می فرماید: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نَعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ»^۴؛ ما او را شکیبا یافتیم، چه نیکو بنده‌ای است، او بسیار بازگشت کننده است».

۱. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۸۳

۲. فیض، ملا محسن، تفسیر صافی، ج ۳، ص ۳۰۲

۳. فیض، ملا محسن، همان.

۴. سوره‌ی ص، آیه‌ی ۴۴.

ع۔ سلیمان ﷺ

«وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُؤْسِيهِ جَسَدًا ثُمَّ أَتَابَ؛^۱ ما سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی افکندید سپس او به سوی خدا بازگشت».

در زمینه‌ی کیفیت آزمون سلیمان ﷺ، اخبار و تفاسیر بسیاری از مفسران و محدثان نقل شده است که در تفسیر مجمع البیان و المیزان و سایر تفاسیر به تفصیل آمده است، البته گروهی از افسانه‌پردازان و خیال بافان از فشرده بودن و موجز بودن آیات سوء استفاده کرده و داستان‌های بسیاری ساخته و پرداخته‌اند که بعضی از آن‌ها مخالف مقام نبوت و عصمت انبیاست.

مرحوم علامه طباطبایی می‌گوید: «آنچه به طور اجمالی از میان اقوال و روایات می‌توان پذیرفت این است، که جسد نامبرده، جنازه‌ی کودکی بوده است، و سلیمان از آن جسد امیدها داشته، و یا آرمان او در این راه خدا بوده است و خدا او را قبض روح کرده و جسد بی‌جانش را بر تخت سلیمان انداخته است تا بدین وسیله متتبه شده، امور را به خدا واگذارد».^۲

قرآن کریم در موضعی دیگر به امتحان و آزمایش حضرت سلیمان اشاره می‌فرماید، در سوره‌ی نحل آمده است: «فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوْنِي أَلَّا شُكُرُّ أَمْ أَكُفُرُ»^۳ وقتی تخت بلقیس را در نزد خود قرار گرفته دید، گفت: این از فضل پروردگار است تا مرا بیازماید آیا شکرگزاری می‌کنم یا کفران می‌ورزم؟».

سلیمان ﷺ در اینجا به یکی از حکمت‌های آزمایش و امتحان خداوند اشاره می‌نماید و می‌گوید: این امتحان به منظور معلوم ساختن شکرگزاری و سپاس در برابر نعمت و یا کفران آن است.

از این آیه و آیات دیگر چنین استفاده می‌شود که خداوند نعمت‌های فراوانی را در اختیار سلیمان قرار داده بود از جمله، دادن ملک عظیم به وی،^۴ آموختن زبان مرغان،^۵ تفضل و برتری او بر بسیاری از مؤمنین،^۶ تسلط بر باد^۷ و علم و حکمت^۸ و نعمت‌های دیگر که همگی وسیله‌ی

۱. سوره‌ی ص، آیه‌ی ۳۴.

۲. طباطبایی، سید محمد حسین، همان، ج ۱۷، ص ۳۲۲.

۳. سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۴۰.

۴. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۵.

۵. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۵.

۶. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۶.

۷. سوره‌ی سبا، آیه‌ی ۱۲ و سوره‌ی انباء، آیه‌ی ۸۱

۸. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۵.

آزمون او بوده است و با توجه به قسمت دیگر آیه از زبان سلیمان ﷺ که فرمود:

«وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبَّيْ غَنِيٌّ كَرِيمٌ»^۱ آنکه شکرگزارد، برای خود شکر می‌کند و هر کس کفر ورزد خداوند بی نیاز و کریم است. روشن می‌شود که آن حضرت در آزمون و امتحان به نعمت‌ها که یکی از وسائل و ابزار ابتلاء بوده است، موفق و پیروز شده است و همین است که خداوند او را چنین ستوده است: «نَعَمَ الْعَيْدُ إِنَّهُ أَوَابٌ»^۲ نیکو بنده‌ای است بسیار بازگردانده.

ابتلای مؤمنین

«مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَيْثَ مِنَ الطَّيْبِ»^۳ چنین نبوده است که خدا مؤمنان را بر این حال که شما هستید رها کند تا آن که (با امتحان) بد سرشت را از پاک طیت جدا و ممتاز سازد.

سنت امتحان، ناموس همگانی است و شامل همه‌ی انسان‌ها خواهد شد، و در این آیه هم به صراحت این نکته یادآوری شده است که مؤمنان بدون امتحان رهانخواهند شد، بلکه با وسائل و ابزارگوناگون مورد ابتلا و آزمایش قرار خواهند گرفت تا مؤمن خالص از ناخالص ممتاز گردد. آیات بسیاری در قرآن کریم یادآور این نکته است که صرف ایمان آوردن موجب آن نخواهد شد تا مؤمنان از سنت امتحان خداوند مستثنی شوند، زیرا خداوند می‌خواهد بدین طریق میزان مقاومت و صبر و پایداری آنها به نمایش درآید و مؤمن خالص از منافق ممتاز گردد.

قرآن کریم این مسئله را که سنت ابتلا درباره‌ی مؤمنان استثنایپذیر باشد نفی کرده و می‌فرماید: اگر می‌خواهید به بهشت دست یابید باید به سختی‌ها و فشارها و ناملایمات گرفتار آیید تادر این کوره حوادث آبدیده و مقاوم گردید، «أَمْ حَسِيبْمُ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثْلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُ الْبُشَاءُ وَالصَّرَاءُ»^۴ آیا گمان کردید که به بهشت می‌روید در حالی که هنوز به نمونه‌ی گرفتاری کسانی که پیش از شما بودند و به آنها سختی و ناراحتی رسید گرفتار نشده‌اید.

علامه‌ی طباطبائی ^۵ می‌گوید: «بأساء، سختی و رنجی است که از خارج انسان به او می‌رسد مانند ناراحتی‌هایی که از ناحیه مال و مقام و اهل و اولاد به انسان می‌رسد و ضراء، سختی و رنجی

۱. همان.

۲. سوره‌ی صاد، آیه‌ی ۳۰.

۳. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۷۹.

۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱۴.

است که مربوط به خود انسان است مانند قتل و جراحت و بیماری^۱.

علی طیلله، مؤمنان را به تدبیر و اندیشه در احوال مؤمنان پیش از خود دعوت می‌کند و در خطبه‌ی بلند قاصده، خطاب به آن‌ها چنین می‌فرماید: در حالات مؤمنان پیش از خود اندیشه کنید که در موقع آزمایش و رنج کشیدن چگونه بودند؟ آیا از همه‌ی آفریدگان گران‌بارتر و (جفاکش‌تر) و از همه‌ی بندگان رنجبرتر و از اهل دنیا زندگی‌شان سخت‌تر بود؟ فرعون آن‌ها را به بندگی کشاند و سختی عذاب را به آن‌ها چشانید و تلخی (زنگی) را جرue به آن‌ها نوشانید.^۲

بنابراین مؤمن همواره در معرض امتحان خداوندی است و همواره درگیر مشکلات و شدائی، و در این میان هر اندازه ایمانش بیشتر و عمیق‌تر شود بلا و گرفتاریش هم بیشتر است؛ چنان که امام موسی بن جعفر طیلله فرمود: «مَثُلُ الْمُؤْمِنِ مَثَلُ كَفَّيِ الْمَيْزَانِ كُلُّمَا زِيدَ فِي إِيمَانِهِ زِيدَ فِي بَلَائِهِ»^۳ مثل مؤمن چون دو کفه ترازوست هرچه ایمانش بیشتر شود بلاش بیشتر می‌شود. به همین دلیل، فقر و گرفتاری، بیماری و مشکلات از خصایص و ویژگی‌های مؤمن است، چراکه سکون و جمود، آسایش و رفاه، آرامش و تن آسایی، موجبات نابودی ایمان و اعتقادش را فراهم می‌نماید.

قرآن کریم می‌فرماید: «أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَّا تَوَهُّمْ لَا يُفْتَنُونَ؟»^۴ آیا مردم را گمان آن است که چون گویند: ایمان آورده‌ی رها شده و آزمایش نخواهد شد؟.

در آیه‌ای دیگر از قرآن، به مؤمنان هشدار می‌دهد و می‌فرماید: شما در آینده نیز امتحان می‌شوید و از ناحیه کفار و مشرکین و یهود مورد آزار قرار خواهید گرفت: «الْتَّبَلُونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَشْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأَمْوَارِ»^۵; شمارا به مالان و جانتان امتحان خواهند کرد و از کسانی که قبل از شما دارای کتاب آسمانی بودند و از مشرکین آزار بسیار خواهید دید و اگر صبر کرده و تقوا پیشه کنید، بی‌شک، در اثر اراده‌ی پولادین شماست».

و باز در سوره‌ی مبارکه‌ی بقره خداوند به مصائب و گرفتاری‌هایی که مؤمنان به منظور ابتلاء

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، همان، ج ۲، ص ۲۲۲.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۱۶۹.

۳. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷، ص ۶۷.

۴. سوره‌ی عنکبوت، آیه ۲.

۵. سوره‌ی آل عمران، آیه ۱۸۶.

و امتحان با آن‌ها روپرتو می‌شوند اشاره می‌کند و به آن‌ها فرمان می‌دهد که از صبر و نماز برای مبارزه با جزع و بی‌تابی در مقابل آن مصائب استمداد جویند: «وَلَتَبْلُو نَكْمٌ يَشْنَىءُ مِنَ الْحَقْوَفِ وَالْجُجُوعِ وَتَقْصِي مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالْمَرَاتِ وَيَشْرُقُ الصَّابِرِينَ»^۱; و ما شمارا به اموری از قبیل خوف و گرسنگی و نقصان اموال و جان‌ها و میوه‌ها می‌آزماییم و به صابران بشارت ده».

مولانا، مفهوم آیه را در مشتری به نظم درآورده و می‌گوید:

بر تن مامی نهد ای شیر مرد جمله بهر نقد جان ظاهر شدن بهر این نیک و بدی کامیخته است نقد و قلب اندر حرمدان ریختند در حقیقت امتحان‌ها دیده‌ای تابود دستور این تدبیرها	حق تعالی گرم و سرد و رنج و درد خوف و جوع و نقص و اموال و بدن این وعید و وعده‌ها انگیخته است چون که حق و باطلی آمیختند پس محاک می‌بایدش بگزیده ای تاشود فاروق این تزویرها
--	---

شدت ابتلای مؤمن

جام بلا بیشترش می‌دهند حافظ	هر که در این بزم مقربتر است
--------------------------------	-----------------------------

سختی‌ها و شداید که وسیله‌ی آزمونند، مقدمه‌ی کمال و سعادتند، و صبر و استقامت در آن‌ها موجب تکمیل نفووس و پرورش استعدادهای عالی انسان است، ولذا بلاز برای دوستان خدا لطفی است در سیمای قهر و نعمتی است در لباس نقمت، چنان‌که نعمت و عافیت برای دشمنانش قهری است در چهره‌ی لطف، پس هر که محبوب‌تر، بلایش بیشتر، چنان‌که امام باقر علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَتَعَااهُدُ الْمُؤْمِنُ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَااهُدُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ بِالْهَدْيَةِ»^۲ خدا از بندهی مؤمنش تفقد می‌کند و برای او بلاها را هدیه می‌دهد همان طور که مرد از سفر برای خانواده‌اش هدیه می‌آورد».

خداآند مؤمنان را امتحان می‌کند و با سختی‌ها و مشکلات روپرتو می‌نماید، تا هر کس را به کمال لا یق خود برساند.

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۵.

۲. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۵.

فلسفههی شداید و بلاها

فلسفههی شداید و بلاها، تنها سنجش وزن و درجههی افراد نیست، بلکه افزایش وزن و بالا بردن درجات معنوی بندگان، موردنظر است، به همین دلیل آن که بیشتر مورد توجه و عنایت خداوند است، بیشتر و شدیدتر مورد امتحان قرار میگیرد و این همان کلام علیه الله است که فرمود: «إِنَّمَا يُئْتَى الْمُؤْمِنُ عَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِ الْحَسَنَةِ فَمَنْ حَسِنَ دِيْنُهُ وَ حَسِنَ عَمَلُهُ أَشْتَدَّ بِلَائِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَجْعَلِ الدُّنْيَا ثَوَابًا لِّلْمُؤْمِنِ وَ مَنْ سَخَّفَ دِيْنَهُ وَ ضَعَفَ عَمَلَهُ قُلْ بِلَائِهِ»^۱؛ مؤمن به قدر اعمال نیکویش آزموده میشود پس آن که دینش و عملش نیکو باشد بلای وی سخت تر است، بدان جهت که خداوند، دنیا را پاداش مؤمن و عقوبت کافر قرار نداده است و کسی که دینش سست است و عملش ضعیف، بلایش هم کمتر است».

آری، اگر جسم آدمی بسیار در آسایش قرار گیرد، روحش فاسد میگردد. کسی که درد و رنج را نشناسد نه لذت شفقت را میداند و نه حلاوت ترحم را، قلب چنین فردی از هیچ چیزی متأثر نخواهد شد و لطافت و زیبایی دنیا را هرگز تشخیص نخواهد داد، و طعم مطبوع موهاب الهی را احساس نمیکند.

حافظه میگوید:

ناز پروردہ تنعم نبرد راه به دوست
اعاشقی شیوهی رندان بلاکش باشد
این است که درد و رنج و بلا و مصیبت، پیوسته با مؤمن واقعی همراه است که هم موجب
کمال اوست و هم باعث تطهیر روح او و هم حبط خطای او.

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر مؤمن روی قلهی کوهی قرار گیرد، خداوند فردی که او را آزار رساند همدم او خواهد ساخت تا به او اجر و پاداش دهد.^۲

گرفتاریها و مصایب برای مؤمنان به منزلهی غذای تکامل روح اوست و خداوند سزاوار آن است که بندی با ایمانش را از این طعام سیر کند و پیامبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم چه زیبا این را بیان فرموده است که: «إِنَّ اللَّهَ لَيَعْذِذُ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا تَعْذِي الْوَالِدَةُ وَلَدَهَا بِالْلَّبَنِ»^۳؛ خداوند بندی مؤمن خود را بala و سختی تغذیه میکند همان گونه که مادر فرزندش را با شیر.

به همین جهت است که گرفتاریها و شداید برای مؤمن نعمت آند، نعمتی که خداوند عطایشان میفرماید.

۱. مجلسی، محمد باقر، همان، ۴، ج ۶۷، ص ۲۲۲.

۲. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۶۷، ص ۲۲۲.

۳. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۶۱، ص ۱۹۵.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «ما من بلیة الا و لله فيها نعمة تحیط بها؛ هیچ بلا بی نیست مگر آنکه خداوند در نهادش خیری نهفته که آن را فرامی گیرد». و چه زیبایی گفته است:

هر کدورت را صفاتی درپی است
خار دیدی چشم بگشائی نگر
گنج در ویرانه‌ها جو، ای سلیم

هر بلائی را عطائی با وی است
زیر هر رنجی است گنجی معتبر
خشنده‌ها در گریه‌ها آمد کتیم

رابطه‌ی شدت بلا و کثیر ثواب

امیر المؤمنین علی علیه السلام در مورد رابطه‌ی شدت بلاء و بزرگی آن با ثواب و اجر از سوی پروردگار، کلامی زیبادارد، می‌فرماید: «إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ مُقَارِنٌ عَظِيمِ الْبَلَاءِ فَإِذَا أَحَبَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ قُوَّمًا بَشَّلَاهُمْ»^۱؛ یعنی پاداش بزرگ، همراه با بلای بزرگ است. پس هرگاه خدای سبحان قومی را دوست بدارد آنها را مورد ابتلا قرار می‌دهد.

نیز می‌فرماید: «إِنَّ الْبَلَاءَ أَسْرَعُ إِلَى الْمُؤْمِنِشِ التَّقِيِّ مِنَ الْمَطْرِ إِلَى قَرَارِ الْأَرْضِ»^۲؛ نزول بلا بر مؤمن پرهیز کار سریع‌تر از ریزش باران بر زمین هموار است.

صاحب وسائل الشیعه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم فرمود: بلای بزرگ را پاداش بزرگ است، و خداوند زمانی که بندهای را دوست بدارد او را به بلای بزرگ مبتلا می‌سازد. پس آن که راضی شود، خداوند از او راضی باشد، و آن که ناراضی شود، خداوند از او ناراضی است.^۳

بسیاری از کمالات مؤمن جز با مواجهه با سختی‌ها و شداید و جز در نتیجه‌ی تصادم‌ها و اصطکاک‌های سخت، و در میدان مبارزه و درگیری با حوادث و در روپروردشدن با بلا و مصائب، حاصل نمی‌شود، خداوند آنها را برای مؤمنان واقعی ایجاد می‌کند تا هستی لایق خود را بیاند و به کمال شایسته‌ی خود برسند. پس این امور نعمت‌اند در شکل نعمت و خیر ند در صورت شر، و به قول مولانا:

ای جفای تو راحت خوبتر و استقام تو ز جان محبوبتر

۱. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷۸، ص ۳۷۴.

۲. آمده، عبدالواحد بن محمد نعیمی، غرر الحكم و درر الكلم، ج ۲، تهران، دانشگاه

۳. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۶۷، ص ۲۲۲.

۴. شیخ حز عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۰۰.

نار تو این است نورت چون بود
 از حلاوت‌ها که دارد جور تو
 عاشقم بر لطف و بر قهرش بجد^۱

ماتم این، تا خودکه سورت چون بود
 وز لطافت کس نیابد غور تو
 ای عجب من عاشق این هر دو ضد

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول.

رضایت الهی

ـ دعای روز بیست و چهارم

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فِيهِ مَا يُؤْتِي كَوْنَكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِمَّا يُؤْذِي كَوْنَكَ وَأَسْأَلُكَ التَّوْفِيقَ فِيهِ لِأَنَّ أُطِيعَكَ وَلَا أَغْصِبَكَ يَا جَوَادَ السَّائِلِينَ؛ خَدَايَا! در این روز، از تو چیزی را می‌خواهم که خشنودت کند، و به تو پناه می‌برم از آنچه مایه‌ی اذیت و خشم توست و از تو، توفیق اطاعت، و ترک معصیت می‌طلیم، ای عطاکننده‌ی سؤال کنندگان».

«أَفَمَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمْنَ بَاءَ بِسْخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمُصِيرُ؛^۱ آیا کسی که با ایمان در راه رضای خدا قدم بردارد، مانند کسی است که به کفر، راه غضب خدا پیماید که منزلگاه او جهنم است و بسیار بد جایگاهی است».

انسان همواره در حال انتخاب است. مهمترین سؤال در هر انتخابی این است که آیا رضای خدا را برگزینیم یا خشم او را؟

موجبات رضایت الهی

خداآوند این عالم را دار و سایل و اسباب قرار داده و لطف و فیض حضرت حق از مجرها و راه‌های تعیین شده‌ای به مردم می‌رسد. مثلاً «رازق» خداوند است، اما فیض رزق او از راه کشاورزی به دست می‌آید. «شفافی» خداوند است اما فیض شفای او از راه طبیب و دوانصب

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۶۲

بیمار می‌گردد. فیض رضایت حضرت باری تعالیٰ نیز مانند سایر فیض‌های او از مجاری خاصی نصیب بندگان می‌شود. در دنیا که دار تکلیف است مجرای دست یافتن به رضایت الهی عوامل مختلفی است که در آیات و روایات به آنها پرداخته شده است:

زياد استغفار کردن، فروتنی و زياد صدقه دادن: «امام علي علیه السلام فرمود: «ثلاث يبلغن بالعبد رضوان الله كثرة الاستغفار و حفظ الجانب وكثرة الصدقة»؛^۱ سه چیز بندۀ را به رضوان الهی می‌رساند: کثرت استغفار، فروتنی و کثرت صدقه».

اطاعت از دستورات الهی: «امام علي علیه السلام فرمود: «إن الله تبارك و تعالى أخفى رضاه في طاعته فلا تستصحرون شيئاً من طاعته فربما وافق رضاه وأنت لا تعلم»؛^۲ خداوند متعال رضای خود را در اطاعت‌ش پوشانده است، پس هیچ طاعتی را کوچک مشمار، باشد که موافق رضای خدا باشد و تو آگاه نباشی».

عمار یاسر که از تربیت شدگان ممتاز مکتب اسلام است در جنگ صفين پیش از آن که به عرصه پیکار قدم بگذارد در پیشگاه خداوند عرض کرد: خدا یا تو می‌دانی اگر بدانم رضای تو در این است که خود را در این دریا بیفکنم می‌افکنم تو می‌دانی اگر بدانم رضای تو در این است که نیش شمشیر را بر شکم بگذرم و آن قدر فشار دهم که از پشتمن در آید این کار را انجام می‌دهم. خدا یا! از دینی که به من آموخته‌ای می‌دانم امروز هیچ عملی بیش از جهاد با این مردم گناهکار مرضی ذات اقدس تو نیست.^۳

تقوا: امام علي علیه السلام فرمود: «وأوصاكم بالتقى، وجعلها مئنه رضاه، وحاجتها من خلقه؛ و خدا شما را به پرهیزگاری سفارش فرموده و آنرا نهایت خشنودی خود و خواستش از بندگان قرار داده».

مصالح اجتماعی و رضایت الهی

اگر کسی بخواهد گفتار و رفتارش بر اساس رضای الهی انجام شود، نمی‌تواند از کنار مصالح و مفاسد اجتماع بی‌تفاوت بگذرد و به ملاحظه رضایت مخلوق، سکوت را پیشه خود سازد. بر همین اساس امام زین العابدین علیه السلام با حضور یزید(لح) به خطیب گناه کار و دروغگوی او به شدت اعتراض نمود و سخنان ظالمانه‌اش را مورد نکوهش قرارداد.

-
۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۸۰
 ۲. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۶۹، ص ۲۷۴
 ۳. قمی، شیخ عباس، سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۲۴
 ۴. نهج البلاغه، خ ۱۸۳

یزید دستور داد خطیب او منبر برودو از امام حسین و پدرش علیهم السلام بدگویی کند، خطیب به منبر رفت و از امام امیر المؤمنین و سید الشهداء علیهم السلام بدگویی زیاد کرد و معاویه و یزید را مورد تمجید بسیار قرار داد:

هین برلزد عرش از مدح شقی
بدگمان گردد ز مَدْحُشٍ مَسْقَى
در این موقع امام سجاد علیه السلام با صدای بلند خطیب را مخاطب ساخت و فرمود: «وَيَلَّا
اَشَرَّيْتَ مَرْضَاتَ الْمَخْلوقِ بِسَخْطِ الْخالقِ؛ وَاِنْ بِرْ تُو، رِضَايَتِ الْمَخْلوقِ رَادِرْ مَقَابِلِ خَشْمِ الْخالقِ مَعَالِمِ
کردي».

عدم تن پروری: امام علی علیه السلام فرمود: «مَنْ أَسْخَطَ بَدَنَةً أَرْضِيَ رَبَّهُ؛ هر کس در راه اطاعت الهی
بر جسم خود سختگیری نماید خدای را راضی نموده است».

راضی بودن به قضای الهی: اوحی اللہ تعالیٰ إلی موسی علیه السلام: «إِنِّي رِضَايَ فِي رِضاكَ بِقَضَائِي»؛^۲
خداؤند به موسی علیه السلام وحی فرستاد که رضای من در رضای تو به قضای من نهفته است.
یک عامل مهم در بدست آوردن رضای خدا این است که انسان قضای الهی را با رضایت
خاطر و حُسن قبول و روی گشاده تلقی کند؛ خواه مطابق میل او باشد و خواه مخالف میل او.
عشق به معیوب این نیست که انسان فقط در نعمت‌ها شاکر و خوشحال باشد بلکه در تلخی‌ها
نیز باید شعار بندی مؤمن این باشد که «هرچه از دوست رسدنیکوست».

یکی درد و یکی درمان پسندد
یکی وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران
پسندم آنچه را جانان پسندد
شاعران ما صبر در هنگامه سختی‌ها و بلکه شکر در سختی‌هارابه خوبی بیان کرده‌اند:
مولوی شاعر پرآوازه می‌گوید:

اعاشقم بر قهر و بر لطفش به چد
ای عجب من عاشق این هر دو ضد
والله ار زین خار در بستان شوم
همجو بلبل زین سبب نالان شوم!
حضرت یعقوب علیه السلام پس از این که به فراق یوسف مبتلا شد، متعالی ترین و زیباترین نوع صبر
را برگزید و در مقابل پیراهن آغشته به خون یوسف و نیرنگ فرزندان فرمود: «...فَصَبَرْ جَمِيلُ وَاللَّهُ
الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصْفُونَ»؛^۳ اینک صبری زیبا [برای من بهتر است] ویر آنچه توصیف می‌کنید، خدا
باری ده است».

البته در «صبر جمیل» انسان باید از خداوند استعانت بجوید.

۱. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷، ص ۳۱۲.

۲. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۸۲، ص ۱۳۴.

۳. سوره‌ی یوسف، آیه ۱۸.

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «رَأَيْتُ طَاعَةَ اللَّهِ الصَّبْرَ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِي مَا أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ كَرِهَ؛ سُرْ لَوْحَهِ طَاعَتْ حَضْرَتْ بَارِي تَعَالَى صَبْرٌ وَرِضَاً بَنْدَهُ اسْتَ ازْ خَدَاوَنْدَ، در آن چیزی که خداوند آن را دوست دارد یا نسبت به آن ناخشنود است».

رضای امام صادق عليه السلام

یکی از شاگردان امام صادق عليه السلام به نام قبیله می‌گوید: یکی از پسران امام صادق عليه السلام بیمار شد برای عیادت او به سوی خانه‌ی حضرت حرکت کرد. هنگامی که به در خانه‌ی آن حضرت رسیدم، دیدم آن حضرت در کنار در ایستاده و غمگین است. آن حضرت وارد خانه شد و پس از ساعتی بیرون آمد، دیدم خوشحال به نظر می‌رسد، با خود گفتم که حتماً کودک خوب شده است، به آن حضرت عرض کردم: حال کودک چگونه است؟ فرمود: از دنیا رفت، عرض کردم: آن هنگام که کودک زنده بود غمگین بودی، ولی اکنون که مرده است، نشانه‌ی غم را در چهره‌ی تو نمی‌بینم. فرمود: ما اهل بیت عليه السلام قبل از مصیبت مرگ غمگین می‌شویم ولی هنگامی که قضای الهی فرا رسید به آن راضی هستیم.^۱

به طور خلاصه می‌توان گفت «شکر در مقابل نعمت، حکم عقل دنیوی است اما شکر در مقابل تلخی مصیبت، حکم عشق و مقام رضا است».

یکی از عوامل مهمی که موجب می‌شود رضای به قضای الهی با روح و روان انسان آمیخته شود این است که انسان، تفاوت‌ها، مراتب و درجات در عقل و هوش، درک و فهم، حافظه و یادگیری، تفاوت در چهره و اندام، آهنگ و صدا، حظ و نصیب رزق و روزی و دیگر امور از این قبیل، همه را بر اساس مصلحت‌های حکیمانه و اداره امور جوامع بداند و این اختلاف‌ها را به رسمیت بشناسند.

از امیر مؤمنان عليه السلام روایت شد، است: «لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا تَفَاقَوْتُوا وَإِذَا اسْتَوْرَا هَلَكُوا»^۲ مردم همواره در خیر و صلاح به سر می‌برند، مادام که با هم تفاوت دارند و اگر متساوی شوند هلاک خواهند شد».

تفاوت ساختمان درونی و بروئی مردم یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است که به اراده حکیمانه الهی صورت گرفته است.

۱. محمدی اشتهرادی، محمد، داستان دوستان، ج ۵ ص ۲۰۰.

۲. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷۴، ص ۳۸۵.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «إِنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ بِاللَّهِ أَرْضَاهُمْ بِقَضَاءِ اللَّهِ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ؛^۱ عالم ترین مردم به خداوند، راضی ترین آنان به قضای حضرت حق است».

هر کس در نظام اجتماع مناسب باکار و هدفی است. مهم این است که انسان جایگاه خود را بشناسد.

هر کسی را بهر کاری ساختند^۲ میل آن را در دلش انداختند^۳

نشانه‌های رضایت الهی

توفیق اطاعت از خدا و دوری از گناه: «يَا رَبِّ أَخْبِرْنِي عَنْ آيَةِ رِضاكَ عَنْ عَبْدِكَ، فَأَوْحِنِي اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ، إِذَا رَأَيْتَنِي أَهْبِطُ عَبْدِي بِطَاعَتِي وَأَصْرَفُهُ عَنْ مَعْصِيَتِي فَذَلِكَ آئِتُهُ رِضَايَ؛^۴ موسی علیه السلام گفت: خدایا! از علامت رضایت خود از بندهات مرا باخبر کن. خداوند فرمود: وقتی دیدی بند، خود را به اطاعت و بندگی آماده می‌کنم و او را از گناه منصرف می‌گردانم، این علامت رضای من است».

شاکر بودن، توفیق ذکر مداوم و محبت خداوند: «فِي حَدِيثِ الْمِعَارِجِ فَمَنْ عَيْلَ بِرِضَايِ الْزِمْمَةِ ثَلَاثَ خَصَالٍ: أَعَرَّفُهُ شُكْرًا لَا يُخَالِطُهَا الْجَهَلُ وَذَكْرًا لَا يُخَالِطُهُ النِّسْيَانُ وَمَحَبَّةً لَا يُؤْثِرُ عَلَى مَحَبَّتِي مَحَبَّةَ الْمَخْلُوقَيْنِ؛^۵ هر کس به رضای من عمل کند، سه خصلت یابد؛ شکری که نادانی در آن نباشد، ذکری که فراموشی در آن نباشد و محبت خودم که محبت هیچ مخلوقی را باقی نگذارد. (محبت هیچ مخلوقی را ب محبت من ترجیح ندهد)».

اولیای گرامی اسلام در سخنان خود مکرر کلمه رضا را به کار برده و دو معنی را از آن اراده فرموده و به پیروان خود توصیه نموده‌اند. اول آنکه در گفتار و رفتار خود مراقب رضای الهی باشند و برای خشنودی مخلوق، خدارا به خشم نیاورند.

عن النبي ﷺ قال: «مَنْ طَلَبَ رِضاَ مَخْلوقٍ بِسَخْطِ الْخَالِقِ سَلْطَانَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ ذَلِكَ الْمَخْلوقُ؛^۶ هر کس رضایت مخلوقی را به سخط باری تعالی طلب نماید خداوند آن مخلوق را بروی چیره خواهد کرد».

عدالت کارگزاران جامعه، تعادل و ارزانی قیمتها: قال رسول الله ﷺ: «عَلَامَةُ رِضا اللَّهِ عَنْ

۱. الكلبی، اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰.

۲. مثنوی معنوی، دفتر سوم.

۳. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷۰، ص ۲۶.

۴. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷۰، ص ۲۸.

۵. محدث قمی، عباس، همان، ج ۱، ص ۵۲۴.

خَلْقِهِ رَخْصُ أَسْعَارِهِمْ وَعَدْلُ سُلْطَانِهِمْ؛^۱ علامت رضای خداوند از خلق، ارزانی قیمت‌ها و عدالت فرمانروایان آنهاست».

امام خمینی و مقام رضا

دنیا در تمام جلوه‌های گوناگونش به امام رضی روی آورد و آن انسان عرش آشیان در این جهان فناپذیر هم به اوج محبوبیت، قدرت، شهرت و امکانات دست یافت و در این مرحله نیز آزمایشی نیکو را به نمایش گذاشت، زیرا همه آنچه را که در راستای وارستگی، خلوص و خدمت به دین خدا و بندگانش به دست آورده بود، تنها در راه رضای حق صرف نمود.

۱. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷۷، ص ۱۴۴.

دوستی و دشمنی

– دعای روز بیست و پنجم –

«اللَّهُمَّ اجْعُلْنِي فِيهِ مُحِبًّا لِأَوْلِيَائِكَ وَ مُقَادِيًّا لِأَعْدَائِكَ مُسْتَنِدًا بِسُنْنَةِ خَاصِّ أُنْبِيَائِكَ يَا عَاصِمِ
قُلُوبِ النَّبِيِّينَ؛ خَدَايَا! امروز مرا دوست دار دوستانت و دشمن دشمنانت قرار بدنه و مرا پیرو راه و
روش آخرین پیامبرانت مقرر فرما، ای نگهدارنده دل های پیامبران».

احکام (تولی و تبری)

کسی که ضروری دین مانند؛ نماز و روزه که مسلمانان آن را جزء دین اسلام می دانند منکر شود چنانچه بداند آن چیز ضروری دین است و انکار آن چیز برگرد به انکار خدا یا توحید یا نبیوت نجس می باشد. (توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۸۴ مسأله ۱۰۶)
اگر مسلمانی به یکی از دوازده امام دشمن دهد یا با آنان دشمنی داشته باشد نجس است.
(همان، مسأله ۱۱۰)

ویژگی پیروان رسول خدا

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحْمَاءُ بَيْنَهُمْ؛^۱ محمد فرستاده خداست؛ او و کسانی که با او هستند در برابر کفار سر سخت و سدید، و در میان حود مهر باشد». رو أشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ باش با ولی چون گل، عدو چون خار باش

۱. سوره فتح، آیه ۲۹.

محبت خدا نسبت به بندگان

حب و بغض یا مودت و عداوت در قرآن شریف و روایات اولیای اسلام درباره خداوند نسبت به مردم و همچنین درباره مردم نسبت به یکدیگر به کار برده شده با این تفاوت که حب و بغض خداوند نسبت به مردم همه جا براساس حق و عدل است، اما دوستی و دشمنی مردم نسبت به یکدیگر گاهی عادلانه و بر وفق حق است و گاهی ظالمانه و بر خلاف عدل و انصاف. در اینجا پاره‌ای از آیات و روایات درباره محبت خدا نسبت به بندگان ذکر می‌شود:

محبت خدا به نیکوکاران

«وَأَنْقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَلَا تُلْهُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلِكَةِ وَأَخْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛^۱ و در راه خدا انفاق کنید؛ و (با ترک انفاق)، خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید؛ و نیکی کنید که خداوند، نیکوکاران را دوست دارد».

در این که مراد از احسان در اینجا چیست؟ چند احتمال در کلمات مفسران دیده می‌شود: نخست این است که حسن ظن به خدا داشته باشید (و گمان نکنید انفاق‌های شما موجب اختلال امر معیشت شما خواهد بود) و دیگر این که منظور، اقتصاد و میانه روی در مساله انفاق است و میانه روی حتی در انفاق کردن، پسندیده است و دیگر این که منظور، آمیختن انفاق با حسن رفتار نسبت به نیازمندان است، به گونه‌ای که همراه با گشاده رویی و مهربانی باشد و از هر نوع متن و آنچه موجب رنجش و ناراحتی شخص انفاق شونده است بر کنار باشد. مانع هم ندارد که همه‌ی این معانی سه گانه در مفهوم و محتوای آیه جمع باشد.^۲

احسان معمولاً به معنی نیکوکاری تفسیر می‌شود، ولی گاه معنی وسیع تری برای آن ذکر شده، و آن هر گونه عمل صالح، بلکه انگیزه‌های عمل صالح است. چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ می‌خوانیم که در تفسیر احسان فرمود: «أَنْ تَعْبُدُ اللَّهَ كَانَكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَأَنَّهُ يَرَاكَ»؛^۳ احسان آن است که خدارا آن چنان پرستش کنی که گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی او تورا می‌بیند. «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفُحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛^۴ از آنها در گذر و صرف نظر کن، که خداوند

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۵.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۷.

۳. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۷۶، به نقل از تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۰.

۴. سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۱۳.

نیکوکاران را دوست می‌دارد». در این آیه با اشاره به پیمان شکنی بنی اسرائیل با خداوند عواقب این پیمان شکنی را ذکر می‌فرماید: «چون آن‌ها پیمان خود را نقض کردند ما آن‌ها را طرد کردیم و از رحمت خود دور ساختیم و دلهای آن‌ها را ساخت و سنگین نمودیم».

سپس آثار این قساوت را چنین شرح می‌دهد: «آنها کلمات را تحریف می‌کنند و از مسیر آن بیرون می‌برند و قسمت‌های قابل ملاحظه‌ای از آن چه به آنها گفته شده بود به دست فراموشی می‌سپارند». و در پایان می‌فرماید: «هر روز به خیانت تازه‌ای از آن‌ها پی می‌بریم مگر دسته‌ای از آن‌ها که از این خیانت‌ها برکنارند و در اقلیت‌اند». با این همه، آیه را خطاب به پیامبر -با این جمله به پایان می‌برد که: «از آن‌ها صرف نظر کند و چشم پوشید زیرا خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

اکنون باید دانست آیا منظور آن است که از گناهان پیشین این اقلیت صالح صرف نظر کند و با از اکثریت صالح؟ ظاهر آیه، احتمال دوم را تقویت می‌کند، زیرا اقلیت صالح خیانتی نکرده‌اند که مشمول عفو شوند، ولی به طور مسلم این گذشت و عفو در مورد آزارهایی است که به شخص پیامبر ﷺ رسانیدند نه در مسائل هدفی و اصولی اسلام که در آن‌ها گذشت معنی ندارد.^۱

محبت خدا به پرهیزگاران

«بَلَى مَنْ أُوْفَى بِعَهْدِهِ وَأَنْتَيْ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَقِّيِّينَ؛^۲ آری، کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری پیشه نماید، (خدا او را دوست می‌دارد؛ زیرا) خداوند پرهیز کاران را دوست دارد». مراد از این آیه این است که: کرامت الهیه، و محترم بودن در درگاه خدا آنقدر آسان نیست، که هر کس خود را به صرف خیال به خدا منتب کند، به آن برسد، و یا هر فریب کاری، انتساب خود را کرامت پنداشته، نژاد خود و یا دوستان خود را به ملاک همین انتساب خیالی، بافته‌ای جدا تافته بداند، بلکه رسیدن به کرامت الهیه شرایطی دارد، و آن وفای به عهد و پیمان خدا، و داشتن تقدیر در دین خدا است، اگر این شرایط تمام شد کرامت حاصل می‌شود، یعنی آدمی مورد محبت و ولایت الهیه قرار می‌گیرد، ولایتی که جز بندگان با تقوای خدا کسی به آن نمی‌رسد، و اثر آن نصرت الهیه و حیات سعیده ایست که باعث آبادی دنیا، و صلاح باطن اهل دنیا، و رفعت درجات آخرت‌شان می‌شود.^۳

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۱۳.

۲. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۷۶.

۳. طباطبایی، سید محمد حسین، العیزان، ترجمه آقای موسوی همدانی، ج ۶، ص ۱۳۱.

محبت خدا به مجاهدان راه حق

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفَّا كَانُوهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوضٌ؛^۱ خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او پیکار می‌کنند گویی بنای آهنین اند».

در این آیه، خداوند محبت خود را نسبت به مجاهدین فی سبیل الله اعلام فرموده است، زیرا اینان برای برپایی حق و عدل و برای نابودی باطل و از میان بردن ظلم، تلاش می‌کنند و جان خود را از کف می‌دهند و همه‌ی این اعمالی که مورد هدف آن‌هاست بر وقق دادگری و بر اساس پاکی و فضیلت است. از این رو خداوند آنان را دوست دارد.^۲

دشمنی با ترک کنندگان جهاد

عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبِغْضُ رَجُلًا يَدْخُلُ فِي بَيْتِهِ وَلَا يُقَاتِلُ»؛^۳ رسول اکرم ﷺ فرمود است: خداوند مرد توائیی را که در خانه می‌نشیند و در جبهه‌ی جنگ شرکت نمی‌کند و با معاندین نبرد نمی‌نماید، دشمن می‌دارد.

اگر بخواهیم بدانیم چرا این گروه مطرود درگاه باری تعالی هستند و خداوند مهربان اینان را دشمن می‌دارد، می‌توانیم تاریخ کوتاه مدت حکومت علی ﷺ را بخوانیم و بینیم بر اثر سریچی و تخلف آن مردمی که یک روز علی ﷺ را با التماس حاضر کردند تا خلافت را بپذیرد و با او بیعت نمودند و یک روز عهد شکنی کردند و از انجام وظیفه شانه خالی نمودند، چه مصائب سنگینی برای اسلام و مسلمین پدید آمد، چه خون‌هایی از بی‌گناهان به زمین ریخته شد، و چطور اسلام عزیز از پیشروی بازماند، و چگونه یک سلسله عناصر فاسدی دین و بی‌علاقه به اسلام بر کرسی خلافت تکیه زدند و زمام امور مسلمین را به دست گرفتند و فاجعه‌هایی به بار آوردن و آبروها ایی از اسلام برداشتند. اینان با اعمال ناروای خود موجب شدند که علی ﷺ به کشنتر برود، باعث شدند که امام مجتبی علیه السلام نشین شود و سرانجام مسموم گردد، سبب شدند که تاریخ خونین کربلا به وجود آید و آن فاجعه‌ی عظیم رخ دهد و خون‌های مقدسی به زمین ریخته شود و اهل بیت رسول اکرم ﷺ با اسارت به کوفه و شام برونده و خلاصه، آنقدر حواردث بد پیش آمد که برای انسانیت مایه‌ی شرمساری است. آیا نباید این گروه متخلف از فرمان الهی مطرود درگاه حق تعالی باشند؟ آیا نباید خداوند مهربان اینان را که مایه‌ی شکست عدل و دادگری شدند دشمن

۱. سوره‌ی صف، آیه‌ی ۴.

۲. قرآن در آیات زیر نیز به افرادی که مورد محبت خداوند هستند اشاره کرده است: مائدۀ ۱۳ و ۹۳؛ آل عمران: ۱۳۴، ۱۴۸ و ۱۵۹؛ توبه: ۱۰۸؛ حجرات: ۹؛ ممتحنه: ۸.

۳. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۱، ص ۴۳۳.

بدارد؟ پاسخ این پرسش بر هیچ یک از خوانندگان پنهان نیست.

دشمنی با عالمان به دنیا و جاهلان به آخرت

یکی دیگر از اموری که موجب بغض و دشمنی خدا می‌شود این است که عده‌ای، فقط امور مربوط به زندگی دنیا را فرامی‌گیرند و عملآآن‌ها را به کار می‌بندند اما از معارف اخروی که مایه‌ی تعالی انسان و موجب سعادت ابدی است ناآگاه و جاهل اند.

عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُغْضِبُ كُلَّ عَالَمٍ بِالدُّنْيَا وَجَاهِلٌ بِالآخِرَةِ»؛^۱ رسول گرامی اسلام ﷺ فرموده است: خداوند دشمن تمام افرادی است که به امور دنیوی عالم اند و نسبت به امور آخرت جاهل و نادان».

خداوند حکیم، بشر را برای زندگی ابدی آخرت خلق کرده و دنیا برای او به منزله‌ی گذرگاه است، باید از سرای گذران دنیا، برای آخرت جاودان ذخایری بیندوزد و توشه‌ای بردارد و از این راه موجبات رفاه و آسایش خود را در جهان بعد از مرگ تهیه نماید.

عَنْ عَالِيٍّ ؓ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَانٍ، وَالآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمْرُوكٍ كُمْ»؛ علی ؓ فرموده است: ای مردم! دنیا خانه‌ی عبور است و آخرت، سرای قرار و جاودان، پس، از منزلگاه گذران برای عالم جاودان زادی بگیرید و توشه‌ای بردارید و تهدیدست از این سرای پست به عالم والای آخرت منتقل نشوید».

گویی دنیای امروز مصدق واقعی حدیث رسول گرامی اسلام ﷺ است و گروهی از مردمش مبغوض حضرت باری تعالی هستند؛ زیرا هدف اینان در جهان کنونی لذت گرایی و بهتر زیستن است، انسانیت و سجاجیای انسانی را پیش پای لذایذ مادی قربانی نموده‌اند و از آن اسمی نمی‌برند، مردمی که عطا‌یای الهی را آن طور که باید نمی‌بینند و فقط توجهشان به مادیات است و بس و به فرموده‌ی رسول گرامی ﷺ، عذاب الهی در انتظار آنان است.

عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ لَمْ يَرِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ يَعْمَةً أَلَا فِي مَطْعَمٍ أَوْ مَشَرِبٍ أَوْ مَلَبِّسٍ فَقَدْ قَصَرَ عَمَلُهُ وَذَنَا عَذَابَهُ»؛^۲ رسول اکرم ﷺ فرموده است: کسی که نعمت‌های خدا را درباره‌ی خودش جز بر خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی نمی‌داند اعمالش در دنیا نارسا و کوتاه است و علایی که دامنگیرش خواهد شد بسیار نزدیک».

۱. محمدی ری شهری، محمد، همان، ج ۱، ص ۲۳۲.

۲. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱۶.

دشمنی با سخن چینان

از جمله اموری که منشأ بغض و دشمنی خداوند است و در حدیث رسول اکرم ﷺ نیز آمده است، ایجاد تفرقه و نمایمی نمودن بین مردم مسلمان است.

«عَنِ الْبَيْبَرِيِّ قَالَ: أَبَغْضُكُمْ إِلَى اللَّهِ الْمَشَاوِرُونَ بِالنَّمِيمَةِ الْمُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْإِخْوَانِ الْمُلَتَّمِسُونَ لِلْبَرَاءِ الْعَفَرَاتِ»^۱ رسول اکرم فرموده است: مبغوض ترین شما نزد خداوند کسانی هستند که راه نمایمی را در پیش می‌گیرند، بین برادران جدایی می‌افکنند و می‌کوشند تا دامن افراد پاک را به لغزش‌ها آلوده نمایند و آنان را در جامعه ننگین سازند.

از تأمل در این چند حدیث روشن می‌شود که بغض و دشمنی خداوند نسبت به افراد مبغوض بر اساس عدل و اقتضای عمل آنان است.

دوستی و دشمنی فقط برای خدا

«عَنْ أَبِي جَعْفَرَ طَالِبِ اللَّهِ الْعِزَّةِ قَالَ: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فَيْكَ حَيْرًا فَانظُرْ إِلَى قَلْبِكَ، فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفِيهِ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُجْبِكُ؛»^۲ امام باقر علیه السلام فرموده است: اگر خواستی بدانی در تو خیر و خوبی وجود دارد به دلت نظر افکن، اگر دیدی قلب اهل طاعت خدارا دوست دارد و اهل معصیت خدارا دشمن دارد در تو خیر و خوبی وجود دارد و خداوند هم دوستدار توست».

<p>گرم گرمی راکشید و سرد، سرد ناریان مر ناریان را جاذب‌اند کم شنو کان هست چون سَمَّ کهن دوستی جاہل شیرین سخن</p>	<p>در جهان هر چیز، چیزی جذب کرد ناریان مر ناریان را جاذب‌اند دوستی جاہل شیرین سخن عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَأَبْغَضَ فِي اللَّهِ وَأَطْعَنَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفَاءِ اللَّهِ؛»^۳ رسول اکرم پس از بیان ارزش دوستی مؤمن نسبت به مؤمن می‌فرماید: آگاه باشید! هر کس برای خدا دوست بدارد، برای خدا دشمن بدارد، برای خدا عطا کند، و برای خدا امساك کند، او از بندگان برگزیده و خالص خداوند است».</p>
--	--

انگیزه دوستی و دشمنی

اگر حب و بغض و دوستی و دشمنی مردم درباره‌ی یکدیگر به انگیزه‌ی ایمان باشد آن

۱. محمدی ری شهری، محمد، همان، ج ۱، ص ۴۳۵.

۲. مشکوکة الانوار، ص ۱۲۱.

۳. کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۲۵.

دوستی و دشمنی بر وفق حق و عدل است و داشتن چنین محبت و عداوتی در روایات اولیای دین از فرایض اسلامی به حساب آمده و نشانه‌ی ایمان کامل است.

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ: **الْحُبُّ فِي اللَّهِ فَرِيقَةٌ وَالْبَغْضُ فِي اللَّهِ فَرِيقَةٌ**^۱; رسول گرامی ﷺ فرموده: دوست

داشتن از برای خدا از واجبات است و دشمن داشتن برای پروردگار نیز از فرایض است».

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ وَأَبْغَضَ اللَّهَ وَأَعْطَنِي اللَّهُ فَهُوَ مِنْ كَمْلَ اِيمَانِهِ»^۲; امام صادق علیه السلام فرموده: کسی که برای خدا دوست بدارد و برای او دشمن بدارد، و برای او عطا کند، او از کسانی است که واجد ایمان کامل است».

۱. محمدی ری شهری، محمد، همان، ج ۲، ص ۲۳۳.

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۲۴.

عیب جویی

دعای روز بیست و ششم

«اللَّهُمَّ اجْعِلْ سَفِيْيِ فِيهِ مَسْكُورًا وَ ذَنْبِي فِيهِ مَغْفُورًا وَ عَمَلِي فِيهِ مَقْبُولاً وَ عَيْنِي فِيهِ مَسْتُورًا
يَا أَشْمَعَ السَّاَمِعِينَ؛ خُدَايَا! كوششم را در این روز، پاداش بده، و گناهم را مورد بخشایش قرار
بده و عمل مرا قبول کن و عیم را بپوشان، ای شنوایرین شنوایان».

از جمله ویژگی‌های انسان مؤمن و متخلق به اخلاق حسن، صفت عیب زدایی است. همه می‌دانند که عیب جویی از صفات زشت و ناپسند به شمار می‌رود، ولی عیب زدایی از صفات بسیار خوب و پسندیده است، زیرا انسان در صورتی کامل می‌شود که عیوب خویش را بر طرف سازد. شک نیست که تمام افراد بشر جز مخصوصین ~~علیلاً~~ نواقص و کمبودهایی دارند و هیچ یک از آنان از تقصیر یا قصور خالی نیستند. بنابراین، تمام افراد باید در صدد عیب زدایی برآیند و این اقدام در صورتی امکان‌پذیر است که نخست انسان عیب‌های خود را بشناسد و به آن اعتراف داشته باشد، زیرا تا انسان به عیوب و نواقص خویش آگاه و معترف نباشد به چاره جویی بر نمی‌خیزد.

راه‌های آگاه شدن به عیوب خویش

اما انسان چگونه به عیوب خود واقف می‌شود؟

پاسخ: انسان می‌تواند از سه راه به عیوب خود آگاه شود:

۱- مراقبت و محاسبه؛ یعنی اگر انسان موازن اعمال و رفتار خویش باشد و خود را مورد

محاسبه و حسابرسی قرار دهد، به ویژه اگر خویشن را با معیارها و الگوهای مورد قبول صالحان و پارسایان مقایسه کند، چون خود را فاقد فضایل و کمالات آنها می‌بیند به خوبی می‌تواند به عیوب خویش پی ببرد.

۲- عبرت گرفتن از رفتار و کردار افراد بزهکار و نادرست و بداخل‌الاق، که به قول سعدی، لقمان را گفند: ادب از که آموختی؟ گفت از بی‌ادبان.

۳- معاشرت با دوستان مخلص و صدیق که از نصیحت دریغ نداشته باشند و از روی خیرخواهی عیوب او را بدون تملق تذکر دهند.

انسان عاقل و مؤمن همان طور که در مقاطع مختلف خود را به پژوهشک معالج عرضه می‌کند تا مبادا به بیماری پنهان و مزمنی چخار شود، در مسائل اخلاقی نیز باید به طبیب و معلم اخلاق مراجعه کند. آری، دوستان واقعی و با ایمان می‌توانند در این مسیر بهترین راهنمای برای او باشند و او را نسبت به بیماری یا بیماری‌هایش آگاه کنند تا هر چه زودتر در صدد معالجه برآید.

البته این راه در صورتی موقتی آمیز است که انسان در دمیند، به نصیحت ناصحان مشفق و دوستان مخلص گوش فرا دهد و از آنها بخواهد که او را در مورد اشتباهات و لغزش‌هایش متنبه سازند. از این رو امام هفتم علیه السلام فرمود:

«سعی کنید اوقات شبانه روز خود را به چهار قسم تقسیم کنید: یک قسمت برای عبادت و خلوت با خدا، یک قسمت برای تأمین معاش و تحصیل هزینه‌ی زندگی، قسمتی برای رفت و آمد و معاشرت با برادران مورد اعتمادی که شما را به عیوبتان آگاه می‌سازند و قلبان نسبت به شما خلوص و صفا دارند، و ساعتی را نیز برای تفریح و لذایذ مشروع خود اختصاص دهید و به وسیله‌ی این ساعت (ساعت استراحت) می‌توانید خود را برای ساعات دیگر آماده کنید».^۱

پس، کسی که می‌خواهد به خطاهای خود پی‌ببرد و از گفتار و کردار ناپسند خویش آگاه گردد باید از کسانی که نسبت به او صفا و صمیمیت دارند تقاضا کند تا نقاط ضعف وی را یادآوری کنند.

وظیفه‌ی اخلاقی دوستان نسبت به یکدیگر

همان گونه که در اسلام نسبت به معاشرت با برادران دینی مورد اعتماد و ناصح توصیه شده است، آنان نیز وظیفه دارند از نشان دادن راه خیر و صلاح دریغ نورزنند، زیرا دوست آن است که

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۱.

عیب دوستش را به او بگوید. در روایات آمده است:

«صَدِيقُكَ مَنْ نَهَاكَ وَ عَدُوكَ مَنْ أَغْرَاكَ»^۱; دوست توکسی است که تو را از کارهای زشت باز دارد و دشمنت کسی است که تو را گول بزند و فریب دهد (و کارهای زشت رانیک جلوه دهد).

امام باقر علیہ السلام به شخصی به نام صالح فرمود: ای صالح! از کسی پیروی کن (با او مشورت کن) که تو را بگریاند و خیرخواه تو باشد، و دنبال مکن کسی را که تو را می‌خنداند ولی نسبت به تو صمیمیت و خیرخواهی ندارد. به زودی همگی بر خدا وارد می‌شوید و خواهید فهمید، دوستان واقعی چه کسانی بوده‌اند.^۲

امام صادق علیہ السلام فرمود: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَى مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عَيْوَبِي»^۳; محبوب‌ترین برادرانم نزد من کسانی هستند که عیوب را به من اهدا کنند.

پس، کسی که ادعای دوستی می‌کند ولی عیوب انسان را تذکر نمی‌دهد و هر گونه نقص و عیوبی که می‌بیند، بی‌تفاوت از آن می‌گذرد، دوست واقعی نیست و چه بسادشمن انسان (هر چند از روی دشمنی) خدمتی به انسان می‌کند و عیوب او را تذکر می‌دهد، که اگر تذکر نمی‌داد او نمی‌توانست به سادگی به عیوب خود پی ببرد.

کاخلاق بَدْم حَسَنَ نَمَاءِيد از صحبت دوستی برنجم

خَارِمَ گُل و يَاسِمَن نَمَاءِيد عَيْمَ هَنْر و كَمَال بَيِّنَد

تَاعِيْبَ مَرَابِه مَن نَمَاءِيد کو دشمن شوخ چشم بی‌باک

پیامبر اکرم علیه السلام فرمود: «المُؤْمِن مَرآةُ الْمُؤْمِن يَرَى فِيهِ حُسْنَهُ وَ قُبْحَهُ»^۵; مؤمن آئینه مؤمن دیگر است که خوبی‌ها و بدی‌های خود را در او می‌بیند.

يعنى همان طوری که انسان وقتی در مقابل آئینه قرار می‌گیرد، عیوب و نقایص خود را در آن می‌بیند. برادر دینی انسان نیز همانند آئینه است که زشتی‌ها و زیبایی‌های او را به وی می‌نمایاند.

ملائی رومی می‌گوید:

مَؤْمَنَانْ آَيِّينَهِي هَمَدِيَّگَرَنَد این خبر می‌از پیمبر آورند.^۶

همونیز گوید:

۱. فهرست غرر، ص ۲۰۳.

۲. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳۸.

۳. کلینی، همان، ج ۲، ص ۶۳۹.

۴. کلیات سعدی، ص ۱۲۱.

۵. المجازات النبویه، ص ۶۶.

۶. مثنوی معنوی، دفتر اول.

روی او ز آلودگی ایمن بود
بر رخ آیینه‌ای جان دم مزن
دم فرو خوردن بسیابد هر دمت
از بهاری صد هزار انوار یافت
از هوای خوش ز سرتا پاشکفت^۱

چون که مؤمن آیینه مؤمن بود
یار آیینه است جان را در حزن
تانپوشد روی خود را از دمت
کم ز خاکی چون که خاکی یار یافت
آن درختی کاوشود با یار جفت

کتمان عیب خیانت است

همان گونه که عیب جویی رشت و حرام است کتمان عیب نیز خیانت است، زیرا مؤمن باید مانند آیینه باشد و زشتی‌ها و زیبایی‌های برادر دینی خود را نشان بدهد متنهی به خود او، نه به دیگران، که شأن آیینه همین است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «من رأى أخاه على أمرٍ يَكُرُّهُ فَلَمْ يَرُدْهُ عنْهُ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ فَقد خانَهُ»^۲ کسی که برادر دینی خود را گرفتار عمل ناپسندی می‌بیند و می‌تواند او را از این کار باز دارد، اگر چنین نکند به او خیانت ورزیده است».

عیب زدایی اُردی! عیب جویی نه

تا اینجا بحث در عیب زدایی بود که در خوبی آن هر چه بگوییم کم گفته‌ایم. اکنون نوبت می‌رسد به عیب جویی که در زشتی آن هر چه بگوییم کم گفته‌ایم. اما باید دانست که فرق میان این دو بسیار ظریف و لطیف است، زیرا عیب جویی و عیب زدایی به حسب ظاهر، هر دو باید اوری و بازگو کردن عیوب همراه است، ولی اولی با انگیزه‌ی تحقیر و تنقیص ذکر می‌شود و دومی به قصد خیر خواهی و اصلاح؛ اولی با دشمنی و خصومت و دومی با دلسوزی و نصیحت توأم است. اگر انگیزه‌ی انسان در ذکر عیوب دیگران خیر خواهی باشد، قهرآکیفیت برخورد، مشفقاته و آبرومندانه خواهد بود، ولی اگر هدف تنقیص و تحقیر باشد، قهرآبا تحقیر و توهین ادامی شود. به همین جهت، کسی که عیب دیگری را به او تذکر دهد باید با حسن نیت و دلی پاک و بی‌آلایش نقایص او را باید اوری کند و در حال سخن گفتن، کمال ادب و احترام را رعایت نماید و دقت کند که به شخصیت طرف مقابل خود اهانت رواندارد و انتقاد صحیح و سالم و سازنده به

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم.

۲. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۷۲، ص ۶۵.

نیش زدن و عیب جویی تبدیل نگردد، که نتیجه‌ی معکوس خواهد داشت. برای این که هیچ انسانی از خطأ و اشتباه مصون نیست و هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که مرتكب خطأ و اشتباه نمی‌شود جز ائمه معصومین علیهم السلام که آنان نیز با این که از مقام عصمت برخوردارند، خود را در برابر پروردگار گناهکار می‌دانند. به عنوان نمونه، امام سجاد علیه السلام عرض می‌کند: «إِلَيْكُ أَشْكُوا نفْسًا بِالسُّوءِ أَمَارَةً وَ إِلَى الْخَطِيئَةِ مَبَادِرَةً وَ بِمَعَايِيكَ مَوْلَعَةً وَ لِسْخَطِكَ مَتَعْرِضَةً؛^۱ خدا! به تو شکایت می‌کنم از نفسی که مرا بسیار به بدیها وا می‌دارد و به هر خطأ سبقت می‌گیرد و به معصیت تو حرص می‌ورزد و مرا در معرض خشم و غضب تو می‌افکند».

و در جای دیگر به پیشگاه خدا عرض می‌کند:

﴿أَدْعُوكَ يَا سَيِّدِي بِلْسَانٍ قَدْ أَخْرَسَهُ ذُنْبُهُ، رَبُّ أَنْاجِيكَ بَقْلِبٍ قَدْ أَوْبَقَهُ جَرْمُهُ؛﴾^۲ ای سید من! تو را می خوانم به زبانی که از زیادی گناه گنگ شده است. پروردگار! با تو راز و نیاز می کنم با دلی که از کثتر جرم و خطای وادی هلاکت در افتاده است».

با این که امام سجاد علیه السلام معمصوم است و هیچ گناهی از او سر نزدہ اما خود را گناهکار می داند.^۳ بنابراین، همه‌ی مردم دارای عیب‌ها و نقایصی هستند که باید به آنها تذکر داده شود، چون خداوند عالم، تمام افراد بشر را یکسان نیافریده است و همان طوری که صفات نیک و پسندیده در آنان وجود دارد عیوبی نیز در آنها هست، ولی انسان نباید عیب جویی کند، بلکه باید با بیان مشفقاته و توأم با محبت او را متنبه سازد تا هم آبروی او را از بین نبرد و هم احساساتش را جریحه دار نکند؛ چون اسلام برای حیثیت و آبروی مؤمن ارزش و اهمیت خاصی قائل است و بازگو کردن عیوب مردم نیز یک ضرورت است و این ضرورت را می توان به صورت پنهانی و خصوصی انجام داد تا به شخصیت مؤمن لطمه‌ای وارد نشود که: «الضرورات تُقدَّرْ بِقَدْرِهَا؛ (نیازهای اضطراری باید در پارچه‌خوب خودشان ارزیابی شوند)»، یعنی از آن محدوده نباید تجاوز کند.

١. مفاتيح الجنان، مناجات خمسة عشر، مناجات دوم.

۲. مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالي.

۳. منظور از گناهکار بودن حضرات معمومین ^{علیهم السلام} این نیست که ایشان (نوعد بالله) مرتكب معاصی الهی شده‌اند بلکه اولاً کلام ایشان به گونه‌ای است که می‌خواهند به مسلمانان بیاموزند که شما در عین حال که گناهکار هستید باید به درگاه خدا مناجات کرده از خدای رحیم و غفور بخواهید که گناهاتان را بخشد همچنانکه ما معمومین از خدا این مطلب را درخواست می‌کنیم. ثانیاً گناه یک مفهوم نسی دارد، معاصی الهی بالنسبه به همه مکلفین، واجب الاجتناب است ولی برای معمومین ^{علیهم السلام} مسائلی مطرح است که ارتکاب به آنها در حق ایشان گناه محسوب می‌شود ولی در حق دیگران گناه محسوب نمی‌شود.

حضرت علی علیہ السلام فرمود: «نَصِحَّكَ بَيْنَ الْمَلَائِكَةِ تَقْرِيبًا؛ نَصِحَّتْ كَرْدَنْ در میان مردم نوعی سرکوبی است».

امام حسن عسکری علیہ السلام فرمود: «مَنْ وَعَظَ أَخَاهُ سَرًّا فَقَدْ زَانَهُ وَمَنْ وَعَظَهُ عَلَانِيَّةً فَقَدْ شَانَهُ؛ کسی که برادر دینی خود را در نهان پند دهد زینت بخش او شده است، اما اگر در برابر دیگران نصحیش کند موجب سرشکستگی او می‌شود».

گره از جان و بند از دل گشاید

نصیحت در نهانی بهتر آید

سر انجام شوم عیب‌جویی

اگر هدف از ذکر خطاو لغزش‌های دیگران، رسوا کردن آنها باشد، بی‌تردید، روزی فرا می‌رسد که خداوند او را در بین مردم رسوا خواهد کرد.

امام باقر علیہ السلام از رسول خدا علیہ السلام نقل می‌کند که فرمود: «يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بَلِسَانِهِ وَلَمْ يُسْلِمْ بَقْلَبِهِ لَا تَبْغُوا عَثَرَاتِ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّهُ مَنْ يَتَبَعَّ عَثَرَاتِ الْمُسْلِمِينَ يَتَبَعِّ اللَّهُ عَثَرَاتِهِ وَمَنْ يَتَبَعِّ اللَّهُ عَثَرَاتِهِ يَفْضَحُهُ»؛^۱ ای کسانی که به ظاهر اسلام آورده‌اید ولی اسلام در قلب شما رسوخ نکرده است! در جستجوی لغزش‌های مسلمانان نباشید (تا آنان را رسوا کنید)، زیرا کسی که در مقام پیدا کردن خطاهای مردم باشد خدا عیوب او را آشکار و وی را رسوا خواهد کرد».

در روایت دیگری آمده است: خداوند او را رسوا خواهد کرد هر چند درون خانه و به طور پنهانی مرتکب شود.^۲

عیب‌جویی و کفر

کسانی که با برادر دینی خود به ظاهر اظهار دوستی می‌کنند و اعتماد او را به خود جلب می‌کنند، ولی در باطن با او دشمن هستند و لغزش‌ها و اشتباهات و نقاط ضعف وی را به طور دقیق نگاه می‌دارند تا در فرصت مناسب او را مفتضح کنند، سرانجام، خود را به مرز کفر نزدیک می‌کنند.

امام باقر علیہ السلام فرمود: از چیزهایی که انسان را به مرز کفر نزدیک می‌سازد، این است که کسی با

۱. فهرست غرر، ص ۳۸۲.

۲. حزانی، تحف العقول، ص ۳۶۸.

۳. کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۵۵.

۴. ابی داود، سنن، جزء ۴، ص ۲۷۰.

برادر دینی خود به نام دین در ظاهر طرح دوستی بریزد و لغش‌های او را یکی پس از دیگری به خاطر بسپارد تاروزی او را رسوا کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «أَبْعَدُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ يُواخِي الرَّجُلِ وَهُوَ يَحْفَظُ عَلَيْهِ زَلَّاتِهِ لِيُعَيِّرَهُ يَوْمًا»^۱; دورترین حالات انسان از خدا این است که با کسی طرح دوستی بریزد و لغش‌های او را به خاطر بسپارد تاروزی او را رسوا کند.

عذاب در دنای

کسانی که به جای انتقاد سالم و سازنده به فکر این باشند که عیوب مردم را آشکار کنند و از حیثیت و اعتبار آنان بکاهند، مرتكب گناهی بس عظیم گشته‌اند که به خاطر آن عذابی در دنای پیش رو خواهند داشت.

قرآن مجید در این باره می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُجْعَلُونَ أَنْ تَشْيَعَ الْفَاجِحَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا أَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۲; کسانی که دوست دارند زشتی‌ها در میان مردم با ایمان شیوع یابد؛ عذاب در دنای برای آنها در دنیا و آخرت است، و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید. یک انسان مسلمان به حکم وظیفه‌ی اسلامی، انسانی و اخلاقی موظف است در صورتی که از برادر دینی خود اشتباه و خطای را مشاهده کرد در خفا به او تذکر دهد تا در صدد رفع آن گناه برآید و چاره‌ای بیندیشید که از این پس پیرامون آن گناه نگردد، نه این که با دیدن یک کار خطأ و اشتباه (و چه بسا به صرف این که از دیگران شنیده است و تحقیق نکرده) آبروی مسلمانی را ببرد و در نتیجه خود رانیز مستحق آتش دوزخ کند.

در این جانکته‌ی جالب توجه این است که قرآن مجید نمی‌گوید: کسانی که فحشا را در میان مؤمنان شایع می‌کنند اهل عذابند، بلکه می‌فرماید: کسانی که دوست دارند نسبت‌های ناروا در باره‌ی مؤمنان شایع شود اهل عذابند. و این خود دلالت می‌کند بر این که آبروی مسلمان نزد خداوند بسیار محترم است و اجازه نمی‌دهد که هر چه در باره‌ی مؤمنان گفته و شنیده می‌شود برای دیگران بازگو گردد، زیرا اگر انسان با چشم خود ببیند کسی گناهی را انجام داده حق ندارد سر او را فاش کند، چه رسند به این که از دیگران شنیده و خود ندیده باشد.

۱. کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۵۵.

۲. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۱۹.

راه مبارزه با اشاعه‌ی فحشا

اکنون که بحث به این جارسید این سؤال مطرح می‌شود که: چگونه می‌توان با توطئه‌ی دوستداران شیوع فحشا(شایعه پردازان) مبارزه کرد و نقشه‌های شوم آنان را نقش برآب ساخت؟ بهترین راه، مبارزه‌ی منفی است. مبارزه‌ی منفی اشکال گوناگونی دارد که از میان آنها به دو راه اشاره می‌کنیم:

۱ - عدم مجالست با عیب جویان

افراد عیب جو تنها روی جنبه‌های منفی انگشت می‌گذارند و جنبه‌های مثبت اشخاص را نمی‌بینند. باید از معاشرت و هم نشینی با آنها خودداری کرد و گذشته از این که نباید آنان را به عنوان دوست برگزید بلکه باید این گونه افراد را در ردیف دشمن ترین مردم نسبت به خود به حساب آورد، زیرا ممکن است در اثر رفت و آمد نقطه‌ی ضعفی را مشاهده کنند و یک روز آبروی انسان را ببرند. از این رو امیر مؤمنان علیہ السلام فرمود: «لِيُكُنْ أَبْعَضُ النَّاسِ إِلَيْكَ وَأَبْعَدُهُمْ مِنْكَ أَطْلَبُهُمْ لِمَاعِيبِ النَّاسِ»^۱; باید دشمن ترین مردم نزد تو و دورترین آنها از تو کسانی باشند که بیشتر در صدد یافتن خطاهای مردم هستند».

۲ - بی‌اعتنایی به عیب جویان

راه دیگری که برای جلوگیری از اشاعه‌ی فحشا وجود دارد، بی‌اعتنایی به کسانی است که می‌خواهند با شایعه پراکنی و عیب جویی از دیگران، از قبح و زشتی گناهان بکاهند و آن را در نظر مردم بی‌اهتمامت جلوه دهند. این قبیل افراد با ذکر عیوب دیگران جو جامعه را آلوده کرده و بدین وسیله برای تعمیم فساد و گسترش گناه زمینه سازی می‌کنند. پس اگر به سخن آنها ترتیب اثر داده نشود و در همه جا با بی‌اعتنایی مردم روبرو شوند، ناگزیر دست از این کار زشت بر می‌دارند.

شخصی به نام محمد بن فضیل می‌گوید: خدمت امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم، در باره‌ی یکی از برادران دیگری من کاری را نقل می‌کنند که من آن را ناخوش دارم، ولی هنگامی که از خود او سؤال می‌کنم انکار می‌کند با این که گروهی از افراد موثق و مورد اعتماد این خبر را برای من نقل کرده‌اند. حضرت فرمود: ای محمد! گوش و چشم

۱. فهرست غرر، ص ۲۸۸.

خود را در مقابل برادر مسلمانت تکذیب کن و اگر پنجاه نفر به عنوان شاهد قسم یاد کردند و درباره‌ی او چیزی به تو گفتند ولی خود او انکار کرد به گواهی آنان ترتیب اثر مده، سخن او را بپذیر و گفته‌ی آنها را قبول مکن. (سپس فرمود:) مباداً چیزی را که مایه‌ی عیب و ننگ او و وسیله‌ی درهم کوییدن شخصیت و شرف انسانی او می‌گردد، منتشر کنی، زیرا در زمرة‌ی کسانی قرار خواهی گرفت که خداوند درباره‌ی آنها فرموده است: «کسانی که دوست می‌دارند زشتی‌ها در میان مؤمنان پخش شود برای آنها عذابی در دنای و آخرت مهیا است».^۱

در حدیث دیگری امام باقر علیه السلام فرمود: «يَحِبُّ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَن يَسْتُرَ عَلَيْهِ سَبْعِينَ كَبِيرَةً»^۲؛ هر مؤمنی وظیفه دارد هفتاد گناه کبیره را بر برادر مؤمن خود پوشاند.

حضرت علی علیه السلام فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِيقَةَ دِينِ وَسَدَادَ طَرِيقِ، فَلَا يَسْمَعُنَ فِيهِ أَقْوِيلَ الرِّجَالِ (الناس). أَمَّا إِنَّهُ قَدْ يَوْمِي الرَّأْمِي، وَتُخْطِلُ السَّهَامُ، وَيُحِيلُّ (یحیک) الْكَلَامُ، وَبَاطِلٌ ذَلِكَ يَبُوُرُ، وَاللَّهُ سَمِيعٌ وَشَهِيدٌ. أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَزْبَعُ أَصَابِعَ»^۳؛ ای مردم! آن کس که نسبت به برادر دینی اش از لحظه دین و مذهب، سابقه‌ی خوبی سراغ دارد دیگر نباید به سخنانی که این و آن درباره‌ی او می‌گویند گوش فرا دهد. آگاه باشید (اثر زیان کلام از زیان تیر سخت تر و بیشتر است، زیرا) گاهی تیرانداز تیر می‌اندازد و تیرش به خطای رود، اما کلام بی اثر نمی‌ماند (اگر چه دروغ باشد) ولی سخن‌های باطل نابود خواهد شد (ولی گناه آن برای گوینده باقی می‌ماند) و خداوند شنوای گواه است. بدانید بین حق و باطل بیش از چهار انگشت فاصله نیست».

از امام علی علیه السلام درباره‌ی این سخن سؤال شد، حضرت انگشتانش را کنار هم گذاشت و میان گوش و چشم خود قرار داد، سپس فرمود: باطل آن است که بگویی: شنیدم، و حق آن است که بگویی: دیدم.

۱. کلینی، همان، ج ۸، ص ۱۴۷.

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۲۰۷.

۳. صحیح صالح، نهج البلاغه، کلام ۱۴۱.

جلوه‌های شب قدر

دعای روز بیست و هفتم

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فِيهِ فَضْلَ لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَصَيْزٌ أَمْوَرِي فِيهِ مِنَ الْعُسْرِ إِلَى الْإِيْشِ وَأَقْبَلٌ مَعَاذِيرِي
وَخُطَّعَنِي الدَّنْبَ وَالْوِرْزَ يَا رَءُوفًا بِعِبَادَةِ الصَّالِحِينَ؛ خَدَايَا! در این ماه، فضیلت شب قدر را
روزیم کن و کارهایم را از سختی به آسانی برگردان و پوزشها یم را بپذیر و بار و گناهانم را بردار،
ای خدایی که نسبت به بندگان صالح مهربانی».»

شب قدر

آیا می‌توان اعمال شب قدر به زبان غیر عربی انجام داد
مانعی ندارد ولی قرائت سوره و آیات قرآن و ادعیه مؤثره به نیت تحصیل ثواب مخصوص،
منوط به قرائت متن عربی است. (استفتاثات امام، ج ۱، ص ۳۲۷، مساله ۱۰۴)

شب قدر، اوج عبادت و معنویت ماه مبارک رمضان است. شبی که عبادت آن برابر با هزار ماه
عبادت در دیگر ایام سال است شبی که ملاشکه الله و روح الامین به تمام امور و تقدیرات به اذن
پروردگارشان نازل شده و مقدرات زندگی بشر تا شب قدر آینده را تعیین می‌کنند، شبی که،
قرآن، کلام خدا در آن نازل شده و سراسر زندگی مؤمن در قرآن رنگ خدایی به خود می‌گیرد و
بالآخره شب قدر، شب تجلی میعاد انسان با معبد و شب فراموشی خود و غرق در جلوه‌های
رحمت و مهربانی خداست.

معنی «قدر» چیست؟

۱- همان‌گونه که از لفظ «قدر» پیدا است، به معنی اندازه و مقدار است، چنان‌که در قرآن آمده: «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»^۱ خداوند برای هر چیزی اندازه‌ای تعیین کرده است.

از آیات و روایات استفاده می‌شود که شب قدر، به این جهت «قدر» نامیده شده است که چون جمیع مقدرات بندگان در تمام سال در آن شب تعیین می‌شود.

خداوند می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَّكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أُمْرٍ حَكِيمٌ»^۲ ما آن «قرآن» را در شبی پر برکت نازل کردیم، ما همواره انذار کننده بوده‌ایم، در آن شب که هر امری بر اساس حکمت خداوندی، تدبیر، تعیین و جدا می‌گردد.

این بیان، هماهنگ با بسیاری از روایات است که می‌گوید: در آن شب مقدرات یک سال انسان‌ها تعیین می‌شود، ارزاق، سرآمدن عمرها، ولادتها و... در آن شب مبارک تفریق و تبیین می‌گردد.

ساعات سرنوشت ساز

محمد ابن مسلم از گھران روایت می‌کند که او از امام باقر علیه السلام درباره آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَّكَةٍ» سوال کرد که منظور از شب مبارک، در این آیه کدام شب است؟ حضرت فرمود: منظور، شب قدر است. و آن در هر سال یک شب بوده و آن هم در دهه آخر ماه مبارک رمضان قرار داده شده است و قرآن جز در آن شب نازل نشده و خداوند در اهمیت آن شب می‌فرماید «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أُمْرٍ حَكِيمٌ».

آن گاه حضرت فرمود: در شب قدر هر امری از امور بندگان از خیر و شر، طاعت و معصیت، ولادت و مرگ و روزی مخلوقات تعیین می‌شود. و هر آن چه در آن سال مقدار گشته حتمی است.^۳

۲- در بعضی از آیات قرآن، «قدر» به معنی شرافت، منزلت، عظمت و بزرگی خداوند آمده است.^۴

۱. سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۳.

۲. سوره‌ی دخان، آیه‌ی ۴-۳.

۳. مجلسی، محمد باقر بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۹.

۴. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۹۶؛ ج ۱۰، ص ۵۱۸.

«ما قَدْرُوا اللَّهُ حَتَّىٰ قَدْرِهِ؛ آنان «بزرگی و عظمت» خدارا آن گونه که باید بشناسند، نشناختند». ۱
 چنان که «لیله القدر» هم در کلام و نوشته بعضی‌ها به «لیله العظمة» معنی شده است. ۲
 بنابراین، شب قدر، یعنی شب با شرافت، بزرگ و با عظمت. و عظمت آن به این جهت است که قرآن در آن نازل شده و فضیلت عبادت آن برابر با هزار ماه عبادت در دیگر ایام سال است. ۳- و نیز «قدر» به معنی تضیيق و تنگ هم آمده است یعنی در آن شب از کثرت ملائکه روی زمین تنگ می‌شود. ۴

طبع نفس و شیطانی چه حاصل	دلا غافل ز سیحانی چه حاصل
تو قدر خود نمی‌دانی چه حاصل	بود قدر تو افزون از ملائک

کدام شب، شب قدر است؟

در این که شب قدر در طول سال بیش از یک شب نیست و آن شب نیز در ماه رمضان واقع شده است، شک و تردیدی وجود ندارد. زیرا از سوی خداوند می‌فرماید: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ؛^۵ ماه رمضان ماهی است، که قرآن در آن نازل شده است». و از سوی دیگر می‌فرماید: «إِنَّ أَنْزُلَتَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقُدْرِ؛^۶ ما آن «قرآن» را در شب قدر نازل کردیم». از ضمیمه کردن این دو آیه، چنین نتیجه گیری می‌شود که «شب قدر» از ماه رمضان بیرون نیست و حتماً در ماه رمضان قرار دارد. اما اینکه کدام شب است؟، از قرآن چیزی در این باره استفاده نمی‌شود، و اما در روایات، در مورد تعیین یکی از شبها ماه رمضان به عنوان «شب قدر» مطالبی بیان شده که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

حسان ابن ابی علی گفت: از امام صادق علیه السلام درباره شب قدر سؤال کرد، فرمود: شب قدر رادر بین شب‌های نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم، طلب کن.^۷

و در بعضی از روایات هم بر این تاکید شده که شب قدر در دهه آخر ماه رمضان است.

حضرت علی علیه السلام فرمود: هنگامی که از رسول اکرم علیه السلام از شب قدر سؤال شد، فرمود: «التمسوا ها

۱. سوره‌ی سج، آیه‌ی ۷۴.

۲. شریعتی، محمد تقی، تفسیر نوین، ص ۲۷۵.

۳. همان.

۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۵.

۵. سوره‌ی قدر، آیه‌ی ۱.

۶. شیخ حز عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۶۳.

فی العشیر الا وآخر من شهیر رمضان؛^۱ شب قدر رادر دهه آخر ماه رمضان جستجو کنید»، و در روایات آمده است که پیامبر خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} در دهه آخر ماه رمضان، رختخواب خود را باز نکرده و تمام شب‌ها را احیاء داشته و مشغول عبادت می‌شد و حتی اهل بیت خود را نیز بیدار می‌کرد.^۲

زراره می‌گوید: از امام باقر^{علیه السلام} درباره شب قدر سؤال کردم، فرمود: شب بیست و یکم و یا شب بیست و سوم است. گفتم: مگر آن، یک شب نیست؟ فرمود: بله. گفتم: پس آن شب را مشخص کنید؟ فرمود: چه می‌شود تو را اگر عمل خیر را در دو شب انجام دهی.^۳

از این جهت بسیاری معتقدند که مخفی بودن شب قدر در میان شب‌های مبارک رمضان برای این است که مردم به همه‌ی آن شب‌ها اهمیت و عظمت قابل شوند، چنان که این مطلب به طور کامل در کلام نورانی امام علی^{علیه السلام} بیان شده است. هنگامی که از آن حضرت سؤال شد که چرا شب قدر معین نشده است؟ فرمود: «به یقین می‌گویم که خداوند آن شب را به خاطر توجه بیشتر به شما، مخفی نگه داشته است، زیرا اگر آن شب را برای شما آشکار و تعیین می‌کرد، فقط به دنبال اعمال و فضایل آن شب می‌رفتید و شب‌های دیگر را فراموش می‌کردید.^۴

امید است ناگه که صیدی زنی
چه هر گوش، تیر نیاز افکنی

عظمت و اهمیت شب قدر

در بیان عظمت و اهمیت شب قدر کافی است که خداوند خطاب به پیامبر ش^{صلی الله علیه و آله و سلم} می‌فرماید: «وَمَا أَذْرَكَ مَا يَنِئُهُ الْقَدْرُ؛ تو چه می‌دانی که شب قدر چیست؟» آنگاه خداوند، بدون فاصله به عظمت و بزرگی آن شب اشاره کرده می‌فرماید: «يَنِئُهُ الْقَدْرُ حَيْثُ مِنْ أَلْفٍ شَهْرٍ؛ شب قدر بهتر از هزار ماه است».^۵

این تعبیر نشانه‌ی عظمت، منزلت و اهمیت شب قدر است که حتی پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله و سلم} با آن علم وسیع و گسترده‌اش، قبل از نزول این آیات به آن واقف و عالم نبود.^۶ می‌دانیم که هزار ماه حدود ۸۳ سال است، به راستی چه شب با عظمت و پر برکتی است که به اندازه یک عمر طولانی، ارزش

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۰.

۲. همان.

۳. امالی شیخ صدق، ج ۲، ص ۳۰۱.

۴. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۹۴.

۵. سوره‌ی قدر، آیات ۲-۳.

۶. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۸۳.

داشته باشد و قرآن کتاب آسمانی در آن نازل شده و تمام مقدرات انسان در آن به ثبت می‌رسد. از روایات استفاده می‌شود که شب قدر یکی از موهابت و نعمت‌های الهی به این امت است. چنان که پیامبر خدا فرمود: «خداوند به امت من شب قدر را بخشید و أحدی از امت های پیشین از این نعمت و موهبت برخوردار نبودند»^۱

و در حدیث دیگر فرمود: «خداوند از روزها، روز جمعه و از ماهها، ماه رمضان و از شب‌ها، شب قدر را برابر خود اختیار نمود»^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: «فَعْزَةُ الشَّهُورِ، شَهْرُ الْمُصَانِ وَ قُلُوبُ شَهْرِ رَمَضَانِ لِيَلَةِ الْقَدْرِ؛ گرامی‌ترین و عزیزترین ماهها، ماه خدا یعنی ماه رمضان است و قلب ماه رمضان هم، شب قدر است».^۳ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «از خداوند توفيق حج را در شب‌های هفدهم، نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان بخواهید، زیرا نام حاجیان هر سال در شب قدر نوشته می‌شود و در آن شب هر امر مهمی مقدر می‌گردد»^۴

امام سجاد علیه السلام در عظمت شب قدر می‌فرماید: «خداوند متعال، شبی از شب‌های ماه رمضان را بر عبادت شب‌های هزار ماه برتری داده و آن را شب قدر نامید و در آن شب است که فرشتگان و روح القدس، جبرئیل به فرمان خدا برای هر کاری که خداوند مقدر فرموده، فروود می‌آیند و آن شب، شب سلام و درود فرشتگان است، بر آنان که در آن ماه به عبادت او مشغول هستند شبی که برکت و خیر آن تا دمیدن سپیده صبح برای بندگان مخلص او پیوسته و برقرار است».^۵

کسی خدمت امام باقر علیه السلام عرض کرد: مراد از این که شب قدر بهتر از هزار ماه است چیست؟ حضرت فرمود: «والعَمَلُ الصَّالِحُ فِيهَا مِنِ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ اتْوَاعِ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنَ الْفَشَّرِ لِيَلَةُ الْقَدْرِ؛ کار شایسته مانند نماز، زکات و انواع خوبی‌ها در آن شب برتر از هر کار شایسته‌ای است که در مدت هزار ماه که شب قدر در آن نیست انجام شود»^۶

از روایات استفاده می‌شود که روزهای قدر هم، همانند شب قدر دارای فضیلت و عظمت است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ يَوْمَها مُثْلُ لَيْلَتِهَا؛ شب قدر در هر سال است و روز

۱. در المتنور، ج ۶، ص ۳۷۱.

۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۷.

۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۸۶.

۴. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۸۱.

۵. صحیفه سجادیه، دعای ۴۴.

۶. کلینی، فروع کافی، ج ۴، ص ۱۵۸.

آن (از نظر فضیلت) مثل شب آن است.^۱

و نیز امام علی طیب‌الله فرمود: «صيام يومها أفضل من صيام الف شهر و العمل فيها أفضل من العمل في الف شهر؛ روزه‌ی روزی هزار ماه، و نیز کردار نیک در آن بهتر از عمل و کردار هزار ماه در دیگر ماه‌های سال است»^۲

مگو شبی به عبادت چگونه روز کنم
که دوست را ننماید شب و صالح دراز
بر آر دست تضرع، ببار اشک نَدَم
ز بی نیاز بخواه، آنچه بایدت به نیاز

شب نزول قرآن

از آیات قرآن به خوبی استنباط می‌شود که قرآن در ماه رمضان، آن هم در «شب قدر» نازل شده است، «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ؛ ماه رمضان است که قرآن در آن نازل شده است»^۳ و در سوره قدر می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ؛ ما آن «قرآن» را در شب قدر نازل کردیم»^۴ ظاهر این دو آیه، آن است که تمام قرآن در ماه رمضان آن هم در شب قدر نازل شده است. نزول قرآن در شب قدر، همان شبی که مقدرات و سرنوشت انسانها در آن تعیین می‌شود، دلیل بر سرنوشت ساز بودن این کتاب بزرگ آسمانی است و تعبیر به «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» ما آن را نازل کردیم»، نیز اشاره دیگری بر عظمت این کتاب بزرگ الهی است که خداوند نزول آن را به خودش نسبت می‌دهد.

شب نزول ملائکه

چنان‌که گفته شد کلمه «قدر» به معنی تضییق و تنگ هم آمده است. یعنی در شب قدر از کثرت ملائکه، زمین تنگ می‌شود. چون در این شب فرشتگان از طرف خدا برای تقدیر امور به زمین نازل شده، و تا صبح هم صدا با زمینیان به احیا می‌پردازند. خداوند متعال می‌فرماید: «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا يَإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ»^۵ فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای تقدیر هر کاری نازل می‌شوند».

۱. شیخ حرج عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ۲۶۲، ۷.

۲. ثواب الاعمال، ص ۴۸۰.

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۵.

۴. سوره‌ی قدر، آیه‌ی ۱.

۵. سوره‌ی قدر، آیه‌ی ۴.

معنی «تنزّل» فرود آمدن پی در پی است، یعنی فرشتگان و روح القدس، پی در پی و گروهی به دنبال گروهی فرود می‌آیند. و گفته‌اند، مقصود از «روح» جبرئیل است و آوردن نام او بعد از ملائکه برای بیان اهمیت و عظمت آن است.^۱

و نیز گفته‌اند، که «روح» مخلوق عظیمی است ما فوق فرشتگان، چنان که در حدیثی از امام صادق ع نقل شده است که شخصی از آن حضرت سؤال کرد: آیا روح همان جبرئیل است؟ امام فرمود: «جبرئیل من الملائكة والروح اعظم من الملائكة،ليس ان الله عزوجل يقول: تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ؛ جبرئیل از ملائکه است و روح اعظم از ملائکه است، مگر خداوند متعال نمی‌فرماید: ملائکه و روح نازل می‌شوند».^۲

منظور از «من كُلِّ أُمٍّ» این است که فرشتگان برای تقدیر و تعیین سرنوشت‌ها و آوردن هر خیر و برکتی در آن شب نازل می‌شوند و هدف از نزول آن‌ها انجام این امور است.^۳
علی بن ابراهیم قمی، در تفسیر اموری که «من كُلِّ أُمٍّ» در شب قدر نازل می‌شود فرموده است: فرشتگان و روح القدس بر امام زمان (عج) نازل می‌شوند و آن‌چه را که از امور نوشته‌اند به او تقدیم می‌کنند.^۴

و نیز هنگامی که از امام باقر ع سؤال شد که آیا شب قدر را می‌دانید که کدام است؟ حضرت فرمود: چگونه نمی‌دانم در حالی که فرشتگان در آن شب در گرد و اطراف ما دور می‌زنند.^۵

شب سلام و رحمت

شب قدری که قرآن در آن نازل شده و عبادت آن معادل هزار ماه است، و شبی که هم خیرات و برکات و هم فرشتگان الهی در آن نازل می‌شوند، باید سرتاسر آن آکنده از سلامتی، رحمت، نور، برکت و سعادت باشد.

خداوند می‌فرماید: «سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ؛^۶ شب قدر، شبی است مملو و آکنده از سلامتی توأم با برکت، رحمت، تحيت، درود و اینمی تا سپیده و طلوع فجر».
امام سجاد ع فرمود: شب قدر، شب سلام و درود فرشتگان است - به آنان که در آن ماه به

۱. شریعتی، محمد تقی، تفسیر نوین، ص ۲۷۷.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۸۴.

۳. همان، ص ۱۸۵.

۴. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۳۱.

۵. همان.

۶. سوره‌ی قدر، آیه‌ی ۵.

عبادت او مشغول هستند - شبی که برکت و خیر او تا دمیدن سپیده صبح برای بندگان مخلص او پیوسته و برقرار است.^۱

در داستان حضرت ابراهیم ﷺ آمده است که چند نفر از فرشتگان الهی نزد او آمدند و بشارت و تولد فرزند برای او آوردند و بر او سلام کردند.^۲ می‌گویند لذتی که ابراهیم ﷺ از سلام این فرشتگان برد با تمام دنیا برابری نداشت، اکنون باید فکر کرد که وقتی گروه گروه فرشتگان در شب قدر نازل می‌شوند و بر مؤمنان سلام می‌کنند چه لذت و لطف و برکتی دارد؟! و نیز نقل شده است که وقتی ابراهیم را در آتش نمرودی افکندند فرشتگان آمدند و بر او سلام کردند و آتش بر او گلستان شد. آیا آتش دوزخ به برکت سلام فرشتگان بر مؤمنان در شب قدر «بَرَد» و «سَلَام» نمی‌شود.^۳

شب احیاء و نیایش

یکی از تکالیف و برنامه‌های شب قدر، احیا و شب زنده داری با عبادت و نیایش است.

امام حسن عسکری علیه السلام در پاسخ نامه صالح بن ابی حماد نوشت: اگر توانستی در تمام شب های هفدهم نوزدهم، بیست و یکم، بیست و سوم، غسل کرده و شب را با بیداری و عبادت سپری کن. و اگر در همه این شب‌ها موفق نشدی، سعی کن احیا و شب زنده داری شب بیست و سوم را از دست ندهی، «فلا يفوتنَّكَ أحياءً ليلةً ثلَاثَةَ وَعَشْرِينَ».^۴

آری! در لحظه‌های شبی که سرنوشت تعیین می‌شود، نباید ما در خواب غفلت فرو رفته و از همه چیز بی خبر و غافل باشیم. در این شب با عظمت که قرآن برای هدایت انسان در آن نازل شده و فرشتگان آسمانی به زمین فرود می‌آیند، باید دل انسان بیدار باشد و با آگاهی و بصیرت مشغول عبادت و راز و نیاز با معبد باشد. زیرا سزاوار نیست برای انسان مؤمن و روزه دار، در شبی که ملائکه و آسمانیان به زمین فرود آمده و مهمان او شده‌اند، انسان بخوابد و خود را از همنشینی با آن‌ها محروم سازد. از این جهت مستحب است که انسان آن شب را احیانگه داشته و تا هنگام صبح شب زنده داری کند و با استفاده از این فرصت مناسب در آن شب‌های با برکت و با عظمت به سوی خدا بازگشته و از گناهان گذشته اش توبه و استغفار کند و باید توجه داشت که

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۴۴

۲. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶۹

۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۸۶.

۴. شیخ حز عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۶۱.

ظاهرأً بـهتر بـودن «شب قدر» از هزار ماه به خاطر ارزش عبادت و احیا در آن به منظور نیایش، دعا و عبادت است.

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «من اغتسل ليلة القدر و احياتها الى طلوع الفجر خرج من ذئبته؛^۱ کسی که در شب قدر غسل کرده و تا طلوع صبح بیدار مانده و مشغول عبادت و نیایش الهی باشد از گناهانش پاک می شود».

پیامبر خدا علیه السلام فرمود: «کسی که شب قدر را بایمان و اعتقاد و با عمل مقبول به عبادت و دعا احیا بدارد خداوند گناهان گذشته اش را می آمرزد».^۲

فاطمه زهرا علیها السلام در دهه آخر ماه رمضان به فرزندانش سفارش می کرد که روزها بیشتر استراحت کنند و کم بخورند تا از دعا و نیایش و شب زنده داری شب های قدر بیشتر بهره مند شوند و در شب های قدر نمی گذاشت کسی بخوابد.^۳

امام باقر علیه السلام در شب های بیست و یکم و بیست و سوم تا نصف شب مرتب دعا می خواند و پس از نصف شب مشغول به نماز و راز و نیاز می شد.^۴

نقل شده که امام صادق علیه السلام سخت میریض بود، چون شب بیست و سوم ماه رمضان رسید به خدمت کار خود فرمود که ایشان را به مسجد ببرد، و ایشان آن شب را در مسجد، تابه صبح مشغول دعا و نیایش بود.^۵

شب های قدر، اعمال و دعاهای مخصوصی دارد که هر کس موفق به انجام آنها باشد ثواب، پاداش و اجر بیشتری را کسب می کند، و از جمله آن اعمال، اقامه دو رکعت نماز است، که دارای اجر و فضیلت بیشتری می باشد. پیامبر خدا علیه السلام در نحوه اقامه و فضیلت آن می فرماید: کسی که در شب قدر دو رکعت نماز بخواند و در هر رکعت بعد از حمد، هفت مرتبه «سوره توحید» را بخواند و پس از اتمام نماز، هفتاد مرتبه «استغفار الله و اتوب اليه» بگوید، از جای خوش بسر نمی خیزد مگر این که خداوند، او و پدر و مادرش را می آمرزد و ملائکه ای را می فرستد که حسنات او را تا سال دیگر بنویسن.^۶

پیامبر خدا علیه السلام فرمود: حضرت موسی علیه السلام در مناجاتش از درگاه خداوند خواسته و گفت که:

۱. همان، ص ۲۶۲.

۲. همان.

۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۰.

۴. شیخ حرب عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۶۰.

۵. مقاطع الجنان، اعمال شب ۲۱.

۶. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۵۵.

خدایا می خواهم از من راضی باشی، خطاب شد: رضای من برای کسی است که در شب قدر دو رکعت نماز بخواند.^۱

گفت پیغمبر که گر کوبی دری
عقبت زان در برون آید سری
و نیز از اعمال مخصوص شب های قدر، تمسک به قرآن و توسل به اهل بیت علیهم السلام است. که با
به سر گرفتن قرآن انجام می شود. آری! چه خوب است در شب نزول قرآن، انس با قرآن گرفتن و
تلاؤت کردن کلام خدا و به سر گرفتن آن، زیرا بر سر گرفتن قرآن با یک حالت خشوع، نشانه‌ی
تسلیم انسان در برابر دستورات روح بخش و سعادت آفرین آن است و نشانگر آن است که
مسلمان باید پیوسته قرآن را در سر و اندیشه و فکر خویش داشته و احکام آن را عامل‌پیاده کند.
امام صادق علیهم السلام فرمود: قرآن کریم را در سه شب «قدر» از شب های ماه رمضان باز کرده و در
مقابل خود گذاشته می گویی: «خدایا به احترام و به حق این قرآن و اسماء مبارک که در آن هست
جداً از تو می خواهم که از آزاد شدگان از آتش جهنم قرارم دهی».

اعمال شب قدر

از این جهت عبادت، دعا، نیایش، و انجام هر عمل و کار نیک در این شب برابر هزار ماه، اجر و
پاداش دارد.

هر که در این خانه شبی راز کرد
خانه فردای خود آباد کرد
و برای این که مؤمنین روزه دار، بهتر بتوانند از فیوضات این شب بهره‌مند شوند، اعمال
ویژه‌ای در مخصوص این شب وارد شده که نباید از انجام آن غفلت کرد در این جایه برخی از آن
اشاره می‌کنیم:

۱- مستحب است در این شب به نیت شب قدر و برای انجام عبادت و نیایش و به قصد تقرّب
به درگاه الهی غسل کرد.

۲- احیا و شب زنده داری با عبادت، دعا و توسل.

۳- تلاوت قرآن کریم، تفکر و تدبیر در آیات آن، هر مقدار که ممکن است. در این شب هر
سوره‌ای از قرآن خوانده شود بهتر است، ولی تلاوت سوره هایی مانند روم، عنکبوت،
یس، دخان بسیار سفارش شده است.

۴- توبه و استغفار از گناهان گذشته و تصمیم بر ترک گناه در آینده و آشتی کردن با خدا و

۱. همان، ص ۴۵۶.

بازگشت به سوی او.

۵- خواندن دعاهای واردہ در خصوص شب قدر به ویژه دعای جوشن کبیر.

آن کند که ناید از صد حُم شراب لذت تخصیص تو وقت خطاب

۶- خواندن نمازهایی که در خصوص شب قدر وارد شده است. ولی کسانی که نماز قضا در ذمه دارند بسیار تاکید شده که در این شب بجای آورند.

از جمله نمازهایی که در شب قدر بسیار سفارش شده و اجر و ثواب بیشتری دارد، به جای آوردن دو رکعت نماز، مثل نماز صبح، با این تفاوت که در هر رکعت پس از حمد هفت مرتبه سوره توحید خوانده و بعد از سلام نماز، هفتاد مرتبه «استغفرالله و اتوب الیه» بگوید.

۷- قرآن را بر سر گرفتن و به دنبال آن توسل و تمسک به اهل بیت علیهم السلام.

و اعمال دیگری که این مختصر گنجایش بیان همهی آنها را ندارد.

نوافل

دعای روز بیست و هشتم

«اللَّهُمَّ وَقُرْبَ حَظِّيِ فِيهِ مِنَ النَّوَافِلِ وَأَكْرَمْنِي فِيهِ بِإِحْصَارِ الْمَسَائِلِ وَقَرْبُ فِيهِ وَسِيلَتِي إِلَيْكَ مِنْ بَيْنِ الْوَسَائِلِ يَا مَنْ لَا يَشْغُلُهُ إِلَّا حَاجَ الْمُلِّحِينَ؛ خُدَايَا! در این روز، بهرام را از مستحبات، افزون گردان، و مرا با حاضر کردن خواسته‌ها، گرامی بدار. و از میان وسائل، وسیله‌ی رسیدن را به حضورت، نزدیک گردان، ای که پا فشاری اصرار کنندگان، مشغولش نمی‌کند».

احکام

نماز‌های نافله یومیه ۲۳ رکعت است دو رکعت قبل از نماز صبح، ۸ رکعت قبل از نماز ظهر، ۸ رکعت قبل از نماز عصر، چهار رکعت بعد از نماز مغرب و ۱ رکعت بعد از نماز عشاء که به صورت نشسته دو رکعت خوانده می‌شود. نافله شب ۱۱ رکعت است.

(عروة‌الوثقى، ج ۱، ص ۷۲۳؛ فصل ۶۵)

یکی از نوافل این است که هر وقت و زمانی که انسان به مقدار خواندن دو رکعت وقت باشد مستحب است بخواند و به آن نافله مبتدئه گفته می‌شود.
کوتاه‌ترین نوافل نماز و طولانی‌ترین آن نماز جعفر طیار است.
مستحب است انسان بعد از نماز مقداری مشغول تعقیب یعنی خواندن ذکر و دعا و قرآن شود و بهتر است پیش از آن که از جای خود حرکت کند و لازم نیست تعقیب به عربی باشد ولی بهتر است چیزهایی را که در کتابهای دعا وارد شده خوانده شود.
از تعقیب‌هایی که خیلی سفارش شده تسبیح حضرت زهراء(س) است که باید به این ترتیب

گفته شود ۳۴ مرتبه الله اکبر ۳۳ مرتبه الحمد لله ۲۲ مرتبه سبحان الله و می شود سبحان الله قبل ب از الحمد لله گفته شود. (رساله مراجع، ج ۱، ص ۵۷۱)

نوافل در آیات و روایات

رسیدن به مقام محمود: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَبَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَن يَعِشَّكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً»^۱، پاسی از شب را (از خواب برخیز، و قرآن (ونماز) بخوان. این یک وظیفه‌ی خاص به توست، امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور سپایش بر انگیزد.

وسیله برای تقرب به خداوند: قال الصادق علیه السلام: قال رسول الله ﷺ: قال الله عزوجل «... وَإِنَّهُ لَيَسْتَقِرُّ إِلَيْيَ بِالثَّالِثَةِ حَتَّى أَجِبَّهُ»^۲; امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا علیه السلام فرمودند: خداوند می فرماید: به تحقیق بنده‌ی من به وسیله‌ی انجام نوافل به من به حدی نزدیک می شود تا اینکه من آنها را دوست می دارم».

شرف مؤمن: امام صادق علیه السلام فرمود: «شَرْفُ الْمُؤْمِنِ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ»^۳; شرف و بزرگواری مؤمن در نماز شب است.

محو کننده‌ی گناهان: امام صادق علیه السلام فرمود: «صَلَاةُ الْمُؤْمِنِ بِاللَّيْلِ تَذَهَّبُ بِمَا عَمِلَ مِنْ ذَنِبٍ بِالنَّهَارِ»^۴; نماز شب مؤمن، آثار گناه روز او را می برد.

سیمای صالحان: رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ صَلَّى بِاللَّيْلِ حَسُنَ وَجْهُهُ بِالنَّهَارِ»^۵; کسی که نماز شب می خواند چهره اش در روز زیباست.

زینت آخرت: امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الشَّمَائِيلَ رَكَعَاتٍ يُصْلِلُهَا الْعَبْدُ آخِرَ اللَّيْلِ زِينَةُ الْآخِرَةِ»^۶; هشت رکعت نماز شبی که بنده در شب می خواند زینت آخرت است.

والاترین ارزش: رسول الله ﷺ فرمود: «الرَّكْعَاتُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»^۷; دو رکعت نماز در دل شب نزد من از دنیا و آنچه در دنیاست محبوب تر است».

۱. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۹.

۲. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

۳. حز عاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۴۵.

۴. حز عاملی، همان، ج ۸، ص ۱۴۶.

۵. حز عاملی، همان، ج ۸، ص ۱۴۸.

۶. حز عاملی، همان، ج ۸، ص ۱۵۰.

۷. حز عاملی، همان، ج ۸، ص ۱۵۲.

موجب افزایش روزی: امام صادق علیه السلام فرمود: «أَنَّ صَلَاةَ اللَّيْلِ تُدْرِرُ الرِّزْقَ؛^۱ نماز شب سبب افزایش رزق می‌شود».

موجب خشنودی خدا: موصوم علیه السلام فرمود: «أَنَّ صَلَاةَ اللَّيْلِ ... تُرْضِي الرَّبَّ؛^۲ همانا نماز شب ... خداوند را خشنود می‌کند».

مبارکات ملاذکه و آمرزش: رسول الله ﷺ فرمود: «إِذَا قَامَ الْعَبْدُ مِنْ لَذِيذِ مَضْجِعِهِ وَالْعَسْكُ فِي عَيْنِيهِ لَيْرَضِي رَبَّهُ بِصَلَاةِ لَيْلِهِ بِاهْمَى اللَّهِ بِهِ التَّلَائِكَةَ وَقَالَ أَمَا تَرَوْنَ عَبْدِي هَذَا قَدْ قَامَ مِنْ لَذِيذِ مَضْجِعِهِ لِصَلَاةٍ لَمْ أَفْرِضْهَا عَلَيْهِ إِشْهَدُوا أَنِّي قَدْ غَرَّتْ لَهُ؛^۳ وقتی که بنده از رختخواب راحت و خواب شیرین بلند می‌شود تارضای خدا را نماز شب بدست آورد خداوند (به داشتن چنین بنده‌ای) بر ملاذکه فخر می‌کند و می‌فرماید شاهد باشید او را آمرزیدم».

اجر نامحدود: امام صادق علیه السلام فرمود: «مَا مِنْ عَمَلٍ حَسَنٍ يَعْمَلُهُ الْعَبْدُ إِلَّا وَلَهُ ثَوَابٌ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا صَلَاةً اللَّيْلِ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يُبَيِّنْ ثَوَابَهَا لِعِظَمِ حَطَرِهَا عِنْدَهُ؛^۴ بنده هیچ کار نیکی نمی‌کند مگر اینکه در قرآن پاداش آن هست مگر نماز شب که به خاطر (امتیاز خاص) آن خداوند پاداش آنرا بیان نفرموده است».

شیوه‌ی صالحان: امام صادق علیه السلام فرمود: «عَلَيْكُمْ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ فَإِنَّهَا سُنَّةُ نَبِيِّكُمْ وَدَأْبُ الصَّالِحِينِ؛^۵ بر شما باد به نماز شب همانا نماز شب سیره‌ی رسول شما و روش صالحین است».

عبادت علی علیه السلام

ابو درداء (یکی از اصحاب پیامبر ﷺ) می‌گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام در مدینه با جمعی از آزاد کرده‌ها و غلامانش در منطقه باع‌های (بني النجار) بود، من هم آنچه حضور داشتم، شب فرا رسید و هوا تاریک شد. او از دیگران کناره گرفت و از نزدیکانش پنهان شد، و خود را پشت درختان انبوه مخفی کرد و او رانیافیم. من گمان کردم ایشان به خانه‌اش رفته است، ناگهان صدای دلخراش و نوای غم انگیزی به گوشم رسید. در آن دل شب کسی با خدای خود راز و نیاز می‌کرد و می‌گفت: پروردگار! چه بسیار از گناهان مهلكم را با حلم و برداری خود از آن درگذشتی و مجازات نکردی و چه بسیار از گناهانم که به لطف و کرمت بر آنها پرده پوشیدی و آشکار

۱. صدقه، ثواب الاعمال، ص ۴۲.

۲. حز عاملی، همان، ج ۸، ص ۱۵۷.

۳. حز عاملی، همان، ج ۸، ص ۱۵۷.

۴. حز عاملی، همان، ج ۸، ص ۱۶۳.

۵. حز عاملی، همان، ج ۸، ص ۱۴۹.

نکردنی، خدایا! اگر چه عمرم در نافرمانی و معصیت تو گذشته و گناهانم نامه‌ی اعمالم را سیاه کرده، ولی من جز به آمرزش تو امیدوار نیستم و به غیر از مغفرت و خشنودی توبه چیز دیگری امید ندارم.»

این صدای دلنواز چنان مرا مجذوب خود ساخت که بی اختیار به سمت آن حرکت کردم تا به صاحب صدارتیم، ناگهان چشمم به علی بن ابی طالب علیهم السلام افتاد که خود رادر میان انبوه درختان مخفی کرده و با خدای خود مشغول راز و نیاز است.

من از پشت درختان نظاره گر بودم، آن حضرت در آن حلوت شب به نماز ایستاد و دو مرتبه به دعا و گریه و زاری و ناله پرداخت و از جمله دعاها و مناجات‌هایش این بود: «پروردگار! چون به عفو و کرمت می‌اندیشم، گناهانم در نظرم کوچک و ناچیز می‌شود، و چون به شدت عذاب و نقمت تو فکر می‌کنم، مصیبت و گرفتاری من بزرگ می‌شود... آه! اگر در نامه‌ی اعمالم گناهانی را ببینم که خود آن را فراموش کرده‌ام، ولی تو آن را ثابت کرده باشی، پس فرمان دهی که او را بگیرید. وای به حال آن گرفتاری که خویشان، او رانجات نتوانند داد و بستگانش برای او سودی نخواهند داشت و فرشتگان به حال وی ترحم نخواهند کرد.»

«آه از آتشی که دل و جگر آدمی را می‌سوزاند و اعضای بیرونی انسان را از هم جدا می‌کند. وای از شدت سوزنگی شراره‌های آتش که از جهنم بر می‌خیزد...».

ابودrade گفت: سپس بسیار گریست و پس از مدتی خاموش شد، نه صدایی از او شنیده می‌شد و نه حرکتی از او دیده می‌شدود با خود گفتم: حتماً در اثر شب زنده‌داری خواب رفته. متظر ماندم نزدیک طلوع فجر، خواستم ایشان را برای تماز صبح بیدار کنم بر بالین حضرت رفتم. ناگهان دیدم ایشان مانند یک قطعه چوب خشک بر زمین افتاده است، تکانش دادم، حرکتی نکرد، صدایش زدم پاسخی نداد گفتم «انا الله وانا اليه راجعون» به خدا علی بن ابی طالب از دنیا رفته است. سپس برای اینکه خبر مرگ او را به فاطمه بدhem با سرعت به خانه علی علیهم السلام روانه شدم و به آنها تسلیت گفتم! فاطمه علیهم السلام پرسید: او را چگونه و در چه حالتی یافتی؟ من داستان را برای او نقل کردم.

فاطمه علیهم السلام فرمود. ای ابو الدrade! به خدا این حالت غشی است که از خوف و خشیت خدا بر او عارض می‌شود.

بستگان آب آوردن و به صورت آن حضرت پاشیدند و او به هوش آمد و چشمانش را باز

گرد. و به من که به شدت می‌گریستم نگاهی کرد و گفت: ابو درداء چرا گریه می‌کنی؟!

گفتم: به خاطر آنچه به خودت روا می‌داری گریه می‌کنم!

فرمود: پس چگونه خواهی بود هنگامی که بینی مرا برای حسابرسی فراخوانند و در حالی که گناهکاران به کیفر الهی یقین دارند، و فرشتگان سخت‌گیر اطرافم را احاطه کرده‌اند، و ملاٹکه‌ی عذاب، منتظر فرمان‌اند و من در پیشگاه خداوند قهار حاضر باشم، و دوستان مرا تسليم دادگاه عدل الهی نمایند و اهل دنیا بر من ترحم کنند و دل سوزانند!
البته در آن وقت بیشتر به حالم ترحم خواهی کرد، زیرا در برابر خدایی قرار می‌گیرم که هیچ چیز از او پنهان نیست!

ابودراء سپس گفت: به خدا قسم من چنین حالتی را برای هیچ یک از اصحاب رسول خدا^۱ ندیدم!!

نورانی بودن مکان نمازگزار

مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین جبل عاملی - رضوان الله تعالى عليه - در کتاب شریف المراجعت در شرح حال بعضی از صحابه و بزرگان این چنین نقل می‌کند که بعضی از اصحاب و بزرگان دینی و بزرگان علم و سیر و سلوک، برنامه‌ها را در منزل تقسیم می‌کردند، یعنی اعضاء خانواده در کل شبانه روز این خانه را روش نگاه می‌داشتند. در شب این طور نبود که همه‌ی اعضای خانواده بعد از خوردن غذا تا صبح بخوابند؛ بلکه نگهبانی می‌دادند. مثلاً فلان مقدار از شب، یکی مشغول عبادت و درس و بحث و تلاوت و دعا بود و دیگری می‌خوابید، سپس دیگری بر می‌خاست و به عبادت می‌پرداخت و اولی می‌خوابید به دنبال آن سومی بر می‌خاست و به عبادت می‌پرداخت. منزل راشب تا صبح روش نگاه می‌داشتند، که جز نام حق در این جاده چیز دیگری برده نشود و این خانه خاموش نشود.

اگر شما ملاحظه می‌فرمایید که از یک خانواده، چون شیخ انصاری تربیت می‌شود، یک انسان کاملی چون بحر العلوم و مانند آن تربیت می‌شود، این محصول خدمات چندین ساله‌ی گذشتگان و نیاکان آنها است. اینطور نیست که خدای سبحان رایگان فردی ممتاز را به یک خانواده مرحمت کند. آنها سعی می‌کرند که خانه را روش نگاه می‌داشتند و چیزی که خلاف رضای حق است در آن خانه انجام نشود تا کم کم آن خانه بتواند مرکز نورانیت باشد، یک شهری را روش نگند. خانه‌ای که در آن قرآن خوانده می‌شود و دین در آن خانه حاکم است آن خانه برای ملاٹکه‌ی آسمان آن طور نور می‌دهد که ستاره‌های آسمان برای اهل زمین نورافشانی می‌کنند. همان طور

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۱-۱۲. به نقل از سید جعفر حسینی، داستان‌های امام علی علیهم السلام.

که انسان وقتی فضای باز را نگاه می‌کند می‌بیند که بعضی از جاها تاریک، بعضی از جاها روشن است؛ بعضی جاها ستاره دارد و بعضی جاها ستاره ندارد؛ یا ستاره‌ای کوچک و دیگری بزرگ است؛ ملاٹکه‌ی آسمانی هم وقتی زمین را نگاه می‌کند، بعضی از جاها را تاریک و بعضی جاها را روشن می‌بینند. علی ای حال خانه‌ای که در آن قرآن خوانده می‌شود و دین در آن خانه حاکم است برای اهل آسمان نور می‌دهد.

صدقیه‌ی کبری - سلام الله علیها - را که زهراء نامیدند برای این است که زهراء یعنی تابناک. خانه و محراب و مرکز عبادت او برای اهل آسمان تابناک بود. انسان کامل برای اهل آسمان نور می‌دهد.

دو آیه در قرآن کریم است؛ یکی این که فرشتگان و حاملان عرش برای مؤمنین طلب مغفرت می‌کنند، و دیگر این که حاملان عرش برای «من فی الارض» عبادت می‌کنند و «الذین يَخْلُونَ العَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا»^۱ فرشتگانی که حاملان عرش اند و آنها که گردآگرد آن (طوف می‌کنند) پروردگارشان را تسبیح و حمد می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان استغفار می‌کنند.

«وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ؛ وَ فرشتگان تسبیح و حمد پروردگارشان را به جا می‌آورند و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می‌کنند».

در آیه‌ی اول می‌فرماید: حاملان عرش الهی برای مؤمنین طلب مغفرت می‌کنند و در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: آن فرشتگان الهی برای هر که در زمین است طلب مغفرت می‌کنند.

گفته‌اند مراد این دو آیه یکی است آنجاکه خدا فرمود: فرشتگان رحمت، حاملان عرش برای مؤمنین طلب مغفرت می‌کنند؛ منظور از آیه‌ی دیگر که می‌فرماید: «وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ»، منظور از «لِمَنْ فِي الْأَرْضِ» همان مؤمنین اند. برای این که غیر مؤمن را نمی‌بینند، غیر مؤمن تاریک است. هر خانه‌ای را که فرشته می‌بیند برای اهل آن خانه را می‌بینند و برای اهل آن خانه که دین در آن خانه حاکم است، روشن است؛ لذا فرشتگان آن خانه را می‌بینند و برای اهل آن خانه طلب مغفرت می‌کنند. کافر تاریک است، فرشته او را نمی‌بینند. خدا هم در روز قیامت آنها را نمی‌نگرد: «وَلَا يَكُلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲ «وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۳. خدا هم او را نگاه نمی‌کند،

۱. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۷.

۲. سوره‌شوری، آیه‌ی ۵.

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۴.

۴. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۷۷.

گرچه بکل شیء علیم است.

پس معلوم می‌شود همان طور که ستاره‌های آسمان روشن است و برای اهل زمین به عنوان یک موجود نورانی مطرح است؛ خانه‌هایی که در آن عبادت و اطاعت و تلاوت قرآن مطرح است، برای اهل آسمان نورانی است. اگر انسان توانست خانه و مرکز کار و محیط زیست اش را این چنین روشن کند، کم کم نیل به مقام عالی آسان می‌شود. او ایل سخت است، اما بعد که انسان راه افتاد می‌بیند حرف‌های باطل زدن او را می‌رنجاند. وقتی انسان یک سلسله مسائل عقلی و معارف و امثال ذلک را باکسانی در میان می‌گذارد، چهره‌ی اینها گرفته می‌شود، چون در ذائقه اینها تلغی است. وقتی که به آنها عادت کرد و از این کلمات لذت برد، آنگاه اگر در جمعی بنشیند که سخن از گفتن و شنیدن و خنده‌داندن است، رنج می‌برد چون انسان می‌تواند به هر نحو روح خود را تربیت کند، پس چرا انسان او را از راه خوب پرورش ندهد؟ چرا به چیزهای خوب عادت ندهد؟^۱

جابر بن عبد الله می‌گوید در تتمه سخنان رسول خدا^{علیه السلام} این جمله آمده است که فرمود: این چنین نیست که دست و پای شما آزاد باشد. هیچ کسی نیست مگر آنکه دست و پایش گره خورده و محکم بسته است و آزاد نیست؛ قدم به قدم گره خورده است. هر علاقه‌ای که انسان به غیر خدا پیدا می‌کند گره‌ای است که بر خویشتن خویش می‌زند و حزام^۲ تنگ اسب است. هر شب در ثلث آخر شب فرشته‌ای به بالین انسان می‌آید و می‌گوید: برخیز به یاد خدا باش. نماز شب نزدیک است.^۳ برخیز این بندها را باز کن؛ برخیز و این گره‌هایی را که در روز به خود بستی باز کن؛ تو باید سفر کنی. انسانی که دست و پایش بسته است نمی‌تواند سفر کند. این چنین روانیست که انسان بخوابد تا نزدیک طلوع آفتاب و بعد به زحمت نمازش را اداء بخواند. انسان را که خواه و ناخواه می‌برند، چه بهتر که خودش برود. اگر از رختخواب حرکت کرد و برخاست، یکی از این گره‌ها باز می‌شود؛ اگر برخاست و وضو گرفت و به کنار جایگاه نماز آمد و وارد نماز شد، همه این گره‌های بسته باز می‌شود. وقتی صبح می‌شود او باقره^۴ و چشم روشن صبح می‌کند.

۱. آیت‌الله جوادی آملی، عبدالله، اسرار عبادات، ص ۱۶۴-۱۶۱.

۲. «حزام» چیزی را گویند که محکم به کمر می‌بندند. حزام فردی را گویند که با اختیاط مثل کسی که کمرش را بسته است حرکت می‌کند. حزم یعنی انسان حکم خود را بینند و نلرزد و از هر آسیبی در اثر این محکم بستن مصون بماند.

۳. دیلمی، ارشاد القلوب.

۴. «قرة» یعنی خنکی. اینکه می‌گویند «قریر العین» نه یعنی چشم روشن بلکه یعنی چشمت خنک باد. انسان وقتی که گریه می‌کند و اشک می‌ریزد این اشکش دو قسم است اگر در اثر غم و اندوه اشک بریزد اشک سوزان و گرم دارد و اگر در اثر

پس معلوم می شود گرهای روز را نماز شب باز می کند. امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «ان الوصول الى الله سفر لا يدرك إلا بامتناء^۱ الليل من لم يحسن ان يمنع لم يحسن ان يعطي^۲ سیر الى الله ووصول به خدای سبحان یک مسافرتی است که مرکوب راهوار این مسافت، شب زنده داری است. مسافر وسیله می خواهد و وسیله‌ی نقلیه‌ی لقاء الله ووصول الى الله و مرکب راهواری که انسان را به لقاء الله می رساند، شب زنده داری است. شب زنده داری برای کسی که مشتاق لقاء حق باشد مرکب راهواری است^۳.

﴿شوق و نشاط اشک بریزد، اشک خنک و سرد است. «قریر» یعنی سرد، «قرة» یعنی سردی، «قریر العین» یعنی چشم اشک شوق و نشاط بریزد. انسان وقی دوستش از سفر دور آمده است مشتاقانه اشک می ریزد این اشک شوق است و اشک سرد. اگر خبر ناگوار به او برسد اشک می ریزد اشک گرم و اگر خبر لذت بخش به او برسد مسرور می شود اشک شوق می ریزد اینکه می گویند خدا چشمت را خنک کند یعنی به نشاط بررسی و اشک شوق بریزی.

۱. امتناء یعنی مطه و مرکوب.

۲. شیخ مفید، امالی، مجلس ۲۳، حدیث ۴۲؛ اصول کافی، ج ۲، باب التفکر.

۳. آیت الله جوادی آملی، عبدالله، همان، ص ۳۰۰-۳۰۱.

تهمت

دعای روز بیست و نهم

«اللَّهُمَّ غَشْنِي فِيهِ بِالرَّحْمَةِ وَ ارْزُقْنِي فِيهِ التَّوْفِيقَ وَالعِصْمَةَ وَ طَهِّرْ قَلْبِي مِنْ غَيَاهِ الشَّهَمَةِ يَا رَحِيمًا بِعِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ؛ خَدَايَا امروز سرپای وجودم را با رحمت، پوشان و توفیق [اعات و بندگی] و حفظ از گناه را روزیم کن و قلبم را از تاریکی های اتهام، پاک گردان، ای مهربان نسبت به بندگان مؤمنش».

احکام

یکی از گناهان کبیره تهمت است. تهمت آن است که درباره‌ی برادر مسلمان چیزی گفته شود که در او وجود ندارد. (توضیح المسائل آیت الله مظاہری، ص ۴۶۲، مسأله ۸۸)

اگر کسی تهمت به کسی زده باشد و او مطلع شده باشد او را راضی کند تا توبه‌ی او قبول شود و اگر مطلع نشده باشد، در توبه رضایت او شرط نیست.

ولی علاوه بر لزوم دعا و استغفار برای او باید اگر قدرت دارد رفع آن تهمت بنماید و اگر قدرت براین کار ندارد باید به واسطه تعریف او و امثال آن به اندازه ممکن جبران آن خسارت را بنماید. (همان، مسأله ۹۰)

شنیدن تهمت مانند تهمت زدن، حرام و از گناهان کبیره است و باید علاوه بر تهمت زننده از کسی که تهمت به او می‌زنند دفاع کند و اگر قدرت ندارد یا فایده ندارد باید توجه نکند و ترتیب اثر ندهد. (همان، مسأله ۹۴)

تهمت در قرآن

«وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذِنُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَذْنُ حَبِّ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذِنُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۱; از آن‌ها کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: او آدم خوش باوری است! بگو: خوش باور بودن او به نفع شماست؛ (ولی بدانید) او به خدا ایمان دارد؛ و (تنها) مؤمنان را تصدیق می‌کند و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند. و آنها که رسول خدا را آزار می‌دهند عذاب در دنایی دارند».

یکی از گناهان زبان تهمت است. و تهمت یعنی گناهی را در مقام ظن و گمان به کسی نسبت دادن که در حقیقت یکی از شاخه‌های دروغ است.

توضیح مطلب

اگر ما شخصی را در حال انجام جرم و جنایت ببینیم، می‌توانیم مطمئن شویم که او آن گناه را انجام داده است ولی حق نداریم گناه او را نزد دیگران فاش کرده و آبروی او را بریزیم، همچنین وقتی گناهی از او ندیدیم به هیچ وجه حق نداریم او را متهم کنیم. و گناهی را به او نسبت دهیم اگر چه قرائتی وجود داشته باشد، به این داستان توجه کنید:

داستان قتاده و یک مرد یهودی

در زمان رسول اکرم ﷺ مردی به نام «قتاده بن نعمان» در مدینه زرهی گران قیمت داشت و برای آن که از دستبرد درد مصون بماند آن را در کیسه‌ای که مملو از آرد بود پنهان کرد. اتفاقاً مردی بنام «طعمه بن اسرق» به خانه او رفت و چیز چشمگیری جز کیسه آرد ندید، آن را به دوش کشید و برد. چون سارق احتمال می‌داد به خانه‌اش مراجعه کنند لذا کیسه آرد را به خانه یک مرد یهودی بنام «زید بن السمین» که آشنایی قبلی با او داشت برد و از او خواهش کرد که این کیسه فعلانزد او به امانت باشد، یهودی قبول کرد و آن را در درون منزل نزدیک در ورودی گذاشت.

صاحب آرد «قتاده بن نعمان» صبح متوجه شد که کیسه آرد را برده‌اند، او برای زرهاش که در درون کیسه بود خیلی نگران و ناراحت شد و فکر می‌کرد که چه کنند؟ ناگاه پیشش بهذرات آرد افتاد، معلوم شد که کیسه سوراخ بوده و هر قدمی که سارق برداشته است ذره‌ای از آرد بر زمین ریخته است، با خود گفت: این بهترین نشانه است که بتوانم دزد خود را پیدا کنم، لذا به دنبال همان

۱. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۶۵

ذرات روانه شد تا آن که به در خانه‌ی «زید بن السمین» یهودی رسید و در خانه را کویید. وقتی که در باز شد چشمش به کیسه آرد افتاد، گفت: آیا سزاوار است که شما در این شهر در پناه اسلام زندگی کنید و دست خیانت به اموال مسلمین دراز نمائید؟! شما چرا دیشب به خانه‌ی من آمدی و کیسه‌ی آرد را دزدیدی؟ همین که یهودی خواست انکار کند گفت: آقا انکار نکن، این کیسه‌ی آرد مال من است که در اینجا گذاشتۀ‌ای.

یهودی گفت: این رامن ندزدیده‌ام، بلکه آن را شخصی به نام «طعمه» دیشب به اینجا آورد و به عنوان امانت نزد من گذاشت و رفت.

در این گیر و دار یک عده به طرفداری از «طعمه» برخاستند، و عده‌ای از یهودیان نیز به طرفداری از «زید بن السمین» برخاستند.

قتاده به محکمه‌ی رسول الله مراجعه کرد و گواهان طرفین نیز در محکمه حاضر شدند، در چنین صورتی قاضی محکمه چه کند؟ ذره‌های آرد از در خانه‌ی قتاده تا در خانه‌ی «زید بن السمین» بهترین گواه است بر بوده شدن کیسه و زره از طرف فرد یهودی، لذا خداوند متعال عنایت کرد و این آیه را فرستاد «إِنَّ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتُحَكِّمَ بَيْنَ النَّاسِ إِنَّمَا أَرَأَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَكُنُ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا»^۱؛ ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم؛ تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی؛ و از کسانی مبایش که از خائنان حمایت نمایی».

شما ببینید تمام قرائی گواهی می‌دهد بر سرقت «زید بن السمین» ولی مطلب این نبود. بنابراین چگونه می‌توان بر اساس ظن و گمان کسی را متهم کرد؟

کارد خون آلود و مرد سر بریده

مرحوم علامه‌ی مجلسی در بحار الانوار و مرحوم شیخ کلینی در فروع کافی با مختصراً اختلاف از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که: مردی را به حضور امیر المؤمنین علی علیه السلام آوردند در حالتی که او را در خرابه‌ای باکارد آمیخته به خون بالای سر مرد سر بریده‌ای که در خونش می‌غلطید دیده بودند. حضرت علی علیه السلام او فرمود: شما چه می‌گویید؟ گفت: یا امیر المؤمنین من آن مرد را در خرابه کشته‌ام، حضرت فرمود: او را زندان ببرید و مقید نمایید (بنابر روایت فروع کافی دستور داد او را بکشید) و قتی که او را برای اعدام می‌بردند مردی به سرعت آمد و گفت شتاب نکنید او را نزد امیر المؤمنین برگردانید، وقتی که نزد علی علیه السلام برگرداندند، گفت: به خدا قسم این مرد قاتل نیست بلکه من آن مرد داخل خرابه را کشته‌ام.

۱. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۰۵

حضرت به آن متهم اول فرمود: چگونه شد که بر ضرر خود گواهی دادی؟ گفت من نمی‌توانستم انکار کنم؛ زیرا تمام این‌ها علیه من گواهی داده‌اند و مرا با کارد آمیخته به خون بالای سر مردی که آمیخته به خون بود دیدند و من می‌ترسیدم که مرا بزنند لذا به ناچار بر زیان خودم گواهی دادم و اقرار به قتل کردم.

ولی اصل قضیه این است که در کنار خرابه گوسفندی کشتم، با همان کارد رفتم پشت خرابه دیدم مردی سر بریده و آخشه به خون در حال جان دادن است، با تعجب ایستاده بودم که این مردم مرا دستگیر کردند.

حضرت علی علیه السلام فرمود: این دونفر رانزد فرزندم حسن ببرید^۱ و بگویید حکم درباره‌ی این دو نفر چیست؟

وقتی آن دو رانزد حضرت امام حسن علیه السلام بردند، و جریان را شرح دادند امام مجتبی علیه السلام فرمود: به امیرالمؤمنین علی علیه السلام بگویید این دومی اگر چه قاتل است ولی یکی را از مرگ نجات داده و خدا در قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَانَتْ أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً»^۲؛ هر دو آزادند و دیه‌ی مقتول باید از بیت المال داده شود.^۳

به این حدیث امام صادق علیه السلام توجه کنید که آن بزرگوار فرمود: «إِذَا اتَّهُمُ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ اسْمَاثُ الْإِيمَانِ مِنْ قَلِيلٍ كَمَا يَنْمَثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ»^۴ هر گاه مؤمنی برادر دینی خود را تهمت زند ایمان از دلش ساییده گردد مثل نمک در آب.

چون خدا خواهد که پرده‌ی کس دزد می‌لش اندر طعنه پاکان بزد با توجه به نزدیک بودن «تهمت» و «بهتان» در اینجا اشاره‌ای کوتاه به موضوع «بهتان» می‌نماییم.

بهتان

بهتان به این معناست که انسان گناه خود را به دیگری نسبت دهد چنانچه در قرآن می‌خوانیم:

۱. این که حضرت علی علیه السلام موضوع قضاوت و حکمیت را به فرزندش واگذار می‌کند نه به آن جهت است که حضرت حکم این موضوع را نمی‌داند بلکه به جهت آن است که زمینه‌ی لازم را برای امامت امام حسن علیه السلام در میان مردم فراهم آورد.

۲. سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۳۲.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۳۱۵؛ فروع کافی، ج ۷، ص ۲۸۹.

۴. کلینی، اصول کافی، ج ۴، ص ۵۸.

«وَمَن يَكْسِبْ حَطَبَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرِمْ بِهِ بَرِيئًا فَقَدْ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا»^۱ و کسی که خطا یا گناهی مرتکب شود، سپس بی گناهی را متمم سازد، باز بهتان و گناه آشکاری بر دوش گرفته است. از روایتی که در ذیل می خوانید معلوم می شود گناهی را به بی گناه نسبت دادن «بهتان» است: عبدالرحمن بن سیابه گفت: شنیدم از امام صادق علیه السلام فرمود: «الغَيْبَةُ أَن تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنَّا الْأَمْرُ الظَّاهِرُ فِيهِ مِثْلُ الْعِدْدَةِ وَالْعَجْلَةِ فَلَا وَالْبَهْتَانُ أَن تَقُولَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ»^۲ غیبت این است که درباره‌ی برادرت بگویی آنچه را که خدا از او پرده پوشی کرده، و «بهتان» این است که درباره‌ی او بگویی آنچه در او نیست.

پرهیز از مواضع تهمت

انسان آبرومند و با شخصیت باید مراقب باشد تا بهانه‌ای به دست افراد ندهد. علی علیه السلام فرمود: «وَإِيَّاكَ وَمَوَاطِنَ النَّهَمَةِ وَالْمَجْلِسِ الْمَظْنُونَ يِه السُّوءُ قَائِمٌ قَرِينُ السُّوءِ يَعْرُجُ جَلِيسَهُ»^۳ از جایگاه تهمت و مجلسی که در معرض بدگمانی است دوری کن زیرا همتشین بدرفیق خود را فریب می دهد. «مَن عَرَضَ نَفْسَهُ لِلْنَّهَمَةِ فَلَا يَلْوَمَنَّ مَن أَسَاءَ يِه الظَّنِّ»^۴ هر کس خود را در معرض تهمت قرار دهد، کسی را که به او گمان بد برد سرزنش نکند.

حکایت

در گلستان سعدی آمده است که یکی از علمرا پرسیدند که کسی با ماهر وی در خلوت نشسته و درها بسته و رقیبان خفته و نفس، طالب و شهوت، غالب... هیچ باشد که به قوت پرهیز کاری از وی به سلامت بماند؟ گفت: اگر از مهرویان به سلامت بماند از بدگویان نماند.

فَمَن سُوءَ ظَنُّ الْمُدَعِّى لَيْسَ يَسْلَمُ	وَإِن سَلِيمَ الْأَنْسَانَ مِن سُوءَ ظَنِّهِ
لِكُنْ نَتَوَانَ زِبَانَ مَرْدَمْ بَسْتَنْ ^۵	شَابِدَ پَسْ كَارْ خَوِيشْتَنْ بَنْشِستَنْ

۱. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۱۲.

۲. کلینی، اصول کافی، ج ۴، ص ۵۳.

۳. وسائل، ج ۲، ص ۳۷.

۴. کافی، ج ۸، ص ۱۵۲.

۵. گلستان سعدی، باب پنجم، حکایت دوازدهم.

حق پیامبر و اهل بیت

دعای روز سی ام

«اللَّهُمَّ اجْعِلْ صِيامِي فِيهِ بِالشُّكْرِ وَالْقَبْلِ، عَلَىٰ مَا تَرْضَاهُ وَبِرْضَاهُ الرَّسُولُ مُحَكَّمَةً فُرُوعَةً
بِالاَصْوَلِ، بِحَقِّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَالْخَمْدُ لِلَّهِ زَبُ الْعَالَمِينَ؛ خَدِيَا! رُوزِهِ امْرُوزَ،
مَقْرُونَ بِهِ شُكْرٌ وَقَبْلٌ قَرَارٌ بَدَهُ، آنگُونَهُ کَهْ توْ مِی پَسْنَدِی وَپِیامِبرِ راضِی اَسْتَ، آنسَانَ کَهْ
فَرُوعَشْ بِالاَصْوَلِ، اسْتَوارَ بَاشَدَ، بِهِ حَقِّ سَرورِ مَانَ مُحَمَّدٌ صلواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَدُودِمَانَ پَاکِشْ، وَسِپَاسْ وَحَمْدَ،
مَخْصُوصَ خَدَای جَهَانِیانَ اَسْتَ».

احکام

- یکی از حقوق ائمه خمس است که در این زمینه چند استفتاء را ذکر می نماییم:
- س) آیا خمس را مکلف می تواند خودش مستقیماً در امور مهمه خرج نماید؟
 - ج) نمی تواند و باید اجازه بگیرد. (رساله امام خمینی ره، مسائل متفرقه، ص ۴۳۲)
 - س) آیا تصرف در مالی که خمس آن پرداخت نشده جایز است؟
 - ج) جایز نیست مگر آنکه با اجازه مرجع تقليید یا وکیل او باشد. (همان)

صلوات بر پیغمبر

- هر وقت انسان اسم مبارک حضرت رسول مانند محمد و احمد و يالقب و كنيه آن جناب را
مثل مصطفی و ابوالقاسم بگويد و يا بشنويد اگر چه در نماز باشد مستحب است صلوات
بفرستد. (رساله مراجع، ج ۱، ص ۵۷۱، مساله ۱۱۲۴)
- موقع نوشتن اسم مبارک پیامبر مستحب است صلوات را هم بنویسند و نیز بهتر است هر
وقت آن حضرت را ياد می کند صلوات بفرستند. (همان مساله ۱۱۲۵)

حق پیامبر ﷺ و دوستی با اهل بیت

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؛^۱ ای رسول خدا! بگو من از شما اجر رسالت جزاين نخواهم که محبت و موبدت را در حق خویشاوندانم منظور دارید».

پیامبر اسلام ﷺ همچون انبیای قبل از خویش، هیچ‌گونه چشم داشتی از مردم نداشت. با اینکه پس از بی‌مهری‌ها، دشمنی‌ها، تهمت‌ها، آزارها و توطنه‌ها، توانست مردم را به اسلام دعوت کند و در این راه آن چنان بر خود سخت می‌گرفت که بر او وحی شد که ما قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم تا خود را به مشقت اندازی، بلکه برای یاد آوری کسانی است که اهل خوف و خشیت باشند.^۲

ویژگی این پیامبر چنین بود که خدا درباره‌ی او فرمود: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ»^۳ پیامبری از خود شما به سویتان آمده (و در میان شما مبعوث شده) است که هرگونه ناراحتی و زیان و ضرری به شما بررسد، برای او سخت ناراحت کننده است و به شدت از رنج‌های شما رنج می‌برد و دیگر اینکه سخت به هدایت شما علاقمند است و به مؤمنان رُؤوف و مهربان است».

اما پیامبر اسلام از طرفی ماموریت الهی داشت تا «موبدت اهل بیت» خود را از مردم بخواهد در حالی که این «درخواست پاداش از مردم» جزء و بلکه «رکن رسالت و ماموریت» اوست! «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسْنَةً تَرَدْ لَهُ فِيهَا حُسْنَا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ؛^۴ بگو من از شما اجر رسالت جزاين نخواهم که موبدت و محبت مراد حق خویشاوندانم منظور دارید و هر که کار نیکو انجام دهد، ما بر نیکویی اش بیفزاییم که خدا آمرزنه و پذیرنده شکر بندهان است».

این پاداش که همانا «موبدت اهل بیت» است نه فقط حدیث نبوی یا حتی قدسی، بلکه در «متن وحی» و بخش تکمیلی آخرین و کامل ترین دین است و رسالت بدون درخواست موبدت، ماموریتی ناتمام است، چراکه اصل «امامت» در بستر موبدت اهل بیت می‌روید و این، نه خواسته‌ی پیامبر ﷺ بلکه خواسته‌ی خدای سبحان و یکی از مهم‌ترین تکالیف دینی - سیاسی مردم مسلمان و مؤمن است.

۱. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳

۲. سوره‌ی طه، آیات ۱-۳

۳. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۸

۴. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳

اما این توصیه‌ی «وحیانی» و الهی، پاداش رسالت آخرین پیامبر نیست، چراکه هرگز مردم در چنین شأن و مقامی نبوده‌اند که پاداشی در خور انبیای عظام الهی بدهند و شأن والای پیامبران نیز، بسی عظیم‌تر بود از اینکه جز خدا از کس دیگری مطالبه‌ی اجر و مُزد کنند.

اما از آنجاکه ممکن بود مردم گمان کنند که این درخواست، براساس عواطف شخصی و خانوادگی پیامبر ﷺ است، آیاتی دیگر این توهمندان را دفع می‌کنند و داوری‌های نابجا را پاسخ می‌دهند.

خدای سبحان می‌فرماید: «قُلْ مَا سأّلَكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۱ یعنی بگو آنچه من از شما مزدرسالت خواستم، آن هم برای شما می‌باشد. (بهره و برکات آن به خودتان باز می‌گردد) پاداش رسالت من، تنها بر خداست و بس و او بر هر چیز دانا و آگاه است». و نیز در سوره‌ای دیگر به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيْ رَبِّهِ سَبِيلًا»^۲ ای رسول! بگو: من از شما امتحن، مزدرسالت نمی‌خواهم. اجر من همین بس، که هر که بخواهد راه خدای خود پیش گیرد».

در «تفسیر مجتمع البیان» شأن نزول آیات بیست و سوم تا بیست و ششم سوره‌ی شوری نقل شده است که حاصل آن چنین است: هنگامی که پیامبر ﷺ وارد مدینه شد و پایه‌های اسلام محکم گردید، انصار گفتند: ما خدمت رسول خدا ﷺ می‌رسیم و عرض می‌کنیم که اگر مشکلات مالی پیدا شد، اموال ما بدون هیچ‌گونه قید و شرطی در اختیار تو قرار دارد؛ هنگامی که این سخن را خدمتش عرض کردند، آیه‌ی «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا...»، نازل شد و پیامبر ﷺ بر آن‌ها تلاوت کرد؛ سپس فرمود: نزدیکان مرا پس از من دوست بدارید. آن‌ها با خوشحالی و رضای خاطر از محضرش بیرون آمدند.^۳

روایات فراوانی در منابع اهل سنت و شیعه از شخص پیامبر ﷺ نقل شده که نشان می‌دهد منظور از «قربی» اهل بیت و نزدیکان و خاصان پیامبرند، به عنوان نمونه فقط به دو مورد اشاره می‌کنیم:

۱- «احمد» در فضائل الصحابة باسند خود از سعید بن جبیر از عامر چنین نقل می‌کند: «لما نزلت «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا المَوْدَةُ فِي الْقُربَى» قالوا: يا رسول الله! من قرابتك؟ من هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: على و فاطمه و ابنها مريم و قالها ثلاثاً؛ هنگامی که آیه‌ی «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ

۱. سوره‌ی سباء، آیه‌ی ۴۷.

۲. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۵۷.

۳. تفسیر نونه، ج ۲۰، ص ۴۰۲.

عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى^۱» نازل شد، اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا! خویشاوندان تو که موذت آنها بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند آن دو، این سخن را سه بار تکرار فرمود.^۲

۲- در «مستدرک الصحیحین» از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل شده که وقتی امیر مؤمنان علی علیه السلام به شهادت رسید، حسن بن علی علیه السلام در میان مردم خطبه خواند که بخشی از آن این بود: «انا من اهل البيت الذين افترض الله موذتهم على كل مسلم فقال تبارك و تعالى لنبيه علیه السلام: «قُلْ لَا أَشَأْكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَتَرَفَّ حَسَنَةً نَزِدُهُ فِيهَا حُسْنًا، فاقتراض الحسنة موذتنا اهل البيت؛ من از خاندانی هستم که خداوند موذت آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده است، و به پیامبرش فرموده: قل لا استلکم... منظور خداوند از «اكتساب حسنة» موذت ما اهل بیت است.^۳

هر که را دیدی زکوثر سرخ رو
او محمد خوست، با او گیر خو
هر که را دیدی زکوثر خشک لب
دشمنش می دار همچون مرگ و تب
اطاعت: «أطِيعُوا اللَّهَ وَأطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۴ اطاعت کنید فرمان خدا و پیامبر خدا و
اولو الامر [=اوصیای پیامبر =].^۵

در منابع اسلامی نیز احادیثی وارد شده که تفسیر «اولو الامر» را به امامان اهل بیت علیهم السلام تأیید می کند از جمله:

۱- مفسر مشهور اسلامی ابو حیان اندلسی مغربی (متوفی سال ۷۵۶) در تفسیر «البحر المحيط» می نویسد که این آید در حق علی علیه السلام و ائمه اهل بیت علیهم السلام نازل گردیده است.^۶

۲- دانشمند اهل تسنن ابوبکر بن مؤمن الشیرازی در رساله ای اعتقاد (طبق نقل مناقب کاشی) از ابن عباس نقل می کند که آیدی فوق درباره علی علیه السلام نازل شد، هنگامی که پیامبر علیه السلام او را (هنگام عزیمت به غزوه تبوک) در مدینه به جای خود گذاشت، علی علیه السلام عرض کرد: ای پیامبر! آیا مرا همانند زنان و کودکان در شهر قرار می دهی؟ پیامبر علیه السلام فرمود:

«أَمَا تَرَضِيَ أَنْ تَكُونَ مِنْيَ يَمْنَزِّهُ هَارُونَ مِنْ مُوسَى حِينَ قَالَ أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَاصْلَحْ فَقَالَ عَزَّوَ جَلَّ (وَأُولَئِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛^۷ آیا دوست نداری نسبت به من همانند هارون (برادر موسی) نسبت به موسی علیه السلام

۱. احقاق الحق، جلد ۳، ص ۲، به نقل از مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۱۰-۴۱۱.

۲. مستدرک الصحیحین، ج ۳ ص ۱۷۲ به نقل از مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۱۰-۴۱۱.

۳. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

۴. بحر المحيط، ج ۳ چاپ مصر، ص ۲۷۸، به نقل از مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۴۸۹.

۵. احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۲۵ به نقل از مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۴۸۹.

بوده باشی، آن زمانی که موسی به او گفت: در میان بنی اسرائیل جانشین من باش و اصلاح کن، سپس خداوند عزوجل فرمود: «أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ».

۳- شیخ سلیمان حنفی قندوزی که از دانشمندان معروف اهل تسنن است در کتاب «ینابیع المودة» از کتاب «مناقب» از «سلیمان بن قیس هلالی» نقل می‌کند که روزی مردی به خدمت علی علیه السلام آمد و پرسید: کمترین چیزی که انسان در پرتو آن جزو و مؤمنان خواهد شد چه چیز است؟ و نیز کمترین چیزی که با آن جزو کافران و یا گمراهان می‌گردد کدام است؟ امام علیه السلام فرمود: اما کمترین چیزی که انسان به سبب آن در زمره‌ی گمراهان در می‌آید این است که حجت و نماینده‌ی خدا و شاهد و گواه او را که اطاعت و ولایت او لازم است نشناسد. آن مرد گفت: یا امیر المؤمنین! آنها را برای من معرفی کن.

علی علیه السلام فرمود: همانها که خداوند در ردیف خود و پیامبر علیه السلام قرار داده و فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيقُوا اللَّهَ وَأَطِيقُوا الرَّسُولَ وَأَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ». آن مرد گفت: فدایت شوم باز هم روشن تر بفرما.

علی علیه السلام فرمود: همانایی که رسول خدا در موارد مختلف و در خطبه‌ی روز آخر عمرش از آنها یاد کرده و فرمود:

«إِنِّي تَرَكْتُ فِيْكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضُلُّوا بَعْدِي إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛^۱ مِنْ در میان شما دو چیز به یادگار گذاشتیم که اگر به آنها تمسک جویید، هرگز بعد از من گمراه نخواهد شد، کتاب خدا و خاندانم».

هر که او بسی مرشدی در راه شد	او ز غولان، گمره و در چاه شد
چون نباشد سایه‌ی پیر ای فضول	پس ترا سرگشته دارد بانگ غول
«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُشْوَةٌ حَسَنَةٌ»؛ ^۲ رسول خدا، برترین الگو برای شماست».	
برای شما در زندگی رسول خدا <small>علیه السلام</small> و عملکرد او (در میدان احزاب) سرمشق نیکویی بود،	
برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند». «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُشْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا».	

بهترین الگو، برای شما تنها در این میدان که در تمام زندگی، شخص پیامبر علیه السلام است، روحیات عالی او، استقامت و شکیباتی او، هوشیاری و درایت و اخلاص و توجه به خدا و تسلط

۱. ینابیع المودة، چاپ اسلامبول، ص ۱۱۶، به نقل از مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۸۹ - ۴۹۰.

۲. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

او بر حادث، و زانو نزدن در برابر سختی‌ها و مشکلات، هر کدام می‌تواند الگو و سرمشقی برای همه‌ی مسلمین باشد.

این ناخدای بزرگ به هنگامی که سفینه‌اش گرفتار سخت‌ترین طوفان‌ها می‌شود کمترین ضعف و سستی و دستپاچگی به خود راه نمی‌دهد، او هم ناخداست هم لنگر مطمئن این کشتی، هم چراغ هدایت است، هم مایه‌ی آرامش و راحت روح و جان سرنشینان.

شمراه دیگر مؤمنان، کلنگ به دست می‌گیرد، خندق می‌کند، بایبل جمع آوری کرده و با ظرف از خندق بیرون می‌برد، برای حفظ روحیه و خونسردی یارانش با آنها مزاح می‌کند، و برای گرم کردن دل و جان آنها را به خواندن اشعار حماسی تشویق می‌نماید، مرتبًا آنان را به یاد خدا می‌اندازد و به آینده‌ی درخشان و فتوحات بزرگ نوید می‌دهد.

از توطئه‌ی منافقان بر حذر می‌دارد و هوشیاری لازم را به آنها می‌دهد.

از آرایش جنگی صحیح و انتخاب بهترین روش‌های نظامی لحظه‌ای غافل نمی‌ماند، و در عین حال از راه‌های مختلف برای ایجاد شکاف در میان صفوف دشمن از پای نمی‌نشیند.

آری او بهترین مقندا و اسوه‌ی مؤمنان در این میدان و در همه‌ی میدان‌ها است.

«اسوه» (بر وزن عروه) در اصل به معنی آن حالتی است که انسان به هنگام پیروی از دیگری به خود می‌گیرد و به تعبیر دیگر؛ همان «تأسی کردن» و «اقتدا نمودن» است، بنابراین معنی مصدری دارد، نه معنی وصفی، و جمله «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» مفهومش این است که پیامبر ﷺ برای شما الگوی خوبی است، می‌توانید با اقتدا کردن به او خطوط خود را اصلاح و در مسیر «صراط مستقیم» قرار گیرید.

ج. لب اینکه: قرآن در آیه‌ی فوق این اسوه‌ی حسنہ را مخصوص کسانی می‌داند که دارای سه ویژگی هستند، امید به الله و امید به روز قیامت دارند و خدارا بسیار یاد می‌کنند.

در حقیقت ایمان به مبدع و معاد انگیزه‌ی این حرکت است، و ذکر خداوند تداوم بخش آن، زیرا بدون شک کسی که از چنین ایمانی قلیش سرشار نباشد، قادر به قدم‌گذاشتن در جای قدم‌های پیامبر نیست و در ادامه‌ی این راه نیز اگر پیوسته ذکر خداوند و شیاطین را از خود نراند، قادر به ادامه‌ی تأسی و اقتدا نخواهد بود.

این نکته نیز قابل توجه است که علی ﷺ با آن شهامت و شجاعتش در همه‌ی میدان‌های جنگ که یک نمونه‌ی زنده‌ی آن غزوه‌ی احزاب است، در سخنی که در نهج البلاغه از آن حضرت نقل می‌فرماید: «کنا اذا احرم الپأْس اتقينا برسول الله ﷺ فلم يكن احد منا اقرب الى العدو

منه؛^۱ هرگاه آتش جنگ، سخت شعله ور می‌شد ما به رسول الله پناه می‌بردیم و هیچیک از ما به دشمن نزدیک‌تر از او نبود.

حفظ احترام: «إِنَّ الَّذِينَ يَعْصُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبُهُمْ لِتَتَّقُوا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ»؛^۲ آنان که نزد رسول خدا (برای احترام او) به صدای آرام و آهسته سخن گویند آنها هستند که در حقیقت، خدا دل‌هایشان را برای مقام رفع تقوی آزموده و آمرزش و اجر عظیم نصیب فرموده است.

پس از دستور مسلمانان به اینکه در حضور رسول خدا عليه السلام صدای خود بلند نکرده و در برابر او با صدای بلند سخن نگویند و با او مانند یکی از خودشان برخورد ننمایند، در این آیه برای تأکید بیشتر روی این موضوع، پاداش کسانی را که به این دستور الهی عمل می‌کنند، و انضباط و ادب را در برابر پیامبر عليه السلام رعایت می‌نمایند، چنین بیان می‌فرماید: «آنها که صدای خود را نزد رسول خدا فرمی‌کشند، کسانی هستند که خداوند قلب‌هایشان را برای تقوی خالص و گسترده ساخته و برای آنها آمرزش و پاداش عظیمی است» «إِنَّ الَّذِينَ يَعْصُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبُهُمْ لِتَتَّقُوا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ»^۳

«یغضون» از ماده‌ی «غض» بروزن «حط» به معنی کم کردن و کوتاه نمودن نگاه یا صدا است، و نقطه‌ی مقابل آن خیره نگاه کردن، و صدای را بلند نمودن است.

«امتحن» از ماده‌ی «امتحان» در اصل به معنی ذوب کردن طلا و گرفتن ناخالصی آن است، و گاه به معنی «گستردن چرم» نیز آمده، ولی بعداً در معنی آزمایش به کار رفته است، مانند آیه‌ی مورد بحث، آزمایشی که نتیجه‌ی آن، خلوص قلب و گستردن‌گی آن برای پذیرش تقوی است. قابل توجه اینکه: در آیه‌ی قبل تعبیر به «نبی» شده، و در اینجا تعبیر به «رسول الله»، و هر دو گویا اشاره به این نکته است که پیامبر عليه السلام از خود چیزی ندارد، او فرستاده‌ی خدا و پیام آور او است، اسائمه‌ی ادب در برابر او اسائمه‌ی ادب نسبت به خدا است، و رعایت ادب نسبت به او رعایت ادب نسبت به خداوند است.

ضمناً تعبیر «مغفرت» به صورت نکره، برای تعظیم و اهمیت است، یعنی خداوند آمرزش

۱. نهج البلاغه کلمات قصار. به نقل از مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۴۳ - ۲۲۱.

۲. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۲.

۳. «لام» در «لتلقوی» در حقیقت «لام غلت» است نه «لام علت»، یعنی قلوب آنها را خالص و آماده برای پذیرش تقوی می‌نماید، چرا که اگر قلب خالص نشود و از آلودگی‌ها پاک نگردد، تقوای حقیقی در آن جایگزین نمی‌شود. (مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۳۹ - ۱۴۰).

کامل و بزرگ نصیبیشان می‌کند، و بعد از پاک شدن از گناه اجر عظیم به آنها عنایت می‌فرماید، زیرا نخست شستشوی از گناه مطرح است، سپس بهره‌مندی از پاداش عظیم الهی.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلَيْهِ»^۱ ای کسانیکه بخدا ایمان آورده‌اید (در هیچگاه) بر خدا و رسول تقدیم مجوئید از خدا بترسید (نافرمانی نکنید) که خدا به گفتار شما دانا و شنواست.»

در این آیه که در آغاز سوره قرار گرفته، به دو قسمت از دستورات اخلاقی اشاره شده است: نخست تقدیم نیافتن بر خدا و پیامبر ﷺ، و دیگری در محضر پیامبر ﷺ سر و صدا و غوغای راه نینداختن.

می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید چیزی را در برابر خدا و رسولش مقدم نشمرید، و تقوای الهی پیشه کنید، که خداوند شنوا و داناست» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلَيْهِ).

منظور از مقدم نداشتن چیزی در برابر خدا و پیامبر ﷺ پیشی نگرفتن بر آنها در کارها، و ترک عجله و شتاب در مقابل دستور خدا و پیامبر ﷺ است.

گرچه بعضی از مفسران خواسته‌اند مفهوم آیه را محدود کنند، و آن را منحصر به انجام عبادات قبل از وقت، یا سخن گفتن قبل از سخن پیامبر ﷺ و امثال آن بدانند، ولی روشن است که آیه، مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد و هر گونه پیشی گرفتن را در هر برنامه‌ای شامل می‌شود.^۲ مسئولیت انصباط «رهروان» در برابر «رهبران» آن هم یک رهبر بزرگ الهی ایجاب می‌کند که در هیچ کار، و هیچ سخن و برنامه، بر آنها پیشی نگیرند، و شتاب و عجله نکنند.

البته این بدان معنا نیست که اگر پیشنهاد یا مشورتی دارند در اختیار رهبر الهی نگذارند، بلکه منظور جلو افتادن و تصمیم گرفتن و انجام دادن پیش از تصویب آنها است.

نکته

باید اعتراف کرد حق بزرگی که رسول مکرم اسلام ﷺ بر تمام انسان‌ها عmmoً و بر ما مسلمانان خصوصاً دارد، هیچگاه ادا نمی‌شود؛ چراکه براساس آیه‌ی شریفه‌ی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

۱. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱.

۲. «لا تقدموا» به صورت فعل متعدی است، و مفعول آن محدود است، و در تقدیر چنین می‌باشد «لا تقدموا امرًا بین يدى الله و رسوله» بعضی نیز احتمال داده‌اند که این فعل در اینجا به معنی فعل لازم باشد، و مفهوم آن «لا تقدموا بین يدى الله...» است، گرچه این دو تفسیر از نظر اصول ادبی متفاوت است، ولی از نظر معنا و نتیجه تفاوتی ندارد، و به هر حال منظور این است که در هیچ چیز بر خدا و پیامبر ﷺ پیشی نگیرند.

اَسْتَحِيُّوَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِ إِذَا دَعَاهُمْ لِمَا يُحِبِّيْكُمْ...؛^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شمارا به سوی چیزی می‌خواند که شمارا حیات می‌بخشد»، رسول خدا عليه السلام بر ما دارای حق حیات و زندگی معنوی - که بر حیات مادی بسی شرافت دارد - است، و این حق جبران شدنی نیست.

حقوق ائمه عليهم السلام بر مردم

حرف شنوار

که تو نوح ثانی ای مصطفی
باش کشتیبان در این بحر صفا
نیست اینجا چاره جز کشتنی نوح
آشنا هیچ است اندر بحر روح
امام علی عليه السلام فرمود: «حق علی الامام ان یحکم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَأَنْ يُؤْدِي الْأَمَانَةَ فَإِذَا فَعَلَ فَقَعَ عَلَى
النَّاسِ أَنْ يَسْمَعُوا إِلَهُ وَأَنْ يُطِيعُوا، وَأَنْ يُجْبِيَا إِذَا دَعَوْا»^۲ بر امام است که به آنچه خدا نازل کرده حکم برآند
و امانت الهی را ادا کند وقتی اینگونه شد بر مردم است که حرف او را بشنوند و اطاعتاش نمایند و به
نداش پاسخ دهند».

محبت اهل بیت رسول صلواته علاوه بر «طريقیت» دارای «موضوعیت» نیز می‌باشد!
حقیقتی که از نظر ما طائفه‌ی شیعی امامیه قطعیت دارد و جای هیچ گونه ابهامی نیست، این
حقیقت است که تنها راه به دست آوردن احکام خدا و پی بردن به مقررات شرع مقدس اسلام پس
از رسول الله اعظم صلواته بر اساس تنصیص و تصریح خود آن حضرت، رجوع به عترت طاهره و
أهل بیت اطهار عليهم السلام است.

در روایت مشهور و متواتر «ثقلین» که متفق علیه بین الفرقین از شیعه و سنتی است، آن امناء
و حی خدا، عدیل لازم الاقتران کتاب خدا، نشان داده شده‌اند؛ و انحراف از هدایات آن هادیان الى
الحق، جز ضلالت و گمراهی و مآلًا جز شقاوت و حیرانی ابدی نتیجه‌ای نخواهد داشت.
ولذا اجر رسالت رسول الله صلواته ارائه شده است، در حد وسیله‌ای خواهد بود برای راه یابی
به من شریعت حقه، و آکاهی از مقررات الهیه: چنانکه قران کریم، یک جا، می‌فرماید: «فَلْ لا
أَشَأْلُكُمْ عَلَيْهِ أَبْخَرًا إِلَّا حَمَدَةٌ فِي الْقُرْبَى»؛^۳ بگو (ای رسول مکرم) من هیچ پاداشی از شما بر رسالت مطالبه

۱. سوره‌ی انتقال، آیه‌ی ۲۴.

۲. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۳.

۳. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم».

و جای دیگر می‌فرماید: «فُلْ مَا أَشَّالُكُمْ عَنِيهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا^۱; بگو من در برابر ابلاغ رسالت خویش هیچ گونه پاداشی از شمانمی طلبم، مگر اینکه کسی بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند».

آری، از این نظر، موذت آل بیت رسول ﷺ - به اصطلاح - حیثیت «طريقیت» به خود گرفته، و راه نیل به حقایق اصیل دین خواهد بود.

و اما از نظر دیگر و از دیدگاه خاص جدایگانه‌ای که از خلال بیانات رسول اکرم ﷺ مبین گشته، و همچون روز روشن در چشم انداز قلب و جان ما قرار گرفته است، مسأله‌ی موذت سید و یعسوب آنان امام امیر المؤمنین علیهم السلام در حد ذات خود، با صرف نظر از حیث «هدایت» و راهنمایی به حقایق دین، و همچنین باقطع نظر از مسأله‌ی «اتباع» و پیروی از اعمال و اقوال آن اسوه‌های مؤمنین، خود «محبت» به آن مقربان درگاه خدا، در حد نفس خود، دارای ارزش و اعتبار فوق العاده عظیم می‌باشد.

و مستقلان نورانیت و صفا و لطفتی عجیب به قلب می‌بخشد، به مراتب بیش از آن نورانیتی که از ناحیه‌ی بسیاری از عبادات، در دل حاصل می‌شود.

و این، برای آن است که محبت علی و آل اطهار علیهم السلام عبادت قلب است، و به تعبیر بعضی روایات، افضل عبادات است! ولذا اهمیت آن نسبت به سایر عبادات، در حد اهمیت «قلب» است نسبت به سایر اعضاء و جوارح انسان!

پس بنابراین نظر، محبت به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام علاوه بر جنبه‌ی «طريقیت» دارای «موضوعیت» نیز می‌باشد.

و هیچ گونه منافاتی نیست در اینکه چیزی علاوه بر اینکه وسیله‌ی رسیدن به یک مطلب ارجمندی می‌باشد، خودش نیز دارای ارزش و شرافت خاصی در حد ارزش و شرافت ذی المقدمه‌اش باشد.

محبت اهل بیت ﷺ در روایات

قال أبو عبد الله علیهم السلام: «إن فوق كل عبادة عبادة و حبنا أهل البيت أفضل عبادة؛^۲ امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۵۷.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۹۱.

بالاتر از هر عبادتی، عبادتی هست؛ و محبت ما - اهل بیت - برترین عبادات است». قال جعفر بن محمد عليه السلام: «حب علی عبادة وأفضل العبادة ما كتمت^۱؛ عشق به علی عليه السلام عبادت است و برترین عبادت، آن است که کتمان شود و آشکار نباشد».

عن موسی بن جعفر عن أبيه عن جده: عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلوات الله عليه وسلم: «إِنَّمَا أَرْجُو لِأَرْجُو لِأَمْتَي فِي حُبِّ عَلِيٍّ كَمَا أَرْجُو فِي قُولِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ^۲؛ امام کاظم عليه السلام با واسطه‌ی آباء کرامش عليه السلام از رسول خدا صلوات الله عليه وسلم نقل فرموده است که فرمود: حقیقت آنکه من برای نجات امتم به حب علی همان گونه دلگرم و امیدوارم که به کلمه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» و عقیده‌ی توحید دلگرم و امیدوارم».

يعنى محبت علی عليه السلام همانند عقیده‌ی توحید، رکن اسلام و جوهر ایمان و رمز نجات است؛ و فاقد آن، همچون فاقد اعتقاد به توحید، دور از اسلام و عاری از ایمان و محکوم به هلاک است. قال رسول الله صلوات الله عليه وسلم: «حب علی نعمه، و اتباعه فضیله^۳؛ حب علی، نعمت است؛ و پیروی از او، فضیلت است».

يعنى: دوستی علی عليه السلام در حد نفس خود دارای ارزش و اعتبار عظیم است؛ و البته پیروی از او، مزیت و کمال دیگری است برای نفس آدمی، و درجه‌ی برتری است از معرفت به حق علی عليه السلام.

عن عبدالله بن مسعود، قال:
كُنْتَ مَعَ النَّبِيِّ صلوات الله عليه وسلم فِي بَعْضِ اسْفَارِهِ، اذْهَبْنَا إِلَى أَعْرَابٍ بِصَوْتِ جَهُورٍ صلوات الله عليه وسلم فَقَالَ: يَا مُحَمَّدًا! فَقَالَ لَهُ
النَّبِيُّ صلوات الله عليه وسلم: مَا تَشَاءُ؟

فَقَالَ: الْمَرءُ يَحْبُّ الْقَوْمَ وَلَا يَعْمَلُ بِاعْمَالِهِمْ!
فَقَالَ النَّبِيُّ صلوات الله عليه وسلم: الْمَرءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ...^۴

در یکی از سفرها در خدمت پیامبر اکرم صلوات الله عليه وسلم بودیم. مردی بادیه نشین از دور به صدایی بلند، آواز داد: ای محمد صلوات الله عليه وسلم!

پیامبر اکرم صلوات الله عليه وسلم فرمود: چه می خواهی؟
گفت: کسی، قومی را دوست می دارد، ولی در «عمل» پیروی از آنها نمی کند (در روز جزاچه وضعی خواهد داشت)؟

۱. الامام علی بن ابی طالب، تألیف آقای رحمانی همدانی، ص ۱۳۹، نقل از تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۵۱.

۲. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۳۹، ص ۲۴۹.

۳. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۳۹، ص ۲۴۹.

۴. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۲۷، ص ۱۰۲.

رسول اکرم ﷺ فرمود: انسان، با همان کس خواهد بود که دوستش دارد». این بیان نیز، ارزش اصل محبت را نشان می‌دهد که با قطع نظر از مسأله‌ی «اتباع در عمل» راه مستقلی است برای نیل به فیض مصاحت با محظوظ!

قال أَبُو جَعْفَرٍ عَلِيًّا: «وَاللَّهِ أَوْ أَحَبَّنَا حَجَرٌ حَسَرَةُ اللَّهِ مَعَنَا وَهَلِ الدِّينُ إِلَّا لِلْحُبُّ؛ امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، اگر سنگی هم ما را دوست بدارد، خدا او را با ما محشور می‌کند! و آیا (حقیقت) دین، جز محبت، چیز دیگری هم هست!؟»

قال رسول الله ﷺ: «ما من عبد ولا أمة يموت وفي قلبه مثقال حبة خردل من حب علي بن أبي طالب ﷺ إلا أدخله الله عز وجل الجنة»^۲ هیچ بندهای از مرد و زن نیست که بمیرید در حالی که به قدرت سنگینی دانه‌ی خردل از محبت علی ﷺ در دلش باشد، مگر اینکه خداوند عزو جل، او را به بهشت داخل می‌کند».

عن أبي جعفر عن أبيه ع قال: قال النبي ﷺ لعلي ع: «ما ثبت حبك في قلب امرئ مؤمن فولت به قدم على الصراط إلا ثبتت له قدم حتى يدخله الله بحبك الجنّة»^۳ يا على! محبت تو در دل هیچ فرد با ایمانی مستقر نمی‌شود، مگر اینکه هر گاه از او قدمی بر صراط بلغود، قدم دیگر ش ثابت می‌ماند؛ تا آنکه سرانجام، او را خداوند به سبب محبت تو، داخل بهشتش می‌نماید».

قال النبي ﷺ: «الا و من أحب عليا و تولاه كتب الله له براءة من النار و جوازا على الصراط و أمانا من العذاب»^۴ هان، هر که علی را دوست بدارد، و ولایت او را بپذیرد خداوند برای او منتشر و فرمان رهایی از آتش و عبور بر صراط و اینمی از عذاب می‌نویسد».

عن ابن عباس، قال: قال رسول الله ﷺ: «حب علي بن ابي طالب ع يحرق الذنوب، كما تحرق النار الخطيب»^۵ ابن عباس از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که فرمود: دوستی و محبت علی ابن ابی طالب ﷺ گناهان را می‌سوزاند، آنگونه که آتش هیزم را می‌سوزاند».

قال النبي ﷺ: «حب علي بن ابی طالب حسنة لا تضر معها سيئة، وبغضه سيئة لا تنفع معها حسنة»^۶ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: محبت علی بن ابی طالب، حسنی‌ای است که با وجود آن، هیچ گناهی زیان نمی‌رساند؛ و دشمنی با او، گناهی است که با وجود آن، هیچ حسنی‌ای سود نمی‌بخشد».

۱. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۲۷، ص ۹۵.

۲. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۳۹، ص ۲۴۶.

۳. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۳۹، ص ۳۰۵.

۴. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۳۹، ص ۲۷۸.

۵. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۳۹، ص ۲۶۶.

۶. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۳۹، ص ۲۴۸.

زمختری که از مشاهیر علمای سنی و صاحب تفسیر «الکشاف» است، در تفسیر آیه‌ی بیست و سوم، از سوره‌ی شوری «قُلْ لَا أَشْأْلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُربَى»؛ حدیث مشهور «من مات علی حب آل محمد...» را -که حاوی مطالب بسیار بلند و نورانی و سودمند است- نقل کرده است که به علت طولانی شدن این مقاله از ذکر آن خودداری شد، و مجلسی در بحوار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۶۶، حدیث ۴۰، آن را نقل کرده است.

قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَخَلَقَ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ أَنَا أَصْلُهَا وَعَلِيٌّ فَرْعَاهَا وَفَاطِمَةَ لَقَاهَا وَالْحَسِينَ ثَمَارَهَا وَأَشْيَاعُنَا أَوْرَاقُهَا فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغَصَنِنَا مِنْ أَغْصَانَهَا نَجَا وَمَنْ زَاغَ عَنْهَا هُوَ مَوْتٌ؛ خَدَاؤنِد، ابْنِي رَا از درختان مختلفی آفرید؛ ولی من و علی را از درخت واحدی. من اصل و ریشه‌ی آن درختم، و علی شاخه‌ی آن؛ فاطمه سبب و مایه‌ی باروری آن درخت است، و حسن و حسین میوه‌های آن و شیعیان ما برگ‌های آنند، حال، هر کس به شاخه‌ای از شاخه‌های آن در آویزد، رستگار شود؛ و هر کس از آن به کجی گراید، هلاک گردد».

«وَلَوْ أَنْ عَبْدَ اللَّهِ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ أَلْفُ عَامٍ ثُمَّ أَلْفُ عَامٍ ثُمَّ أَلْفُ عَامٍ حَتَّى يَصِيرَ كَالْشَّنَّالِيَّ ثُمَّ لَمْ يَدْرِكْ مَحْبِتَنَا أَكْبَهُ اللَّهَ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ ثُمَّ تَلَّا (قُلْ لَا أَشْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُربَى)؛^۱ وَإِنْ كُسِيَ خَدَارَ دَرْ مِيَانْ صَفَا وَمَرْوَة، هَزَارَ سَالٍ، وَسَبْسَ هَزَارَ سَالٍ، وَازْ آنْ پَسْ هَزَارَ سَالٍ، عَبَادَتْ كَنْدَ تَاهَمْچَونْ مشَکَ كَهْنَهْ شَوَّد، ولی مَحْبِتْ ما رَانْدَاشْتَهْ باشَد، خَدَاؤنِد او رَابَهْ صَوْرَتْ در آتش می افکنَد؛ سَبْسَ این آیه را تَلَوَّتْ فَرَمَوْد (قُلْ لَا أَشْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُربَى) یعنی: بگو، من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم».

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ظَاهِرٌ: إِنَّ حَبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لِيُحْكِمَ الذُّنُوبَ عَنِ الْعِبَادِ كَمَا تَحْكِمُ الرِّيحُ الشَّدِيدَةُ الْوَرْقَعَ عَنِ الشَّجَرِ؛^۲ اِمَامْ صَادِقْ ظَاهِرٌ فَرَمَوْد: مَحْبِتْ ما - خَانَدَانْ رَسُولْ - گَنَاهَانْ رَا از بَنْدَگَانْ می ریزَد، آنگونَه که باد تند، برگ را از درخت می‌ریزد.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ظَاهِرٌ قَالَ: مَنْ احْبَنَا وَلَقَنَ اللَّهُ وَعَلَيْهِ مِثْلُ زَبَدِ الْبَحْرِ ذُنُوبًا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ أَنْ يَغْفِرَ لَهُ؛^۳ اِمَامْ صَادِقْ ظَاهِرٌ فَرَمَوْد: هر کس ما را دوست بدارد، و خدا را دیدار کند در حالی که به قدر کف دریا، دارای گناه باشد، بر خدا حق است که او را بیامرزد».

عن الرضا ظاهر قال: قال رسول الله ﷺ:

«حَبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَكْفُرُ الذُّنُوبَ وَيَضَعِفُ الْحَسَنَاتِ وَإِنَّ اللَّهَ لِيَتَحَمَّلَ عَنِّنْ مَحْبَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَا عَلَيْهِ

۱. تفسیر مجتمع البیان، دیل آیه‌ی ۲۳، سوره‌ی شوری.

۲. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۲۷، ص ۷۷.

۳. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۲۷، ص ۱۲۱.

من مظالم العباد إلا ما كان منهم على إضرار و ظلم للمؤمنين فيقول للسيئات كوني حسنات؛^۱ امام رضا^ع از رسول خدا^{علیه السلام} نقل فرموده‌اند که آن حضرت فرمود: محبت ما - اهل بیت - (خاندان رسالت)، گناهان را می‌پوشاند و حسنات را مُضاعف (دو چندان) می‌سازد. و خداوند تعالی از جانب دوستان ما - اهل بیت - آنچه را که بر ذمّه آنها هست از مظالم بندگان به عهده می‌گیرد - به استثناء اعمالی که به عنوان ستم و اضرار بر مؤمنین انجام شده باشد - آنگاه به گناهان می‌گوید: تبدیل به حسنات شوید». قال جعفر بن محمد^ع: «من أحبنا وأحب محبنا لغرض دنيا يصيّبها منه و عادي عدونا لا إحنة كانت بيته و بيته ثم جاء يوم القيمة و عليه من الذنوب مثل رمل عالج وزيد البحر غفر الله تعالى له؛^۲ امام جعفر بن محمد صادق^ع فرمود: هر کس ما را و دوستدار ما را، دوست بدارد، نه برای اینکه از این راه، به بهره‌های دنیوی برسدا و با دشمن ما دشمنی کند، نه به خاطر کینه‌ای که (از جهات شخصی و دنیوی) نسبت به او در دل دارد(بلکه حبّ و بغضش صرفاً برای خدا باشد) آنگاه این چنین فردی در روز قیامت، در حالی که به قدر شن‌های متراکم صحرا و کف دریا دارای گناه باشد وارد محشر شود، خداوند تعالی او را می‌آمرزد».

۱. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۶۸، ص ۱۰۰.

۲. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۲۷، ص ۱۰۶.

غريب تاریخ

اشاره:

نوشتار حاضر، اعترافاتی است از ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود بر نهج البلاغه مولی امیرالمؤمنین علی^{علیہ السلام}، که بدون هر گونه دخل و تصرفی (به جز عنوان گذاری) در اختیار خوانندگان عزیز قرار می‌گیرد، امید است با بیان فضایل و مکارم علی^{علیہ السلام} مجالس خود را زینت داده و گامی در زدودن مظلومیت از چهره‌ی تابناک یگانه عالم برداشته باشیم.

برتری امام بر سه خلیفه

بزرگان ما، در این که کدامین خلیفه از دیگر خلفاً برتر است. نظر یکسانی ندارند، ولی علماء بزرگان بغداد چه پیشینیان و چه پسینیان معتقدند که علی^{علیہ السلام} از دیگر خلفاً برتر است. عقیده‌ی ما نیز همانند عقیده‌ی علماء بزرگان بغداد است. اینکه باید دید معنای برتری علی^{علیہ السلام} بر دیگر خلفاً چیست؟ آیا به این معنا است که ثواب او بیشتر است یا به این معنا که ویژگی‌ها و صفات پسندیده‌ی او جامع‌تر و کامل‌تر و بیشتر است؟ ما، در جای خود آشکار کردۀ‌ایم که علی^{علیہ السلام} به هر دو معنا برتر از سایر خلفاً است.^۱

منزلت مادر علی بن ابی طالب^{علیہ السلام}

مادرش فاطمه بنت اسد، یازدهمین مسلمان بود و پیامبر اکرم^{صلوات الله علیْهِ و‌آله و‌سَلَّمَ} ارجحی بسیار بر او می‌نهاد

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۱.

و او را «مادر» می خواند. آن بانو، رسول خدا^{علیه السلام} را وصی خود کرد و آن حضرت نیز پذیرفت و بر او نماز خواند و در لحد او داخل شد و در قبرش دراز کشید و پیراهن خود را به تن آن بانو پوشانید. اصحاب که از این عمل به شگفت آمده بودند، علت را پرسیدند و گفتند: «یا رسول الله^{علیه السلام}، ما ندیدیم با هیچ کس چنین رفتار کرده باشی!» فرمود: پس از ابوطالب احمدی به سان او به من نیکی نکرده است و من پیراهن خود را برا او پوشاندم تا از زینت‌های بهشتی بر او پوشاند و در قبرش خوابیدم تا فشار قبر بر او آسان شود.

فاطمه بنت اسد، مادر علی^{علیه السلام}، نخستین زنی بود که با رسول خدا^{علیه السلام} بیعت کرد.^۱

علی^{علیه السلام} خورشید فروزان

فضایل و مناقب امام علی^{علیه السلام} چونان بسیار و مشهور است که بیان تفصیلی آن روانیست. سخن گفتن از فضایل علی^{علیه السلام} مانند این است که بگوییم روز روشن و ماه نورانی است. چه بگوییم درباره‌ی مردی که دشمنان و مخالفان به فضل و بزرگی اش اعتراف دارند و نمی‌توانند مناقبش را انکار و فضایلش را پنهان کنند؟ بنی امیه بر شرق و غربِ ممالک اسلامی دست یافتند و با تمام توان و با هر وسیله‌ی ممکن برای خاموش کردن نور او کوشیدند، عیوب و ایرادهای فراوان برایش بر ساختند، بر همه‌ی منابر او را لعن کردند، ستایش گرانش را تهدید کردند و بلکه به زندان افکنند و کشتند، از پخش هر حدیث که از فضیلت او سخن می‌گفت یا نامش را بالا می‌برد، جلوگیری کردند، تا جایی که نگذاشتند کسی اسم علی^{علیه السلام} روی فرزندش بگذارد. اما نتیجه‌ی این تلاش چیزی جز رفعت و عظمت نام علی نبود. وجود او مانند مشکی بود که هر اندازه پنهانش کنند عطرش آشکار گردد. او نوری بود که اگر یک چشم آن را نبیند، چشم‌های بسیاری بینند و او خورشیدی بود که هرگز پنهان نشد.^۲

علی^{علیه السلام} امام فقیهان

یکی از علوم، فقه است. بنیان این علم امام علی^{علیه السلام} و در اسلام هر فقیهی نان خور او است و از فقه او بهره می‌برد. اصحاب ابی حنیفه فقه خود را از ابی حنیفه گرفته‌اند و فقه شافعی و حنبلی نیز سرانجام به ابی حنیفه می‌رسد و ابی حنیفه به امام صادق و فقه امام صادق به امام علی^{علیه السلام} ختم

۱. ابن ابیالحدید، همان، ج ۱، ص ۱۳ و ۱۴.

۲. ابن ابیالحدید، همان، ج ۱، ص ۱۶.

می شود و هم چنین است فقه مالکی. و انگهی فقهای صحابه، عمر بن خطاب و عبدالله بن عباس بودند و هر دو از علی علیه السلام دانش گرفته‌اند. همه می‌دانند که عمر در بسیاری از مسئله‌های سخت به علی علیه السلام روی می‌آورد و بارها گفته است: «لولا علی لھلک عمر؛ اگر علی علیه السلام نبود، عمر هلاک می‌گشت».

هم چنین می‌گفت: «لا يَقِيْتُ لِمَعْضِلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسْنٍ؛ زَنْدَهْ نَبَشَّمْ بِرَأْيِيْ مَشْكُلَى كَهْ أَبُو الْحَسْنٍ بِرَأْيِيْشْ نَبَشَّدْ».

نیز می‌گفت: «لا يُقْتَيَنَ أَحَدٌ فِي الْمَسْجِدِ وَ عَلَيْهِ حَاضِرٌ؛ وَ قَتْنَيْ عَلَيْهِ حَاضِرٌ اسْتَهْيَجَ كَسْ در مسجد فتواند هد». فَتَوَانَ الْهَدَى

افزون بر این، سنی و شیعه روایت کردند که پیامبر خدا صلوات الله عليه و آله و سلم فرمود: «اَقْضَاكُمْ عَلَيْهِ؛ بِهِتْرِينْ شَمَا در قضاوت علی علیه السلام است».

و نیز همه روایت کردند که وقتی پیامبر او را برای قضاوت به یمن فرستاد، فرمود: «اللَّهُمَّ اهْدِ قَلْبَهُ وَ ثَبِّتْ لِسَانَهُ؛ خَدَايَا! دَلَشْ را هدایت کن و زبانش را ثابت بدار».

پس از آن علی علیه السلام گفت: «هیچ گاه در مقام قضاوت میان دو نفر تردید نکردم» یکی دیگر از علوم، علم تفسیر است که ریشه‌اش او است. بیشترین تفسیر قرآن از علی علیه السلام و ابن عباس است و همه می‌دانند که ابن عباس همواره علی علیه السلام بود و دانش تفسیر را ز او می‌گرفت. تا آن جاکه وقتی به ابن عباس گفتند: «علم تو چه نسبتی با علم علی علیه السلام دارد؟» پاسخ داد: «قطره به دریا».^۱

علی علیه السلام سخاوت‌مندی بی‌نظیر

جود و سخاوت‌ش بی نیاز از بیان است. روزه می‌گرفت و افطارش را می‌بخشید تا درباره‌اش این آیه نازل شد.

«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِشْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا^۲ مسکین، یتیم و اسیر را لذ غذایی که هوست مارند (و موردنیاز خود آنان است) می‌خورانند و

(در دل می‌گویند) طعام دادن ما فقط به خاطر خداست، بدون انتظار هیچ گونه پاداش و تشکر. نقل است که روزی آن امام علیه السلام چهار درهم بیش نداشت. یک درهم را در شب و یکی را در

۱. ابن ابی الحدید، همان، ج ۱، ص ۱۶.

۲. سوره‌ی انسان، آیات ۸ و ۹.

روز و در همی را پنهانی و در همی را آشکارا اتفاق کرد. آن گاه در باره‌اش نازل شد: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّاً وَعَلَانِيَةً»^۱; کسانی که اموال خود را در شب و روز به آشکار و پنهان اتفاق می‌کنند.

نیز شعبی در باره‌اش گفته است: او سخنی ترین کس بود و اخلاقی خدا پسند داشت و هیچ گاه به سائل نه نگفت.

نقل است که محقق بن أبي محقق به معاویه گفت: «از نزد بخیل ترین شخص پیش تو می‌آیم». معاویه که از دشمنان سرسخت و عیب جوی آن حضرت بود، در پاسخ گفت: «این چیست که می‌گویی؟! اگر علی ﷺ خانه‌ای پر از طلا و نقره و خانه‌ای پر از کاه داشته باشد، طلا و نقره او پیش از کاه تمام می‌شود.

او کسی بود که بیت المال را می‌رُفت و در کف آن نماز می‌خواند و به طلا و نقره و زینت‌های دنیا خطاب می‌کرد: «کسی جز مرا فریب دهید». او همان کسی بود که در عهد خلافت، بر همه‌ی ممالک اسلامی جز شام سلطه داشت و در همان حال میراثی به جای نگذاشت.^۲

علی ﷺ عابد روزگار

علی ﷺ عابدترین مرد روزگار بود. بسیار نماز می‌گذارد و روزه به جای می‌آورد. چه گمان داری در باره‌ی مردی که همتش در تهجد و عبادت و راز و نیاز با معبود به گونه‌ای بود که در جنگ صفین، پوستینی بر زمین انداخت و میان دو صف به نماز ایستاد در حالی که تیرها از کنار گوشش می‌گذشتند و هیچ رعیتی در دل نداشت؟! پیشانی اش از سجده‌های طولانی پینه بسته بود. اگر در دعا و مناجات آن امام ﷺ دقت کنی و تعظیم و تجلیل و خضوع و خشوع نهفته در آن را بسیاری، اخلاص او را خواهی دید و خواهی فهمید که این مناجات از کدام دل برون می‌آید و بر چه زبانی جاری است.

همه‌ی مسلمانان بر آنند که امام علی ﷺ در عهد رسول اکرم ﷺ، قرآن را حفظ کرد. او نخستین کس بود که قرآن را گردآورد. همه می‌دانند که او برای مدتی از بیعت با ابو بکر سرباز زد، ولی شیعیان بر این باورند که تأخیر او برای مخالفت با بیعت بود، اما همه‌ی اهل حدیث بر این اعتقادند که او مشغول گردآوردن قرآن بود. دیگر آن که مراجعه به کتاب‌های قرائت، اثبات

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۷۴.

۲. ابن ابی الحدید، همان، ج ۱، ص ۱۶.

مي کند که همه‌ي قراء به امام علی ع نظر داشته‌اند و کسب فیض کرده‌اند.^۱

جامع اضداد

امام علی ع دارای ویژگی‌های اخلاقی‌ای بود که به ظاهر ضد یکدیگرند و این بسیار شگفت آور است؛ زیرا اغلب شجاعان و جنگ جویان، سیاه دل، یاغی و جبارند و معمولاً زاهدان و دنیا گریزان و موقعه‌گران، دارای قلبی ضعیف و طبعی سست‌اند. شجاعت و زهد دو صفت متضادند، اما در امام ع گرد آمده بودند.

دیگر این که صفت غالب بر شجاعان و جنگ جویان این است که در نده خو و وحشی‌اند و صفت غالب زاهدان و اصحاب وعظ و دنیا گریز، گوشه‌گیری، عبوسی چهره و پرهیز از مردم است، در حالی که امام علی ع شجاع‌ترین، خون ریز‌ترین، زاهد‌ترین، دنیا گریز‌ترین، و اعظت‌ترین و عابد‌ترین انسان بود و با این حال، خلق و خوی اش از همه کس لطیفتر و نرم‌تر بود. خوش رویی اش به اندازه‌ای بود که بر او خرد گرفتند و گفتند مردی شوخ است.

کبر و خودبزرگ بینی و ستمگری، خصلت اهل سیادت و ریاست است به ویژه اگر سیادت و ریاست در جهات گوناگون باشد، اما امیر مؤمنان در حالی که شرافت و برتری اش در ابعادی بسیار بود، از همه کس بیش‌تر فروتنی و خضوع می‌کرد. تواضع او تنها برای بزرگ سالان و در دوره‌ای از عمرش نبود، بلکه حال او در دوره‌ی خلافت و ریاست و پیش از آن یکسان بود.

ریاست، اخلاقش را دگرگون نکرد. چگونه ریاست می‌تواند اخلاق علی ع را دگرگون سازد در حالی که او همیشه رئیس و امیر بوده و بزرگی و شرافت و کرامت خود را از ریاست به دست نیاورده است. او با حکومت، کمال و زیستی برای خود به دست نیاورد، بلکه حق همان است که احمد حبل گفته است. احمد حبل چه گفت؟ جمعی درباره‌ی خلافت ابوبکر و علی ع به گفت و گو نشسته بودند، سخن به درازا کشید. احمد سرش را بلند کرد و گفت: «بیش از این سخن مگویید. خلافت به علی چیزی نیافرود، بلکه علی ع به خلافت زینت افزود» این سخن احمد مفهومش این است که دیگر کسان جز علی ع نقص خویش را با خلافت جبران کردن، اما علی ع نقصی نداشت تا با خلافت جبران کند.

دیگر این که، شجاعان و جنگ جویان، اغلب از گذشت و عفو به دورند؛ زیرا دل هایشان سخت و سینه هایشان بر افروخته است و قوه‌ی غصب آنان تند است در حالی که علی ع با آن

۱. ابن ابی الحدید، همان، ص ۲۷.

همه جنگ و خون‌ریزی، دارای حلم و گذشتی شگفت بود؛ چنان که گفتیم.^۱

ولایت، وصایت و وراثت

قال ﷺ: «... وَلَمْ يَحْصُّ أَهْلَ الْوَلَايَةِ وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوِرَاثَةُ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَنَقْلَ إِلَى مُنْتَقْلِهِ؛ حَقٌّ وَلَايَةٌ ازْ آنَ اهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَصَيْتٌ وَوَرَاثَةٌ در میان آنان است. اکنون حق به اهلش بازگشت و در جایگاه خویش قرار یافت.»

ولایت همان حکومت است که امام علی علیه السلام آن را ویژه‌ی اهل بیت پیامبر ﷺ شمرده است. امامیه (شیعه اثنی عشری) براین باورند که مقصود امام علی علیه السلام آن است که پیامبر به خلافت علی علیه السلام و اولادش تصریح کرده است، ولی ما، معتزلی‌ها، معتقدیم که مقصود این است که حق ولایت از آن اهل بیت است ولی پیامبر ﷺ به آن تصریح نکرده است.

هم چنین امام علی علیه السلام اهل بیت را وصی و وارث پیامبر ﷺ معرفی کرده است و این حقیقت مورد قبول ما (معتزله) است. ماترید نداریم که علی علیه السلام وصی و وارث رسول خدا ﷺ بوده است، ولی مراد، وصیت و وراثت در خلافت و مال نیست. علی علیه السلام، وصی و وارث پیامبر ﷺ بود، اما آن چه او و اولادش به ارث بردنده، امری برتر از خلافت و مال است. آنان دانش پیامبر ﷺ را به ارث برده‌اند.

نیز، بنابراین گفتار امام علی علیه السلام اکنون که حکومت به دست علی علیه السلام افتاده، حق به اهلش بازگشته است. ظاهر این سخن آن است که تا حال حکومت و خلافت در دست سه خلیفه بوده، حق در دست نااهل جای داشته است. ما (معتزله) این سخن را چنین تفسیر می‌کنیم که امام علی علیه السلام، برای امامت و خلافت، شایسته‌تر از هر کس دیگر بوده است، اما نه بدان رو که پیامبر ﷺ به خلافت و امامتش تصریح کرده باشد، بلکه به این دلیل که او برترین کس در میان مردمان بوده است، علی علیه السلام پس از رسول خدا ﷺ شایسته‌ترین مسلمان بوده و از دیگران برای امامت و خلافت سزاوارتر بوده است، اما او برای مصالح مسلمانان از حق خود گذشت. عرب صدر اسلام نسبت به آن امام علی علیه السلام حسد و کینه در دل داشت و نمی‌توانست خلافتش را برتاپد. از این رو، خود امام علی علیه السلام پی بردنده که اگر او خلیفه و ولی امر شود، عرب راه گسترش اسلام را می‌بندد و دیگر مسلمانان پی بردنده ایشان شود. این بود که امام علی علیه السلام و بزرگان، صلاح را در این دیدنده که حکومت به دیگر کسان سپرده شود. پس، حکومت و ولایت حق علی علیه السلام بود، ولی مصلحت در ترک این حق

۱. ابن ابی الحدید، همان، ج ۱، ص ۵۰-۵۲.

بود. حال که پس از سه خلیفه حکومت به او رسیده است، مانعی ندارد که امام علیه السلام بگوید حکومت به اهلش بازگشته است.^۱

زیباترین سخن پس از قرآن

به قرآن عزیز بنگر و خوب در آن بیندیش و دقت کن. آشکارا در می‌یابی که این کتاب، در بالاترین جایگاه فصاحت است و از کلمات و عبارات پیچیده و نامأنوس تهی است. آن‌گاه در گفتار امام علی علیه السلام امیر مؤمنان نیک بیندیش که خواهی دید الفاظ و عبارات نهج البلاغه از قرآن برگرفته شده و به راه و روش آن کتاب عزیز رفته است. گرچه کلام امام علی علیه السلام به پای کلام خدا نمی‌رسد و مانند آن نیست، اما می‌توان گفت که پس از قرآن سخنی فصیح‌تر، شیواتر، والاتر، بزرگ‌تر و هدف مندتر از کلام علیه السلام نیست مگر کلام پسر عمومیش. البته بدین حقیقت کسی راه نمی‌یابد جز آن که قدمی راسخ در فن ادب دارد. هر کسی گوهر شناس و طلاشناس نیست، بلکه برای هر حرفه اهلی است و برای هر کاری کارданی.^۲

حق گرایی و عدالت علی علیه السلام

محمد بن أبي سيف مدائی از فضیل بن جعده نقل می‌کند که مهم‌ترین سبب دست برداشتنِ عرب از یاری امام علی علیه السلام مال و مثال است. او بزرگ را بر کوچک و عرب را بر عجم مقدم نمی‌داشت و با بزرگان قبایل مانند پادشاهان رفتار نمی‌کرد و نمی‌خواست از این راه کسی را به سوی خود آورزد، اما معاویه بر خلاف او رفتار می‌کرد و در نتیجه مردم به معاویه پیوستند. روزی علی علیه السلام نزد اشتر، از اصحاب خود شکوه می‌کرد که چرا برخی از آنان به معاویه روآورده‌اند. اشتر گفت: «يا امير المؤمنين! ما با همراهی و یاری اهل بصره و کوفیان بابصریان جنگیدیم در حالی که همگی بر یک رأی و اندیشه بودیم. آن‌گاه اصحاب، اختلاف کردند و عزم‌ها سست شد و نیروها روی به ناتوانی نهاد. سبب این اختلاف و ضعف و تقلیل‌ها، حق گرایی و عدالت تو بود. تو میان آنان به حق و عدالت رفتار کردی و شریف و غیر شریف را برابر دیدی و گروهی از تو روی بر تائفتند و نیویه را بر خلاف شیوه‌ی تو دیدند و به او پیوستند».^۳

گروهی از یاران علی علیه السلام نزد او رفتند و گفتند: «ای امیر مؤمنان! این اموال را به اشراف عرب و

۱. ابن ابی الحدید، همان، ج ۱، ص ۱۳۹ تا ۱۴۰.

۲. ابن ابی الحدید، همان، ج ۲، ص ۸۳ تا ۸۴.

۳. ابن ابی الحدید، همان، ص ۱۹۷.

قریش ببخش و آنان را بر موالی و عجم مقدم بدار و از این رهگذر آنان را به سوی خود جذب کن تارهایت سازند؛ همان گونه که معاویه بدین سان مردمان را به سوی خود می‌آورد» امام علیه السلام در پاسخ گفت: «از من می‌خواهید که از راه ستمگری پیروزی را به دست آورم؟! نه، به خدا سوگند تا روزگاری هست، چنین نخواهم کرد. به خدا سوگند، اگر این اموال از آن خود من بود، میان مردم برابری می‌کردم چه رسد به این اموال که از آن مردم است و در دست من امانت.^۱

اعتراف دشمن

نصر، که از راویان مورد اطمینان و صحیح النقل است، می‌گوید: چون نبرد میان سپاه امام علی علیه السلام و معاویه به اوج رسید و نشانه‌های شکست سپاه معاویه هویدا گشت، امام علیه السلام به خطبه ایستاد و پس از حمد و ثنای خداوند، گفت: می‌بینید که کارِ دشمن شما به کجا رسیده! دشمن نفس‌های آخر را می‌کشد....» این خبر به معاویه رسید. عمر و بن عاص را فراخواند و گفت: «ای عمرو، تنها امشب فرست داریم. فردا، علی کار را به پایان می‌رساند چه می‌گویی؟»

عمرو گفت: «مردان جنگی تو به پای مردان جنگی علی علیه السلام نمی‌رسند، تو نیز به پای علی علیه السلام نمی‌رسی. او با تو برای هدفی می‌جنگد و تو برای هدفی دیگر می‌جنگی. تو برای بقای خود می‌جنگی و او برای فنا و شهادت. اهل عراق و سپاه علی علیه السلام می‌ترسند تو پیروز شوی و بر آنان سلطه یابی. (زیرا می‌دانند که تو با ستم رفتار می‌کنی و برای انتقام دست به قتل و غارت می‌زنی). اما اهل شام از پیروزی علی علیه السلام باک ندارند. (زیرا می‌دانند که او به ستم رفتار نمی‌کند و دست به قتل و غارت و انتقام جویی نمی‌زند). سپاه علی علیه السلام را به داوری کتاب خدا بخوان در این صورت یا از تو می‌پذیرند یا نمی‌پذیرند. به هر سان، شکاف و دو دستگی میان آنان پدید می‌آید و تو به هدفت می‌رسی. ای معاویه، من این تدبیر را برای وقت حاجت به تأخیر انداختم.» معاویه گفت:

«راست می‌گویی.»^۲

پیش‌گویی‌های امام علی علیه السلام

ابن هلال نقفى در کتاب الغارات روایت کرده است که امام علی علیه السلام گفت: «سلونی قبل آن تقدیدونی فَوَالله لا تَسْأَلُونِي عنْ فِئَةٍ تُضْلِلُ مِثْلَهُ وَ تَهْدِي مِثْلَهُ إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَائِقَهَا وَ سَائِقَهَا؛ پیش از آنکه مرا از

۱. ابن ابی الحدید، همان، ص ۲۰۹ تا ۲۱۰.

۲. ابن ابی الحدید، همان.

دست بدھید، هر چه می خواهید پرسید. به خدا سوگند، اگر پرسید از گروهی که صد نفر را گمراه و صد نفر را هدایت می کند به شما سردمدارانش رانیز معزفی خواهم کرد».

در این حال مردی برخاست گفت: «يا على! شمار موهای سر و صورت من چند است؟ امام على علیه السلام به او پاسخ داد: خلیلیم به من خبر داد که بر هر موی سرت فرشته‌ای است که بر تو لعنت می کند و بر هر موی صورت شیطانی است که تو را گمراه می کند و نیز به من خبر داد که در خانه‌ی تو آدم فرومایه‌ای است که فرزند رسول خدا را خواهد کشت». فرزند او که سرانجام، حسین بن علی را کشت، در آن زمان کودکی خردسال بود و او همان سنان بن آنس است.^۱

حکومت، حق علی علیه السلام

«فنظرتُ فی أمری فإذا طاعتی قد سبّقتَ بیعتی و إذا المیثاقُ فی عُسْقٍ لِغیری؛ در کار خود اندیشیدم، دیدم اطاعت از رسول، مقدم بر بیعت من است و میثاق پیمان اطاعت از رسول برگردن من است».

اگر کسی بگوید: این سخن امام علی علیه السلام گویای درستی باور شیعیان است، در پاسخ گوییم: چنین نیست، بلکه گویای درستی مذهب ما، بغدادیان است؛ زیرا اصحاب ما (معتلله) معتقدند که امام علی علیه السلام برتر بوده و برای امامت و ولایت شایسته‌تر بوده است. اگر صلاح امت در تقدیم غیر افضل بر افضل رقم نخورده بود، هر کس بر امام علی علیه السلام پیشی می گرفت، هلاک می شد. بنابراین، رسول الله ﷺ به علی علیه السلام خبر داده است که امامت و خلافت، حق او است و او از همه سزاوار تر است و نیز به او خبر داده که مصلحت امت در این است که او شکیابی ورزد و از حق خود چشم بپوشد. او نیز صبر کرد. استاد و بزرگ ما، ابوالقاسم بلخی و شاگردانش بر این حقیقت تصریح کرده و گفته‌اند که اگر پس از رحلت رسول خدا ﷺ، علی علیه السلام بر می خواست و شمشیر می کشید و حق خود را می جست، احدی حق مخالفت با او نداشت و هر کس مخالفت می کرد، در زمرة هلاک شوندگان جای می گرفت....

بنابراین، حکومت و خلافت حق مسلم علی علیه السلام بود، هر گاه آن را طلب می کرد، حکم به فسق محالفان می شد و چون آن را به کسی واکذارده است، لازم است بگوییم آن شخص نیز عادل بوده است. حکم امام علی علیه السلام در این امر، حکم رسول الله ﷺ است؛ زیرا احادیث صحیح السنده وارد شده است که رسول الله ﷺ فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی حبیثما دار» و بارها فرمود:

۱. ابن ابی الحدید، همان، ص ۲۷۵.

«**حربک خربی و سلمک سلمی**» این مسلک نزد من، بهترین و راست‌ترین است.^۱

علی ﷺ در سخنان پیامبر ﷺ

اگر امام امیرالمؤمنین افتخار کند و مناقب و فضایل خود را با فصاحت و بلاغتی که خدا نصیبیش کرده است، باز گوید، حتی به یک دهم آن چه رسول الله ﷺ درباره‌اش گفته است نمی‌رسد. مقصودم از آن چه رسول الله ﷺ درباره‌اش گفته مانند؛ روایت غدیر، حدیث منزلت، ماجراهی برایت، خبر مناجات، قصه‌ی خیر، خبر «دار» در آغاز دعوت و مانند آن نیست که شیعیان به آن احتجاج می‌کنند، بلکه مقصودم روایاتی است که بزرگان درباره‌ی او نقل کردند و حتی اندکی از آن فضایل نیز برای غیر اونیست. از میان این اخبار، مقدار کمی از آن چه علمای غیر متهم - کسانی که غیر امام علی ﷺ را برابر او ترجیح داده‌اند - درباره‌اش نقل کردند ذکر می‌کنم.

۱. پیامبر ﷺ فرموده است:

یا علی! خداوند تو را به چیزی زینت داده است که بندگان خود را به چیزی بهتر از آن زینت نداده است و آن زینت، زینت نیکان نزد خدا است. تو را زاهد کرده است، تو از دنیا چیزی نمی‌گیری و دنیا از تو چیزی نمی‌گیرد. تو را دوستدارِ تنگستان فرار داده و تو راضی گشته‌ای که آن‌ها پیرو تو باشند و تو را به امامت خود برگرینند، خوشابه حال آن کس که دوستدارِ تو باشد و درباره‌ات، صادقانه سخن بگوید و بدا به حال آن کسی که دشمن تو باشد و فضایلت را تکذیب کند.

۲. پیامبر ﷺ به گروه ثقیف فرموده:

یا تسليم می‌شوید یا مردی از خودم را به سویتان می‌فرستم که گردن هایتان را می‌زنند و فرزنداتان را به اسارت می‌گیرد و اموالتان را از دستان بیرون می‌آورند. عمر می‌گوید: من آن روز آرزوی امارت کردم و خود را برایش آماده نمودم به امید این که پیامبر بگوید آن مرد مَنْ، ولی پیامبر ﷺ روی به علی ﷺ گرد و دستش گرفت و گفت: «آن مرد، این است».

۳. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: خداوند درباره‌ی علی ﷺ پر چمدار هدایت، امام اولیای من و نورِ مطیعان من است. او کلمه‌ای است که همراه و ملازم پرهیزگارانش کرده‌ایم. هر کس او را دوست دارد، مرا دوست داشته است و هر کس از او پیروی کند از من

۱. ابن ابی الحجید، همان، ص ۲۹۶.

پیروی کرده است. او را بشارت دادم و او گفت: «من بندهی خدا و در قبضه‌ی قدرت اویم، اگر مرا به گناهاتم مؤاخذه کند، به من ستم نکرده و اگر وعده‌اش را درباره‌ام کامل کند، به او سزاوارتر است.» من نیز برایش دعا کردم و گفتم: «خدایا دلش را صفاتی ببخش و ایمان به خودت را مایه‌ی حیات دلش کن.» خداوند فرمود: «چنین کردم، ولی او را امتحان و بلایی داده‌ام که هیچ یک از اولیای خود را نداده‌ام.» گفتم: «خدایا! این بلا را به برادر و همراه من ویژه کرده‌ای؟!» فرمود: «در مشیت من چنین است که او را بلافاهم و بیازمایم و دیگران نیز به واسطه‌ی او آزموده شوند.»

۴. پیامبر ﷺ فرمود: کسی که می‌خواهد به عزم نوح، دانش آدم، حلم ابراهیم، فهم موسی و زهد عیسی بنگرد، به علی ابی طالب بنگرد.

۵. پیامبر ﷺ فرمود: کسی که دوست دارد مانند من زندگی کند و مانند من بمیرد، باید به دوستی علی دست آویزد.

۶. پیامبر ﷺ فرمود: سوگند به آن کس که جانم در دست او است، اگر نمی‌ترسیدم از این که گروهی از امته درباره ات بگویند آن چه نصارا درباره عیسی گفتند، چیزی می‌گفتم که هر گاه از کنار مسلمانی بگذری، از خاک پایت برای تبرک بردارد.

۷. پیامبر ﷺ در شب عرفه بر حجاج وارد شد و به آنها فرمود: خداوند به شما بر فرشتگان مباحثات می‌کند و گناهاتان را بخشايد و به علی ؓ به گونه‌ای خاص مباحثات می‌کند. به شما سخنی درباره علی ؓ بگویم: سعادتمند کسی است که علی ؓ را دوست بدارد چه در حیات او و چه پس از مرگش.

۸. نیز نقل است که فرمود: نخستین کسی هستم که روز قیامت فراخوانده می‌شوم و در سوی راست عرش می‌ایستم و لباسی فاخر می‌پوشم، سپس پیامبران، یکی پس از دیگری فراخوانده می‌شوند و در سوی راست عرش می‌ایستند در حالی که لباس‌های فاخر پوشیده‌اند. آن گاه علی بن ابی طالب فراخوانده می‌شود، لوای مرا به او می‌دهند و آدم و غیر او تحت آن لواء در می‌آید.

۹. در روایت است که روزی پیامبر ﷺ به انس فرمود: «ای انس! آب و ضو برایم آماده کن.»

انس آب و ضو آماده می‌کند. پیامبر ﷺ وضو می‌کشد و در رکعت نماز می‌گذارد و به انس می‌فرماید: کسی که از این در وارد شود، امام متین، سید مسلمین، یعسوب دین، خاتم وصیین، و قائد غرّ المحجّلین است.» انس پیش خود می‌گوید: «خدایا، این شخص یکی از انصار باشد!»

ناگهان علی ؓ می‌آید و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «انس! چه کسی آمد؟» می‌گوید: «علی.» پیامبر ﷺ بر می‌خیزد و با او معافقه می‌کند و به او بشارت می‌دهد و سپس عرق صورت علی ؓ

را پاک می‌کند. علی ﷺ می‌گوید: «یا رسول الله صلوات خدا بر تو و آل تو باد. امروز کاری از تو دیدم که پیش از آن ندیده بودم.» پیامبر ﷺ می‌فرماید: «چرا چنین نکنم در حالی که تو اداقتنه‌ی دین منی، صدایم را به گوش مردم می‌رسانی و اختلاف آن‌ها را پس از من بیان می‌کنم!»

۱۰. در روایتی دیگر است که روزی پیامبر ﷺ فرمود: «علی را سید عرب، بخوانید» عایشه عرض کرد: «مگر سید عرب تو نیستی؟» فرمود: «من سید بنی آدم و علی ﷺ سید عرب.» وقتی علی ﷺ آمد، پیامبر ﷺ انصار را دعوت کرد و به آن‌ها فرمود: «ای گروه انصار، آیا شما را راهنمایی کنم به چیزی که اگر به آن تمسک جویید هرگز گمراه نخواهید شد؟» گفتند: «یا رسول الله ﷺ راهنمایی کن.» فرمود: «این علی ﷺ است. او را همانند من دوست بدارید و مانند من ارج نهید. جبرئیل به من فرمان داده است که این را به شما بگویم.»

۱۱. در روایتی آمده است که روزی پیامبر ﷺ فرمود: «مرحباً به سید المؤمنین و امام المتقین.» به علی ﷺ گفتند: «در برابر این نعمت، چگونه خدای را سپاس می‌گذاری؟» گفت: «خدای را برعطایش حمد می‌گوییم و از او بر این شایستگی توفیق شکر می‌خواهم و از او می‌خواهم که آن چه بر من داده، بیفزاید.»

۱۲. نیز پیامبر خدا ﷺ فرمود: کسی که خوش دارد به حیات من زنده باشد و مانند من بمیرد و در بهشتی که خدا آماده کرده است، ساکن شود، پس از من علی ﷺ و محب او را دوست بدارد و به امامانِ پس از من، اقتدا کند. آنان عترت منند و از طینت من آفریده شده‌اند و خداوند فهم و دانش را به آن‌ها روزی کرده است. وای به حال کسانی از امّت که آن‌ها را تکذیب کنند و صله‌ی مرا قطع کنند. شفاعت من به آن‌ها نخواهد رسید.

۱۳. هم چنین پیامبر خدا ﷺ فرمود: پیش از آفرینش آدم من و علی ﷺ نوری بودیم در علم خدا، پس از آفرینش آدم، خداوند آن نور را دو بخش کرد یک بخش اش من و بخش دیگر را علی نهاد.

۱۴. در روایتی دیگر فرموده است: علی! نگریستن به روی تو عبادت است. تو در دنیا و آخرت سروری، کسی که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و دوستدار من، دوستدار خدا است. دشمن تو، دشمن من و دشمن من دشمن خداست. بدا به حال کسی که تو را دشمن بدارد.

۱۵. در تاریخ آمده است که در چند خانه به داخل مسجد الرسول ﷺ باز می‌شد. روزی پیامبر خدا فرمود: «درِ هر خانه‌ای جز درِ خانه‌ی علی ﷺ را بینید.» آن‌ها را بستند. برخی اعتراض کردند، اعتراض آن‌ها به گوشه پیامبر خدا رسید. در میان آن‌ها حاضر شد و فرمود:

«برخى کسان به من اعتراض کرده‌اند که من در خانه‌ها جز در خانه‌ی علی علیه السلام را بسته‌ام، من خود این کار را نکرده‌ام؛ مأمور بوده‌ام چنین کنم و کردم.»

۱۶. پیامبر خدا صلوات الله عليه و آله و سلم در جنگ طائف، علی علیه السلام را فراخواند و با او سخن گفت. سخن طولانی شد. برخى کسان از این موضوع رنجیدند. یکی از آن‌ها گفت: «نجوای پیامبر با پسر عمومیش به طول انجامید!» این سخن به گوش پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم رسید. مردمان را گرد آورد و فرمود: «برخى کسان اعتراض کرده‌اند که نجوای من با علی علیه السلام طولانی شده است! بدانید، این به فرمان خداوند بوده است.»

۱۷. نیز نقل است که رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم فرمود: یا علی، من بانبوت بر تو برتری دارم. نبوتی پس از من نیست و تو با هفت ویژگی بر دیگر مردم برتری داری و هیچ کس از قریش نمی‌تواند این برتری‌ها را انکار کند. تو در ایمان به خدا، پیشگامی و به عهد خدا؛ با وفاتری و قیام تو به امر الله بیش‌تر است و در تقسیم، مساوات را ارج می‌نهی و به رعیت دادگرتری و در قضاوی بیناترین و آگاه‌ترین کسی، و تو پیش خدا بزرگ‌ترین برتری را داری.

۱۸. پس از بازگشت رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم از نبرد حنین، سوره‌ی نصر نازل شد: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ». حضرت، فراوان می‌گفت: «استغفرالله! سُبْحَانَ اللَّهِ!» سپس فرمود: یا علی! آمد آن‌چه به من و عده داده‌اند: فتح خدا فرار سیده و مردم به دین خدا در می‌آیند. علی جان، هیچ کس به مقام من، شایسته‌تر از تو نیست؛ برای پیشگامی‌ات در اسلام و نزدیکی ات به من. سیده‌ی زنان عالم نزد تو است و پیش از این، پدرت ابوطالب، چه حمایت‌ها که از من نکرد.^۱

پیش‌گویی درباره‌ی کربلا

نصر با واسطه از هر ثمه بن سليم نقل می‌کند که در جنگ در رکاب امام علی علیه السلام بودیم. وقتی به سرزمین کربلا رسید، بامنماز را به جماعت گزارد. پس از نماز، قدری از خاک کربلا برداشت و بوسید. سپس گفت:

«واهَّلَكِ يَا تُرْبَةَ لِيَحْشُرُنَّ مِنْكِ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ حَسْرَتْ بَرْ تَوَاعِيْ خَاکَ اَكْرَوْهِيْ بَرْ روی تو گرد می‌آیند که بی حساب و کتاب به بهشت در می‌آیند».

چون هر ثمه از صفین به نزد همسرش جراء بنت سمیر بازگشت، به او که از دوستداران امام علی علیه السلام بود، گفت: «نمی‌خواهی خبر شگفت آوری از ابوالحسن برایت بگوییم؟ به وادی کربلا که

۱. ابن ابی الحدید، همان، ج ۹، ص ۱۶۶ تا ۱۷۴.

رسیدم، چنین ماجرا بی از امام علی^ع دیدم. آیا او از غیب سخن می‌گوید؟!» همسرش گفت: «مرا به حال خود رها کن! امیر مؤمنان جز بر حق، سخنی بر زبان جاری نمی‌کند.» هر ثمه می‌گوید: سرانجام عبیدالله بن زیاد (علیه اللعنة) سپاهی به سوی حسین بن علی گسیل کرد و من در میان سپاه بودم. چون به حسین و یارانش رسیدیم، آن سرزمین راشناختم و رفتار و گفتار امام علی^ع به یادم آمد. بر اسب خود سوار شدم و نزد حسین علی^ع رفتم. سلام گفتم و ماجرا را برایش نقل کردم. حسین علی^ع گفت: «حال بگو آیا با مایی یا بر مایی؟» گفتم: «فرزند رسول الله علی^ع! من نه با شما مایم و نه بر شما. من از ترس ابن زیاد، فرزندان و عیال را ره کرده‌ام و به این جا آمده‌ام.» امام علی^ع گفت: «بازگرد بگریز تا جایگاه کشتگان مارانبینی. سوگند به خدا، کسی که مقتل مارا ببیند و یاریمان نکند، به آتش می‌افتد».

حسن بن کثیر از پدرش نقل می‌کند: چون امام علی^ع به سرزمین کربلا در آمد، باز ایستاد. آنها گفتند: «یا امیر مؤمنان اینجا سرزمین کربلا است.» گفت: «این سرزمین را کرب و بلا است.» سپس با دست به مکانی اشاره کرد و گفت: «ها هُنَّا مَوْضِعُ رِحَالِهِمْ وَ مَنَّاخُ رِكَابِهِمْ ثُمَّ أَوْمَأْ إِلَى مَكَانٍ آخَرَ فَقَالَ: هَا هُنَّا مَرَاقُ دَمَائِهِمْ؛ اِنَّهَا مَنْزِلَةُ اَنَّانَ اَسْتَ وَ جَایَگَاهُ شَترَانْشَانَ. وَ اَنَّهَا مَكَانُ اَسْتَ كَهْ خون هایشان ریخته می‌شود».

سپس به سوی صفین حرکت کرد.^۱

عبرت گرفتن انس بن مالک

جماعتی از بزرگان ما نقل کرده‌اند که شماری از صحابه و تابعین از امام علی^ع روی بر تافتند و منحرف شدند. دنیا دوستی سبب شد که آنان در حق علی^ع بدگویند و فضایل و مناقبش را کتمان کنند. از این کسان، انس بن مالک بود.

روزی امام علی^ع در رحبة القصر سخن گفت و بانگ برآورد: «کدام یک از شما مردم، از رسول خدا شنیدید که فرمود: «من کنت مولا فعلی مولا؟»؟ دوازده نفر برخاستند و گفتند که ما شاهد بودیم که رسول خدا علی^ع چنین گفت. انس در میان مردم بود و چیزی نگفت. امام علی^ع گفت: «ای انس: چرا بر نخاستی و شهادت ندادی در حالی که تو حاضر بودی؟!» گفت: «یا امیر مؤمنان من سینم بالا رفته و فراموش کار شده‌ام.» آن گاه امام علی^ع در حق او نفرینی کرد. طلحه بن عمری می‌گوید: «پس از آن انس را آن گونه مشاهده کرد که علی^ع نفرین کرده بود.»

۱. ابن ابی الحدید، همان، ج ۳، ص ۱۷۰.

نيز روایت کرده‌اند که در او اخیر عمر انس، کسی درباره‌ی علی علیه السلام از او پرسید. انس گفت: «با خود عهد کرده‌ام که پس از «یوم رحبه» حدیثی را درباره‌ی علی علیه السلام کتمان نکنم. علی علیه السلام در روز قیامت سر آمد پرهیزگاران است و من این را از پیامبر شما شنیدم.»^۱

پیامبر علیه السلام و گريهی فاطمه علیها السلام

ابو جعفر اسکافی -از بزرگان مشایخ معتزله- روایت کرده است که: «روزی پیامبر علیه السلام به خانه‌ی فاطمه علیها السلام آمد. علی علیه السلام را حفته یافت. فاطمه علیها السلام خواست او را بیدار کند. پیامبر فرمود: بگذار بخوابد. او پس از من سحرهای طولانی دارد. به خاطر او ستم‌های فراوانی به اهل بیت من می‌رسد. این هنگام فاطمه علیها السلام گریست. رسول خدا علیه السلام فرمود: گریه نکن! شما دو نفر با من خواهید بود و همراه من در جایگاه کرامت هستید.»^۲

گريهی پیامبر علیه السلام

يونس بن حباب از انس بن مالک نقل می‌کند که: «ما با رسول خدا علیه السلام بودیم. علی بن ابی طالب نیز با ما بود که بر باغی گذشتم. علی علیه السلام گفت: یا رسول الله علیه السلام، خوب باغی است. پیامبر علیه السلام فرمود: باغ تو در بهشت بهتر از این است. به چند باغ برخوردم و هر بار رسول خدا علیه السلام و علی علیه السلام سخن خویش را تکرار کردند تا به جایی رسیدم که رسول الله علیه السلام در کنار علی علیه السلام ایستاد و گریست. علی علیه السلام گفت: یا رسول الله علیه السلام، چرا می‌گریی؟ پاسخ داد: این مردم کینه‌هایی از تو در دل دارند که آن را آشکار نمی‌کنند تا مرما از دست دهنند. علی علیه السلام گفت: یا رسول الله علیه السلام، آیا در آن زمان از شمشیر سود جوییم؟ فرمود: باید شکیبایی کنی و البته به سختی می‌افتد. گفت: آیا در این حال دینم سالم می‌ماند؟ فرمود: آری! گفت: پس باکی نیست.»^۳

۱. ابن ابی الحدید، همان، ج ۴، ص ۷۴.

۲. ابن ابی الحدید، همان، ص ۱۰۷.

۳. ابن ابی الحدید، همان.

دورنمایی از حقوق خانواده

حقوقی که زن و شوهر نسبت به یکدیگر دارند در قرآن مجید و روایات به طور مفصل ذکر شده، و در این زمینه چیزی فروگذار نشده است.

انسان وقتی این حقوق متقابل را مطالعه می‌کند، آن را از معجزات فرهنگ پاک اسلام می‌بیند. در هیچ مکتب و مدرسه‌ای بدین صورت به حقوق زن و شوهر اشاره نشده، و هیچ مکتبی هم توان ارائه‌ی بهتر از آن را تا قیامت ندارد.

قسمتی از این حقوق متقابل واجب، و قسمتی هم مستحب است، ترک حقوق واجب بدون گذشت طرف مقابل موجب عذاب، و ترک مستحب باعث کم شدن شیرینی زندگی است.^۱

ابتدا برای تبرک متولی به چند آیه قرآن در رابطه با این مسئله می‌شوم، سپس به ذکر روایات می‌پردازم. «وَعَاشُرُوهُنَّ بِالْمَغْرُوفِ»^۲، با همسران خود خوش‌فتاری کنید.

«وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَنِيهِنَّ بِالْمَعْوُفِ»^۳، و مانند همان حقوقی که مردان بر زنان دارند، زنان به نحو معروف بر مردان دارند».

«قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَنْهُمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ؛^۴ ما هر آنچه را در رابطه با زنان شان بر آن واجب کرده‌ایم، می‌دانیم».

۱. قسمت عمده‌ای از حقوق واجب و مستحب زن و شوهر نسبت به یکدیگر در کتاب شریف وسائل الشیعه، جلد ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ چاپ مؤسسه‌ی آل الیت ذکر شده است.

۲. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۹.

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۸.

۴. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۰.

اسحاق بن عمار می‌گوید: به حضرت صادق علیه‌گفتم: «ما حَقُّ الْمَرْأَةِ عَلَى رَوْجِهَا الَّذِي إِذَا فَقَلَهُ كَانَ مُحْسِنًا، قَالَ يُشْبِعُهَا وَيَكْسُرُهَا وَإِنْ جَهِلْتُ غَفَرْ لَهَا وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ: كَانَتِ امْرَأَةٌ عِنْدَ أَبِيهِ تُؤْذِنَهُ فَيَغْفِرُ لَهَا»^۱; حق زن بر شوهر چیست که وقتی آن را ادا کند مردی محسن و نیکوکار است؟ فرمود: او را باغذای مطلوب سیر کند، و لباسش را تأمین کند و چون کاری جاهلانه از او سرزد وی را ببخشد، و حضرت فرمود: پدرم زنی داشت آزار دهنده ولی آن حضرت او را می‌بخشید.

امام ششم علیه‌گفتم فرمود: رسول خدا علیه‌گفت فرمودند: «أَوْصَانِي جَبَرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَرْأَةِ حَتَّى ظَنَثَتْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي طَلَاقُهَا إِلَّا مِنْ فَاجِشَةِ مُبَيِّنَةٍ»^۲; چندان امین وحی نسبت به زن سفارش کرد، که گمان کرد طلاق او جز با ارتکاب زنا جایز نیست.

و نیز آن حضرت فرمود: «رَحْمَ اللَّهُ عَبْدًا أَخْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَوْجِتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ مَكَّهَ نَاصِيَتَهَا وَجَعَلَهُ الْقَيْمَ عَلَيْهَا»^۳; رحمت خدا بر کسی که تمام برنامه‌های بین خود و همسرش را نیکو انجام دهد، چه خداوند اختیار زن را به مرد داده، و شوهر را سرپرست او نموده.

رسول حق علیه‌گفت فرمود: «مَلْعُونُ مَلْعُونٌ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ يَعْوُلُ»^۴; کسی که حقوق عائله خود را ضایع کند از رحمت خدا دور است.

و نیز آن حضرت فرمود: «خَيْرٌ كُمْ خَيْرٌ كُمْ لِأَهْلِهِ وَأَنَا خَيْرٌ كُمْ لِأَهْلِي»^۵; بهترین شماکسی است که برای خانواده‌اش بهتر باشد، و من برای خانواده‌ام از تمام شما بهترم.

و نیز فرمود: «عِيَالُ الرَّجُلِ أَسْرَائِهُ وَأَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَخْسَسُهُمْ صُنْعًا إِلَى أَسْرَائِهِ»^۶; عائله شخص در قید اویند، محبوب ترین بندگان نزد خدای عز و جل کسی است که با افاده در قیدش بهتر رفتار کند».

حقوق زن بر شوهر

۱- تهیه لوازم زندگی

رسول حق علیه‌گفت فرمود: «فَعَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَكِشْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»^۷; خوراک و پوشак زنان به نحو

۱. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۶۹.

۲. شیخ حرّ عاملی، همان، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

۳. شیخ صدق، من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۴۴۳.

۴. شیخ حرّ عاملی، همان، ج ۲۰، ص ۱۷۱.

۵. شیخ حرّ عاملی، همان، ج ۲۰، ص ۱۷۱.

۶. شیخ حرّ عاملی، همان، ج ۲۰، ص ۱۷۱.

۷. شیخ حرّ عاملی، همان، ج ۲۱، ص ۵۱۷.

مع و ف ر ش م ا و ا ج ب ا س ت ».)

امام سجاد علیه السلام فرمود: «لَئِنْ أَذْخُلَ السُّوقَ وَمَعِي دِرْهَمٌ أَبْتَاعُ يَهُ لَحْمًا لِعَيْالِيٍ وَقَدْ قَرِمُوا إِلَيْهِ مِنْ أَنْ أُغْتَقَ نَسْمَةً»^۱ وارد شدن به بازار و خرید یک درهم گوشت برای عائله ام که آن را هوس کرده اند، برای محظوظ تر از بندۀ آزاد کردن است.

امام ششم طیلیه فرمود: «مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ الْقِيمَ عَلَى عِيَالِهِ»^۲ سرپرستی زن و بچه و رسیدگی به امور آنان از خوشبختی مرد است.

۲- میاثت

از امام هشتم پرسیدند: شخصی زن جوانی دارد، به خاطر مصیبی که بر مرد وارد شده چند ماه و شاید یک سال است با او نزدیکی نکرده، البته نیت آزار زن را نداشته، عذرش مصیبیت زدگی بوده، آیا این مرد گناهکار است؟ فرمود: آری پس از چهار ماه معصیت کار است. ابوذر از رسول خدا پرسید: آمیزش مرد با همسرش در عین اینکه لذت دارد، ثواب هم دارد؟

فرمود: آری، آیا اگر از راه نامشروع کام دل بجوبی حرام نیست؟ عرضه داشت چرا، فرمود:
پس حلالش هم ثواب دارد!
در معارف الهیه آمده، مستحب است مرد هر چهار شب یک شب جهت آمیزش در کنار
همسرش، یاشد.

۳-گشايش در زندگي

رسول حق فی مود

کسی که به بازار می‌رود و برای عیالش تحفه می‌خرد، مانند کسی است که در خانه مستمندان صدقه می‌برد، او باید تحفه خریده شده را وقتی به خانه برد ابتدا به دخترانش بدهد، زیرا هر کس دخترش را خوشحال کند چنان است که بندهای از نسل اسماعیل آزاد کرده، و هر کس دیده پرسش را باردن تحفه روشن کند، گویا از ترس خدا اشک ریخته، و کسی که از ترس خداگریه کند حضرت حق، او را وارد بهشت‌های پر نعمت کند.

۱. شیخ حزّ عاملی، همان، ج ۲۱، ص ۵۴۳

۲. شیخ حز عاملی، همان، ج ۲۱، ص ۵۴۳.

موسى بن جعفر ظلله فرمود: «عِيَالُ الرَّجُلِ أَسْرَائِلٌ فَمَنْ أَنْتُمُ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَلَيُوْسِنْ عَلَى أَسْرَائِلِهِ فَإِنْ لَمْ يَفْعُلْ أُوْشِكَ أَنْ تَرْزُولَ تِلْكَ النِّعْمَةَ»؛^۱ عائله مرد در اختیار و قید اویند، خداوند به هر کس نعمت داده بر عائله خود گشايش دهد، و گرنه ممکن است آن نعمت از او سلب شود.

عن النبي ﷺ: «نَهَىٰ أَنْ يَشْبَعَ الرَّجُلُ وَيُجِعِّهَ أَهْلَهُ»؛^۲ رسول خدا از اینکه مرد سیر باشد و همسرش گرسنه نهی فرمود.

امام ششم ظلله فرمود: «إِنَّ الْمَرْءَ يَحْتَاجُ فِي مَنْزِلِهِ وَعِيَالِهِ إِلَى ثَلَاثٍ خَلَالٍ يَتَكَلَّفُهَا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي طَبِيعَهُ ذَلِكَ مَعَاشَرَةً جَمِيلَةً وَسَعَةً بِتَقْدِيرٍ وَغَيْرَةً بِتَحْصِينٍ»؛^۳ مرد باید در برنامه‌ی خانه و خانواده سه چیز را بر خود تحمیل کند، هر چند خلاف میلش باشد: خوش رفتاری، توسعه در معاش بدون اسراف و غیرت ناموسی».

امام چهارم ظلله فرمود: «إِنَّ أَرْضَاكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَشْبَغُكُمْ عَلَى عِيَالِهِ»؛^۴ هر که بر خانواده‌اش بیشتر توسعه دهد، حضرت حق از او خوشنودتر است.

رسول حق ظلله فرمود: «إِذَا أَنْفَقَ الْمُسْلِمُ عَلَى أَهْلِهِ نَفْقَةً، وَهُوَ يَحْتَسِبُهَا، كَانَتْ لَهُ صَدَقَةٌ»؛^۵ آنچه را مسلمان به خاطر خدا برای همسرش می‌خرد ثواب صدقه دارد.

۴- احترام به زن

رسول حق ظلله فرمود: «مَنْ اتَّخَذَ زَوْجَةً فَلِيَكُرْمَهَا»؛^۶ کسی که زن می‌گیرد، باید او را احترام کند. و فرمود: «أَيُّمَا رَجُلٌ ضَرَبَ امْرَأَتَهُ بُوقَ ثَلَاثٍ أَقَامَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُءُوسِ الْخَلَائِقِ فَيَقْضِيَهُ فَضِيقَةً يَنْظُرُ إِلَيْهِ الْأَوْلَوْنَ وَالآخِرَوْنَ»؛^۷ هر کس همسرش را بیش از سه مشت بزنند، خداوند در قیامت در برابر اولین و آخرین رسوایش کند.

رسول حق ظلله فرمود: «أَيْضُرِبُ أَحَدُكُمُ الْمَرْأَةَ ثُمَّ يَظْلِمُ مُعَانِقَهَا»؛^۸ آیا روز، زن را به باد کتک می‌گیرید، و شب او را به آغوش می‌خوانید؟!

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۰۸.

۲. محدث نوری، مستدرک الرسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۲.

۳. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷۵، ص ۲۳۵.

۴. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷۵، ص ۱۳۶.

۵. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۱۰۱، ص ۷۰.

۶. محدث نوری، همان، ج ۱۴، ص ۲۴۹.

۷. محدث نوری، همان، ج ۱۴، ص ۲۵۰.

۸. شیخ حز عاملی، همان، ج ۲۰، ص ۱۶۷.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: (إِنَّهُ أَمَاةَ اللَّهِ فَلَا تُضَارُّوهُنَّ وَ لَا تَغْضُلُوهُنَّ؛^۱ زنان در دست شما امانت هستند، بر آنان سخت نگیرید، و بلا تکلیف شان مگذارید».

حولا از رسول حق پرسید: زن را بمرد چه حقی است؟

فرمود: برادرم جبرئیل آنقدر سفارش زنها را کرد، که تصور کردم مرد حق ندارد اف به او بگویید.

گفت: محمد ﷺ دربارهی زنان از خدا بترسید، اینان رنج و سختی زندگی را تحمل می‌کنند، به مقتضای دستور حق و نص قرآن و سنت و شریعت محمدی بر شما حلال شده‌اند، در برابر این که تن در اختیار لذت‌های شمامی نهند و فرزنداتان را در اندرون خود حمل می‌کنند، تا آنجاکه به وقت زاییدن چهار دردهای خطرناک می‌شوند، حقوق واجبی بر عهدهی شما دارند، با آنان مهریان باشید، آنان را دلخوش دارید، تا با شما بسازند، از آنان اظهار کراحت و ملال نکنید در آنچه به عنوان مهر به آنان داده‌اید طمع نورزید، و چیزی از آن را به زور استرداد ننمایید.

۵- آراسته و پاکیزه بودن

همانطور که مرد، زن خود را دوست دارد زیبا، خوش لباس، معطر ببیند، زن هم از مرد خود همین موقع را دارد، نظافت، پاکی، حمام، مساواک، سر شستن، شانه زدن، ناخن گرفتن، عطر زدن، لباس منظم و پاکیزه پوشیدن و سایر زینت‌های حلال بر اندام مرد، زن را خوشدل و راضی می‌کند، و به عفت و پاکدامنی او می‌افزاید، و از چشم دوختن به دیگران و در خیال گرفتن غیر شوهر حفظ می‌کند.

حسن بن جهم می‌گوید: امام هفتم علیه السلام را خصاب کرده دیدم، عرضه داشتم قربانت شوم خصاب کرده‌ای؟ فرمود: آری، آمادگی و خودآرائی مرد موجب افزایش عفت زن است، زنانی که ترک عفت کردن به این خاطر بود که شوهر خود را آرایش کرده ندیدند، سپس از من پرسید، تو دوست داری همسرت را آشفته و در هم و بر هم ببینی؟

حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت می‌کند: «ان نساء بني إسرائيل خرجن من العفاف إلى الفجور ما أخرجهن إلا قلة تهيئة أزواجهن وقال إنها تشهي منك مثل الذي تشهي منها»^۲ زنان بني اسرائیل از عفت و پاکی دست کشیدند، و این مسئله هیچ علّتی نداشت جز اینکه شوهران آنها خود را

۱. محدث نوری، همان، ج ۱۴، ص ۳۲۴.

۲. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷۳، ص ۱۰۲.

نمی‌آراستند، سپس فرمود: زن هم از مرد همان انتظاری را دارد که مرد از او دارد».

۶- خوش زبانی و مدارا

درشت گویی، بذبازی، تندی، سختگیری طرف مقابل انسان را هر که باشد وادر به عکس العمل می‌کند.

حال و مقال وقتی خارج از حدود باشد، زن را دلگیر، و روحیه او را کسل و در نتیجه فضای زندگی به تلخی و سردی می‌گراید.

امیرالمؤمنین علیه در این زمینه به مردان، چنین دستور می‌دهد: «فَذَارُوهُنَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ أَخْسِنُوا؛^۱ با آنان در همه حال مداراکنید، خوش زبان و نرم خو باشید، و در تمام امور نیکی نمائید، که عکس العمل آنان با شما به همین صورت باشد».

۷- رعایت اراده و اختیار خود را بنماید

بعضی از مردان از آزادی خداداده، و اراده و اختیار خود چشم می‌پوشند، و در بست در اختیار زنان خود قرار می‌گیرند، و بعضی از زنان با تRIX خیر اراده و اختیار شوهر، حاکمیت بر زندگی را به دست می‌گیرند، و مرکب حیات را به هر جاکه خاطر خواه آنهاست می‌رانند.

این نوع زندگی به طور اغلب به یک زندگی شیطانی تبدیل شده، و موجی از گناه و معصیت، و اسراف و تبذیر، و خواسته‌های نامشروع زندگی را پوشانده، و معنویت را فراری داده، و خانه و خانواده را از اصول الهی و انسانی منحرف نموده است.

علی علیه فرمود: «مَنْ أَطَاعَ امْرَأَةً أَكَبَّ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ قِيلَ وَمَا تِلْكَ الطَّاغِيَةُ قَالَ تَطْلُبُ مِنْهُ الْذَّهَابَ إِلَى الْحَمَّامَاتِ وَالْعُرَسَاتِ وَالْعِيدَاتِ وَالنِّيَاحَاتِ وَالثِّيَابَ الْإِقَاقِ؛^۲ آن مردی که در بست تسلیم زن شود، خداوند او را با روی به آتش جهنم درافکند، پرسیدند، چگونه، فرمود: لباس بدن نما از مرد بخواهد و او بیذیرد!»

حقوق شوهر بر زن

قسمت عمده‌ای از استحکام پایه‌های زندگی، در گرو رعایت حق شوهر از جانب زن است.

۱. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۱۰۰، ص ۲۲۳.

۲. شیخ حر عاملی، همان، ج ۲۰، ص ۱۸۱.

در این زمینه زن لازم است فقط و فقط حضرت حق و قیامت را الحاظ کند، و از دستور گیری از دیگران نسبت به شوهرش، و قبول دخالت اطرافیان پر هیزد.

چه بساکه دیگران در فرمانها و دستورات خود در خطاب و اشتباه باشند، یا نسبت به جمال و جلال زندگی و امنیت زن و شوهر نظر سوئی داشته باشند، و چه بساکه مایه‌ی دخالت دیگران در زندگی زن و شوهر جوان تازه عروسی کرده حسادت باشد.

نفوذ پذیری و اثر گیری زن زیاد است، بنابراین به این حالت طبیعی خود، و امکان اشتباه و حسادت دیگران توجه عمیق داشته باشد، و در رعایت حق شوهر، که رعایت حق ایمانی و اسلامی و انسانی است خدارا ملاحظه کند، و قیامت خود را در نظر بگیرد.

مرد دوست دارد زن، زن او باشد، حالات زن بودنش محفوظ باشد، از اینکه بالآخره زن است وزن آفریده شده دست بر ندارد، لطفات، ناز، طنازی، عشهه گری خود را برای شوهر حفظ کند، مقلد دیگران، و قبول کننده‌ی دخالت اقوام نزدیک و دور و همسایه و معاشر باشد.

در هر صورت زن شوهر باشد، و بر محور خواسته‌های مشروع او زندگی کند، امور خانه را مطابق میل شوهر اداره کند و برای فرزندانش مادر باشد.

بعضی از زنان زن بودن خود را فراموش می‌کنند، ضمخت و خشن و تن و قهرمان مسلک می‌گردند، که این حالات کام مرد را فوق العاده تلخ و او را از ازدواج و زندگی پشیمان و گاهی از عمر خود سیر می‌کند.

تمکین زن از شوهر به وقت نیاز مرد، اطاعت او از همسر در تمام امور شرعی و اخلاقی، حق بیرون رفتن از خانه و مسافرت، منهاهی حج واجب از حقوق واجبه شوهر بر عهده‌ی زن، و قسمتی هم مستحب است.

۱- اطاعت

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «جاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ صلوات الله عليه وآله وسالم فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا حَقُّ الرَّزْوَجِ عَلَى الْمَرْأَةِ فَقَالَ لَهَا أَنْ تُطِيعَهُ وَلَا تَغْصِيهُ»^۱; زنی به محضر رسول حق آمد و گفت حق شوهر بر زن چیست؟ فرمود: اطاعت از شوهر و پرهیز از عصیان نسبت به او».

رسول حق صلوات الله عليه وآله وسالم فرمود: «إِذَا صَلَّتِ الْمَرْأَةُ خَمْسَهَا وَصَامَتْ شَهْرَهَا وَحَجَّتْ بَيْتَ رَبِّهَا وَأَطَاعَتْ

۱. شیخ حرّ عاملی، همان، ج ۲۰، ص ۱۵۷.

رَوْجَهَا وَعَرَفَتْ حَقَّ عَلَيِ الْمُؤْمِنِ فَلَمْ دُخُلْ مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ الْجِنَانِ شَاءَتْ؛^۱ به هنگامی که زن نماز واجب پنج وقت را بخواند، و روزه رمضان را بگیرد، و حج خود را انجام دهد، و از شوهرش فرمان ببرد، و حق علی الله را که امام واجب الاطاعة است بشناسد، از هر دری از هشت در بهشت که می خواهد به بهشت در آید».

به این روایات بسیار مهم که از رسول باکرامت اسلام صلوات الله عليه وآله وسلام رسیده توجه کنید: «مَا مِنْ امْرَأٍ صَلَّثَ صَلَاتَهَا وَلَزِمَتْ بَيْتَهَا وَأَطَاعَتْ رَوْجَهَا إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهَا ذُنُوبَهَا مَا قَدَّمَتْ وَمَا أَخَرَّتْ؟^۲ هر آن زنی که نماز بگذارد، بدون نیاز از خانه بیرون نرود، از شوهر اطاعت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را بیامرزد».

به زنی به نام حولا فرمود:

به آن خدایی که مرابه راستی مقام نبوت داده، مرد بر زن حق دارد، چون شوهر او را طلب کند احابت نماید، اگر دستوری دهد سر پیچی نکند، و با او سیزه و مخالفت نکند. و در گفتاری بسیار مهم فرمود: «لَا تُؤْدِي الْمَوَأْةُ حَقَّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى تُؤْدِي حَقَّ رَوْجَهَا؛^۳ زن تا حق شوهر را ادا نکند، حق خداوند را ادا نکرده!».

بر اساس این روایات، تنها اطاعت از شوهر ملاک نجات نیست، بلکه ایمان زن و عبادت او و ادای واجبات و ترک محرومات نیز دخالت قابل توجه در نجات او دارد، به این معنا که وقتی همه این واقعیات در وجود زن جمع باشد عامل رستگاری و فلاح او در دنیا و آخرت است.

۲ - تمکین

زن در غیر مواردی که از نظر شرع محدودیت دارد، واجب است نسبت به خواسته‌ی مرد، در مسئله‌ی کام‌گیری تسلیم باشد، حتی مستحب است در این زمینه پیش قدم شده آمادگی خود را اعلام نماید.

رسول حق صلوات الله عليه وآله وسلام فرمود: «عَيْنِهَا أَنْ تَنْهِيَ بِأَطْيِبِ طِيبِهَا وَ تَلْبِسَ أَخْسَنَ ثِيابِهَا وَ تَرْزِينَ بِأَخْسَنِ زِينَتِهَا وَ تَغْرِضَ نَفْسَهَا عَلَيْهِ عَذْوَةً وَ عَشِيشَةً وَ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ حُقُوقَةً عَلَيْهَا؛^۴ بر زن لازم است از بهترین

۱. شیخ حز عاملی، همان، ج ۲۰، ص ۱۵۹.

۲. محدث نوری، همان، ج ۱۴، ص ۲۴۱.

۳. محدث نوری، همان، ج ۱۴، ص ۲۵۷.

۴. شیخ حز عاملی، همان، ج ۲۰، ص ۱۵۸.

عطر استفاده کند، زیباترین لباسش را پوشد، خود را به نیکترین وجه آرایش دهد، و صبح و شب همچون طاووس خرامان خود را به شوهر عرضه نماید، باز هم حقوق شوهر بیش از اینهاست.^۱ اگر زن به همین صورت به دستور رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم عمل کند، شوهرش را برای خود حفظ کرده، و او را از چشم چرانی، و هوس نسبت به دیگران، یا رفتن دنبال این و آن حتی به صورت مشروع باز داشته.

در رابطه با میل مرد به زن و تمکین زن نسبت به شوهر، رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم دستور عجیبی دارند، این دستور را در پاسخ زنی که از حق شوهر از حضرتش پرسید فرمودند: «لَا تَمْنَعْنَّ نَفْسَهَا وَ إِنْ كَانَتْ عَلَى ظَهْرِ قَتْبٍ؛^۲ او را از کامگیری منع نکند هر چند بالای شتر باشد». کنایه از اینکه این مسئله مهم است و عامل پابرجایی محبت شوهر و حفظ او از امور خارج از خانه».

و باز آن حضرت فرمودند: «لِلنَّسَاءِ لَا تُطْؤِنَنَّ صَلَاتَكُنَّ لِتَمْنَعْنَّ أَرْوَاجَكُنَّ»؛^۲ برای اینکه شوهر را به وقت نیازش از سروکنید نماز را که بالاترین عبادت است طولانی نکنید.

۳- بیرون رفتن از خانه

از رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم نقل شده است که: رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم از بیرون رفتن زنان از خانه بدون اجازه شوهر نهی کردند، و می فرمودند: اگر زن بدون اجازه و رضای شوهر از خانه خارج شود تمام ملایکه آسمان و هر جن و انسی که بر او می گذرد لعنتش می کنند تا به خانه باز گردد! امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار به مسافرت رفت و به همسرش تأکید کرد تا من بر نگردم از خانه بیرون نرو، پدر آن در ایام سفر شوهرش بیمار شد، زن کسی را نزد رسول حق فرستاد، و اجازه‌ی عیادت خواست. فرمود: از شوهر اطاعت کن و در خانه بنشین، حال بیمار سنگین شد باز پیام داد ولی رسول اسلام همان جواب را داد، پدر از دنیارفت، زن قاصدی نزد پیامبر فرستاد، که برای نماز به جنازه پدر بروم حضرت همان جواب را داد، پدر را به خاک سپردنده و زن در خانه ماند، پیامبر پیام دادند، ای زن خداوند پیاس این فرمانبرداری از شوهرت، پدرت و تورا آمرزید!

۱. شیخ حز عاملی، همان، ج ۲۰، ص ۱۵۷

۲. شیخ حز عاملی، همان، ج ۲۰، ص ۱۶۴

۴ - پرهیز از آزار شوهر و تندخویی و بذبانی

رسول اکرم ﷺ در این زمینه سخنرانی عجیبی دارند، این سخنرانی را برای زنان ایراد فرمودند:

ای زنان در راه خدا صدقه دهید گرچه از زیور و زینت خود، گرچه یک دانه خرما، چه اینکه بیشتر شما هیزم جهنم هستید، لعنت می‌کنید، و نسبت به خدمات شوهر سپاسگزار نیستید. زنی عرضه داشت: مگر ما نیستیم که مادری می‌کنیم، کودک را ماهها در شکم می‌پرورانیم، به او شیر می‌دهیم، مگر ما این دختران سرپرست خانه‌ها، و این خواهران دلسوز برادرها از جنس ما نیستند؟ فرمود: چرا، باردار هستید، فرزند می‌آورید، شیر می‌دهید، مهربان و با عاطفه‌اید، اگر ناسازگاری با شوهر و آزار دادن به او نبود هیچ نمازگزاری به آتش قیامت نمی‌سوخت.

امام ششم طیلہ فرمود:

نماز سه نفر قبول نیست؛ خدمتکار گریخته تا وقتی دست به دست صاحبیش بگذارد، زنی که شب تا صبح شوهر از او ناراضی باشد، پیشوایی که مردم او را نخواهند و او امامت کند على بن جعفر از برادرش امام کاظم علیه السلام پرسید: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ الْمُغَاضِيَةِ رَوْجَهَا هُلْ لَهَا صَلَاةٌ أَوْ مَا حَالُهَا قَالَ لَا تَرَأَلُ عَاصِيَةً حَتَّى يَرْضَى عَنْهَا»^۱؛ زنی که با سوء خلق، بذبانی، درشت گویی، مردش را خشمگین کند نماز و حالش نزد خدا چگونه است؟ فرمود: در معصیت بسر می‌برد تا وقتی که شوهر راضی شود».

رسول خدا ﷺ از زنان می‌خواهد بیش از قدرت و توانایی مرد بر مرد تحمیل نکند، شکوه او را نزد احدي چه خوبیش و چه بیگانه نبرند.

امام ششم فرمود: «ملعونه ملعونة امرأة تؤذي زوجها و تعمه و سعيدة امرأة تكرم زوجها ولا تؤذيه و تطيعه في جميع أحواله»^۲؛ ملعون است ملعون، زنی که همسرش را بیازارد و وی را غمگین و غصه دار کند، و خوشبخت است خوشبخت زنی که احترام شوهر رانگه دارد و وی را بیازارد و در هر حال از وی اطاعت نماید».

۵ - خدمت در خانه

رسول حق ﷺ به حولا فرمود: زنی که غذای خوش گوار برای شوهر آماده کند، خداوند

۱. شیخ حرّ عاملی، همان، ج ۲۰، ص ۱۶۲.

۲. شیخ حرّ عاملی، همان، ج ۱۶، ص ۲۸۰.

خوراک‌های گوناگون در بهشت برایش مهیا نماید و بگوید بخور و بنوش به پاداش زحماتی که در دنیا می‌کشید.

رسول حق ﷺ فرمود: «أَيْمَا امْرَأَةً رَفَعَتْ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا شَيْئًا مِنْ مَوْضِعٍ تَرِيدُ بِهِ صَلَاحًا نَظَرَ اللَّهِ إِلَيْهَا وَمَنْ نَظَرَ اللَّهِ إِلَيْهِ لَمْ يَعْذِبْهُ؛^۱ هر زنی در خانه شوهر، به منظور زیباسازی چشم انداز چیزی را جابجا کند، خداوند به او نظر رحمت اندازد، و هر که مورد نظر رحمت باشد از عذاب در امان است».^۲

امام باقر علیه السلام فرمود: «إِنْ فَاطِمَةَ ضَمَنَتْ لِعَلِيٍّ عَمَلَ الْبَيْتِ وَالْعَجِينِ وَالْخَبِزِ وَقَمَ الْبَيْتِ، وَضَمَنَ لَهَا عَلِيٌّ مَا كَانَ خَلْفَ الْبَابِ؛ نَقْلُ الْحَطَبِ وَأَنْ يَجِيءَ بِالْطَّعَامِ؛^۳ حضرت زهرا علیه السلام کارهای داخلی منزل، و خمیر کردن، نان پختن و خانه‌داری را به عهده گرفت، و امیر المؤمنین علیه السلام کارهای خارجی مانند هیزم آوردن، و خرید مایحتاج منزل را».^۴

۶- احترام به شوهر و خوشرفتاری با او

امام هفتم علیه السلام فرمود: «جَهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَاعُلِ؛^۵ جهاد زن، نیکو شوهرداری است».

حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: «لَا شَفِيعَ لِلْمَرْأَةِ أَنْجَحُ عِنْدَ رَبِّهَا مِنْ رِضَا زَوْجِهَا؛^۶ زن در حریم حضرت حق شفیعی با قدرت‌تر و نجات دهنده‌تر از رضایت شوهر ندارد».

امام ششم علیه السلام می‌فرماید: گروهی خدمت پیامبر ﷺ آمدند، عرضه داشتند: مردمی را دیدیم که برای بزرگانش سجده می‌کردند، شما هم به ما چنین اجازه‌ای می‌دهید؟ فرمود: نه، اگر بنا بود چنین دستوری بدhem می‌گفتیم: زن برای شوهر سجده کند.

رسول حق ﷺ به حواله فرمود: هر زنی در سختی و رفاه باشوه‌رش بسازد، و از وی اطاعت کند، خداوند او را با همسر ایوب محشور کند، هر زنی گفتار تلغی و زننده شوهرش را تحمل کند خداوند برای هر کلمه‌ای اجر روزه دار مجاهد به او عنایت فرماید.

رسول حق ﷺ فرمود: «حَقُّ الرَّجُلِ عَلَى الْمَرْأَةِ إِنَارَةُ السَّرَاجِ وَإِصْلَامُ الطَّعَامِ وَأَنْ تَسْتَقْبِلَهُ عِنْدَ بَابِ بَيْتِهَا فَتَرْحِبَ وَأَنْ تُقْدِمَ إِلَيْهِ الطَّشَّةَ وَالْمِنْدِيلَ وَأَنْ تُوْضِهَ وَأَنْ لَا تَثْنَعَهُ نَفْسَهَا إِلَّا مِنْ عِلْمِهِ؛^۷ حق

۱. شیخ حز عاملی، همان، ج ۲۱، ص ۴۵۱.

۲. محدث نوری، همان، ج ۱۳، ص ۲۵.

۳. شیخ حز عاملی، همان، ج ۲۰، ص ۱۶۳.

۴. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۷۸، ص ۳۴۵.

۵. محدث نوری، همان، ج ۱۴، ص ۲۵۴.

مرد بروزن این است که چراغ خانه را روشن کند، غذا را آماده کند، هنگام ورود تادر خانه استقبالش کند، و خوش آمد بگوید، آفتابه و لگن و حوله حاضر نماید، آب روی دستش بریزد، و بدون عذر، خود را از او دریغ ننماید».

۷- برای غیر شوهر خود را نیارايد

رسول حق علیه السلام به حواله فرمود: زر و زیور خود را در منظر و دیدگاه غیر شوهر مگذار، در غیاب شوهر خود را خوشبو مکن، روسربی خود را که جلب نظر می کند، و مچ دست رانشان مده، اگر چنین کنید دیتان را تباہ و خدا را به خشم آورده اید.

«نَهَىٰ أَنْ تَأْبَسَ الْمَرْأَةُ إِذَا حَرَجَتْ ثُوَبًا مَّسْهُورًا أَوْ تَسْخَلَى بِمَا لَهُ صَوْتٌ يُسْمَعُ؛^۱ رسول حق از اینکه زن در خارج از خانه لباس چشمگیر بپوشد، به صورتی که نظر دیگران را جلب کند نهی فرمود، و از اینکه زیور صدادار با خود بردارد قدغن نمود».

حدیثی بسیار مهم از رسول خدا روایت شده، که باید به نحو فوق العاده ای مورد توجه مردم مسلمان باشد.

«أَيْمَا رجُل تَزَينَ امْرَأَةً وَ تَخْرُجَ مِنْ بَابِ دَارِهَا فَهُوَ دِيُوثٌ وَ لَا يَأْمُمُ مِنْ يَسْمِيهِ دِيُوثًا وَ الْمَرْأَةُ إِذَا خَرَجَتْ مِنْ بَابِ دَارِهَا مُتَزَينَةً مُتَعْطَرَّةً وَ الزَّوْجُ بِذَلِكَ رَاضٍ بِيَنِي لِزَوْجَهَا بِكُلِّ قَدْمٍ بَيْتِ فِي النَّارِ فَقَصَرُوا أَجْنَحَةَ نَسَائِكُ وَ لَا تَطْلُوْهَا إِنْ فِي تَقْصِيرِ أَجْنَحَتِهَا رَضِيَ وَ سَرُورًا؛^۲ مردی که در برابر دیدگانش، و با رضایت و اجازه او، زنش آرایش کند و از خانه بپرون رود، به صورتی که در معرض دید همگان قرار گیرد او کسی است که زن خود را برای عمل زنا در اختیار دیگران قرار داده است، هر که آن مردرا «دیوث» بنامد گناهی نکرده. زنی که بدین صورت بپرون رود و همسرش راضی باشد، به هر قدمی که آن زن بر می دارد خانه ای از آتش برای شوهرش بنامی شود، بال و پر زنان خود را در این زمینه بچینید، نگذارید در این امور پر بگیرند، که بی بال و پر بودنشان در این مسائل موجب خوشنوی و سرور برای شما و کل خانواده است».

۸- بدون اجازه شوهر در اموال او تصرف نکند

امام ششم علیه السلام فرمود: «لَيْسَ لِلْمَرْأَةِ أَمْرٌ مَعَ زَوْجِهَا فِي عِنْقٍ وَ لَا صَدَقَةٍ وَ لَا تَدْبِيرٍ وَ لَا هِبَةٍ وَ لَا نُذْرٍ

۱. محدث نوری، همان ج ۱۴، ص ۲۸۰.

۲. مجلسی، محمد باقر، همان، ج ۱۰۰، ص ۲۴۹.

فِي مَالِهَا إِلَّا يُؤْذِنُ رَوْجَهَا إِلَّا فِي زَكَاءٍ أَوْ بِرٍّ وَالدَّيْهَا أَوْ صَلَةٍ قَرَابَتِهَا؛^۱ زن مجاز نیست بدون اذن شوهر برده آزاد کند یا صدقه دهد، یا چیزی ببخشد، یا نذر مالی کند، اما زکات واجب و صله‌ی رحم، و احسان نیاز به اجازه ندارد».

رسول حق ﷺ فرمود: «وَ لَا تُنْطِي شَيْئًا إِلَّا يُؤْذِنُهُ فَإِنْ فَعَلْتُ فَعَلَيْهَا الْوَزْرُ وَ لَهُ الْأَجْرُ؛^۲ بدون اجازه‌ی شوهر از مال مرد به کسی نبخشد، اگر بخشید گناهش از او و ثوابش مربوط به شوهر است».

۱. شیخ حزّ عاملی، همان، ج ۱۹، ص ۲۱۴.

۲. شیخ حزّ عاملی، همان، ج ۲۰، ص ۱۵۸.

ارزش دختر داری در اسلام

اراده‌ی حق در عطا کردن فرزند

وجود مقدس حق، فعال مایشاء، مالک آسمان‌ها و زمین، علیم و قدیر، حکیم و عادل، و رحمان و رحیم است.

تصمیم و اراده او نسبت به بندگان عین لطف، و محض محبت، و جلوه‌ی عشق و رحمت، و تجلی کرامت و حسن انتخاب است.

او هر چه را برای بنده‌اش بخواهد به مصلحت دنیا و آخرت بنده است، و بنده نسبت به حکمت و عدالت و رحمت و اراده او باید تسليم باشد، که این حالت تسليم بالاترین عبادت باطن، و از اخلاق انبیا و اولیا، و نشانه‌ی عشق و معرفت عاشقان و عارفان به حضرت اوست.

آن را که عقیم قرار داده، به کسی که دختر می‌دهد، به آن که پسر عنایت می‌فرماید، در دامن مادری که دو قلوبی از پسر و دختر می‌گذارد، همه و همه عین رحمت و لطف، و جوشش عشق او به بندگان است.

«اللهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهْبِطُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَّا وَيَهْبِطُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورُ؛ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرًا إِنَّا وَيَعْلَمُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ؛^۱ مالکیت و حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن خداست؛ هر چه را بخواهد می‌آفریند؛ به هر کس لرا مکنند دختر می‌بخشند و به هر کس بخواهد پسر، یا

(اگر بخواهد) پسر و دختر - هر دو - را برای آنان جمع می‌کند، و هر کس را بخواهد عقیم می‌گذارد؛ زیرا که او دانا و قادر است».

۱. سوره‌ی شوری، آیات ۴۹ - ۵۰.

بر اساس این آیه شریفه، فرزند دختر، جلوه‌ی سلطنت و پادشاهی، تجلی اراده‌ی او در آفرینش، و نور دانایی و توانایی او نسبت به انسان است. دانش و قدرت، فعل و اراده، حکومت و مالکیت او اقتضا کرده که پدر و مادری دارای دختر شوند.

چهره درهم کشیدن نسبت به تولد دختر، چهره درهم کشیدن نسبت به الوهیت، مالکیت، خلقت، انتخاب و دانایی و توانایی حضرت اوست، که گناهی بزرگ، و حالتی احمقانه، و برنامه‌ای بدور از منطق و حکمت است.

طفل اگر بمیرد به فرموده‌ی امام صادق علیه السلام، در جهان برزخ به ابراهیم و ساره سپرده می‌شود، تا در دامن آنان تربیت شود، و برای آخرت پدر و مادر ذخیره گردد.^۱

شهید ثانی در مسکن الفواد نقل می‌کند که امام ششم علیه السلام فرمود: «ولدُ واحِدٌ يَقَدِّمُهُ الرَّجُلُ أَفْضَلُ مَنْ سَبْعِينَ وَلَدًا يَبْقَوْنَ بَعْدَهُ يَدْرُكُونَ الْقَائِمَ علیه السلام»؛^۲ صبر بر مرگ فرزند و دوری از جزع و فزع، ثوابش بیشتر از آن است که هفتاد فرزند پس از انسان زنده بمانند و حضرت قائم (عج) را درک کنند.

حضرت حسین علیه السلام شش ماهه‌ی خود را به خیمه برگرداند، و در آغوش خواهرش زینب نهاد، و خود روی خاک نشست و عرضه داشت الهی! این شهید شش ماهه را ذخیره روز آخرت من قرار بده.

جایی که طفل مرد ب این اندازه برای انسان قیمت داشته باشد کودک به جا مانده و بزرگ شده، در حالی که تربیت و وقار و ادب و ایماش، نتیجه‌ی زحمات سنگین پدر و مادر است برای انسان چه اندازه قیمت دارد؟ دختر یا پسر هیچ فرقی نمی‌کند، منظور اولاد انسان است.

به فرموده قرآن مجید: فرزندان انسان برای انسان آزمایش حقند^۳، اگر انسان در برابر این آزمایش و ابتلا سر فراز بیرون آید، به این معنا که بوجود او خوشنود و راضی باشد، در تعلیم و تربیت دینی او بکوشد، وسائل ازدواجش را در حد قدرت فراهم کند، احترام او را پاس بدارد، در بزرگداشت وجود او و حق او اقدام نماید، به اجری عظیم، و ثوابی فوق العاده رسیده. مگر قرآن مجید نفرموده: «الْمَالُ وَالبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْباقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ»

۱. شیخ صدوق، من لا يحضره القيبة، ج ۳ ص ۴۹۰.

۲. الشهید الثاني، مسکن الفواد، ص ۲۱.

۳. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۸.

تَوَابًا وَحَيْرًا أَهْلًا؟ مال و فرزند، زینت زندگی دنیاست؛ و باقیات صالحات [=ارزش‌های پایدار و شایسته] ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امید بخش تراست».

کسی که برای تربیت فرزند خود زحمت می‌کشد، او را آشنای باحق و انبیا و ولایت و قرآن بار می‌آورد، باقیات صالحاتی است که در بین تمام برنامه هایش نظیر ندارد، و همین است که نزد خداوند بهتر و عاقبتش برای انسان نیکوتر است.

مگر مریم کبری، خدیجه‌ی بزرگوار، آسمیه‌ی باکرامت، فاطمه‌ی زهراء^{علیهم السلام} و زینب کبری برای پدران خود بهترین باقیات صالحات نیستند؟

چراکسی از دختر دار شدن گرفته و افسرده شود؟ مگر فرزندی که در رحم مادر قرار دارد به اراده کسی جز خدا دختر می‌شود، دختر شدن فرزند در رحم عین لطف و رحمت حق و عنایت و مرحمت اوست، باید تسلیم اراده و لطف او بود، و بر نعمت وجود دختر تا پایان عمر با تمام وجود به شکر و سپاس برخاست.

رسول حق، دارای چند پسر به نام قاسم، طیب، طاهر، و ابراهیم شد، گرچه هیچ کدام زنده نماندند، ولی به خاطر پسردار شدن، از جانب خداوند تبریک و تهنیت به او داده نشد، و آیه‌ای هم در قرآن مجید به این سبب نازل نشد، ولی وقتی دختری چون فاطمه^{علیها السلام} در رحم پاک خدیجه^{علیها السلام} وجود پیدا کرد، سوره‌ی کوثر نازل شد، و بشارت خیر کثیر، و نیکی دائم به او داده شد!! مستحب است انسان، در صورتی که از دختر داشتن محروم است، دست نیاز به جانب حق بردارد، و برای دختر دار شدن باحال اخلاص به درگاه حق دعا کند و بنالد.

درخواست پیامبر اول‌العزم

ابراهیم خلیل آن پیامبر بزرگ با داشتن فرزندی چون اسماعیل و اسحاق به درگاه حق جهت دختردار شدن نالید. امام صادق^{علیه السلام} دعای او را بدين صورت نقل می‌کند: «إِنَّ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبِّهُ أَن يَرْزُقَهُ أَبْنَةً تَبَكِّيهُ وَ تَنْدُبُهُ بَعْدَ مَوْتِهِ؛^۱ پدرم ابراهیم^{علیه السلام} از حضرت حق درخواست دختر کرد تا پس از مرگش گریه کننده و ناله کننده [و خلاصه مجلس گرم کن] و یاد آور داشته باشد».

هدفی که در این روایت بازگو شده خیلی مهم نیست، آنچه مهم است اصل مطلب است که پیغمبری اول‌العزم، از داشتن دختر محروم بود، برای رسیدن به این نعمت دعا کرد.

۱. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۴۶.

۲. شیخ حزّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۶۱.

این که انسان، پدر دختر باشد افتخار دارد، چرا که رسول با کرامت اسلام پدر دختر بود، این همزنگی با رسول خدا^{علیه السلام} در زندگی، که با عطا شدن دختر به انسان تحقق پیدا می‌کند واقعاً افتخار دارد، امام صادق^{علیه السلام} فرمود: پیامبر خدا پدر دختران بود.

خواهر داشتن هم رحمت است

اگر کسی دختر نداشت و لی دارای خواهر بود، باز هم دری از رحمت حق بر وی باز شده، امام ششم^{علیه السلام} می‌فرماید: «مَنْ عَالَ ثَلَاثَ بَنَاتٍ أُولَئِكَ الْأَخْوَاتِ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ؛^۱ کسی که سه دختر یا سه خواهرش را سرپرستی کند بهشت بر او واجب می‌گردد».

دختران این گونه‌اند

رسول حق^{علیه السلام} فرمود: «عَمَ الْوَلْدُ الْبَنَاتُ مُلْطِفَاتُ مُجَهَّزَاتُ مُوَنَّسَاتُ مُبَارَكَاتُ مُفْلِيَاتُ؛^۲ دختران چه خوبند، مهربان و نرمخو، مددکار و آماده به کار، انیس انسان، با برکت، و علاقه‌مند به پاکیزگی».

دختر، دسته گل خوشبو است

مردی به مردی که نزد رسول حق^{علیه السلام} نشسته بود خبر داد همسرت دختر آورد، رنگ آن مرد تغییر کرد، رسول اسلام^{علیه السلام} فرمود: چه شده؟ عرضه داشت: خیر است، فرمود: بگو چه اتفاقی افتاده؟ گفت: از خانه بیرون آمدم در حالی که همسرم درد زاییدن داشت، این مرد به من خبر داد دختر دار شده‌ام، حضرت فرمود: زمین حمل کننده او، آسمان سایه سرش، و خداوند روزی دهنده اوست، دختر دسته گیاه خوشبویی است که آن را می‌بویی، سپس رو به اصحاب کرد و فرمود: کسی که دارای یک دختر است، مشکل دارد «تربیت و حفظ او، تهیه‌ی جهازیه، آماده کردن مقدمات عروسی، دلهره داماد داری» و برای هر کس دو دختر است، خدا به فریاد او برسد، و هر کس دارای سه دختر است از جهاد و هر کار مکروهی معاف است، و هر آن که چهار دختر دارد، ای بندگان خدا او را کمک دهید، به او قرض دهید، و به او رحمت آورید.^۳

۱. شیخ حز عاملی، همان.

۲. شیخ حز عاملی، همان، ج ۲۱، ص ۳۶۲.

۳. شیخ حز عاملی، همان، ج ۲۱، ص ۳۶۵.

دختر، حسنہ است

امام صادق علیه السلام فرمود: «البَنَاتُ حَسَنَاتٌ وَالبَنُونَ نِعْمَةٌ فَالْحَسَنَاتُ يُثَابُ عَلَيْهَا وَالنِّعْمَةُ يُسَأَلُ عَنْهَا»^۱. دختران حسناتند، پسران نعمت حقند، بر حسنات بهره می‌دهند، و از نعمت باز پرسی می‌کنند.^۲ و باز رسول حق علیه السلام درباره ارزش دختر داشتن فرمود: «خَيْرٌ أَوْلَادُكُمُ الْبَنَاتُ؛ بِهُنَّ أَنْفَافٍ فَرِيزَةٍ شَفَافَةٍ هُنَّ دَخْرَانٌ هُنَّ هَنَاءً».^۳

ناراحتی از داشتن دختر خطاست

شب معراج به رسولش فرمود: «فَقُلْ لِأَبْنَاءِ الْبَنَاتِ لَا تَضْيِيقُنَّ صُدُورُكُمْ عَلَى بَنَاتِكُمْ فَإِنَّمَا حَلَقْتُهُنَّ أَرْزُقُهُنَّ»^۴; به دختر داران بگو، به خاطر داشتن دختر دلتگی نکنید، همان گونه که آنها را آفریدم، روزی هم می‌دهم».

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که مرگ دخترش را بخواهد، قیامت بر خدا وارد می‌شود، در حالی که او را جزء عاصیان به حساب می‌آورند.^۵

مردی در زمان امام صادق علیه السلام دختردار شد، خدمت امام رسید، حضرت او را ناراحت و خشمگین دید. به او فرمود: فکر کن خداوند به تو وحی می‌کرد، من برای تو انتخاب کنم، که خدای تو هستم، یا تو با بودن من انتخاب می‌کنی؟ چه جواب می‌دادی؟ عرض کرد: می‌گفتم: ای خدای من! تو برای من انتخاب کن، حضرت فرمود: هم اکنون خداوند مهربان برای تو دختر انتخاب فرموده، ای مرد در داستان موسی و خضر آمده که وقتی خضر به مصلحت آن خانواده به دستور خدا کوکد راکشت، به موسی گفت: «فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا زَهْمًا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رَحْمًا»^۶ خواستم تابه جای او خداوند فرزندی بهتر و متوجه تر به رعایت رحم به او بدهد».

حضرت حق به جای آن کوکد کی که به دست خضر کشته شد، و موسی به او اعتراض کرد و خضر به او گفت: خدا بهتر از آن را به پدر و مادرش می‌دهد، دختری عنایت فرمود که هفتاد پیغمبر از نسل او بوجود آمد!!

سکونی که از یاران امام صادق علیه السلام است می‌گوید در حال غم و غصه و حزن و اندوه وارد بر

۱. شیخ حز عاملی، همان، ج ۲۱، ص ۳۶۵-۳۶۶.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۹۱.

۳. مجلسی، محمدباقر، همان.

۴. مجلسی، محمدباقر، همان.

۵. سوره کهف. آیه ۸۱

امام ششم ؓ شدم، فرمود: سکونی سبب غصه تو چیست؟ عرض کردم دختردار شدم، فرمود بارش را زمین می‌کشد، رزقش را خدامی دهد، و رزق خودش را می‌خورد، سکونی می‌گوید: به خدا قسم غصه و رنج از من بر طرف شد، سپس حضرت از من پرسید: چه نامی بر او نهاده‌ای؟ گفتم: فاطمه. حضرت صدا زد: آه آه آه. آنگاه دست بر پیشانی گذاشت و آه کشیدن را ادامه داد، سپس فرمود: اکنون که نام او را فاطمه گذاشته‌ای، به او ناسزا مگو، لعنتش مکن، او را کتک نزن.^۱

پاداش شاد کردن دختر

رسول حق ﷺ فرمود: «مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَأَشَرَّى تُحَفَّةً فَحَمِلَهَا إِلَى عَيْالِهِ كَانَ كَحَامِلِ صَدَقَةٍ إِلَى قَوْمٍ مَحَاوِيْجَ وَلَيْبَدَا بِالإِنَاثِ قَبْلَ الدُّكُورِ فَإِنَّ مَنْ فَرَّجَ أَبْتَةَ فَكَانَمَا أَعْتَقَ رَقْبَةً مِنْ وُلْدٍ إِسْمَاعِيلَ؛^۲ کسی که به بازار برود، و چیزی بخرد و آن رابه خانه برای زن و فرزند ببرد، مانند کسی است که بار مستمندان رابه دوش کشیده، او در خانه دختران را در گرفتن تحفه مقدم بدارد، همانا کسی که دخترش را خوشحال کند به مانند این است که بردهای از اولاد اسماعیل در راه خدا آزاد کرده!!»

گریه‌ی طفل با معنا است

رسول حق ﷺ فرمود: فرزنداتان رابه خاطر گریه و ناله‌ای که به جهت کودکی دارند کنک نزیند زیرا گریه طفل معنا دار است.

گریه آنها در چهار ماه اول شهادت به توحید، و در چهار ماه دوم صلووات و درود بر پیامبر و آل او، و در چهار ماه سوم دعا برای پدر و مادر است.^۳

بنابراین شهادت دهنده به وحدانیت حق، و درود فرستنده به نبی و خاندان او دعاکننده به پدر و مادر را نزن، نه این که مستحق کنک نیست، بلکه به خاطر گریه‌ی معنادارش، واجب است با تمام وجود از اورعایت کنی، و لطف و محبت خود را از او دریغ ننمایی.

پاداش دخترداری

رسول حق ﷺ فرمود: «مَنْ كَانَ لَهُ أُنْثَى فَلَمْ يُبَدِّهَا وَلَمْ يُؤْثِرْ وُلْدَةَ عَلَيْهَا أَدْخِلَهُ اللَّهُ

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۶، ص ۴۸؛ شیخ حز عاملی، همان، ج ۲۱، ص ۴۸۲.

۲. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۱۰۴، ص ۶۹.

۳. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۶، ص ۳۸۱.

الجَنَّةُ؛^۱ آن که دارای دختر است، او را از خود نراند، اهانتش نکند، پسران را برابر او مقدم ندارد، خداوند وی را وارد بهشت می‌کند».

و فرمود: «مَنْ كَاتَ لَهُ أبْنَةٌ وَاحِدَةٌ كَاتَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَلْفِ حَجَّةٍ وَأَلْفِ عَزْوَةٍ وَأَلْفِ بَدَنَةٍ وَأَلْفِ ضَيْفَةٍ؛^۲ کسی که یک دختر دارد اجر او از هزار حج، و هزار جهاد، و هزار قربانی و هزار مهمانی بیشتر است!!»

۱. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۱۸.

۲. محدث نوری، همان، ج ۱۵، ص ۱۱۵.

امام خمینی و ضرورت توجه به مسأله فلسطین

امروزه مسأله فلسطین و جنایات اسرائیل علیه مردم بی دفاع آن، وارد حساس‌ترین مرحله‌ی خود شده است. در حقیقت این موضوعی نه منطقه‌ای بلکه در رأس موضوعات جهانی قرار گرفته است، گرچه افکار عمومی جهان و بیشتر دولت‌های آنان این جنایات را محاکوم نموده‌اند، اما ایالات متحده آمریکا بیشترین کمک را به دولت اشغالگر اسرائیل و شخص «شارون» نموده است. و در این راستا تمامی تصویبات شورای امنیت علیه این کشور را «وتو» نموده است، از نکات جالب توجه دیگر اینکه کشورهای اسلامی که پیوند عقیدتی و دینی با مردم مظلوم فلسطین دارند و دارای منابع اقتصادی بی‌شمار و جمعیت جوان و داشتن حدود ۵۵ رأی در سازمان ملل متحد هستند، بعد از گذشت ۷۰ سال هنوز هیچ اقدام هماهنگ و کارسازی را در این خصوص انجام نداده و بر دامنه‌ی ظلم صهیونیست‌ها همواره افزوده‌اند، در این میان امام خمینی از محدود اندیشمندان و رهبرانی است که از ابتدای شکل‌گیری دولت مجمع‌ول و نامشروع اسرائیل با شیواترین بیان و بدون هیچ گونه ملاحظه و ترسی خطر صهیونیست‌ها و اهداف آتی آنان را گوشزد نموده و اتحاد و همدلی کشورهای اسلامی و بکارگیری امکانات آنان را در مقابل اسرائیل خواستار شده و سکوت آنان در این زمینه را باشدیدترین بیان محاکوم نموده است.

آنچه در این نوشتار بدان اشاره می‌شود، بررسی دیدگاه‌های آن رهبر فقید و اندیشمند سیاستمدار در خصوص مسأله فلسطین است که همانند گذشته می‌تواند توجه به این نکات چراغ راه دولت‌های اسلامی خصوصاً جمهوری اسلامی ایران باشد.

۱- امام خمینی^{ره} و مبارزه با اسرائیل از ابتدای شکلگیری رژیم صهیونیستی

در سرتاسر بیانات و مکتوبات امام خمینی^{ره}، صهیونیسم به عنوان پلیدترین پدیده‌ی سیاسی و منفورترین عبارت معرفی می‌شود، آنهم نه در فضای جمهوری اسلامی و یا انقلاب بلکه در سخت‌ترین دوران سیاه و اختناق شاهنشاهی، یعنی از همان آغاز علنی شدن مبارزات ایشان در سال ۱۳۴۱ شمسی؛ به بیان دیگر در زمانی که ایادی صهیونیسم در ایران حکم‌فرمایی می‌کردند و در زمانی که ساواک به عنوان یکی از مخوف‌ترین تشکیلات زیرزمینی و پلیسی تحت هدایت و آموزش کارشناسان صهیونیست قرار داشت و زمانی که بازار و اقتصاد ایران در قبضه‌ی صهیونیست‌ها بود و رادیو و تلویزیون و سایر رسانه‌های گروهی را آنان اداره می‌کردند، ایشان در تبعید و تحت محاصره رژیم بعث عراق با کمال شهامت و شجاعت نوک پیکان مبارزه را علیه اسرائیل نشانه می‌گیرد و می‌فرماید:

«هدف اجانب، قرآن و روحانیت است، ما باید به نفع یهود، آمریکا و اسرائیل هتك شویم و زندان برویم، معدوم گردیم، فدای اغراض اجانب شویم». ^۱ در جای دیگری می‌فرماید: «این جانب به حسب وظیفه‌ی شرعیه به ملت ایران و مسلمین جهان اعلام خطر می‌کنم، قرآن کریم و اسلام در معرض خطر است، استقلال مملکت و اقتصاد آن تحت قبضه‌ی صهیونیست‌هاست» ^۲، ایشان به این نکته تأکید می‌کنند که در صورتی که جلو این اقدامات صهیونیست‌ها گرفته نشود نه تنها فلسطین بلکه سایر ممالک اسلامی مورد تهدید و خطر خواهد بود. حضرت امام خمینی^{ره} سرانجام به دلیل این قبیل افشاگری‌ها بازداشت و روانه زندان می‌شود و از ایران تبعید می‌شود. اما همچنان در صدد رسایی و افشاری چهره‌ی اسرائیل بر می‌آید و چنین می‌فرماید: «من نزدیک به بیست سال است که خطر صهیونیست بین الملل را گوشزد نمودام و امروز خطر آن را برای تمامی انقلابات آزادی بخش جهان و انقلاب اصیل اسلامی ایران نه تنها کمتر از گذشته نمی‌دانم بلکه امروز این زالوهای جهان خوار با فنون مختلف برای شکست مستضعفان جهان قیام و اقدام نموده‌اند» ^۳.

امروزه به خوبی تیزبینی و دوراندیشی ایشان بیش از پیش روشن می‌شود.

۱. پیام به مناسبت عید نوروز سال ۱۳۴۱.

۲. همان.

۳. صحیفه‌ی نور، ج ۱۴ (پیام به مناسبت دومین سال پیروزی انقلاب).

۲- تمایز میان یهود و صهیونیست

صهیونیست‌ها کوشیده‌اند که جنایات خودشان را تحت عنوان مذهب یهود قلمداد کنند، و بدین ترتیب خود را ناجی یهود بدانند. البته تمسک به چنین شیوه‌هایی در گمراه ساختن افکار بسیاری از مردم بی‌تأثیر نبوده است. اما باید گفت که صهیونیسم پدیده‌ای سیاسی است و با آینین واقعی یهود منافات دارد، به طوری که بسیاری از یهودیان با این پدیده مخالف هستند.

صهیونیسم یک مسلک ساختگی و تصنیعی است که ریشه در تبعیض نژادی دارد.

صهیونیسم

صهیونیسم نام یک جنبش ناسیونالیستی یهودی است؛ که هدف آن ایجاد یک دولت خودمختار یهودی در فلسطین بود. صهیونیسم صورت دنیوی و ملت پرستارانه از یهودیت است که پس از پیدایش موج جدید یهود ستیری، در اوآخر قرن نوزده پدید آمد. این جنبش نام خود را از «کوه صهیون» در اورشلیم گرفته است؛ که ظاهراً آرامگاه داود نبی علیه السلام در آن قرار داد. واژه‌ی صهیون به تدریج نماد و سمبل سرزمین مقدس شد. بنا بر نظر صهیونیست‌ها، یهودیان، خارج از این سرزمین، در تبعید زندگی می‌کنند و زندگی کامل فقط در آن جاممکن است.

بنیانگذار جنبش صهیونیسم یک روزنامه نگار اتریشی به نام تنو دور هرتزل (۱۸۶۰-۱۹۰۴) است. هرتزل با نوشتن کتاب «دولت یهود» نظریه خود را - مبنی بر لزوم ایجاد یک دولت ملی یهودی در فلسطین - به جامعه‌ی یهودیان عرضه کرد. هرتزل، صهیونیسم را از یک واژه‌ی مذهبی به یک استراتژی بلند مدت سیاسی تبدیل نمود؛ و با طرح لزوم ایجاد دولت ملی یهود در فلسطین، عقیده‌ی دیرینه و ستئی، یهودیان را (مبنی بر انتظار ظهور یک پیامبر منجی و ایجاد دولت الهی در ارض موعود) زیر پا گذاشت؛ زیرا او خواستار دولتی سکولار در فلسطین بود. او معتقد بود با وجود فشارهای خارجی، یهودیان مجبورند ایجاد یک دولت ملی در فلسطین را پذیرند و زندگی آرامی را در آن جا سپری کنند.

جهت توضیح مطلب باید گفت: امام خمینی علیه السلام در این زمینه می‌فرمایند: «امروزه شمامی بینید که صهیونیست در عالم مدعی یهودی بودن است و یهودیان او را قبول ندارند با مردم چه می‌کند، معذالک ادعا می‌کند که من تابع حضرت موسی هستم^۱ و یا اینکه در جای دیگر می‌فرمایند: «حساب جامعه یهود غیر از حساب جامعه صهیونیست است... آنها مردمی سیاسی هستند که به اسم یهودکارهایی می‌کنند و یهودی‌ها هم از آن متنفر هستند و همه‌ی انسان‌ها باید از آن متنفر باشند».

۱. همان، ج ۱۷، ۱۳۶۱/۸/۲۹ (بیانات امام در دیدار با اقلیت‌های مذهبی).

۳- امام خمینی^{ره} و شعار از نیل تا فرات

اشغال بخشی از سرزمین فلسطین تا زمان اعلان تشکیل اسرائیل و گسترش تدریجی آن تحت پوشش جنگ‌های معروف «اعراب و اسرائیل» از جمله جنگ ۱۹۴۸ م و ۱۹۶۷ م نه تنها سبب اشغال کامل فلسطین بلکه موجب غصب کرانه‌ی غربی رود اردن، نوار غزه و بلندی‌های جولان، صحرای سینا و بخشی از جنوب لبنان تا به امروز گردیده و به همین جهت ایده‌ی از نیل تا فرات را می‌توان در این راستا بررسی کرد، امام خمینی^{ره} در این رابطه می‌فرماید:

«من کراراً تذکر داده‌ام که اسرائیل از نیل تا فرات را از آن خود می‌داند و شماراً غاصب سرزمین‌های خویش می‌شمرد». ^۱

پس از برکناری متاخیم بگین و روی کار آمدن اسحاق شامیر، ایشان توطئه‌های او را چنین خنثی می‌کند: «این مهره دومی که حالا آمده است و می‌خواهد نخست وزیر بشود از اول برنامه‌ی خودش را گفته است؛ اسرائیل باید تحقق پیدا کند، باید فلسطین از بین برود... اسرائیل بزرگ یعنی از نیل تا فرات...». ^۲

۴- اسرائیل و عدم پای بندی به قراردادهای بین المللی

امروزه آمریکا و اسرائیل در تبلیغات خود، جمهوری اسلامی ایران را به داشتن سلاح‌های هسته‌ای محکوم نموده و آن را خطر برای منطقه و جهان می‌دانند، این در حالی است که آمریکا و اسرائیل امروزه بزرگ‌ترین کلاهک‌های هسته‌ای و سلاح‌های میکروبی را در اختیار دارند و هیچ توجهی به قوانین و مقررات بین المللی ندارند، بطور مشخص اسرائیل موجودیتی غیر مشروع دارد و شناسایی جعلی آن از طرف سازمان ملل متحد طبق نقشه‌های شوم قدرت‌های بزرگ بوده است. همچنین آمریکا با خروج از پیمان منع تولید و گسترش سلاح‌های هسته‌ای ناقض قراردادهای بین المللی محسوب می‌شود در این زمینه امام خمینی^{ره} می‌فرماید: «چنانچه کراراً گفته‌ام و شنیده‌اید اسرائیل به این قراردادها اکتفاء نمی‌کند و حکومت اعراب از نیل تا فرات را غصبه می‌داند و دیر یا زود به کمک آمریکا به نقشه‌ی شوم خود اگر خدای ناخواسته فرصت پیدا کند، و حکومت‌های عربی از خواب گران بیدار نشوند جامه‌ی عمل می‌پوشاند». ^۳

آیا اکنون سخنان امام خمینی^{ره} مبنی بر بی‌اعتنایی اسرائیل به قوانین و قراردادهای بین المللی

۱. همان، ج ۱۹، ۱۳۶۲/۶/۱۷.

۲. همان، ج ۱۸، ۱۳۶۲/۶/۱۵.

۳. همان، ج ۱۸، ۱۳۶۲/۴/۱۵.

و همکاری با آمریکا و همچنین بی توجهی کشورهای اسلامی تحقق پیدا ننموده است؟

۵- مخالفت امام خمینی با قرارداد صلح با اسرائیل

از بد تشكیل دولت اسرائیل در قطب فلسطین کوشش‌های زیادی برای صلح از طرف کشورها و سازمان‌های مختلف پیشنهاد گردیده که بشرح ذیل می‌توان یادآوری کرد:

۶- طرح‌های صلح در خاورمیانه

۱- طرح‌های قبل از تأسیس اسرائیل:

این طرح‌های رادر دو زمینه می‌توان مورد بررسی قرار داد:

الف) طرح‌های مبتنی بر کشور واحد که عبارت است از:

۱- کمیسیون kingbron در سال ۱۱۱۹.

۲- طرح مورسیون گریدی ۱۹۶۴.

ب) طرح‌های تقسیم که در دو مورد انجام شد

۱- طرح کمیسیون سلطنتی پیل (۱۹۴۷).

۲- طرح تقسیم سازمان ملل (۱۹۴۷).

۲- طرح‌های بعد از تأسیس اسرائیل:

این گونه طرح‌های رامی‌توان به موارد زیر تقسیم کرد:

۱- طرح‌های آمریکایی؛ طرح بروکینز (۱۹۷۵) و طرح کمپ دیوید (۱۹۷۹) طرح صلح ریگان (۱۹۸۲)

۲- طرح‌های سازمان ملل متحده: قطعنامه ۲۴۲ در سال ۱۹۷۶ (قطعنامه ۳۳۸ در سال ۱۹۷۳).

۳- طرح‌های بین‌المللی: کنفرانس ژنو در سال (۱۹۶۷) و کنفرانس مادرید (۱۹۸۰).

۴- طرح‌های عربی: شامل طرح فهد (۱۹۸۱) و طرح فاس (۱۹۸۲)^۱

حضرت امام خمینی در زمان حیات خویش به تمامی طرح‌های صلح که برای تقسیم، مانند طرح فهد (۲۰۰۲) و تثبیت موقعیت اسرائیل انجام می‌شد به شدت واکنش نشان داده و خطر آن را

گوشزد می‌کردند. در جایی ایشان در واکنش به طرح کمپ دیوید (۱۹۷۹) می‌فرماید:

«قرارداد کمپ دیوید یا هر اقدامی که موقعیت اسرائیل را محکم‌تر کند اصولاً نه تنها ضرر

۱. جهت اطلاع بیشتر مراجعه شود به رسیه‌های بحران در خاورمیانه، دکتر حمید احمدی، انتشارات کیهان، سال ۱۳۶۶.

فلسطینی‌ها و اعراب بلکه به ضرر همه کشورهای منطقه و در نتیجه تقویت همهی نیروهای ارجاعی منطقه است».^۱

همچنین در سال ۱۹۸۲ طرح هشت ماده‌ای برای تصویب به کنفرانس سران عرب در واکنش از سوی فهد تسليم شد که در آن در ازای عقب نشینی اسرائیل، کشورهای عربی خواهان به رسمیت شناختن اسرائیل بودند، امام خمینی^{ره} در این زمینه چنین واکنش نشان داد: «امروز از خطرناک‌ترین امور، طرح «کمپ دیوید» و «طرح فهد» است که اسرائیل و جنایات او را تحکیم می‌کند. من طرفداری از طرح استقلال اسرائیل و شناسایی اورا برای مسلمانان یک فاجعه و برای دولت‌های اسلامی یک انتحار می‌دانم».^۲

اکنون پس از گذشت حدود بیست سال از این سخنان و اقدامات اخیر اسرائیل در کشتار فلسطینی‌ها و طرح اخیر فهد که تقریباً در همان راستای مفاد طرح صلح دیگر او در سال ۱۹۸۲ بود و بی توجهی اسرائیل به این گونه طرح‌ها، تیزبینی امام و دوراندیشی او در مسائل سیاسی بیش از پیش روشن می‌شود.

۷ - امام خمینی^{ره} و مخالفت با انفعال کشورهای اسلامی در مسأله‌ی فلسطین

بدون تردید کشورهای اسلامی دارای امکانات زیادی برای پیشبرد اهداف مشترک اسلامی و اعتلای کلمه‌ی حق دارند که در صورت توجه و بکارگیری آنها، می‌تواند نقش مهمی در جایگاه کشورهای اسلامی در جهان ایفاء نماید. این در حالی است که در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این کشورها با چالش‌های زیادی مواجه هستند که برای خروج از این چالش‌ها ضرورت همگرایی و تبادل نظر بیشتری را می‌طلبد، بطور کلی بهره مندی از حدود ۶۰ درصد نفت کل دنیا و داشتن موقعیت ژئوپلیتیک و برخورداری از جمعیت جوان و داشتن ۵۵ رأی در سازمان ملل متحد و داشتن موضوعات مشترک جهانی چون مسأله‌ی اسرائیل، می‌تواند آنها را به سمت همگرایی بیشتر سوق دهد، اما در خصوص قضیه فلسطین می‌بینیم که بجای ابتکار عمل مشترک مبنی بر واقعیت‌ها و مصالح اسلامی هر یک از کشورها از سیاست خاصی پیروی و بعضی کشورها متغیر اقدامات آمریکا هستند تا صلح را در منطقه به ارمغان آورده‌اند امام خمینی^{ره} در این زمینه می‌فرماید: «راستی ما باید بنشینیم تا سران کشورهای اسلامی احساسات

۱. صحیفه‌ی نور، ج ۳ (مصلحه با روزنامه نگار لبانی السفیر)

۲. همان، ج ۱۶، ۱۳۶۱/۳/۵.

یک میلیارد مسلمان را نادیده بگیرند و صحه بر آن همه فجایع صهیونیست‌ها بگذارند». ^۱
 ایشان در جای دیگری موضع‌گیری کشورهای اسلامی را در مقابل مسأله‌ی فلسطین نهی کرده و می‌فرماید: «چرا اینقدر بی عرضه باشند، شریان حیات شرق و غرب در دست این‌ها است، نفت شریان حیات این‌ها است». ^۲

امام خمینی [ؑ] و روز جهانی قدس

مواضع تسلیم طلبانه کشورهای اسلامی و کوتاهی آنان در قبال زیاده خواهی اسرائیل موجب ظلم و جنایت بیشتر آن رژیم در کشتار مردم بی‌گناه فلسطین شد لذا امام که این موضع را به صلاح مسلمانان فلسطین نمی‌دانستند برای ایجاد وحدت و توجه کشورهای اسلامی، جمعه آخر ماه مبارک رمضان را که ایام قدر است و می‌تواند تبیین کننده‌ی سرنوشت فلسطین نیز باشد به عنوان روز قدس انتخاب و طی مراسمی همبستگی بین المللی مسلمانان را در حمایت از حقوق قانونی مردم مسلمان اعلام نمایند؛ ^۳ در جای دیگر ایشان می‌گوید: «روز قدس روزی است که باید تمام ملت‌های اسلام با هم توجه بکنند و این روز رازنده نگه دارند». ^۴

کلام پایانی آن‌که:

اگر بخواهیم دیدگاه‌ها و اندیشه‌های بزرگ امام خمینی [ؑ] را پیرامون مسأله فلسطین به عنوان یک حقیقت مسلم بپذیریم، باید اعتراف کنیم که رهایی اولین قبله گاه مسلمانان و پایان یافتن مظلومیت مردم فلسطین از اصولی ترین مسایل در جهان اسلام از نگاه ایشان بوده است و ایشان از همان ابتدای شکل‌گیری صهیونیست بر این نکته‌ی حساس انگشت گذاشته و کشورهای اسلامی را به همکاری و اتحاد در خصوص این مسأله مهم و داشته است، امروزه با گسترش انتفاضه و رسیدن آن به اوچ خود و انفعال کشورهای اسلامی از یک طرف و ظلم و ستم اسرائیل و حمایت آمریکا بیش از گذشته، ضرورت توجه به بیانات امام خمینی [ؑ] را روشن می‌کند.

۱. منشور انقلاب، ۱۳۶۷/۴/۲۹.

۲. صحیفه‌ی نور، ۱۸، ۱۳۶۲/۵/۲۶.

۳. پیام به مسلمانان جهان، ۱۳۵۸/۵/۱۷.

۴. صحیفه‌ی نور، ۱۹، ۱۳۵۹/۵/۱۶.

آشنایی با اصطلاحات*

اشاره:

مباحث ارائه شده در این قسمت فاقد هر گونه تحلیل و نقد است و صرفاً جهت آشنایی اجمالی خوانندگان با اصطلاحات است. بدینهی است طرح آنها در عرصه‌های تبلیغی مستلزم مطالعات گسترده‌تر و ملاحظه انتقادات واردہ به این مبانی است.

آزادی

بررسی لغوی

واژه‌ی آزادی در روحه مختلف و در معانی متفاوتی به کار گرفته شده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از: وجه فلسفی، وجه سیاسی، وجه قانونی و وجه اخلاقی. از نظر فلسفی، آزادی به معنای «اختیار» در برابر «جبر» است. از لحاظ سیاسی، آزادی به مفهوم امکانات فرد از لحاظ حقوق مدنی، اجتماعی و سیاسی در برابر قدرت و جامعه می‌باشد. به لحاظ حقوقی نیز، آزادی یکی از حقوق اساسی فرد دانسته شده و ضمانت‌های اجرایی آن مورد توجه قرار می‌گیرد. و از نظر اخلاقی به معنای رهایی از تعهدات و از قید و بندهای زندگی روزمره و رهایی از هوا و هوس، است.

آزادی در اندیشه و تفکر غرب

هر چند آزادی در ساحت‌های مختلف اندیشه و تفکر غرب مطرح شده، اما در حوزه‌ی

*. عبدالرسول بیات با همکاری جمعی از نویسندگان، فرهنگ واژه‌ها.

فلسفه‌ی سیاسی مورد توجه بیشتری قرار گرفته است. خصوصاً در گونه‌های مختلف لیبرالیسم، آزادی سیاسی یکی از مهمترین مؤلفه‌ها و شاخصه هاست.

از مهم‌ترین نظریه پردازان آزادی در فلسفه‌ی سیاسی غرب می‌توان از «جان استوارت میل» نام برده که در راستای سنت فکری موج اول مدرنیته بر آزادی فرد تأکید کرد. اما فلسفه‌ی سیاسی غرب که با طرح مفهوم محوری آزادی در صدد پاسخ‌گویی به مسئله رابطه فرد و جامعه و فرد و دولت بود، به دلایلی نه تنها نتوانست آزادی فرد را در قبال قدرت جامعه و دولت حفظ کند بلکه قدرتی فraigیر را در قالب «توتالیتاریانیسم» به بار آورد که در آن، آزادی فرد بطور کامل در دولت به تحلیل رفت.

آزادی در اندیشه و تفکر شرق

در مشرق زمین نیز آزادی مورد توجه اندیشمندان و صاحب نظران قرار گرفته است. به گفته «فرانس روزنال» (قدیمی‌ترین تعریف آزادی در خاور نزدیک در یک اثر سریانی که به شخصی به نام «میشل» یا «بازوڈ» نسبت داده شده و در حدود سال هشتصد میلادی تألیف شده است، به چشم می‌خورد. در این دوران متفکران مذهبی به آزادی به عنوان یکی از مسائل اساسی اخلاق انسانی توجه کرده‌اند. برای نمونه «آفریم بزرگ» آزادی راه‌دیهای از جانب خداوند می‌داند که به عنوان بزرگترین موهبت موعود به (حضرت) آدم اعطاشده است.

در حوزه‌ی تفکر اسلامی در وجه فلسفی و کلامی، برای اولین بار، بحث آزادی در قالب دو اصطلاح اختیار و اراده توسط معتزله مطرح شد. معتزله در برابر اشاعره با تأکید بر عقل گرایی و اختیار به استقلال انسان در فاعلیت و منشأ اثر بودن و در نتیجه «تفویض» باور داشتند. مکتب شیعه نیز اصل اختیار را پذیرفته اما در مکتب شیعی هرگز اختیار به صورت تفویض و واگذاری - که نوعی سلب اختیار از ذات حق و نوعی استقلال در فاعلیت و خداقوئی برای انسان است و طبعاً ملازم با شرک است تفسیر نشده است.

در فلسفه سیاسی اسلامی قدیم، آزادی بیشتر در وجه فلسفی و کلامی اش مورد توجه قرار گرفته است اما در دوران معاصر به دلیل شرایط و مقتضیات جدید، وجه سیاسی آزادی در فلسفه‌ی سیاسی اسلام برجسته‌تر می‌شود و به مصادیق آزادی سیاسی توجه خاصی صورت می‌گیرد.

وجوه مختلف آزادی

۱- آزادی فلسفی - کلامی: همچنان که اشاره شد آزادی در این وجه در قالب بحث جبر و اختیار و اراده مطرح می شود. آزادی به مفهوم اختیار به این معنی است که انسان در انجام اعمال و رفتار خود اختیار دارد و مجبور نیست. به گفته‌ی استاد مرتضی مطهری: «محققین حکماء اسلامی معتقدند نظام هستی، نظامی ضروری است و استشناپذیر هم نیست و در عین حال انسان در افعال و آثار خود مختار و آزاد است و حدّاً علای آزادی برای انسان موجود است و این اختیار و آزادی با ضرورت نظام هستی منافقانی ندارد».

۲- آزادی حقوقی: آزادی در این وجه به عنوان یکی از حقوق اساسی انسان مطرح شده است. آزادی در اشکال مختلف آن - یعنی آزادی عقیده و فکر و اندیشه و آزادی بیان و آزادی تشکیل اجتماعات و شرکت در آنها و آزادی قلم و مطبوعات - یکی از حقوق مهم انسانی است که در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و ميثاق بین المللی مدنی و سیاسی بر آن تأکید شده است.

۳- آزادی اخلاقی: در وجه اخلاقی، آزادی به معنای خواست و اراده‌ی پسندیده از جانب انسان، در خدمت خیر بودن، کنترل نفس، رهایی از تعهدات واز قید و بندهای زندگی روزمره و هوی و هوس، رهایی از شر و پرهیز از کارهای بد، رهایی از حماقت و سرانجام رهایی از تمنیات و امیال، می‌باشد.

۴- آزادی سیاسی: تاکنون تعاریف متعددی از آزادی سیاسی ارائه شده است، از جمله: آزادی سیاسی یعنی این که فرد بتواند در زندگی سیاسی و اجتماعی کشور خود، از راه انتخاب زمامداران و مقامات سیاسی شرکت جوید و به تصدی مشاغل عمومی و سیاسی و اجتماعی کشور نایل آمده و در مجتمع، آزادانه، عقاید و افکار خود را به نحو مقتضی ابراز نماید. برخی از مهمترین مصادیق آزادی سیاسی عبارتند از:

۱- آزادی انتخاب و حق رأی.

۲- آزادی بیان.

۳- آزادی تشکیل اجتماعات و احزاب.

اومنیسم

اصطلاح اومنیسم را در فارسی با واژه هایی مانند انسان گرایی، انسان مداری، مکتب اصالت انسان و انسان دوستی و مانند آن معادل قرار می دهند. اومنیسم در معنای رایج آن، نگرش یا فلسفه‌ای است که با نهادن انسان در مرکز تأملات خود، اصالت را به رشد و شکوفایی انسان

می‌دهد. واژه‌ی اومانیسم از واژگان ابداعی قرن نوزدهم است.

اومنیسم در دوره رنسانس بر یک جنبش فرهنگی در عهد رنسانس اطلاق می‌شود که اهتمام اصلی آن بر تحقیقات کلاسیک و بویژه لغت‌شناسی بود. هدف این جنبش فرهنگی آن بود که با توجه به متون کلاسیک فرهنگ باستانی یونانی-رومی نیروهای درونی انسان را شکوفا سازد و داشت و زندگی اخلاقی و دینی انسانها را از قیامت کلیسا آزاد کند.

اما اومنیسم -هم چنان که اشاره شد- دارای معنای عام و متداولی نیز هست که از همان معنای خاص، سرچشمۀ می‌گیرد. در این معنای عام، اومنیسم دیگر به معنای یک جنبش نیست، بلکه عبارت است از: «یک شیوه‌ی فکری و حالتی روحی که شخصیت انسان و شکوفایی کامل وی را بر همه چیز مقدم می‌شمارد؛ و نیز عمل موافق با این حالت و شیوه‌ی فکر».

به عبارت دیگر اومنیسم -طبق تعریفی که اومنیست‌ها ارائه می‌دهند- یعنی اندیشیدن و عمل کردن با آگاهی و تأکید بر حیثیت انسانی، و کوشیدن برای دستیابی به انسانیت اصیل. در واقع این معنای از اومنیسم است که یکی از مبانی وزیر ساخت‌های دنیای جدید به شمار می‌آید؛ و در بسیاری از فلسفه‌ها و افکار و مکاتب پس از رنسانس تابه امروز وجود داشته است.

پست مدرنیسم

پیشوند «پست» را در فارسی به تعابیری چون «مابعد»، «فراء»، «پس»، «پسا»، و هم چنین «نقد» برگردانده‌اند. اصطلاحاتی چون پسامدرنیسم، فراتجددگرایی، و فرانوگرایی و... را نیز در برابر تعبیر پست مدرنیسم نهاده‌اند.

وضعیت پست مدرن چیزی نیست جز همان وضعیت بحران مدرنیته؛ یا به سخن دیگر، پست مدرن همان مدرنیته‌ی در حال بحران (یا توصیف وضعیت بحران مدرنیته) است.

پست مدرنیسم در نسبت و موضعی که در برابر مدرنیته به خود می‌گیرد، دارای دو جهت متناقض یا به ظاهر متناقض است؛ از سویی گفتمان مدرنیته و اندیشه‌ی مدرنیسم را جز می‌ایستا، مطلق اندیش و محافظه کارانه می‌خواند، و خود داعیه دار پویایی، نسبیت و کثرت گرایی و در هم شکستن جزئیت‌ها و قطعیت‌هاست؛ و از سویی نیز بازگشت و رجعت به تاریخ و سنت را مجاز می‌شمارد. پست مدرنیسم فهم انسان را منوط و محصور به شبکه‌ی گفتمانی و فضای فرهنگی و سنتی می‌داند؛ و از همین رو بر سنت‌های قومی و محلی -در راستای نسبیت اخلاقی- تاکید می‌گذارد.

پلورالیسم

واژه‌ی پلورالیسم برگرفته از واژه لاتین pluralis و به معنی «گرایش به کثرت» است. در آغاز، این واژه در عرصه‌ی سنتی کلیسا بود و مفهوم شد؛ شخصی را که دارای چند منصب گوناگون در کلیسا بود پلورالیست می‌نامیدند. پس از آن این واژه، که در خود، مفهوم پذیرش و اصالت دهی به تعدد و کثرت را دارد، به ترتیب در عرصه‌ی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی، معرفتی و دینی به کار آمد.

پلورالیسم معرفتی: نوعی از پلورالیسم و مهم‌ترین آن، پلورالیسم معرفتی است که با تقریرها و رویکردها و نیز با مبانی گوناگون عرضه شده است: از انکار اساس حقيقة گرفته، تا غرق بودن جهازهای ادراکی در لایه‌های تو در توی حقیقت، تا نقصان دائمی هر نوع شناخت و مواجهه‌ی افراد با ضلعی از اضلاع حقیقت؛ تا تفکیک بود از نمود (نمون از فنون)، و تا دخالت پیش زمینه‌ها در ابعاد فهم پلورالیسم معرفتی بسته به شکل ضعیف یا افراطی آن به گونه‌ای در بردارنده‌ی نوعی از شکاکیت و نسبی انگاری در شناخت است.

پلورالیسم دینی: آخرین عرصه‌ای که پلورالیسم در آن نیز نفوذ کرد، عرصه‌ی دین و اندیشه‌ی دینی است. در واقع پلورالیسم دینی یکی از پاسخ‌هایی است که در برابر پرسش از چرایی کثربت ادیان و پرسش‌های دیگری که حول این محور به وجود می‌آید، داده شده است.

تساهل و تسامح (تلرانس)

تلرانس از ریشه‌ی لاتینی tolero به معنای شکیبایی، تحمل کردن، ابقاء نمودن، و تجویز است.

مصدر آن tollo به معنای حمل نمودن، بردن و اجازه دادن است. بنابراین گویا این واژه همواره مفهومی از تحمل را در خود دارد. واژگان تسامح، تساهل، رواداری، حلم و مدارا را برابر این واژه برابر نهاده‌اند. تسامح و تساهل را آسان‌گیری، آسان کردن، و با هم‌دیگر به آسانی رفتار نمودن معنی نموده‌اند.

اما مفهوم اصطلاحی تلرانس عبارت است از مماعت نکردن از سر آگاهی، اختیار و قصد، با عقاید یارفشاری که مورد پذیرش یا مورد علاقه نیست، و نیز مداخله نکردن در آنها. این عقیده یا رفتار ممکن است مذهبی، سیاسی، اخلاقی و... بوده باشد. بر همین مبنای تسامح و تساهل ساختهای گوناگونی پیدا می‌کند. معمولاً تعبیر «خشونت» را در مقابل این مفهوم به کار می‌برند. امروزه در فرهنگ غرب، تلرانس یا تساهل، تنها صفت شخص و رفتار شخصی نیست؛ بلکه

خصلتی است مربوط به ادبیات سیاسی و روشنی است که حکومت به کار می‌گیرد. تساهل - بامانی خاصی که ذکر خواهد شد - یکی از عناصر و ویژگیهای مهم فلسفه‌ی لیبرالیسم و رفتار لیبرالی محسوب می‌شود.

مبانی تساهل و تسامح

قائلان به تسامح برای توجیه و تبیین آرای خود به مبانی گوناگونی تمسک کرده‌اند؛ که در پی به سه مبانی عمدۀ اشاره می‌شود:

۱- از جمله‌ی مبانی، مبانی «معرفت شناختی» است. محور این مبنانسبیت حقیقت (حقیقت نسی) و عدم دستیابی به حقیقت مطلق است.

۲- مبانی دیگر، «مبانی هستی شناختی» است. تقریباً تمام نظریات در این باب را می‌توان به این صورت خلاصه نمود که: خلقت و جهان مخلوقات مستلزم دوگانگی و اختلاف است. حتی در نظم و تدبیر الهی و در میان اسماء و صفات الهی نیز ریشه‌های دوگانگی و اختلاف قابل مشاهده است.

۳- از دیگر مبانی تساهل، «انسان گرایی و فردگرایی» است. بر اساس اعتقاد به محوریت انسان و نیز بر اساس باور به تقدم و اصالت فرد انسانی و خیر فردی یک چرخش اساسی در فلسفه‌ی اخلاق و فلسفه سیاست غربی افتاد؛ و در واقع مفهوم جدید و بنیادی «حقوق طبیعی» را پدید آورد.

در این دیدگاه، انسان صرفاً موجودی مطالبه‌گر و ذی حق است؛ نه مسؤول و مکلف. به همین خاطر کسی حق ندارد به او چیزی را تحمیل و تکلیف کند.

اندیشه، احساس و رفتار آدمی اصل است؛ و تا آنجاکه به دیگری لطمہ نزده است باید مورد تسامح و تساهل واقع شود، و مداخله‌ای در آن صورت نگیرد، چراکه برای دیگری علی الاصول حقی وجود ندارد که به جز این رفتار کند. در واقع این نحوه نگرش بازتابی طبیعی، و گریزگاهی بود برای رهایی از مداخله‌ها و تحمیل گری‌ها و خشونت‌های دو نهاد کلیسا و دولت.

این مبنای در مباحث حق و حقوق انسانی و ارائه‌ی جهان بینی اساساً عنصر خداوند و مالک هستی را نادیده می‌گیرد. و بیش از آن که مبنای بر استدلال باشد، بر حسن ابتهاج انسان استوار است.

حوزه‌های تساهل

برای تساهل حوزه‌های گوناگونی وجود دارد:

حوزه‌ی اخلاق: تساهل اخلاقی در مفهوم معاصر آن عبارت است از عدم جلوگیری و دخالت از باورها و رفتارهای اخلاقی افراد و گروه‌های مختلف و محترم دانستن این باورها و رفتارها.

حوزه‌ی دین: حوزه‌ی دین: حوزه‌ی دیگر تساهل، تساهل دینی است. میان فلاسفه‌ی دین در ارائه‌ی تعریف دین اختلافات زیادی وجود دارد. مراد از دین در این جا شبکه‌ای از معارف به هم پیوسته است، که اعتقاد و ایمان به آن امری قلبی و باطنی است و اکراه و اجبار در آن راه ندارد و مسلم است ادیان الهی چون دین یهود و مسحیت و اسلام هیچ کدام ایمان آوردن اجباری را توصیه نکرده‌اند؛ چه ایمان امری است که ذاتاً به صورت اختیاری صورت تحقق می‌بندد. ایمان اجباری در واقع امری خود متناقض (پارادوکسیکال) است.

حوزه‌ی سیاست: از مهمترین عرصه‌های تساهل، عرصه‌ی حیات سیاسی است. تساهل سیاسی هم به روش دولت و حکومت مرتبط می‌شود، و هم شامل رفتار شهروندان و گروه‌ها و احزاب سیاسی می‌شود. در فلسفه‌ی سیاسی، تساهل و مدارا، یکی از علایم و ملاک‌های عمدۀ برای «توسعه‌ی سیاسی» است؛ و از جمله لوازم حکومت‌های مردم سالار محسوب می‌شود. جامعه‌ای از حیث سیاسی توسعه یافته‌تر و دموکراتیک‌تر است که بیشتر اهل مدارا باشد؛ و اقلیت‌ها و احزاب مخالف (أپوزیسیون)، بتوانند حتی برای تبدیل شدن به اکثریت و بدست گرفتن حاکمیت تلاش کنند. میزان آزادی بیان و مطبوعات و آزادی احزاب و اجتماعات و... در هر جامعه نشان دهنده میزان تساهل و توسعه‌ی سیاسی است.

جامعه‌ی مدنی

جامعه‌ی مدنی در زبان فارسی در برابر کلمه‌ی انگلیسی **civil society** - به کار می‌رود. کلمه‌ی **civil** از واژه‌ی لاتین **civilis** مشتق است، که در دوران قدیم به معنای «جامعه‌ی شهروندان» به کار می‌رفت؛ و امروزه نیز در قاموس سیاسی و معنای مدنی و شهروندی به کار می‌رود؛ به عنوان مثال زمانی که از **civil rights** سخن به میان می‌آید، منظور حقوق مدنی یا شهروندی است. هم چنین تعبیر **civil order** - **order** به معنای نظام مدنی است.

برخی از مهم‌ترین معانی جامعه‌ی مدنی که در طول تاریخ اندیشه سیاسی در مغرب زمین به کار رفته است، به قرار زیر است:

- ۱- جامعه‌ی مدنی به معنای دولت، و در برابر جامعه‌ی طبیعی (جامعه‌ی مبتنی بر قرار داد اجتماعی)
- ۲- جامعه‌ی مدنی به معنای قلمروی اراضی خواسته‌های خصوصی و تامین مصلحت عمومی
- ۳- جامعه‌ی مدنی به معنای حد واسط بین خانواده و دولت (شکل اولیه تکوین دولت)
- ۴- جامعه‌ی مدنی نهادهای واسط بین مردم و دولت

مولفه‌ها و مبانی جامعه‌ی مدنی

- ۱- اتكا به فرد مدنی
- ۲- ملازمت و پیوستگی با جامعه‌ی سرمایه داری
- ۳- اقتصاد آزاد و مالکیت خصوصی
- ۴- آزادی‌های لازم برای نهادهای مدنی
- ۵- حاکمیت قانون تدوین شده توسط مردم

جهانی شدن

تعییر «جهانی شدن» در برابر واژه‌ی globalization به کار می‌رود. این مفهوم سابقه‌ی چندانی در علوم اجتماعی ندارد.

مفهوم جهانی شدن و مفاهیم نزدیک به آن، نظریاتی هستند که از سوی اکثر پژوهشگران مسائل سیاسی و امور بین الملل برای توصیف وضعیت کنونی حاکم بر نظام بین الملل به کار می‌رود. به طور کلی در نظریاتی که چنین مفهومی را به انحصار مختلف مطرح می‌کنند، جهانی شدن به معنای فرایندی اجتماعی است، که از مدت‌ها پیش آغاز شده و رو به گسترش است؛ و در آن قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است از بین می‌رود؛ و مردم به طور فزاینده‌ای از زوال این قید و بندها آگاه می‌شوند. واژه‌ی جهانی شدن، حرکت به سوی یک جامعه‌ی جهانی، واحد را نوید می‌دهد. بر حسب این نظرات در دنیاًی کاملاً جهانی شده گویا اعمدتاً یک جامعه و یک فرهنگ در سراسر سیاره زمین مستقر خواهد شد. گرچه احتمالاً در این فرهنگ اختلاف، تنوع، آزادی و انتخاب فردی پذیرفته می‌شود، اما اوایستگی به زمین» به عنوان یک اصل وحدت بخش در زندگی اجتماعی و فرهنگی از بین خواهد رفت و جامعه‌ای مستقر خواهد شد که حدود و ثغور جغرافیایی -به معنای امروزین آن- از بین خواهد

رفت. در این جامعه برقراری ارتباط میان افرادی که به فاصله‌ی خیلی دور از هم زندگی می‌کنند به همان راحتی میان همسایه‌ها خواهد بود.

به تعبیری خلاصه، جهانی شدن فرایندی است که همپای گسترش آن جهان نیز از جهاتی کوچکتر و فشرده‌تر می‌شود. البته در مورد این مفهوم تعاریف و تفاسیری متعدد و از زوایای مختلف ارائه شده است.

برخی از تفسیرها فرایند جهانی شدن را با رویکردی عمدتاً اقتصادی مطالعه می‌کنند؛ و آن را بیشتر دارای ماهیّت اقتصادی می‌دانند. در این تعاریف، جهانی شدن را با گسترش تجارت آزاد و پذیرش اصول اقتصادی لبرالیسم و سرمایه داری مترادف می‌دانند. اما باید توجه داشت که دگرگونیهای اقتصادی، مسلماً حوزه‌های فرهنگی و سیاسی جهان را نیز از بروز تحولات، بی‌نصیب نمی‌گذارد. علاوه بر این روند جهانی شدن مسلماً از اساس، یک مفهوم چند بعدی و فراگیر است. بعضی از تعاریف نیز بر جنبه‌ی سیاسی این مفهوم متمرکز شده‌اند؛ و جهانی شدن را عبارت از فراگیر شدن دموکراسی لبرال و کم رنگ شدن حاکمیّت ملی کشورها می‌دانند. برخی از تعاریف نیز - به شکلی - بر گستره‌ی جهانی شدن و افزایش ارتباطات ووابستگی‌های متقابل، و شدت روابط فرامللی تاکید می‌کنند.

فمینیسم

واژه‌ی فمینیسم از ریشه‌ی feminine (زنانه، زن آسا، مادینه، مؤنث) است که در اصل از زبان فرانسه، و نهایتاً از ریشه‌ی لاتینی *femina* اخذ شده است.

فمینیسم در دو معنای قریب به هم در زبان انگلیسی به کار می‌رود؛ در معنای نخست فمینیسم عبارت است از: نظریه‌ای که معتقد است که زنان باید به فرصتها و امکانات مساوی با مردان در تمامی جنبه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دست پیدا کنند. در زبان فارسی معادلهایی از قبیل «زن گرایی»، «زن باوری»، «زن وری»، «زنانه نگری» و «زن آزاد خواهی» برای این استعمال از لفظ ذمینیسم ذکر شده است.

معنای دیگر که برای لفظ فمینیسم ذکر شده است این است که این لفظ بر جنبش‌های اجتماعی اطلاق می‌شود که تلاش می‌کنند تا اعتقاد و باور فوق - که در معنای نخست ذکر شد - را نهادینه کنند. در زبان فارسی معادل این معنا از فمینیست و ازه‌ی «نهضت زنان» و یا «نهضت آزادی زنان» قرار داده می‌شود.

دو مؤلفه‌ی اساسی وجود دارد که همه‌ی فمینیست‌ها بر آن اتفاق دارند: اول آن که زنان تحت

ظلم و تبعیض قرار گرفته‌اند و این ظلم و تبعیض ریشه در جنسیت آنها دارد (در واقع فمینیسم به مساوی‌لی می‌پردازد که تحت عنوان زن بودن برای زنان به وجود آمد نه تحت عناوین دیگر، هم چون سیاه بودن و یا شرقی بودن و...); و دوم آن که این ظلم و تبعیض اصالت ندارد و باید از بین برود. پس می‌توان ادعا کرد هر نهضت و جریان فکری که دارای دو ویژگی فوق است، یک نهضت و جریان فمینیستی است. به عبارتی این جریان در تمام اشکال آن بر مبنای تفکرات اومنیستی «خانواده هسته‌ای» را که بر مدیریت و سرپرستی مرد تاکید دارد مورد حمله قرار می‌دهند و خواهان برچیدن تمام اختلافات جنسی در فرست‌ها، حقوق و امکانات و... است.

مدرنیته و مدرنیسم

واژه‌ی مدرن به معنای اکنونی، امروزی و جدید است. تبارِ واژه‌ی مدرن به لفظ لاتینی *modernus* بر می‌گردد. مفهوم مدرن تاکنون مراحل مختلفی را از سرگذرانده است؛ از جمله: در خلال قرن ۱۵ مقارن با دوره‌ی رنسانس، مدرن در نقطه‌ی مقابل «وُسطاً» قرار داشت، و با مفهوم «باستان» هم آغوش بود.

در مرحله‌ی بعد (در قرن ۱۶ و ۱۷) مدرن از تعهد و التزام به باستانی گری نیز منقطع می‌شود؛ و مفهومی نزدیک به ریشه‌ی لغوی - یعنی «نوآوری» و امروزی بودن - از آن مراد می‌گردد. مرحله‌ی بعدی، از دوره‌ی روشنگری (قرن ۱۸) به این سو است که مفهوم نوآوری - که با بهتر زیستن ملازم انگاشته می‌شد - در آن ثبت می‌شود؛ و صریحاً با مفهوم «سنّت» در تقابل می‌افتد. مدرن در این کاربرد، که امروزه نیز مصطلح است، همراه و هم عناوی با نگاهی نو و جدید و دیگرگون به عالم و آدم است؛ نگاه و شناختی که برخاسته از زیستن در اکنون، و گستین از گذشته است.

در فارسی معمولاً واژه‌ی «تجدد» را به عنوان برابر نهاده‌ی مدرنیته به کار می‌برند. واژه‌ی «تجددگرایی» و «نوگرایی» نیز معادل مدرنیسم است. مدرنیته در جوامع غربی - تا حدی که توanstه است - هیچ عرصه‌ای را ناتور دیده نگذاشته؛ و دامنه و سیطره‌ی خود را بر ساحت‌های وسیع و متکثري مثل: فلسفه، معرفت‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، دین، اخلاق، سیاست، هنر، ادبیات، نقد ادبی و... گسترانده است. در حوزه‌ی معرفت‌شناسی، دنیای مدرن مدعی است برخلاف دوران ماقبل مدرن، جامعه را از خرافه، موهومنات، زودباوری، اسطوره و...، زدوده است و با تأثیر از عصر روشنگری، خرد و روش‌های علمی را سیره و پیشه کرده است.

مدرنیته مدعی ارایه‌ی «بهترین شیوه‌ی زیستن» است و همواره وعده و بشارت رسیدن به امنیت، نیکبختی، سعادت و وصول به آرمانشهر را صلاً می‌داده است؛ ولذا با فلسفه‌ی اخلاق و فلسفه‌ی سیاست کاملاً مرتبط می‌شود. به طور کلی باید گفت اکثر فلسفه‌سازی‌ها و نظریه‌پردازی‌ها در چند سده‌ی اخیر تاکنون، عمدتاً ب نحوی بر محور تبیین و تحکیم پایه‌های نظری مدرنیته، و یا بر محور اصلاح و نقده آن صورت بسته است، و از همین جا اهمیت و ضرورت شناخت و محتواکاوی آن معلوم می‌شود.

ایده‌ی مدرنیسم، تحقق مدرنیته‌ی غربی را در سراسر جهان ممکن یا ضروری و به هر حال مطلوب می‌داند. به عبارتی مدرنیسم طالب جهانگیر شدن مدرنیته، و اشاعه‌ی نهادهای آن، و مستحیل کردن فرهنگ‌های دیگر، و در نتیجه جانبدار «مدرنیزاسیون» است.

به عبارت دیگر مدرنیزاسیون عبارت از فرایندی است که بر اساس آن، جوامع سنتی به سوی همه یا برخی از شاخص‌های جوامع مدرن، مانند پیشرفت علمی، رشد اقتصادی، توسعه‌ی سیاسی و اجتماعی، و تحولات فکری و فرهنگی، حرکت می‌کنند. از آن جاکه جوامع غربی موطن و مظهر مدرنیته و مدرنیسم بوده‌اند، فرایند مدرنیزاسیون یا مدرن سازی (به معنای مصطلح مدرن) چنان‌چه خواسته باشد. به نحو درست و کامل صورت تحقق پذیرد در واقع با «غربی‌سازی» کاملاً قریب‌الافق، بلکه معادل خواهد بود.

هرمنوتیک

واژه‌ی هرمنوتیک از فعل یونانی *hermeneuien* به معنای تفسیر کردن است. در فارسی تعابیری چون «علم تأویل»، «هنر تفسیر» را در برابر این تعبیر نهاده‌اند. این واژه از نظر ریشه‌ی لغوی با هرمس، یکی از خدایان یونانی که پیام‌آور و تفسیر‌کننده‌ی پیام تلقی می‌شده است، ارتباط دارد.

بیش از یکی دو قرن نیست که هرمنوتیک جدید به عنوان شاخه‌ای از علم مطرح شده است، و عرصه‌های مختلف فهم و تفسیر را در برگرفته است. با توجه به معنای کنونی، هنگامی که ما از فهم متن، یافهم یک اثر هنری، یافهم یک حالت روانی، یا یک رفتار اجتماعی و غیره سخن بگوییم، وارد حوزه‌ی هرمنوتیک شده‌ایم.

بحث اصلی هرمنوتیک عبارت است از این که، جریان فهمیدن چگونه صورت می‌گیرد و معنا چگونه از جهان یک شخص به جهان شخص دیگر منتقل می‌شود. پس هرمنوتیک، دانش تفسیر‌شناسی یا معناشناسی است. از آن جاکه هرمنوتیک یا دانش تأویل، عمدتاً با متن و پیام و

نیانه سر و کار دارد، با حوزه‌های مختلفی مثل الهیات، فلسفه، هنر، زیبایی‌شناسی، نقد ادبی، نقادی متون، تفسیر متون مقدس و... مرتبط می‌شود.

معمولًاً فردیش شلایر مانخ (۱۷۶۸ - ۱۸۳۴) رابینانگدار هرمنوتیک مدرن شناخته‌اند. پس از وی ویلهلم دیلتای (۱۸۳۳ - ۱۹۱۱) برای نخستین بار رؤیای تدوین یک روش و اسلوب بنیادی برای علوم انسانی را در سرپروراند.

با ظهور مارتین هیدگر (۱۸۸۹ - ۱۹۷۶) و هانس گئورگ گادامر (۱۹۰۰)، هرمنوتیک وارد مرحله‌ی امروزین شد. می‌توان گفت نسبیت و تکثر در روش‌شناسی و در دستاوردهای علوم انسانی، محصول همین نگاه هرمنوتیکی است.

امروزه مسئله‌ی تفسیر و هرمنوتیک در حوزه‌ی دین و تفسیر متون دینی نیز تأثیر زیادی بر جای گذاشته است و توجه همگان را به خود جلب کرده است. در دیدگاه‌های هرمنوتیکی جدید، ادیان به منزله‌ی مجموعه‌ای از تفسیرها به شمار می‌آید و مطالعه‌ی علمی آنها شکل تفسیر تفسیر را به خود می‌گیرد؛ و معرفت دینی، فهمی از فهم تلقی می‌شود که در آن هر فهمی متکی به پیش فرض‌هایی است.

هرمنوتیک و قرائت‌های مختلف از دین

نکته‌ی اول. اگرچه طرح اخیر مسئله «قرائت‌های گوناگون از دین» تا حد زیادی مقتبس از هرمنوتیک مدرن فلسفی بوده است؛ اما بحث از تفسیر و تأویل و فهم متن، پیشینه‌ی دیرینه‌ای در علوم اسلامی دارد. می‌توان گفت مباحثت هرمنوتیکی - با مبانی متفاوت - در علوم اسلامی خصوصاً در علم تفسیر، علم اصول و عرفان نظری مطرح بوده است. به عنوان مثال می‌توان به مباحثتی چون انواع تفسیر نقلی، عقلی، رمزی، شهودی، تفسیر قرآن به قرآن یا آیه به آیه، تفسیر به رأی، مباحثت الفاظ، روش‌های ظهور یابی و... اشاره کرد. عرفانیز مباحثتی پیرامون تأویل داشته‌اند، و یکی از روش‌های عمدی آنان تأکید بر شهود در فهم بوده است.

نکته‌ی دوم. از آن جایی که متون مقدس دینی در ساختن و پرداختن فرهنگ مسلمانان و در تدوین علوم مختلف اسلامی مهمترین نقش را بر عهده دارند یا باید داشته باشند؛ از این رو می‌توان گفت، نظریه‌ی پردازی‌ها و بحث‌های روش‌شناسانه در راستای فهم، تفسیر، و برداشت از متون، از سرنوشت سازترین بحث‌های کلامی و دینی به حساب می‌آید. به همین علت است که رویکردهای اخیر و اعتقاد به امکان «قرائت‌های مختلف از دین و گزاره‌های دینی چالش‌های فراوانی را در این حوزه‌ها برانگیخته است. این نظریات و رویکردها که توسط برخی از

روشنفکران مسلمان عرب و عجم در سال‌های اخیر رخ نموده است، عمدتاً وام گرفته از هرمنوتیک گادامر صورت می‌گیرد.

این متفکران کوشیده‌اند. تا اصول و متدمباحث هرمنوتیک فلسفی را در تفسیر قرآن و روایات و در منطق فهم دین به کار ببرند. می‌توان گزیده‌ی دعاوی ایشان را در این موارد خلاصه کرد:

- ۱- شریعت و متون دینی صامت و خاموشند؛
- ۲- پیش فرض‌های ذهنی و خارجی مفسران و مخاطبان، در تفسیر متون تأثیر می‌گذارد؛
- ۳- حقیقت و گوهر دین، در تور هیچ مفسّری نمی‌افتد؛
- ۴- هیچ قرائت ناب و سرهای وجود ندارد، و ما همواره با آمیخته‌ای از حق و باطل سر و کار داریم.

سکولاریسم

واژه‌ی سکولاریسم برگرفته از واژه‌ی لاتینی *secularis*، مشتق از *seculum* به معنای «نیا» یا «گیتی» در برابر «مینو» است. و مفهوم کلاسیک مسیحی آن نقطه‌ی مقابل ابدیت و الوهیت است. سکولار یعنی آن‌چه به این جهان تعلق دارد و به همان اندازه از خداوند الوهیت دور است. و سکولاریسم بالحاظ تبار لغوی خود، همان مخالفت با تعلیم شرعیات و مطالب دینی، عرف گرایی و اعتقاد به اصالت امور دنیوی است.

شاید بتوان به عنوان یک تعریف نسبتاً جامع در معنای نهایی و مصطلح آن بگوییم: سکولاریسم عبارت است از، گرایشی که طرفدار و مرroc حذف یا بی‌اعتنایی و به حاشیه راندن نقش دین در ساحت‌های مختلف حیات انسانی -از قبیل سیاست، حکومت، علم، عقلانیت، اخلاق و...- است.

سکولاریسم در این معنای مشخص عمدتاً یکی از ویژگی‌های تمدن و فرهنگ دوره‌های جدید است؛ و یکی از مؤلفه‌های مدرنیته‌ی غربی محسوب می‌شود.

قرار دادن یک معادل دقیق در قبال واژه‌ی سکولاریسم کار آسانی نیست. با این وجود واژه

هایی چون «دنبالگرایی»، «دنبال زدگی»، «دنبال گرایی»، « جدا انگاری دین و دنیا»، «لادینی»، «دین گریزی»، «عرفی گرایی» را برای این مفهوم گسترده به کار می‌برند. در زبان عربی واژه‌ی «علم‌مانیه» به معنای علم‌گرایی که در خود فحوایی متعاب دینی دارد و در بردارنده‌ی عقلانیت ابزاری است و نیز «علم‌مانیه»، مشتق از عالم (دنبال) را در برابر این واژه به کار می‌برند.

مفهوم سکولاریسم با «سکولاریزاسیون» تفاوت دارد؛ سکولاریسم یک گونه ایدئولوژی یا مرام و مکتب و طرز فکر است؛ که جنبه‌ی توصیه‌ای نیز دارد و مبنی بر مبانی نظری و پیش فرض‌های خاصی است. اما سکولاریزاسیون یک پدیده و فرایند است؛ که در جامعه و جهان خارج اتفاق می‌افتد.

مقتل

* روضه‌ی پیامبر اکرم ﷺ و مظلومیت حضرت علیؑ*

من فکر می‌کردم رسول خدا ﷺ چقدر زحمت و اذیت دیده است. در روایتی نقل شده است: هیچ پیغمبری به اندازه‌ی من اذیت نشده است. انسان فکر می‌کند که در این ۲۳ سال، رسول خدا ﷺ را کتک زند، سنگ زند، خار سر راهش ریختند، شکمبه روی لباسش انداختند، به او فحش دادند و....

من می‌خواهم عرض کنم که رسول خدا ﷺ مصیبتش با مرگش تمام نشد. خود من احتمال قوی می‌دهم که نظر پیامبر ﷺ اذیت و آزار بچه‌هایش بود، چون یکی از رنجهای ناراحت کننده‌ی رسول خدا ﷺ، همین بچه‌هایش بود. گاهی به حضرت امیر ظلّه نگاه می‌کرد! حضرت رسول خدا ﷺ روی منبر سخنرانی می‌کرد، و حضرت امیر ظلّه پرسید: چه عملی در این ماه افضل است؟ فرمود: یا علی، افضل اعمال در ماه رمضان گناه نکردن است. آن وقت رسول خدا ﷺ گریه کرد، عرض کرد: چرا گریه کردید؟ فرمود: یا علی چشمم به شما افتاد یادم افتادم که محاسنت با خون سرت رنگین می‌شود.

یک روایتی هست که برادرهای سنتی هم آن را نقل کرده‌اند و در کتابهای ما هم هست؛ از حضرت امیر ظلّه و از انس بن مالک نقل شده است که رسول خدا ﷺ با حضرت امیر ظلّه در کوچه‌های مدینه راه می‌رفتند، به باغی رسیدند، حضرت امیر ظلّه عرض کرد: یا رسول الله، این باغچه خوبی است! فرمود: یا علی باغ تو در بهشت بهتر است! ظاهرًا از هفت باغ همان طور

*. این روضه در تاریخ هجدهم ماه مبارک رمضان توسط حضرت آیت‌الله احمدی میانجی تئیّن خوانده شده است.

گذشتند، در هر باغی حضرت امیر علیه السلام می‌فرمود: چه باغ خوبی است! رسول خدا علیه السلام می‌فرمود: باغ تو در بهشت بهتر است! رسیدند به جایی که تردّد قطع شد، یعنی در کوچه کسی نبود، حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا دست به گردن من انداخت و شروع کرد با صد اگر یه کردن! عرض کرد: یا رسول الله چرا اگر یه کردید؟ فرمود: برای کینه‌ها و بغضهایی که از تو در دلها هست و تا من زنده هستم اظهار نمی‌کنند. در روایتی داریم که فرمود: یا علی، بچه‌های مرا به خاطر تو اذیت می‌کنند، و به خاطر بعض تو می‌کشند و تار و مار می‌کنند؛ حضرت گاهی برای حضرت زهراء علیه السلام گریه می‌کرد، عرض کردند: چرا اگر یه کردید؟ فرمود: به صورت زهرانگاه کردم به یاد سیلی افتادم. روایتی داریم که رسول خدا علیه السلام در همان حال تب حضرت علی علیه السلام را خواست و یک طرف خود نشاندند. بعد حضرت زهراء علیه السلام را خواست و طرف دیگر نشاند. آنگاه دست هر دو را گرفت و روی سینه خود گذاشت. دست حضرت زهراء علیه السلام را در دست حضرت علی علیه السلام گذاشت و فرمود: یا علی، این امانت من است! خوب نگهدار! و بعد فرمود: مثل آینه می‌بینم که پهلوی دخترم را می‌شکنند و صورتش را سیلی می‌زنند.

حضرت گاهی به امام حسن علیه السلام نگاه می‌کرد و گاهی به امام حسین علیه السلام نگاه می‌کرد و گریه می‌کرد. و گاهی می‌فرمود: مرا با یزید چه کار؟

این مصیبتها رسول خدا علیه السلام را رنج می‌داد. اصلاً خانواده‌اش خانواده‌ی شهادت است. خودش شهید شده، دامادش شهید شده است، دخترش شهید شده، امام حسن و امام حسین علیهم السلام شهید شده‌اند و بچه‌هایش در کربلا شهید شدند. دخترش در کربلا اسیر شده. در روایت داریم که رسول خدا علیه السلام نعمت مکفر است؛ یعنی نعمت رسول خدا علیه السلام کفران شد و تمامی اهل بیت علیه السلام در همین راه زجر کشیدند و متتحمل زحمات شدند.

روایت شده که امیر المؤمنین علیه السلام از کربلا عبور می‌کرد، راوی می‌گوید دیدیم با خودش حرف می‌زند، عرض کردیم: ای امیر المؤمنین چیست؟ فرمود: این جا شترانشان می‌خوابند، این جا خیمه می‌زنند، این جا خونهایشان ریخته می‌شود، عرض کرد: یا امیر المؤمنین قضیه چیست؟ فرمود: یک عده‌ای از اینجا در روز قیامت بر می‌خیزند که هر کدام جمع زیادی را شفاعت می‌کنند، می‌گوید: چشم حضرت به خواب رفت، از خواب که بیدار شد دیدیم چنان گریه می‌کند که شانه‌های حضرت حرکت می‌کند و از شدت گریه می‌لرزد. عرض کردیم: یا امیر المؤمنین چه شده است که اینطور گریه کردید؟ فرمود: در خواب دیدم که بیابان پر از خون است، حسینم هم در میان خون دست و پا می‌زند.

این کشته‌ی فتاده به هامون حسین تست این صید دست و پا زده در خون حسین تست

ام سلمه می‌گوید: رسول خدا^{علیه السلام} به خانه‌ی من آمد و فرمود: نمی‌خواهم کسی وارد شود، می‌گوید: رسول خدا^{علیه السلام} خوابید، من دیدم که در به صدا درآمد، رفتم دیدم که امام حسین^{علیه السلام} در حال آمدن است، مانع شدم، او اصرار کرد. رسول خدا^{علیه السلام} مثل اینکه بیدار شد. فرمود: ام سلمه کیست؟ عرض کرد: امام حسین است که در حال آمدن است. فرمود: بگذارید بساید، امام حسین^{علیه السلام} خودش را رساند و روی دوش رسول خدا^{علیه السلام} رفت. دیدم که رسول خدا^{علیه السلام}، بچه را ببرگردانده و پشتیش را می‌بوسد، عرض کرد: یار رسول الله این چه بوسیدنی است، بچه را طبیعتاً صورتش را می‌بوسند، اما شما پشت بچه را می‌بوسید؟ فرمود: ام سلمه جای زخمها را می‌بوسم!

روضه‌ی حضرت امیرالمؤمنین^{علیه السلام}*

دنیا با حضرت امیر^{علیه السلام} مبارزه کرد و چقدر دشمن داشت. مرحوم شهید مطهری در کتاب جاذبه و دافعه علی^{علیه السلام} می‌فرماید: هم دوستان امیرالمؤمنین^{علیه السلام} عجیب بودند و هم دشمنان، دشمنان خیلی عجیبی بودند.

از رسول خدا^{علیه السلام} نقل کردن که هر کس علی را دشمن بدارد، علامت این است که مادرش دست از پاختا کرده است.

دوم نقل کردن که «حب علی، ایمان است و بغض علی کفر است». از احمد حنبل پرسیدند: این حدیث درست است که «علی قسم الجنۃ والنار»، گفت: بله. گفتند: یعنی چه؟ گفت مگر نمی‌بینی که رسول خدا فرمود: حب علی ایمان و بغض علی کفر است. این تقسیم است؟ ولی این معناش نیست، فرمود: من بین بهشت و جهنم می‌ایstem و روز قیامت حساب و کتاب دست ما است: ما اهل بهشت و جهنم را از همدیگر جدا می‌کنیم.

صدها منبر برای سبّ حضرت امیر^{علیه السلام} نصب کردن. جرداق یک جمله دارد: علی روی صداقت خلافت را از دست داد. یا علی با شمشیر عدالت‌نش کشته شد، چون ابن ملجم را نگرفت و نکشت؛ زندانی نکرد و آزاد گذاشت. گفت: هنوز کاری نکرده و اگرچه از راه علم غیب می‌دانم که چنین کاری خواهد کرد؛ اینکه جرم نمی‌شود، ولی پول زیاد داد، اسب هم داد و چند دفعه از او بیعت گرفت، مثل اینکه خودش عرض کرد: یا المیرالمؤمنین شمامش مردم بامن برخوردنکردی، مرا صدا زدی و چندین بار از من بیعت گرفتی. فرمود: تو قاتل من هستی.

مسعودی نوشه است که چهار نفر در مکه نشستند (در مسجد الحرام) و تصمیم گرفتند که

*. این روضه در تاریخ نوزدهم ماه مبارک رمضان توسط حضرت آیت‌الله احمدی میانجی^{علیه السلام} خوانده شده است.

چهار نفر یا سه نفر را بکشند: ۱- معاویه ۲- عمر و عاص ۳- حضرت امیر علیه السلام. ابن ملجم گفت: علی را من می کشم. به کوفه آمد و در کوفه با قطام برخورد کرد. از او خواستگاری کرد و قطام به او گفت: باید مهریه بدھی. گفت: هرچه بگویی می دهم. گفت: سه هزار دینار یا درهم پول. گفت مسئله ای نیست. گفت: یک کنیز یا غلام. گفت: مسئله ای نیست. گفت: یکی هم کشتن علی. اگر کشته شدی به بهشت می روی و اگر کشتب، با من ازدواج می کنی. گفت: من به این شهر به خاطر همین کار آمده ام و گرنہ از این شهر فرار کرده بودم. ابن ملجم شمشیر را سمی کرده بود تا اگر زخمش کاری نشد این سم اثر بیشتری بگذارد. به مسجد آمد و شب ۱۹ رمضان آن کار را انجام داد. حضرت امیر علیه السلام را به خانه آوردند (من اینها را می گوییم یاد امام حسین علیه السلام می افتم) یک ضربت به حضرت امیر علیه السلام زده بودند، سر مبارک را بسته بودند و خونش بند نیامده بود و از زیر آن پارچه خون بیرون می آمد و رنگ مبارکش هم خیلی زرد شده بود. بعضی ها نقل می کنند که حضرت را در گلیمی گذاشتند و آوردن و خودش نتوانست بیاید، ولی در جلوی در خانه فرمود: مرا به زمین بگذارید، و زیر بغلم را بگیرید تا خودم وارد خانه بشوم. شاید فکر کرد مثل جنازه وارد شدن برای بچه هایش خوب نباشد. می خواست خودش با پای خودش وارد بشود.

این روایت را مرحوم حاج شیخ عباس نقل کرده است: از مسجد اصحاب به خانه هاشان نرفتند، شیعه ها، مرد و زن، بزرگ و کوچک، اینها غمگین و مصیبت زده هستند. در خانه امیر المؤمنین علیه السلام آمدند که ابن ملجم باید کشته شود. امام مجتبی علیه السلام آمد و فرمود: مردم، کشتن ابن ملجم به تأخیر افتاده است. پدرم فرموده اگر خودم خوب شدم، خودم می دانم چه کنم و اگر من شهید شدم، آن وقت شما قصاصش کنید. مردم همه رفتند، اصیغ بن سباته که از دولستان امیر المؤمنین علیه السلام بود می گوید: همه رفتند. من تنها پشت در نشستم، در داخل خانه، خانواده اش دور بسترس را گرفته بودند، حضرت امیر علیه السلام گاهی به حالت اغما می رفت، اطرافیان گریه می کردند و صدای گریه بلند می شد، یکبار چشمش را باز کرد و به ام کلثوم فرمود: دخترم، فریاد نزن! مصیبت پدرت دیگر تمام شد، چون در خواب دیدم که رسول خدا علیه السلام غبار از صورت من پاک می کرد. می فرمود: یا علی وظیفه ات را انجام دادی. اصیغ می گوید: صدا بیرون خانه به من رسید، من هم بلند گریه کردم، ناگاه امام حسن علیه السلام بیرون آمد و فرمود: اصیغ چران رفتی، مگر کلام پدرم را نشنیدی؟ عرض کردم: چرا شنیدم، اما دلم می خواهد اجازه بگیری، آقا را یکبار زیارت کنم و بروم.

امام مجتبی علیه السلام رفت داخل و اجازه گرفت. وارد شدم، دیدم امیر المؤمنین علیه السلام در بستر خوابیده و یک دستمال زردی به سر مبارکش بسته اند، اما رنگش آن قدر زرد است که بین دستمال و

صورتش نتوانستم تشخیص بدهم.

امیرالمؤمنین علیه السلام چشمش به من افتاد و فرمود: اصبح نرفتی؟ مگر نشنیدی که حسنه از قول من چه فرمود. عرض کردم: چرا شنیدم، ولی خواستم شما را ببینم و یک حدیث از شما بشنوم. فرمود: اصبح! در ساعات آخر عمر رسول خدا علیه السلام به من فرمود: برو در مسجد و به مردم بگو، لعنت خدا بر کسی که اجرت اجیرش را ندهد، پدرش او را عاق نماید و از مولای خودش فرار کند. من رفتم و گفتم، مردم گفتند: یا علی، گفتی ولی مجمل گفتی، مرادت چه بود؟ من برگشتم و از رسول خدا علیه السلام پرسیدم، فرمود: یا علی، من و تو پدر این امت هستیم، اگر ما کسی را عاق نماییم، لعنت خدا بر او باد! یا علی، من و تو مولای این امتیم، هر کس از ما فرار کند، لعنت خدا بر او باد! یا علی من و تو کارگزار این امتیم، هر کس مزد ما را ندهد، لعنت خدا بر او باد! این روایت خیلی تکان دهنده است، از خدا می خواهیم که ما از آنها نباشیم که عاق امیرالمؤمنین علیه السلام و رسول خدا علیه السلام باشیم و از آنها نباشیم که از امیرالمؤمنین و ائمه هدی علیه السلام فرار کرده باشیم!

خدایا، آن روز را نیاور که ما از امیرالمؤمنین علیه السلام جدا شویم!

اما مسلمانها در هر سه مسئله مخالفت کردند، و پیغمبر علیه السلام هنوز آب غسلش خشک نشده، دخترش را بین در و دیوار قرار دادند؛ دیگر چطور عاق نشوند به رسول خدا. مگر نفرموده بود که مزد من عبارت است از مودت اهل بیت؟!

أهل کوفه، هم خیلی طول نکشید که از بچه های امیرالمؤمنین علیه السلام پذیرایی کردند. راوی می گوید: اگر مازینب رانمی دیدیم که در کجا وه، سخن می گوید می گفتیم: امیرالمؤمنین علیه السلام زنده شده و در حال حرف زدن است؛ تازینب حرف زد یاد علی کردیم.

آن راوی می گوید: سر امام حسین علیه السلام را دیدم، دیدم از همه به رسول خدا علیه السلام شبیه تر بودا مگر رسول خدا نفرموده بود که هر کس از من توقع نیکی دارد، به بچه های من نیکی کند؟! اهل کوفه پذیرایی شان، به تماشا آمدن بود، نان و خرما به این بچه ها دادند.

در مقاتل است که ام حبیبه، بی بی را شناخت و جلوی کجا وه بی بی آمد و عرض کرد که من ام حبیبه هستم، اگر امری داشته باشید من اجرامی کنم، بی بی فرمود: ام حبیبه بین لباس زیادی در

خانه هات خداری؟!

روضه‌ی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام^{*}

امیرالمؤمنین علیه السلام در بستر، در میان بچه‌هایش، در یکی از اطاها در قسمت بالا نشسته بود و ام کلثوم پایین نشسته بود، حضرت گاهی به حالت اغمافرو می‌رفت، چون شمشیر مسموم بود و سه اثر گذاشته بود. ام کلثوم گریه کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام چشم را باز کرد و یک جمله فرمود که عاطفه و محبت از آن جمله می‌بارد، فرمود: با گریه‌ات اذیتم نکن؛ یعنی تو گریه می‌کنی، من دلم می‌سوزد.

خلاصه‌اش این است که فرمود: بعد از این برای پدرت زحمتی نیست و زجرها تمام شده است. انبیا ایستاده‌اند و می‌گویند: علی جان بیا اینجا، رسول خدا علیه السلام را خواب دیدم که گرد و غبار از سر و صور تم پاک می‌کرد. و می‌فرمود: یا علی، کارها را تمام کردی و داری پیش مامی آیی. یا علی، خیلی وقت است شما را ندیده‌ام! در روایتی هست که می‌فرماید: من در خواب پیش رسول الله علیه السلام شکایت کردم که یار رسول الله مردم با من این گونه رفتار کردن. شاید شکایت کرده که زهر علیه السلام را بین در و دیوار کشند و دین خدارا تحریف کردن. رسول خدا علیه السلام فرمود: یا علی اینها را نفرین کن. می‌فرماید: من هم نفرین کردم و گفتم: مرا از اینها بگیر و شخص بدی را برابر اینها مسلط کن.

امیرالمؤمنین علیه السلام تا به این بچه‌ها نگاهی می‌کرد، یک دسته خاطرات تلخ و سرنوشت این بچه‌ها در آینده رنجشان می‌داد.

حضرت یک وصیت خصوصی به بچه‌ها دارد. همه را به امام مجتبی علیه السلام سفارش کرد. به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام فرمود: محمد برادر شماست، این پسر من است! طبیب و جراح معروف کوفه را آوردند، و دو - الی - سه نفر به عیادت امام آمدند. خزاعی می‌گوید: من آمدم به عیادت حضرت امیر علیه السلام، عرض کردم: این زخم چیزی نیست و شما خوب می‌شوید. فرمود: نه، من از شما جدا می‌شوم.

طبیب معاینه کرد و دخترها و... همه منتظر هستند که چه دستوری می‌دهد. وقتی که معاینه کرد، به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: شمشیر به مغز اصابت کرده وصیت و سفارشها یتان را بکنید، زیرا معالجه دیگر تأثیر ندارد.

طبیب از دیدن زخم علی نومید گردیده حسن را غیر یأس از گفته‌ی لقمان نمی‌آید امیرالمؤمنین علیه السلام در رختخواب آرمیده است، و بچه‌هایش در اطراف او هستند، اکنون

*. این روضه در تاریخ بیستم ماه مبارک رمضان توسط حضرت آیت‌الله احمدی میانجی علیه السلام خوانده شده است.

بچه‌هایش در خطر نیستند و بدنش هم یک زخم بیشتر ندارد، هر وقت هم تشنه می‌شود، چون مسموم است آب به او می‌دهند.

اما در زیارت ناحیه مقدسه آمده است که اهل بیت علیهم السلام آمدند، بچه‌های امام حسین علیه السلام و خواهرها آمدند و دیدند که شمر روی سینه امام حسین علیه السلام نشسته است. و در همان زیارت است که در همان حال امام حسین علیه السلام با گوشی چشمش به بچه هایش نگاه می‌کرد.

برای مرگ علی دست به دعا ببرید

به نسخه نیست نیاز، طبیب را ببرید

برای مريض خرابه نشين دوا ببرید

به جای آنکه مداوا کنید زخم سرم

برای قاتل سنگين دلم غذا ببرید

اگر بناست تسلی دهيد بر دل من

كمک کنيد مرا در خرابه ها ببرید

دلم برای يتيمان کوفه تنگ شده

مطلوب علی

بر آن يتيم که خوابیده بی غذا ببرید.

سلام گرم مرا در سیاهی دل شب

شباهی من مظلوم را، چو مادرتان

جنائزه دل شباب

ثبرد فاطمه با خود مرا، شما ببرید

سلام من به شما، ای فرشتگان خدا

روضه‌ی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام*

می‌شود گفت که حضرت علی علیه السلام، هیچ خوشی در زندگی جز همان ۱۰ - ۱۲ سال اول ندید. در آن چهار سال و اندی هم که سرکار آمد، همانها که با حضرت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم می‌جنگیدند، جنگ را شروع کردند. جنگ جمل پیش آمد، جنگ صفين پیش آمد، جنگ نهروان پیش آمد. و حضرت امیر علیه السلام را می‌کشت که کسی جرأت نمی‌کرد آنها را بکشد. نماز خوان، قرآن خوان، نماز شب خوان، حافظ قرآن! اما وقتی که حضرت امیر علیه السلام از جنگ صفين بر می‌گشت، محاسن مبارکش مانند پنبه سفید شده بود. حضرت فرمود: قریش نگذاشتند من یک روز نفس راحت بکشم. ولذا وقتی شمشیر خورد فرمود: «فرُثْ و ربُّ الکعبَة».

همه علیه حضرت امیر علیه السلام متحد شدند، ولی دوستان خوبی داشت، عذری بن حاتم پیش معاویه آمد در حالی که سه بچه‌اش شهید شده بودند و یک چشمش هم تیر خورده بود. معاویه گفت: عذری، بچه‌هایت چه شدند؟ گفت: آنها در جنگ شهید شدند! می‌خواست تحریک کند و

*. این روضه در تاریخ بیست و یکم ماه مبارک رمضان توسط حضرت آیت‌الله احمدی میانجی پیر خوانده شده است.

بییند پدر سه شهید چه می‌گوید، آیا از حضرت امیر علیه السلام گلایه می‌کند، معاویه گفت: علی انصاف نکرد، گفت: چرا؟ معاویه گفت: چون بچه‌های خودش رانگه داشت و بچه‌های تو را به کشتن

داد! ابن حاتم گفت: معاویه من انصاف نکردم، چون علی کشته شد و من هنوز نفس می‌کشم!

یکی از سربازان حضرت امیر علیه السلام در میدان جنگ وقتی جواب سؤال حضرت امیر علیه السلام را داد، گریه کرد. و عرض نمود: یا امیر المؤمنین ما از آن روز می‌ترسیم که زنده بمانیم و شماران بینیم. نوشته‌اند که وقتی جنازه را دفن کردند و قبر را پوشاندند، صعصعه یک دست را روی قلبش گذاشته بود و با یک دستش هم خاک روی سرش می‌ریخت و می‌گفت: یا امیر المؤمنین این مرگ بر تو گوارا باد، در خانه خدا به دنیا آمدی و در خانه خدا از دنیا رفته. همه عمر در راه اسلام و در راه خدا خدمت کردی و در راه خدا کشته شدی؛ چه کسی بالاتر از این است.

اما صعصعه می‌گوید: یا ابالحسن، بعد از شما بی سرپرست شدیم، ام کلشوم وقتی گریه می‌کرد می‌گفت: بابا بعد از تو، چه کسی این زن و بچه‌های بی سرپرست را سرپرستی کند؟ اما حضرت امیر علیه السلام با چشم ولايت به زینب نگاه می‌کرد، به امام حسن علیه السلام نگاه می‌کرد... آینده‌ای که برایشان مقدار شده بود را می‌دید.

اما در کربلا از امام سجاد علیه السلام نقل کرده‌اند که همه مارا به یک طناب بسته بودند، و یک طرف طناب به دست عمه ام زینب علیه السلام و یک طرف طناب به دست من (وبه گردن من) بود و این بچه‌های کوچک بین ما به طناب بسته شده بودند و نمی‌توانستند همراه ما راه بیایند، اینها را با تازیانه می‌زدند. اینها را وارد کاخ ابن زیاد کردند! و در بعضی روایات آمده است که ابن زیاد غذا می‌خورد یا دستور غذا داده بود، در حالی که، این بچه‌های گرسنه غذا می‌خواستند، ابن زیاد دید یک زنی مثل اینکه می‌خواهد شناخته نشود خود را مخفی می‌کند، گفت: این زن کیست؟ یک زن گفت: این زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام است. ابن زیاد، شروع به زخم زبان زدن کرد و گفت: دیدی خدا به برادرت چه کرد!

در تاریخ خوانده‌ام: همین زینب علیه السلام وقتی که به زیارت قبر رسول الله علیه السلام می‌خواست برود، حضرت امیر علیه السلام خودش شبها، او را می‌آورد و جلو جلو می‌رفت و شمعهای مسجد را خاموش می‌کرد تا کسی قد و بالای زینب را بینیم.

من نمی‌دانم شیعه‌های کوفه امروز چه حالی دارند، امروز صبح مردها در خانه‌ی امیر المؤمنین علیه السلام دور امام مجتبی علیه السلام را گرفته‌اند و زنها تسليت عرض می‌کنند و زینب را تسليت می‌دهند، بچه‌هایش را تسليت می‌دهند، در گریه کردن کمک می‌کنند، در تسليت دادن کمک می‌کنند؛ اما یک روزی هم برای زینب آمد که عوض اینکه بیایند تسليت بگویند با تازیانه آنها را می‌زدند و دست به یکی کردن.

فاطمه دختر امام حسین علیه السلام نقل کرده است می‌گوید: دیدم آن قدر زده‌اند که پشت عمه‌ام سیاه شده است.

روضه‌ی حضرت زهرا علیها السلام

عواطف میان علی علیها السلام و زهرا علیها السلام از آن عواطف تاریخی جهانی است:

كُثَاكَزوجِ حِمَامَةٍ فِي اِبْكَةٍ
مُسْتَمْتَعِينَ بِصَحَّةٍ وَشَبَابٍ
دَحَلَ الزَّمَانَ بِنَا وَفَرَّقَ الْاحْبَابِ
انَّ الزَّمَانَ مُفَرِّقَ الْاحْبَابِ

می‌گوید: ما مثل یک جفت کبوتر بودیم. از یکدیگر نمی‌توانستیم جدا شویم. روزگار آمد میان ما جدایی انداخت.

[چون جفت کبوتر همه همدم بودیم]
وَزَصَحَّتْ وَازْ شَبَابْ خَرَّمْ بُودِيم
ناگاهه زمانه کرد انگيز فراق
گوبي که هزار سال بى هم بوديم]^۱

گاهی علی در شب تاریک می‌رفت کنار قبرستان، از دور می‌ایستاد باز هرای محبوبش سخن می‌گفت، سلام می‌کرد، بعد خودش گله می‌کرد و بعد گله خودش را به زبان زهرا جواب می‌داد:

أَنَسِيتَ بَعْدِي خَلَّةَ الْأَحْبَابِ
قَبْرَ الْحَبِيبِ وَلَمْ يَرِدْ جَوَابِي
أَحَبِبُ، مَالِكُ لَا تَرِدْ جَوَابِنا
مَالِي وَقَفَتْ عَلَى الْقُبُورِ مُسَلِّماً

چرا من ایستاده‌ام بر قبر حبیبیم سلام می‌کنم و او به من جواب نمی‌دهد؟!

[ای بحر وفا و معدن صدق و صواب]
مَحْبُوب، حَبِيب! چرا جواب ما را نمی‌دهی. آیا چون از پیش مارفته، دوستی را فراموش کرده‌ای و دیگر مادر دل تو جایی نداریم؟

بر عهد تو ثابتمن زمن روی متاب
گاهی که زیارت تو باشد کامم

[بعد خودش جواب می‌دهد:
أَنَّا رَهِينٌ جَنَادِلَ وَ تُرَابٍ
قَالَ الْحَبِيبُ وَ كَيْفَ لَيْ بِجَوَابِكُمْ]

حبیب به من پاسخ گفت: این چه انتظاری است که از من داری؟ مگر نمی‌دانی که من در زیر خروارها خاک محبوس هستم؟ زهرا وصیت کرده بود، علی جان امراه‌که دفن کردی و روی قبرم را پوشاندی، زود از کنار قبر من نرو، مدتی بایست، این لحظه‌ای است که من به تو نیاز دارم.

۱. میدی یزدی، شرح دیوان امام علی علیها السلام، ص ۳۲۳.

۲. میدی یزدی، همان، ص ۳۲۶.

علی به دست خودش زهرا را دفن می‌کند، با دست خود قبر محبوب را می‌پوشاند، خاکها را می‌ریزد و زمین را هموار و صاف می‌کند. لباسهایش همه غبار آلود شده است. گردو غبارها را از لباسش می‌پراکند، حالا نوبت این است که یک مدتی همین جور بایستد: «فَلَمَّا نَضَطَ يَدُهُ مِنْ تَرَابِ الْقَبْرِ هَاجَ بِهِ الْحَزْنُ» یعنی از کارهایش که فارغ شد، یک مرتبه غم و اندوه‌ها بر قلب علی رو آورد.

چه کند؟

[شمع این مسأله را بر همه کس روشن کرد
که توان تابه سحر گریهی بی‌شیون کرد
بر سر تربت زهرا علی از خون جگر
گریه‌ها تابه سحر بی‌خبر از دشمن کرد
داغ پیامبر و زهرا و همان طفل شهید
همگی آمد و بر قلب علی مسکن کرد]^۱
با که حرف بزند؟ درد دل خودش را به که بگوید؟

قبیر پیامبر ﷺ نزدیک است، از پیامبر کسی بهتر نیست. رو می‌کند به قبر مقدس پیامبر: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَ عَنِ ابْنِكَ النَّازِلَةِ فِي جَوَارِكَ وَ السَّرِيعَةِ الْلَّاحِقِ بِكَ قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيتِكَ صَبَرِي» یا رسول الله! هم از طرف خودم و هم از طرف دخترت زهرا به شما سلام عرض می‌کنم. حال علی را اگر می‌پرسید، صبر علی بسیار انداز شده است. بعد جمله‌ای می‌گوید: «وَسَتَبْتَئِكَ ابْنَتُكَ بَتَّظَافِرِ أُشْتِكَ عَلَى هَضْمِهَا»^۲ یا رسول الله عن قریب دخترت به تو خواهد گفت که امّت تو بعد از تو با او چه رفتاری کردند».

[مدینه کو، پرستویی که من بال و پرش بودم
چه شد آن گلبن عصمت که من در محضرش بودم
مدینه نخل امید مرا آتش زند و من

کنار باغ در اندیشه‌ی برگ و برش بودم
مدینه گرچه دستم بسته بود اما دلم می‌خواست
که هنگام زپا افتادن او در برش بودم
مدینه لذت دیدار زهرا را مپرس از من

که بر بالین او محو نگاه آخرش بودم
مدینه صحبت پروانه را از من چه می‌پرسی
میان شعله‌ها من شاهد خاکستریش بودم]

۱. محمدی اشتهرادی، محمد، سوگنامه‌ی آل محمد، ص ۳۶.

۲. مطهری، مرتضی، فلسفه‌ی اخلاق، ص ۲۴۸-۲۵۰.

مصالحب امام حسین علیه السلام

پس از شهادت حضرت ابوالفضل علیه السلام مصالب بسیاری بر حسین علیه السلام هجوم آورده است:

- ۱- وضعیت زنان حرم است که لحظه به لحظه با بدن شهیدی رویرو می‌شوند؛ بعلاوه آنها در محاصره دشمن قرار گرفته‌اند و نمی‌دانند سرانجام کارشان به کجا می‌انجامد.
- ۲- از سوی دیگر صدای اطفال به العطش بلند است. حسین علیه السلام می‌بیند که کودکان و نونهالان از بی‌آبی مشرف به هلاکتند و او چاره‌ای جز سوختن و ساختن ندارد.
- ۳- دشمنان خداشناست نه تنها به مردان رحم نمی‌کنند، بلکه از اطفال صغیر هم که قدرت بر مبارزه و جنگ ندارند نمی‌گذرند و آنها را به شهادت می‌رسانند.
- ۴- شدت تشنگی ابی عبدالله علیه السلام را از پای درآورده و لبهای مبارک آنچنان خشک است که همانند دو چوب به هم می‌خورد. چشمها تار شده و آسمان را مانند دود مشاهده می‌کند.
- ۵- از دست دادن یاران و بستگان، تنها یابی و بی‌کسی حضرت.^۱

دیگر لحظات آخر است، همه شهید شده‌اند، دیگر مردی جز زین العابدین علیه السلام که بیمار و مریض است و در خیمه‌ای افتاده باقی نیست؛ حسین علیه السلام است و یک دنیا دشمن.

حسین بن علی علیه السلام در حالی که دارد استنصار می‌کند و یاری می‌خواهد، از تنها زنده‌هایی که می‌بیند کمک می‌خواهد آن زنده‌ها چه کسانی هستند؟ همین بدنها قلم قلم شده! فریاد می‌کشد: «یا ابطال الصفا و یا فُرسان الهمیجاء» ای شجاعان با صفا و با وفا و ای مردان کارزار و ای شیران بیشهی شجاعت «قوموا عن نوْمِكُمْ أَيْهَا الْكَرِيمَ وَ امْنَعُوا عَنْ حَرْمِ الرَّسُولِ الْعَتَةَ» ای بزرگزادگان! از این خواب سنگین به پاخیزید، حرکت کنید، مگر نمی‌دانید این دونهای پست و کثیف، قصد دارند به حرم پیامبر شما حمله کنند! بخوابید، بخوابید، حق دارید، حق دارید، من می‌دانم که میان بدنها و سرهای مقدس شما جدایی افتاده است!^۲

بلا جویان دشت کربلایی

کجایید ای شهیدان خدایی

پرنده‌تر زمرغان هوایی

کجایید ای سبک و حان عاشق

کسی مر عقل را گوید کجایید

کجایید ای رجان و جارهیده

بداده و امدaran را رهایی

کجایید ای در زندان شکسته

۱. عالمی، حسین علیه السلام نفس مطمئنة، ص ۲۷۸-۲۷۹.

۲. مطهری، مرتضی، آزادی معنوی، ص ۱۶۷.

کجا یید ای نوای بینوایی^۱

کجا یید ای در مخزن گشاده

غمچه‌ی خونین در دامن گل

«السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ الْحَسِينِ الْطَّفْلِ الرَّضِيعِ الْمَرْمَى الصَّرِيعِ الْمُشَحَّطِ دَمًا الْمُصَعَّدُ دَمَهُ فِي السَّمَاءِ
الْمَذْبُوحُ بِالسَّهْمِ فِي حِجَرٍ أَبِيهِ».^۲

سلام بر عبدالله، فرزند حسین، طفل شیرخوار که با تیر دشمن از پای درآمد و به خون آغشته شد؛ همان که خونش به طرف آسمان بالا رفت و در دامن پدر با تیر دشمن ذبح گردید.

هنگامی که حسین علیه استغاثه می‌نمود، اهل حرم صدای حسین علیه را شنیدند و همگی صدا را به گریه و زاری بلند کردند. امام برای آرام کردن زنان به حرم آمد و به زینب فرمود: «ناولینی طفیلِ الصَّغِيرِ حَتَّى أَوْدُعَهُ» فرزند صغیرم را بیاور تا او را بینم و با او وداع کنم.

زینب علیه عبدالله را از مادرش رباب گرفت و به خدمت حسین علیه آورد. امام فرزندش را در آغوش گرفت و غرق بوسه نمود که ناگاه تیری از جانب دشمن آمد و گلوی علی را شکافت:

فَقَبَّلَ مِنْهُ قَبْلَهُ لَهُ السَّهْمُ مَنْحَرًا
وَمُنْعَطِّفٌ أَهْوَى لِتَبَيِّلِ طَفْلِهِ

برای بوسیدن طفل خود خم شد اما تیر قبل از حسین بر گلوگاه او بوسه داد.

امام علیه طفل را به خواهرش داد و دستها را زیر گلوی علی گرفت و چون از خون پر شد به طرف آسمان پاشید.

دوست دارم تا در آغوش پدر مأوى بگيرم

دوست دارم تا لباس عاشقی از خون بپوشم

مرگ را در بر بسان يار مهسيما بگيرم

دوست دارم هم بسوزم هم بسامم هم بخدمتم

با همین اندام کوچک شعله سرتا پا بگيرم

دوست دارم تازخون رنگين شود قنداقی من

سرخ پوشم جای در گهواره صحرابگيرم

دوست دارم شه زرويم روی خود رنگين نماید

تا، ز داور بهر مظلومیتش امضا بگيرم^۳

دوست دارم شه زرويم روی خود رنگين نماید

آنگاه امام فرمود: «اللَّهُمَّ احْكُمْ بِيَنَّا وَبِيَنَّ قَوْمَ دَعَوْنَا لِيَنْصُرُونَا فَقَاتَلُونَا» خدایا تو خود بین ما و

مردمی که ماراد عوت کردن تا یاری کنند و بعد مارا کشند قضاوت فرما! آنچه بر ما وارد می‌شود

بر من گواراست، زیرا که در حضور خدا و برای خداست! بار خدایا، شیرخوار من در پیشگاه تو

کمتر از ناقه‌ی صالح نیست (که به علت کشتن آن بر قوم صالح غصب فرمودی)!^۴

۱. مولانا، گزیده غزلیات شمس تبریزی، غزل ۴۲۵.

۲. سلام امام زمان(عج) بر علی اصغر در زیارت ناجیه مقدسه.

۳. سازش قمی.

۴. عالی، همان، صص ۲۸۱ - ۲۸۲.

وداع ابا عبدالله^{علیه السلام}

ابا عبدالله^{علیه السلام} دوبار برای وداع آمدند. یک بار آمدند وداع کردند و رفتند. بار دوم به این ترتیب یود که ایشان رفتند به طرف شریعه‌ی فرات و خودشان را هم به آن رسانندند، در این هنگام شخصی صدازد: حسین! تو می‌خواهی آب بنوشی؟! ریختند به خیام حرمت! دیگر آب نخورد و برگشت، آمد برای بار دوم با اهل بیت‌ش وداع کرد؛ «ثمَّ وَدَعَ أهْلَ بَيْتِهِ ثَانِيًّا»^۱

درخواست پیراهن کهنه

امام به خیمه‌گاه تشریف آورد و به خواهرش زینب^{علیه السلام} فرمود: [خواهرم زینب!] جامه‌ی کهنه‌ای برایم بیاور که هیچ‌کس به آن رغبت نکند! تا زیر جامه‌ام بپوشم که پس از شهادتم از بدنم خارج نکنند! جامه‌ای آوردن، امام چند نقطه‌ی آن را پاره کرد و در زیر لباسهایش پوشید.^۲

وداع با امام سجاد^{علیه السلام}

امام حسین^{علیه السلام} در آخرین ساعات حیات سا تک تک اهل بیت وداع نمود. به خیمه امام سجاد^{علیه السلام} آمد در حالیکه امام سجاد^{علیه السلام} بر بستر بیماری قرار داشت اسم اعظم و مواریث انبیا را به او سپرد، آنگاه او را در آغوش گرفت و وداع کرد.^۳

طیب عشق آمد تا که پرسد حال بیمارش	بچیند در دم رفتن گلی دیگر ز رخسارش
بغل بگشود و چون جان گرامی در برش آورد	گهی زد بوسه بر رخسار و گه بر لعل گفتارش

وداع امام با اهل حرم

امام برای آخرین وداع به خیمه‌ها آمد و صدازد: «یا سُكَيْنَةُ، یا فاطمَةُ، یا زینَبُ، یا امَّ کلثوم علیکُنْ مِنِ السَّلَامُ!» زنان و دختران از خیمه‌ها بیرون دویدند و گردابی عبدالله اجتماع کردند. زنان شیون کنان صدرا را به واویلا بلند کردند و جدشان رسول خدا را صدا زدند، امام حسین^{علیه السلام} آنها را امر به سکوت و صبر و تحمل می‌نمود.

چه جمله‌های نورانی دارد! رومی کند به آنها که: اهل بیت من اطمین باشید که بعد از من، شم! اسیر می‌شوید، ولی کوشش کنید که در مدت اسارتتان، یک وقت کوچکترین تخلفی از

۱. عالمی، هسان، ص ۲۸۸.

۲. عالمی، هسان، ص ۲۸۹.

۳. قرنی.

وظیفه‌ی شر عیتان نکنید، مبادا کلمه‌ای به زبان بیاورید که از اجر شما بکاهد. «واعلموا أَنَّ اللَّهَ مُنْجِيْكُمْ» بدانید که خدا شما رانجات می‌دهد و از ذلت حفظ می‌کند. اهل بیت من! شما اسیر خواهید شد ولی حقیر و ذلیل نخواهید شد و اسارت شما هم اسارت عزّت است.

<p>ای برادر، پیش خواهر حرفی از مردن مزن خواهرا، در مرگ من افغان مکن شیون مزن یوسفا دیگر دم از آن کهنه پیراهن مزن صبر کن زاری مکن بر چهره و بر تن مزن ای برادر، آتشم بر جان از این گفتن مزن</p>	<p>خواهرا، آن کهنه پیراهن که می‌دانی بیار چونکه بر روی زمین می‌افتم اندر قتلگاه چون به روی سینه‌ام دشمن نشیند صبر کن</p>
--	--

سکینه در آغوش پدر

سکینه جلو آمد و عرض کرد: «يا أَبَهِ إِسْتَسْلَمَتِ لِلْمَوْتِ» پدر جان آماده‌ی شهادت شدی؟ امام فرمود: «كيف لا يَسْتَسِلِّمُ لِلْمَوْتِ مَنْ لَا ناصِرٌ لَهُ وَلَا مُعِينٌ» آخر چگونه تسلیم مرگ نشود کسی که یارو یاوری ندارد؟ پس سکینه گفت: «يا أَبَهِ رُدَّنَا إِلَى حَرَمِ جَدُّنَا» حالاکه آماده‌ی مرگ شده‌ای مارا در این صحرا و در دست دشمن رها مکن و به حرم جدّمان برگردان! امام فرمود: «هیهات لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَنَام» فرزندم! مرا امان نمی‌دهند! اگر من غقطارا به حال خود و اگذارند در لانه‌اش می‌خوابد. زنان از این سخن امام سخت ناراحت شدند و [صدای] شیونشان تشید شد، حسین زنان را ساخت کرد. سکینه بیش از همه ناراحت بود و ساخت نمی‌شد. امام او را به سینه چسبانید و اشکهایش را از صورتش پاک کرد^۱ و فرمود:

<p>سَيَطُولُ بَعْدِي يَا سُكِينَةَ فَأَعْلَمِي مِنْكِ الْبَكَاءَ إِذِ الْجِمَامُ دَعَانِي</p>	<p>لَا تُحرِقِي قلْبِي بِدَمَعِكِ حَسْرَةً مَادَمَ مِنِي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي</p>
---	--

<p>فَإِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتِ أُولَى بِالذِّي تَأْتِينَهُ بِآخِيرَةِ النِّسْوانِ</p>	<p>فَرِمْوَدْ: دَخْتِرَكِمْ! فَعَلَّاْ گَرِيهِ نَكْنَ، تو بَعْدَهَا گَرِيهَهَايِ طَولَانِي دَارِي، فَرَصْتَهَايِ زِيَادَيِ برَايِ گَرِيهِ دَارِي. تَا مِنْ زَنْدَهِ هَسْتَمْ گَرِيهِ نَكْنَ، گَرِيهَاتِ رَابِّكَذَارِ برَايِ بَعْدَ از رَفْتَنِ مَنْ. بَعْدَ فَرِمْوَدْ: «لَا تُحرِقِي قلْبِي بِدَمَعِكِ حَسْرَةً» مَغْرِبِ نَمِي دَانِي کَه اَيْنَ دَانِهَهَايِ اَشَكَ تو آتشَ بَه دَلِ پَدْرَتِ مَنِ زَنْدَ؟ مَادَامِي کَه رُوحِ درِ بَدَنِ مَنِ هَسْتَ، مَرَا باَيْنَ اَشَكَهَا آتشَ نَزَنْ! وَقْتِي مَنِ كَشْتَهِ شَدَمْ آنَ وَقْتِ اَخْتِيَارِ بَا تَوْسَتْ، هَرَچَهِ دَلَتِ مَنِ خَواهِدَ گَرِيهِ کَنْ!^۲</p>
---	---

۱. عالمی، همان، صص ۲۹۱-۲۸۹.

۲. مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، ج ۵، ص ۳۳.

سکینه صبر کرد تا آن زمان که بر سر پیکربی سر بابا به گریه و نوحه و زاری پرداخت:
 بابا چرا سر از خاک یک لحظه برنداری
 حق داری ای پدر جان زیرا که سر نداری
 ما را سوار کردند با ضرب تازیانه
 بابا مگر تو باما عزم سفر نداری
 «فَاجْتَمَعَتِ عِدَّةٌ مِّنَ الْأَعْرَابِ حَتَّىٰ جَرَوْهَا عَنْهُ» عدهای از اعراب سکینه راکشان کشان از بدن بی
 سر بابا جدا کردند!

من زنیدم که در این دشت مرا کاری هست
 گل اگر نیست ولی صفحه گلزاری هست
 آخر این قافله را قافله سالاری هست
 ساربانا من زنید این همه آواز رحیل

سخنان سکینه با اسب پدر

بعد از مدتی [از وداع دوم] یک دفعه باز اهل حرم صدای شیهی اسب ابا عبد الله علیه السلام را
 شنیدند، خیال کردند حسین علیه السلام برای بار سوم آمده است تا با اهل بیتش خدا حافظی کند؛ ولی
 وقتی بیرون آمدند اسب بی صاحب ابا عبد الله علیه السلام را دیدند.

دور اسب ابا عبد الله را گرفتند، هر کدام سخنی با این اسب می‌گوید. طفل عزیز ابا عبد الله
 می‌گوید: ای اسب! «هل سُقِيَ أَبِي أَمْ قُتُلَ عَطْشَانًا» من از تو یک سؤال می‌کنم: پدرم که می‌رفت با
 لب تشنه می‌رفت، من می‌خواهم بدانم که آیا پدرم را باللب تشنه شهید کردند یا در دم آخر، به او
 یک جرعه آب دادند؟^۱

ام کلثوم دست‌ها را روی سر نهاد و فریاد زد: «وا محمداه واجداده... واعلیاه واجفراه واحمزاتاه
 واحسناء! هذا حسین بالعراة، صریعه بکریلا، مجزوّر الرأس من القفا، مسلوب العمامه والرداء ثمّ غُشی
 علیها». این حسین است که در خاک کربلا روی زمین افتاده و سرش را از پشت جدا کردند و عبا
 و عمامه‌اش را به غارت برده‌اند، آن قدر ناله کرد که بی هوش شد.^۲

اینجاست که یک منظره‌ی دیگری رخ می‌دهد که قلب مقدس امام زمان را آتش می‌زنند:
 «وَسَرَعَ فَرْسُكَ شَارِدًا مُّهَمَّهَمًا بِاِكِيَا فَلَمَّا رَأَيْنَ النَّسَاءَ جَوَادَكَ مَخْزِيًّا وَ أَيْصَرَنَ سَرْجَكَ مَلُوِّيًّا خَرْجَنَ
 مِنَ الْخُدُورِ نَاسِرَاتِ الشَّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ لَاطِمَاتٍ». این روضه‌ی امام زمان است، می‌گوید [ای جد
 بزرگوار، فراموش نمی‌کنم آن هنگام را که اسب بی صاحبت رمی‌دم به سوی خیمه‌های تو آمد].
 همه‌مه می‌کرد و سرشك اشک از چشمانش سرازیر بود.

۱. مطهّری، مرتضی، حماسه‌ی حسینی، ج ۲، ص ۲۲۶.

۲. عالمی، همان، ص ۲۹۸.

